



تفسیر هدایت

سید محمد تقی مدرسی





ترجمه احمد آرام



بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر هدایت جلد ۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرسی، محمدتقی، - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ج ۱۸

شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۴۲۵۰۰۰۰ریال:(دوره) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶(ج.۲) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴(ج.۳) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰(ج.۵) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹(ج.۶) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷(ج.۷) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵(ج.۸) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳(ج.۹) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱(ج.۱۰)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : جلدهای مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت : عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۰-۵

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : (ج. ۱۲) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۱-۳ج. ۱۳) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۲-۱ج. ۱۴) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۳-xج. ۱۵) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۴-۸ج. ۱۶) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۵-۶ج. ۱۷) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۶-۴ج. ۱۸) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۷-۲

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۸/م ۴م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص :۱

اشاره

سورهٔ انفال

اشاره

۴/

فضیلت سوره:

پیامبر اکرم(ص)می فرماید:

«کسی که سورهٔ انفال و برائت را بخواند من در روز رستخیز شفیع و شاهد اویم.چنین کسی از نفاق دور است و به شمار هر زن و مرد منافق در دنیا ده حسنه به او داده می شود و ده بدی از او بر کنار می گردد و ده درجه بالا می رود و عرش و حاملان آن در روزگار حیاتش بر او درود می فرستند».

از امام صادق(ع)روایت شده که فرمود:«کسی که سورهٔ انفال و برائت را هر ماهه بخواند نفاق به او راه نیابد و از شیعیان بحقّ امیر المؤمنین(ع)خواهد بود و در روز رستخیز با ایشان از مائده های بهشتی خواهد خورد تا آن که مردم از حساب فارغ گردند».

از امام صادق(ع)آمده است که:«با سورهٔ انفال می توان دیگران را در جای خود نشاند».

ص: ۷

زمینهٔ کلّی سوره

هشـتمین سوره از سوره هـای قرآن،سورهٔ انفـال است،زیرا در آغاز آن سـخن از «انفال»می رود و نفل به معنی غنیمت است.در حـدیث آمـده است که«انفال» هر چیزی است که بـدون قتال از دار الحرب فرا چنگ آیـد و هر زمینی است که مردم آن بدون جنگ از آنجا برونـد و فقها چنین زمینی را فیء گویند.املاک پادشاهان هر گاه آن را غصب نکرده باشـند و بیشه ها و نیزارها و درون خشکرودها و زمینهای موات از این زمره باشند.

می تـوان انفـال را به طـور مـوجز چنین تعریـف کرد:انفـال هر چیزی است که از ملکیت خصوصـی آزاد می شـود و به ملکیت عمومی در می آید و در دست امام امت قرار می گیرد.در عهد رسول خدا(ص)طبعا در دست آن حضرت قرار می گرفت.

موضوع:

آیه نخسـتین این سوره در انفـال است و آیه چهـل و یکم در خمس غنـایم /۴ و آیه شـصت و شـشم در حلال بودن استفاده از غنایم است.

در واقع همهٔ این سه آیه جمعا یک حکم را تشـکیل می دهند.زیرا واجب است که غنایمی را که لشکر مجاهد حاصل می کند میان همهٔ رزمندگان تقسیم گردد اما پس از آنکه خمس آن را برای بیت المال جدا نموده باشند جز انفال هر گونه غنیمتی که به دست آید از آن بیت المال است یعنی از آن دولت است.

آیـات دیگر سوره پیرامون صـفات مؤمنان صادق است،چون تصـدیق آنها به عالم غیب.اینان رسالت را اجابت کردنـد هر چند اجابت آن مخالف میل آنها بود یا با تنگ نظریهایشان وفق نمی داد،زیرا نمی خواستند خانه و کاشانهٔ خویش بگذارند و

به میـدانهای قتـال برونـد و حـال آن که خـدای تعـالی سـپاه اسـلام را بـا فرسـتادن لشـکری از ملاـئکه یاری نمود.ملائکه برای مسلمانان از سوی پروردگار بشارت پیروزی آوردند در این سوره همچنین سخن از جهاد است و علل و عوامل هزیمت کفار و پیروزی مسـلمانان در آیات(۱۵ تا ۲۹)سـخن از پایـداری در نبرد است،برای خشـنودی خداونـد و اطاعت از مقام فرمانـدهی و اجـابت دعوت رسول اللّه(ص)و دوری گزیـدن از فتنه و رهایی خویش از جاذبـهٔ زن و فرزنـد و دارایی و متحلی شـدن به حلیهٔ تقوی و بصیرت.

در آیات(۳۰ تا ۳۵)سـخن از مکر کفار است و ادعاهای باطل آنان،مثل این ادعا که می تواننـد هماننـد قرآن کتابی بیاورنـد یا محاجّه با پیغمبر در باب نازل کردن عـذاب بر آنها و نهی از آن گونه نماز گزاردن در برابر خانهٔ کعبه که بر حسب عادتشان با فریادها و صـفیر زدنها همراه بود.یا هزینه کردن اموالشان در طریق بازداشتن مردم از روی آوردن به اسلام و این که از این کار هیچ گونه سودی نخواهند برد.

قرآن ضـرورت قتال را با کفار را به منظور بر کندن ریشهٔ فتنهٔ آنها بیان می دارد و مسـلمانان را توصیه می کنند که بیمی به دل راه ندهنـد زیرا پیروزیشـان نزدیـک است.خـدای تعـالی جنـگ را بـا وجـود سـستی و درنـگ فریقی از مسـلمانان که از جنگ بیمناک بودنـد مقرر می دارد و آنان را همواره وعـدهٔ پیروزی می دهـد ولی این پیروزی آسان به دست نمی آید و برای تحقق آن شـروطی لاـزم است.از آن شـروط است پایـداری و فرمـانبرداری و خودداری از نزاع و خصومت بـا یکـدیگر و شـکیبایی و مغرور نشدن به خود و دوری از ریا کاری و نیز هر جنگجوی مجاهد باید که تحمل هر رنجی که می کند برای خشـنودی خدا باشد.اما آن گروه که هدف خود را بازداشـتن و انحراف مردم از راه خدا قرار داده اند دسـتخوش اغوای شیطان اند.شیطان می فریبـدشان سـپس آنان را وا میگـذارد،ولی دین مردم را به جهاد دلیر می کنـد و این نه نیرنگ است و نه فریب.و هر گاه /۴ که جنگ فساد را ریشه کن نکند این سنت خداوند است در زندگی که ریشهٔ مفسدان را بر می کند آن سان که خدای تعالی با

آل فرعون که مردمی ستم پیشه بودند چنان کرد.

در آیات(۵۷ تا ۶۹)سخن از تاکتیکهای جنگی است.قرآن فرمان می دهد که باید نه تنها در دل آن گروه از دشمنان که در جبهه هستند بیم افکند بلکه همهٔ دشمنان را باید مرعوب کرد.مسلمانان،ضروری است که همواره آماده پیکار باشند و چون از سوی دشمن پیشنهاد آشتی شد بپذیرند و در این کار بر خدا توکّل کنند که مباد پیشنهادشان نوعی خدعه باشد و همچنین در این آیات به ضرورت اتحاد و تحریض بر قتال و آمادگی روحی برای قبول فداکاریها تأکید شده است.مسلمانان در برابر این فداکاریها از غنایم حلال برخوردار می شوند.

در آیات(۷۰ تا ۷۱)سخن از اسیران است که اگر نیاتشان صافی و پاک باشد خداوند پاداش آنان را خواهد داد و باید بدون خوف از خیانت آنها،با آنان رفتاری پسندیده داشت.

در پایان سوره آیات(۷۲ تا ۷۷)خلاصه ای از همهٔ موضوع سوره است.در اینجا فرمان است به مهاجرت و جهاد به مال و جان و نیز ستودن کسانی که مهاجران را مکان و مسکن می دهند و با این عمل خویش در یاری اسلام می کوشند.

در حالی که کفار همه یک گروهند،مؤمنان و مجاهدان از مهاجران و انصار نیز باید به مثابهٔ یک گروه واحد باشند که خویشاوندان به یکدیگر سزاوارترند.

بدین گونه آیات سورهٔ انفال بر محور مسائل جهاد در راه خدا دور می زند.

[سوره الأنفال (۸): آيات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يَسْئَلُونَكَ عَنِ اَلْأَنْفٰالِ قُلِ اَلْأَنْفٰالُ لِلّٰهِ وَ اَلرَّسُولِ فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَصْلِحُوا ذٰاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱) إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِينَ إِذٰا ذُكِرَ اَللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذٰا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيٰاتُهُ زٰادَتْهُمْ إِيمٰاناً وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ
(۲) اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ اَلصَّلاٰةَ وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) أُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجٰاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)

معناى واژه ها

۲[وجلت]

:ترسيد و هراسيد.

ص :۱۱

۴/

حق تصرف در داراییهای عمومی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

داراییهای عمومی از آن کیست؟و چه کسی را حق تصرف در آنهاست؟ آنها از آن خدا و رسول او است.بر افراد امت واجب است در رعایت وحدت و انضباط بکوشند،زیرا ایمان چیزی است که در دل جای می گیرد و در عمل انعکاس می یابد.مؤمنان کسانی هستند که چون نام خدا برده شود بیم در دلهایشان جای می گیرد و هم از خوف عذاب او و هم به طمع ثواب او و هم به انگیزهٔ محبت او قلوبشان به اهتزاز می آید.هر چه نام خدا بیشتر گوشهایشان را بنوازد ایمانشان بیشتر گردد.مؤمنان در برابر هیچ کس و هیچ چیز احساس حقارت نمی کنند زیرا ایشان بر خداوند که پروردگار آنها و مدبر کارهایشان است توکل می کنند.این ایمان به خدا که در اعماق دلشان رسوخ کرده است در اعمال و رفتارشان نیز منعکس است بنا بر این نماز بر پای می دارند و از هر چه خدای به آنان عطا کرده است انفاق می کنند.اما جزای این مؤمنان صادق عقیدت همانا درجات عالی آن جهانی است که به پاداش اعمالشان در نزد پروردگار خود دارند و آمرزشی است برای زدودن گناهانشان و رزقی کرامند است در دنیا و در آخرت.

۴/

شرح آیات:

اشاره

انفال چیست؟و برای کیست؟

[۱]

پس از جنگ بدر بود که این سؤال مطرح شد که:

باقیماندهٔ غنایم از آن چه کسی است؟آنچه از غنایم جنگی پس از تقسیم

در میان جنگجویان،باقی می ماند به چه کسی تعلق می گیرد.اصولا هر گاه داراییهایی آزاد از ملکیت این یا آن شخص وجود داشته باشد،این سؤال مطرح می شود.و از این رو است که تعبیر قرآنی عام و کلی است و پاسخ آن نیز شامل همهٔ داراییهای عمومی می شود یا هر چیزی که در ملکیت شخص معینی نباشد.البته کلمه انفال دلالت می کند بر هر چیزی که افزون آید و فقها مفهوم آن را توسعه داده اند تا آنجا که با ملکیت عمومی در تعابیر معمولی ما به یک معنی شده است.کسی که در آن تصرف می کند پیامبر است که خود فرمانده شرعی است و پس از وی خلفای او هستند.اما موارد تصرف باید بر حسب ارزشهای توحیدی باشد و در نتیجه در راه خدا به عبارت دیگر آن هر عملی است که اهداف رسالت را تحقق می بخشد و در درجهٔ اول تضمین اجتماعی است برای فقراء و مساکین و نیز هزینهٔ کارگزاران دولتی و خدمتگزاران ملت و مآلا برای نشر رسالت در سراسر آفاق.

قرآن می گوید که انفال برای خداست سپس رسول او و به اعتبار این که خشنودی خدا هدف تصرف در این داراییهاست و پیامبر یا رهبری و فرماندهی دستگاه نبوت عامل تحقق این هدف است.

یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللّهَ

تو را از غنایم جنگی می پرسند بگو:غنایم جنگی متعلق به خدا و پیامبر است پس از خدا بترسید.»

تقوی در مسائل و امور مالی

مراد از تقوی در اینجا ادای واجبات مالی و عدم تجاوز به اموال دولتی است که از آن خدا و رسول اوست،و نیز التزام وحدت و مخالفت نورزیدن در امور است زیرا /۴ هر گروهی می خواهد سهم بیشتری از اموال دولتی نصیبش گردد از این رو خداوند به اصلاح روابط اجتماعی فرمان داده است که می فرماید:

وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ

و با یکدیگر به آشتی زیست کنید.» این اصلاح ذات البین زمانی به کمال می رسد که عوامل فساد آن از میان

برده شود و به گونه ای مستمر و بی وقفه پی گیری شود.

وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ

و از خدا و پیامبرش فرمان برید،اگر از مؤمنان هستید.»

صفات شخصی مؤمنان

[۲]

مؤمنان را سه صفت اصلی است که اگر در مؤمنی یافته نشوند باید در ایمان او تردید کرد.

الف:در شناخت خداوند به پایه ای رسد که یاد خدا موجب خوف او از خدا گردد،زیرا به عظمت و قدرت خداوندی آگاه است و می داند که علم خدا بر او احاطه دارد و خدا او را می بیند و سخنش را می شنود.پس چرا از او نترسد؟در آیه از واژه هایی که به معنی ترس است واژهٔ و جل را برگزیده و آن را به دل نسبت داده است.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذٰا ذُکِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ

مؤمنان کسانی هستند که چون نام خدا برده شود خوف(و جل)بر دلهایشان چیره گردد.» پس و جل به چه معنی است؟و جل به معنی تحرک است زیرا وقتی که ترس را به دل نسبت می دهیم،معنی اش با زمانی که آن را به دیگر اعضای شخص نسبت می دهیم فرق می کند.هنگامی که ترس بر دل غلبه کند دل به لرزش می آید.

ب:قلوب مؤمنان از یاد خدا متأثر می شود /۴ و یاد خدا بر ایمانشان می افزاید زیرا گوش فرا دادنشان به آیات خدا دور از حجاب کفر و انکار صورت می گیرد و خیال فسق و فجور را آن را نمی آلاید.در حالی که منافق چون آیات خدا را بشنود بر کفرش و انکارش می افزاید،زیرا آنها را در ذهن خویش به گونه ای تفسیر می کند که بر عکس نتیجه می دهد.منافق با این گونه تفسیر منافقانه،در برابر آیات الهی جبهه می گیرد و از پیش خویشتن را آماده می سازد که آنها را نپذیرد و در برابر آنها به مقابله برخیزد.از این رو در بارهٔ مؤمنان می گوید:

وَ إِذٰا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیٰاتُهُ زٰادَتْهُمْ إِیمٰاناً

و چون آیات خدا بر آنان

خوانـده شود،ایمانشان افزون گردد.» آیات گاه آیات ناطقـهٔ خدا هسـتند چون قرآن و گاه آیات حیات اند یعنی هر تطوری که در طبیعت صورت گیرد بر وفق یـک نظـام دقیق است و بر تـدبیر بـاری تعالی دلالت دارد.هر نعمتی که پدیـد آیـد و یا از میان برود،هر حادثه ای که در شرف وقوع است و خدا آن را دفع می کند همه از آیات خداوندی هستند زیرا سبب می شوند که بر میزان معرفت مؤمنان به خدا و به تسلیم او در برابر قضاء الهی و اراده خدایی بیفزاید.

ج:هر بار که ایمان شخصـی افزوده می گردد اطمینان او به رحمت خدا افزون می شود و به حسن تدبیر او اعتماد بیشتر می یابد و کم کم به این یقین می رسـد که خـدای تعـالی او را در نیمـهٔ راه تنهـا نخواهـد گـذاشت و رشـتهٔ عنـایت خـود پـاره نخواهد ساخت.پس اگر به همان راه صحیحی که خداوند در پیش پای او گشوده است قدم نهد،سنن حیات و قوانین طبیعت و تأییدات غیبی او را در کارهایش یاری خواهند داد.

وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

و بر پروردگارشـان توکل می کننـد.» انسان جاهلی و عقب مانـده از طبیعت می ترسـد و آن را در تسـخیر خویش نمی گیرد و چون از مردم هم بیمنـاک است پس خرد خود را به خـدمت نمی گیرد و از هواهای نفسانی ایشان متابعت می کنـد،از هلاکت می ترسـد و دست به فعالیت نمی زنـد در حالی که مؤمن عارف به خـدا،از خـدا می ترسد و در برابر طبیعت می ایسـتد.از خدا می ترسـد و از عقـل خود پیروی می کنـد و بر وفق راهنمـایی عقـل قـدم بر می دارد تسـلیم هواها و هوس مردم نمی شود و از مـواهب الهی در حق خود آگـاه است چه در زمـان حـال و چه در زمـان آینـده.از مرگ بیمی به دل نـدارد از این رو لـبریز از تحرك و فعـالیت است.این بعضـی از معـانی توكّل بر خـدا است و این توكّل دال بر این است /۴ که به قـدرتها و نیروهایی که خدا به او عنایت کرده امیدوار و مطمئن است بی آن که به دست دیگران بنگرد.

اینها صفات مؤمنان است این صفات در راه و روش آنان،در نماز و عبادات

ص :۱۵

آنان که خوف از خدا و امید به او در سراسر آنها متجلی است به آشکارا منعکس است.

[۳]

اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاٰةَ وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ همان کسان که نماز می گزارنـد و از آنچه روزيشان داده ايم انفاق می کنند.» اين خود مقياسـی است برای سـنجش ميزان ايمـان هر کس که در آن فوائـد بسـيار است و مهمترين آنها:يکی اين است که تکامل شخصـيت فرد بر حسب درجـات ايمـان اوست.اين تکامل با مقياس متـداول مردم سـنجيده نمی شود بلکه مقياس آن بر حسـب ارزشـهای خدايی است بنا بر اين اگر مردم مؤمنی را که دارای شخصيت تکامل يافته ای است آن سان که بايد قدر نشناسند،او را چه زيان؟ [۴]

أُولٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجٰاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ اينـان مؤمنـان حقيقی هسـتند و در نزد پروردگارشـان صـاحب درجاتنـد و مغفرت و رزقی نيکو.» به وسـيلۀ ايمـان دل آدمی از آلودگيها و بيماريها و از خودپسـندی و خودخواهی و غرور و خودبينی و از حسد و کينه و سوء ظن و دشمنی و از نادانی و پيروی از غير حق پاك می شود.

چون قلب پـاكيزه گرديـد،عمل نيز پاكيزه می شود و صاحب چنين قلبی دست به اعمالی می زنـد که او را کرامت و عزت عطا کند.مسـلما آنچـه مؤمن بـه پـايمردی ايمـان خـويش فرا چنـگ آرد هماننـد چيزی نيسـت کـه منافقـان و کفـار بـه دست می آورند.آنچه منافقان و کفار حاصل می کنند نابود کنندۀ عزت و کرامت انسانی است.

۴/

[سوره الأنفال (٨): آيات ۵ تا ٨]

اشاره

كَمٰا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ لَكٰارِهُونَ (۵) يُجٰادِلُونَكَ فِي اَلْحَقِّ بَعْدَ مٰا تَبَيَّنَ كَأَنَّمٰا يُسٰاقُونَ إِلَى اَلْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ (۶) وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اَللّٰهُ إِحْدَى اَلطّٰائِفَتَيْنِ أَنَّهٰا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذٰاتِ اَلشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اَللّٰهُ أَنْ يُحِقَّ اَلْحَقَّ بِكَلِمٰاتِهِ وَ يَقْطَعَ دٰابِرَ اَلْكٰافِرِينَ (٧) لِيُحِقَّ اَلْحَقَّ وَ يُبْطِلَ اَلْبٰاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ اَلْمُجْرِمُونَ (٨)

ص :۱۶

معنای واژه ها

۷[ذات الشوکه]

:دارای سلاح و قدرت و تجهیزات.

۴/

تسلیم در برابر فرمانهای خداوند سبحان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چون ایمان به حد نضج و کمال رسد،مؤمن خود را تسلیم خداوند کند و بر او توکل نماید خداوند در این باب مثلی روشن می زند بدین گونه که خداوند سبحان برای بیرون آمدن پیامبر خود و یارانش از مدینه به آهنگ جنگ بدر همهٔ وسایل را مهیا ساخته،در حالی که گروهی از مسلمانان از این واقعه ناخشنودند و در باب فواید آن با رسول اللّه به محاجّه برخاسته اند.البتّه این امر در زمانی است که صدق رسالت و صحت اوامر رسول(ص)برای آنان مسلم و آشکار شده بود.پیامبر یکی از دو کاروان را به آنان وعده داد،یکی کاروان تجارتی قریش را و دیگر سپاهیانی را که سر تا پای مسلح آمادهٔ کارزار بودند.طبیعی است که مسلمانان کاروان بازرگانان را ترجیح می دادند در حالی که خداوند مقرر داشته بود که اینان با جماعت جنگجویان رویاروی شوند زیرا آنچه خدا می خواست تحقق امر رسالت

بود،نه دست یابی مسلمانان به حطام دنیا.می باید مجرمان به ظهور حق و نابودی باطل گردن نهند و از آن پس هوس مقاومت در برابر امر رسالت را در سر نپزنند.

۴/

شرح آیات:

اشاره

خدا وعده داده که یکی از دو گروه به دست شما افتد

[۵]

جنگ بدر از حوادث شگفت انگیز تاریخ اسلام است خدای تعالی مسلمانان را خبر داد که کاروان قریش از نزدیک مدینه می گذرد در حالی که مسلمانان منتظر فرصتی بودند تا از دشمنان خود که آنها را در محاصرهٔ اقتصادی افکنده بودند و ثروتشان را به تاراج برده بودند انتقام بگیرند.در این هنگام مسلمانان آهنگ آن داشتند که از شهر بیرون آیند یا برای گرفتن غنایم و یا برای جنگ.پس بدین گونه خداوند مسلمانان را از خانه های امن خویش به میدان کارزار فرا خواند در حالی که گروهی از آنان از درگیر شدن با قریش خشنود نبودند.

کَمٰا أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ لَکٰارِهُونَ

آن چنان بود که پروردگارت تو را از خانه ات به حق بیرون آورد و حال آن که گروهی از مؤمنان ناخشنود بودند.» این ناخشنودی بدان سبب بود که برخی هنوز چنان که باید به خدا و حقیقت و روز بازپس ایمان نیاورده بودند.

[۶]

این گروه در پیرامون حق به مجادله برخاسته بودند آن هم در زمانی که با آمدن آیین نوین حق برایشان آشکار شده بود و آنان نیز به صدق آن ایمان آورده بودند و آن آیین نوین از سوی خدای یکتا سخن می گفت.

یُجٰادِلُونَکَ فِی الْحَقِّ بَعْدَ مٰا تَبَیَّنَ

با آن که حقیقت بر آنها آشکار شده،دربارهٔ آن با تو مجادله می کنند.» حق آشکار است ولی گاه ممکن است شخصی به سبب نقصی که در وجود اوست بدان معروف نگردد.

کَأَنَّمٰا یُسٰاقُونَ إِلَی الْمَوْتِ وَ هُمْ یَنْظُرُونَ

چنان قدم بر می دارند که

ص :۱۸

گـویی می بیننـد کـه آنهـا را به سـوی مرگ می برنـد.» زیرا حقیقت حق را نمی شناسـند و نمی داننـد که سـرانجام آن خیر و آسـودگی است از این رو در طریـق آن گـام بر نمی دارنـد و شـوق دیـدار آن در دل نمی پروردنـد، بلکه آن سـان به سوی آن حرکت می کنند که گویی به کام مرگ رهسپارند.

۴/

صاحب قدرت

[۷]

مسـلمانان در انتظار کاروان می بودنـد ولی آن گروه پدیدار شد که سـلاح رزم پوشـیده بودند.حکمت بالغهٔ خداوندی آن بود که شوکت و قدرت کفار در هم شـکند و بیم به دلهایشان افکند و مسـلمانان را به صورت یک قدرت نظامی که سراسر جزیره العرب را در زیر فرمان خود داشته باشد در آورد.

وَ إِذْ یَعِدُکُمُ اللّهُ إِحْدَی الطّائِفَتَیْنِ أَنَّها لَکُمْ

و به یا دآر آن گاه که خدا به شـما وعده داد که یکی از آن دو گروه به دست شما افتد.» یعنی به طور حتم شما بر دشمن غلبه می کنیـد و بـا این غلبه یا کاروان بازرگانی را که از همان نزدیکی شـما می گـذرد تصاحب خواهیـد کرد یا لشـکری را که به جنـگ شـما آمـده است منهزم خواهیـد سـاخت و بـا آن که خداونـد به آنان وعـدهٔ پیروزی داده بود،باز هم در رؤیای کاروان تجارتی بودند و از برخورد با مردان جنگجو می هراسیدند.

وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَیْرَ ذاتِ الشَّوْکَهِ تَکُونُ لَکُمْ

و دوست داشتید آن گروه که عاری از قدرت است به دست شـما افتد.» زیرا از رویارویی با سـپاه دشمن می ترسیدند ولی خدا چیز دیگری می خواست.مردم نعمت عاجـل می خواسـتند و خداونـد تحقق هـدفهای آینـده را.خـدا می خواست بنیـان رسالت خویش استوار گرداند و جمع کفار پراکنده سازد تا دیگر تکیه گاهی برای دشمنی با آیین نوین نداشته باشند.

وَ یُرِیدُ اللّهُ أَنْ یُحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ

خدا می خواست سخنان خویش را بر جای خود نشاند.»

ص :۱۹

فرمانی که خداوند به بسیج مسلمانان برای نبرد داده بود،بدان سبب نبود که مسلمانان به غنیمتی چند دست یابند بلکه هدف اقامهٔ حکم خدا در زمین بود و نابودی طاغوتان.

وَ يَقْطَعَ دابِرَ الْكافِرِينَ

و ریشهٔ کافران را قطع کند.» [۸]

و در اینجا پروردگار ما را حکمتی دیگر است و آن شکستن قدرت مجرمان است تا نتوانند در برابر امر رسالت پایداری کنند.

لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ

تا حق را ثابت و باطل را ناچیز گرداند،هر چند گناهکاران ناخشنود باشند.» /۴

[سوره الأنفال (۸): آیات ۹ تا ۱۴]

اشاره

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ مُرْدِفِينَ (۹) وَ ما جَعَلَهُ اللّهُ إِلاّ بُشْرى وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا
النَّصْرُ إِلاّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۱۰) إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يُذْهِبَ
عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطانِ وَ لِيَرْبِطَ عَلى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدامَ (۱۱) إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا
سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْناقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنانٍ (۱۲) ذلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ
يُشاقِقِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ (۱۳) ذلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَ أَنَّ لِلْكافِرِينَ عَذابَ النّارِ (۱۴)

/۴

ص: ۲۰

معنای واژه ها

۱۲[بنان]

:پایانه های دو دست و دو پا را گویند و واحد آن «بنانه»است و به انگشت«بنانه» گفته می شود.

۱۳[شاقوا]

:شقاق به معنای عصیان است و اصل آن به مفهوم انفصال می باشد.

۴/

امداد غیبی،چه زمان و چگونه؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

مؤمنان بر خدا توکّل می کنند و به تأییدات غیبی مشکلات را از پیش پای بر می گیرند و این تقدیر و موهبت خداوندی است برای آنها.نمونهٔ این یاری خدایی حادثهٔ جنگ بدر است.مسلمانان پس از آن که در لجهٔ هولناک جنگ-از سر صدق و صفا-فرو شدند،ناتوانی مادی خود را به سبب توجه به خدا و یاری خواستن از او جبران کردند.زیرا به درگاه خدا نالیدند و خدا نیز دعایشان به استجابت رسانید و هزار ملک به مدد ایشان فرستاد تا سپاه اسلام تقویت شود،ولی هدف اصلی از فرستادن ملائکه تقویت روحیهٔ مسلمانان بود و بر انگیختن اطمینان در دلهای ایشان.

در حالی که پیروزی نهایی جز از سوی خداوند نخواهد بود و چه بسا از طریقی دیگر جز از طریق فرستادن ملائکه صورت تواند گرفت.زیرا خداوند قاهر است و بر هر کار که بخواهد قادر ولی این یاری و امداد تنها نصیب کسانی می شود که سزاوار آن باشند.

با وجود هولناک بودن رویارویی با دشمن،ایمانی که در قلوب سپاهیان

اسلام ریشه دوانده بود و توکلی که به خداوند قادر متعال داشتند سبب شد که به خوابی خوش فرو روند،در این حال بارانی باریدن گرفت و هوا را لطافت بخشید و بدنها را شستشو داد و بر دلها مژدۀ رحمت فرستاد و وسوسه های شیطانی از آنها بزدود و مسلمانان را ۴/ عزم کارزار قوت گرفت و در نبرد پای فشردند.خدا نیز در دلهای کافران بیم افکند و مسلمانان از نظر روحیه بر کافران تفوق یافتند و گردنها و سرهای ایشان را در زیر ضربات خویش گرفتند و دستهایشان را ببریدند.در اینجا سؤالی پیش می آید که چرا خدای تعالی بر ضد کفار اقدام نمود؟آیا کفار بندگان او نبودند؟ آری،بندگان او بودند ولی با رسول و فرستادۀ او به مجادله و معارضه برخاسته بودند و خدا سخت عقوبت کند.و این عقوبت منحصر به دنیا نیست بلکه در آخرت هم آنان را به عذابی سخت گرفتار خواهد ساخت.

شرح آیات:

اشاره

توکّل،راز پیروزی

[۹]

اگر انسان بتواند حالات گذشتۀ خود را به یاد آورد که چه سان به رحمت و بخشایش خدای تعالی نیازمند بود و او را از روی صدق ایمان می خواند،و خداوند نیازش را بر می آورد و از دام مشکلات می رهانید و اگر آدمی به وضع دیگران بنگرد و ببیند که چه سان نیروهای غیبی،گروهی را علیه گروه دیگر یاری می نمودند؛ درخواهد یافت که توکل بر خدا راز پیروزی بر سختیهاست.قرآن امت اسلامی را به گذشته اش توجه می دهد و نبردهایی که با دشمنان خود کرده و معرکه هایی که در آنها فرو رفته و پیروزمند و سرفراز به در آمده.یکی از این نبردها و معرکه ها نبرد بدر است.در این نبرد بود که مسلمانان به درگاه باری تعالی استغاثه کردند و از او یاری خواستند و خدای تعالی نیز هزار ملک به یاریشان فرستاد.

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ

آن گاه که از پروردگارتان یاری خواستید.» یاری خواستن-چون هر دعای دیگر-حاکی از اراده ای است پیروزمند که هیچ یک از مشکلات مادی را یارای مقهور ساختن آن نیست هم چنان که

حکایت از ایمانی قوی دارد به وجود مواهب بسیار در نزدیک فرد.

فَاسْتَجابَ لَکُمْ أَنِّی مُمِدُّکُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلائِکَهِ مُرْدِفِینَ

و خدا بپذیرفت که من با هزار فرشته که از پی یکدیگر می آیند،یاریتان می کنم.» یعنی از سوی شما،حمایتتان می کنند.

[۱۰]

ولی نزول ملائکه به آن معنی نیست که آنان به جای شما خواهند جنگید و نیز /۴ به این معنی نیست که برای مؤمنان نیرویی می رسد و آنان را از فعالیت و تلاش بی نیاز می سازد.بلکه معنی دیگری در بر دارد،یعنی باید به اتکاء و اعتماد یک قدرت غیبی تا حد امکان تلاش و کوشش کرد تا بتوان آن هدف عالی را تحقق بخشید.

وَ مَا جَعَلَهُ اللّهُ إِلاّ بُشْری وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُکُمْ

و آن کار را خدا جز برای شادمانی شما نکرد،تا دلهایتان بدان آرام گیرد.» پیروزی یک موهبت خدایی است برای کسی که شرایط و عوامل پیروزی در او موجود باشد و برای به دست آوردن آن دست به عمل زند و خودپرستیها و خودبینیها را از خود دور سازد.زیرا پروردگار ما در عین این که قوی و قهار است دانا و حکیم هم هست بنا بر این پیروزی را به کسی که در خور و سزاوار آن نباشد عنایت نخواهد کرد.

وَ مَا النَّصْرُ إِلاّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ

و یاری تنها از سوی خداست که پیروزمند و حکیم است.» [۱۱]

ملائکه از وسایل یاری هستند و در اینجا وسایل دیگر هم هست که چون خدای تعالی بخواهد آن را به حد وفور ارزانی دارد.مثلا-در جنگ بدر در لحظاتی که اعصاب آشفته و دلها هراسان بود و تنها چرکین،ایمان و توکل را به دلها مسلط گردانید آن سان که به خوابی سبک و خوش فرو رفتند تا اعصاب بیارامید و مردان برای پیکار روز بعد مهیّا شدند.

إِذْ یُغَشِّیکُمُ النُّعاسَ أَمَنَهً مِنْهُ

و به یاد آرید آن گاه را که خدا چنان ایمنیتان داده بود که خوابی خوش شما را فرو گرفت.»

ص :۲۳

هنگامی که بنده بر خدای خود توکل کند،در سایهٔ اعتماد و اطمینان او می آرمد و به تقدیر او رضا می دهد و از آن پس هرگز گرفتار هیجانات عصبی نمی شود و نومید نمی گردد بلکه در کنف امان پروردگار خویش قرار می گیرد.

مؤمنان واقعی کسانی هستند که در لحظات عسرت و سختی بر ایمانشان می افزاید زیرا در این گونه لحظات است که جوهرهٔ طبیعت بشری آشکار می گردد و نهانها آشکار می شوند.

وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ

خوابی سبک شما را فرو گرفت و از آسمان برایتان بارانی بارید تا شستشویتان دهد.» زیرا بسیاری از میکربهایی که هوا را آلوده کرده به وسیلهٔ هوا و آب از ۴/ شخصی به شخص دیگر منتقل می گردد،با آمدن باران می میرند،و همچنین لشکری که خطرها را تحمل کرده است اکنون به آسودگی می رسد.

وَ يُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ

و وسوسه های شیطان را از شما دور کند.» چون هوا به باریدن باران لطافت گیرد،آدمیان از برکات خداوندی برخوردار گردند و دلهایشان آرامش پذیرد و ترس و تردید از وجودشان رخت بر بندد همچنین باران آلایشهای مادی را نیز که بر نفس انسانی چیره گردیده زایل گرداند و این به وسیله وضو و غسل است.

وَ لِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ

و دلهایتان را قوی گرداند و قدمها را استوار سازد.» هنگامی که مسلمانان باران را مشاهده می کنند که بر آنان می بارد پی می برند که این یکی از نعمتهای خداوندی است که به آنان ارزانی شده در این حال ایمانشان به رحمت پروردگار خویش افزونی می گیرد و یقین می کنند که برکات آسمانها و زمین هر چه هست از اوست و بدین گونه دلهایشان مطمئن می شود و این اطمینان دل سبب ثبات و پایداری آنها در میدان کارزار می گردد.

تثبیت خداوند تبارک و تعالی

[۱۲]

در مواقع سختی بسا ارادهٔ مسلمانان روی به ضعف نهد و ایمانشان سستی گیرد ولی خدای تعالی به وسیلهٔ نیروی ملائکه به دلها ثبات و استقامت عطا می کند.

إِذْ یُوحِی رَبُّکَ إِلَی الْمَلاٰئِکَهِ أَنِّی مَعَکُمْ

آن گاه که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم.» و از آنجا که خداوند با ملائکه است و ملائکه را به نیروی مقهور ناشدنی خود یاری می رساند پس ملائکه از هر قوه و قدرت مادی برتر و تواناترند.

فَثَبِّتُوا الَّذِینَ آمَنُوا سَأُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ

شما مؤمنان را به پایداری وا دارید،من در دلهای کافران بیم خواهم افکند.» چون ترس بر دل و جان غلبه یابد بسا اشیاء در نظر بزرگتر از اندازهٔ واقعی شان جلوه نماید از این رو کافران نیروی مؤمنان را بیش از آنچه بود مشاهده کردند /۴ و در کارشان سستی گرفتند و این امر در اثر ثباتی بود که خداوند به وسیلهٔ ملائکه به مؤمنان ارزانی داشته بود و این ثبات سبب پیروزیشان در عرصهٔ نبرد گردید.

فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنٰاقِ وَ اضْرِبُوا مِنْهُمْ کُلَّ بَنٰانٍ

و بر گردنهایشان بزنید و انگشتانشان را قطع کنید.» این ضربتها در جاهای حساس بدن فرود آمد،چون سر و دست و هیچ ضربتی به هدر نرفت و ناچیز نشد در حالی که ضربات دشمن،به هدر می رفت و ناچیز می شد،زیرا دلهایشان پراکنده بود و بی ثبات بدین گونه چون دل و جان از ثبات برخوردار باشند پیروزی فرا چنگ آید.

[۱۳]

به چه سبب خداوند دلهای کافران را پراکنده ساخت و آنان را به هزیمت وا داشت؟زیرا آنان از فرمان خداوندی سر بر تافته و از راه راست زندگی انحراف جسته بودند.از این رو است که می فرماید:

ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ يُشٰاقِقِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ

زیرا با خدا و پیامبرش به مخالفت برخاستند و هر که با خدا و پیامبرش مخالفت ورزد،بداند که عقوبت خدا سخت است.» حتی مؤمنانی که خداوند در آن روز پیروزیشان داده بود،اگر از راه راست پروردگارشان منحرف شوند عذاب سخت الهی را رویاروی خویش خواهند یافت.

[۱۴]

خداوند تنها به عذاب دنیوی بسنده نمی کند بلکه عذاب اخروی را نیز از آن باز نخواهد گرفت:

ذٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَ أَنَّ لِلْكٰافِرِينَ عَذٰابَ النّٰارِ

این چنین است.عقوبت را بچشید و عذاب آتش از آن کافران است.» ۴/

[سوره الأنفال (۸): آیات ۱۵ تا ۱۹]

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا لَقِيتُمُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلاٰ تُوَلُّوهُمُ اَلْأَدْبٰارَ (۱۵) وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاّٰ مُتَحَرِّفاً لِقِتٰالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بٰاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اَللّٰهِ وَ مَأْوٰاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمَصِيرُ (۱۶) فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لٰكِنَّ اَللّٰهَ قَتَلَهُمْ وَ مٰا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لٰكِنَّ اَللّٰهَ رَمىٰ وَ لِيُبْلِيَ اَلْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاٰءً حَسَناً إِنَّ اَللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۷) ذٰلِكُمْ وَ أَنَّ اَللّٰهَ مُوهِنُ كَيْدِ اَلْكٰافِرِينَ (۱۸) إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جٰاءَكُمُ اَلْفَتْحُ وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَ لَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئاً وَ لَوْ كَثُرَتْ وَ أَنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۱۹)

ص: ۲۶

معنای واژه ها

۱۵[زحفا]

:زحف به معنای نزدیکی تدریجی است.

۴/

نبرد،پایداری و توکل

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

یـاری کردن خـدای تعالی مؤمنان را-چنان که پیش از این گفتیم-به این معنی نیست که مؤمنان از مسـئولیتهای مهم جنگی که در این آیات به آنها اشارت رفته است معاف هستند.این مسئولیتها عبارت اند از:

اولا:ثبات به هنگام مواجهه با دشـمن و تن ندادن به فرار هر چند دشـمن به سـختی زورآور شود.مگر آن که عقب نشـینی جنبهٔ تاکتیکی داشـته باشـد برای حمله در شـرایطی بهتر و با گروهی انبوهتر.در غیر این صورت گریزنـدگان از صـحنهٔ پیکار چه در دنیا و چه در آخرت مورد خشم و غضب خداوندی خواهند بود.

ثانیـا:توکّل به خـدا و اعتقـاد به این که پیروزی از جانب اوست بایـد سـرلوحهٔ باورهای پیکار جویان قرار گیرد،تا آنجا که این یقین در او بـارور شود که تیری که به سوی خصم رها می کنـد از سوی خـداست و گرفتار آمـدن در کشاکش نبرد آزمایشـی خـدایی است برای ارتقاء درجت او و برخورداری اش از مواهب الهی.و خداونـد شـنوا و داناست و می دانـد چه کسانی از این آزمایش پیروز بیرون می آیند و چه کسانی باید به درجات رفیع فرا روند.

ثالثا:خداوند نقشه های دشمن را فاش می کند و کیدشان را ناچیز می گرداند /۴ و بسیاری افراد به حالشان سود نخواهد کرد و خدای تعالی با مؤمنان است.

ص :۲۷

شرح آیات:

اشاره

پایداری به هنگام رویارویی

[۱۵]

نیروی مؤمنان از ارادهٔ خداوند منبعث شده.مؤمنان شمشیر برندهٔ خداوندانداند از این رو آنان را به هنگام رویارویی با دشمن به مقاومت فرا می خواند و از آنان می خواهد که هرگز روی در گریز نیاورند.

یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذٰا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفاً فَلاٰ تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبٰارَ

ای کسانی که ایمان آورده اید!چون کافران را حمله ور دیدید در هزیمت پشت مکنید.» [۱۶]

در اینجا برای ترک میدان جنگ تنها یک استثناء وجود دارد و آن در موردی است که آنان که میدان را ترک می گویند بدان هدف باشد که با نیروی بیشتری باز گردند یا در موقعیت رزمی بهتری قرار گیرند،مثلا صحرای مسطح را رها کنند و به سوی خندق روند و از این قبیل موارد.

وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاّٰ مُتَحَرِّفاً لِقِتٰالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلیٰ فِئَةٍ

جز آنها که برای ساز نبرد باز می گردند یا آنها که به یاری گروهی دیگر می روند.» از این آیه بر می آید که قرآن به برگزیدن موقعیت مناسب و نیروی مناسب برای ادامهٔ نبرد اهمیت بسیار می دهد و فقط نباید به یاری خدا متکی شد.

فَقَدْ بٰاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ

هر کس که پشت به دشمن کند مورد خشم خدا قرار می گیرد.» خشم خداوند که به صورت شکست یا دادن تلفات بسیار پدیدار می شود و هر که پشت به دشمن نکند و از پیشتازی باز نایستد هم شاهد پیروزی را در آغوش می گیرد و هم از شمار تلفات و خسارات او کاسته می شود.آری،آن که می گریزد:

وَ مَأْوٰاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ

و جایگاه او جهنم است و جهنم بد جایگاهی است.»

توکّل بر خدای تعالی

[۱۷]

رهـا کردن تیر از سوی مؤمن است ولی آن که تیر را به هـدف می رسانـد و آن را در دلهـا اثر می بخشـد، /۴ خداست.پس بر مـاست که به عملی که انجـامش وظیفـهٔ مـاست چنـگ زنیم و برای وصـول به مقصود تلاـش کنیم و لحظه ای از فـداکاری در میـدانهای مبارزه دریغ نورزیم ولی نه آن که همه به سـعی و عمل خویش تکیه کنیم و مغرور اعمال خود شویم،بلکه به خدای تعالی نیز توکل کنیم.

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ قَتَلَهُمْ وَ مٰا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ رَمىٰ

شما آنها را نمی کشتیـد،خـدا بود که آنها را می کشت و آن گاه که تیر می انـداختی تو تیر نمی انـداختی،خدا بود که تیر می انـداخت.» اکنون این سؤال باقی می مانـد که اگر خـدا خود تیر می اندازد یا به عبارت دیگر کار رزم با دشـمن را بر عهده می گیرد از چه روی بنـدگان خـود را به تعب می انـدازد و به جهادشـان فرمـان می دهـد؟ این امر برای آن است که اسـتعدادهای مؤمنـان شـکفته شـود و گنجینه هـای نهفته در وجود آنـان آشـکار گردد و کفـایت و لیـاقت یـک یـک آنـان رشـد کنـد.زیرا رویارویی با حوادث سـبب می شود که افراد تا آنجا که در توان دارند از خود دفاع کنند و در برابر دشـمن عکس العمل نشان دهند.این امر منحصر به میدان جنگ نیست.در دیگر عرصه های زندگی هم حال بر همین منوال است.از این رو می فرماید:

وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاٰءً حَسَناً إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

تا به مؤمنان نعمتی کرامنـد ارزانی دارد هر آینه خـدا شـنوا و داناست.» خدای تعالی شـنواست.یعنی از نزدیک هر چه را که در میـدان جنگ می گـذرد می شـنود و می دانـد که پی آمـد آنها چه خواهـد بود.از این رو است که چون مؤمنان را می آزماید برای آنان به عبث و یا بگونهٔ غیابی حکمی صادر نمی فرماید.

بلکه هر حکم که صادر می کند با علم و آگاهی است و با احاطهٔ وسیع و بی واسطه

بر حوادث.

سستی و پیروزی

[۱۸]

همان گونه که پروردگار ما تیر مؤمنان را به هدف می رساند،کید و مکر کافران را هم خنثی می گرداند.بدین گونه که در دلهایشان بیم می افکند تا نتوانند وظایفی را که بر عهده دارند به انجام رسانند.این امر سبب آن می شود که نقشه هایشان باطل شود و اراده هایشان سست گردد.

۴/ آری این حقیقتی است که باید به آن ایمان بیاوریم و بدان معترف باشیم.

ذٰلِكُمْ وَ أَنَّ اللّٰهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكٰافِرِينَ

و خدا سست کنندهٔ کید کافران است.» از اینجاست که نباید از نقشه هایی که دشمن می کشد بیمناک باشیم و قدرت و توان خویش دست کم گیریم.باید که به نیروی خود اعتماد کنیم تا هر چه در توان داریم و تمام استعدادهای نهفتهٔ خویش را برای پیروزی در میدان نبرد به کار بریم.

[۱۹]

خدای تعالی کفار را مخاطب می گرداند و از آن پیروزی که بر مؤمنان ارزانی داشته آنان را خبر می دهد و می گوید که سبب این فتح کافران بودند زیرا آنها به جنگ مبادرت ورزیدند و پنداری خود آن را طلب کرده بودند.

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جٰاءَكُمُ الْفَتْحُ

اگر پیروزی خواهید،پیروزیتان فرا رسید.» و گویند در جنگ بدر بعضی از مشرکان از خدا به دعا خواسته بودند که هر که در نزد خدا محبوب تر است او پیروز شود خداوند دعای آنان مستجاب کرد و مسلمانان را پیروز گردانید.

وَ إِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ

و اگر از کفر باز ایستید برایتان بهتر است.» یعنی جنگی را که به زودی به هزیمت شما منجر می شود رها کنید که در هزیمت خیری نیست.

وَ إِنْ تَعُودُوا

و اگر باز گردید.» یعنی به میدان جنگ و جنگ از سر گیرید، نَعُدْ وَ لَنْ تُغْنِیَ عَنْکُمْ فِئَتُکُمْ شَیْئاً وَ لَوْ کَثُرَتْ وَ أَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ سپاه شما هر چند فراوان باشد برایتان سودی نخواهد داشت که خدا با مؤمنان است.» /۴

[سوره الأنفال (۸): آیات ۲۰ تا ۲۴]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ لاٰ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ (۲۰) وَ لاٰ تَکُونُوا کَالَّذِینَ قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ هُمْ لاٰ یَسْمَعُونَ (۲۱) إِنَّ شَرَّ اَلدَّوَابِّ عِنْدَ اَللّٰهِ اَلصُّمُّ اَلْبُکْمُ اَلَّذِینَ لاٰ یَعْقِلُونَ (۲۲) وَ لَوْ عَلِمَ اَللّٰهُ فِیهِمْ خَیْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِسْتَجِیبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاکُمْ لِمٰا یُحْیِیکُمْ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ یَحُولُ بَیْنَ اَلْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ (۲۴)

معنای واژه ها

۲۲[الدواب]

:جمع دابّه و آن به هر جنبنده ای در زمین اطلاق می شود ولی در میان عربها به رمهٔ اسب گفته می شود.

ص: ۳۱

پاسخ خدا همان زندگی است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

مطالب این بخش دنبالهٔ آیات پیشین است که از ضرورت عمل همراه با توکل سخن می گفت.در اینجا از مهمترین شروط پیروزی سخن به میان می آید و این شروط عبارت است از اطاعت آگاهانه از یک رهبری هدایت یافته قرآن می گوید باید فرمانبردار اوامر خدا و پیامبرش بود و از روی آگاهی و صداقت قدم به جای قدم رسول گذاشت و فراتر از سخن او سخنی نگفت.نه همانند منافقان که در ظاهر به سخن رسول خدا گوش می سپردند و آن را در جایی که باید به کار نمی بستند.بدترین افراد بشر که بر روی زمین راه می روند کسانی هستند که از وسایل و اسبابی که خداوند به آنان ارزانی داشته سود نمی برند.از این رو خیری در آنان نیست و خدا آنان را وا گذاشته زیرا در این حالت اگر خدایشان هدایت کند به هدایت او پاسخ نمی دهند.

پیامبر،مردم را به سوی زندگی می خواند.بر مردم است که دعوت او اجابت کنند و این اجابت از روی صدق و یقین باشد زیرا خدا از درون دل بندگان خود آگاه است و می داند که آنان چه در نیت دارند حتی پیش از آن که رایشان به انجام آن قرار گیرد.سپس همه را در قیامت گرد می آورد و در برابر اعمالشان پاداش می دهد.

۴/

شرح آیات:

اشاره

اطاعت از رهبری

[۲۰]

خلاف رأی و نظر رسول عمل کردن،در صورتی که از روی علم و

آگاهی باشد از گناهان کبیره است و از آشکارترین عوامل هزیمت.اطاعت آگاهانه از پیامبر اوج ایمان و تسلیم در برابر خدا و رسالت رسول اوست.

یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ لاٰ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و در حالی که سخن او را می شنوید از او روی بر مگردانید.» یعنی در حالت شنیدن آیات و شناخت صدق رسالت و به هنگام تبلیغ وظایف دینی.مخالفت با رسول شدیدترین محرمات بلکه فسق و کفر است.

[۲۱]

آیا کسی می تواند مخالفتش را با پیامبر بدین گونه توجیه کند که سخن او را به درستی نشنیده و در نیافته است؟هرگز،زیرا خدای تعالی به افراد بشر ادوات و اسباب شنیدن و دریافتن داده است.بر اوست که از آن ادوات و اسباب استفاده کند و آنها را به کار بندد تا سبب فرهیختگی روح او شود.

وَ لاٰ تَکُونُوا کَالَّذِینَ قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ هُمْ لاٰ یَسْمَعُونَ

و از آنان مباشید که گفتند شنیدیم در حالی که نمی شنوند.» یعنی همچون منافقان نباشید که بی هیچ درنگی همراه با بینش به صرف شنیدن بسنده می کنند.

بدترین جنبندگان نزد خدا

[۲۲]

شنیدن حقیقی تفکر است و سود بردن به نیروی عقل و خرد است.

بدترین جنبندگان بر روی زمین آنهایی هستند که خدا آنان را به فروغ خرد نواخته است.ولی آنان چون شبکوران از آن سود نمی برند.چنین کسان از ستوران که از نعمت عقل و خرد محروم اند بدتراند.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لاٰ یَعْقِلُونَ

بدترین جانوران در نزد خدا این کران و لالان هستند که در نمی یابند.» /۴ اینان گوش و زبان دارند ولی آنها را در طریق خیر به کار نمی برند.آری، اینان بدکارتر و گمراه ترند از آن ستوران که خداوندشان نه گوش داده و نه زبان.

[۲۳]

چون بشر از فطرتی سالم برخوردار شده باشد دعوت حق او را سودمند افتد.که دعوت حق همانند باران است که چون ببارد زمین مستعد و نیکو را بارور دارد.اما هنگامی که فطرت دگرگون شود و شهوات و کینه ها بصیرت را فرو پوشانند نه تنها دعوت حق سودی نکند بلکه بر کفر و انکار شخص هم افزوده می گردد.

از این رو خدای تعالی می فرماید.

وَ لَوْ عَلِمَ اللّهُ فِيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ

اگر خدا خیری در آنها می یافت شنوایشان می ساخت.» مراد از خیر همان استعداد فطری است که خداوند به نوع بشر ارزانی داشته هنگامی که او را گوش و چشم و دل عطا کرد و موارد خطا و پرهیز را به او الهام نمود ولی آن کسان که در مرحلهٔ پست حیوانی باقی مانده اند از آنها سودی نمی برند.

وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ

اگر هم آنان را شنوا ساخته بود باز هم بر می گشتند و رویگردان می شدند.»

نبوت دعوت به زندگی است

[۲۴]

زندگی که ما عاشق آن هستیم و برای ادامهٔ آن سعی می کنیم چیست؟آیا زندگی توانایی و فعالیت در غلبه بر طبیعت نیست؟پس چرا در برخی موارد و حالات،مرگ را بر آن ترجیح می نهیم،یا گمراهی را بر هدایت می گزینیم، یا جهل را به جای علم می پذیریم و یا واپس ماندگی را بر پیشرفت و عمل،مقدم می داریم؟آیا نه چنان است که باید به نیروی هدایت و علم بر همه چیز غلبه کنیم؟آیا عمل و حرکت بارزترین مظاهر زندگی و فواید آن نیست؟ ۴/ نبوت دعوت راستینی است به زندگی یعنی به علم و عمل،به هدایت و حرکت،به سوی غلبه بر طبیعت برای مصالح بشر.قرآن فریاد ما می آورد که پاسخ گفتن به این رسالت با فطرت بشری هماهنگ است و از عشق ما به زندگی سرچشمه می گیرد.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْيِيكُمْ

ای کسانی که ایمان آورده اید!چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فرا خوانند که زندگیتان می بخشد،دعوتشان را اجابت کنید.» مهم نیست که هفتاد سال زندگی کنیم مهم این است که زندگی ما با علم و آزادی و فعالیت توأم باشد.مؤمنی که از قیود شهوات آزاد است و شورشگری که برای گسستن بند و زنجیرهای اجتماعی بر پای می خیزد و آن کسی که برای مصالح خود و مصالح اجتماع به نیروی علم طبیعت را مسخر خویش می سازد هر یک روز یک روز عمر خود را زندگی کرده اند اما کافر که جزیی از طبیعت و جزئی از نظام حاکم بر طبیعت شده و تسلیم ارادهٔ دیگران است هر چند دلش بتپد و نبضش بزند مرده ای بیش نیست.

خدا ما را به زندگی حقیقی در این دنیا فرا می خواند البته زندگی آمیخته به سعادتی که به حیات اخروی پیوندد،آنجا که شهیدان و صدیقان در عین بهجت و سرور آرمیده اند.

قلب آدمی هم چنان عاشق زندگی است و دعوت به زندگی را با وجود همه حجابها و عقده های روحی می پذیرد،زیرا خداوند میان انسان و قلبش حایل است و نمی گذارد شعلهٔ محبت در دل او خاموش گردد،به گونه ای که باطل را حق انگارد و حق را باطل شمارد.هرگز!جلوهٔ خداوندی در دل مؤمن،سبب می شود که او میان حق و باطل فرق نهد و بر اساس این خصلت فردا که همگان در محشر گرد می آیند از او حساب می کشد.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است و به پیشگاه او گرد آورده شوند.» در حدیثی به جا مانده از امام صادق(ع)آمده است که:

«هرگز قلب،یقین نمی یابد که حق،باطل است و هرگز باور پیدا نمی کند که باطل،حق است». (۱)

ص: ۳۵

۱- ۱) -بحار الانوار،ج ۷۰،ص ۵۸،ح ۳۴.

[سوره الأنفال (۸): آيات ۲۵ تا ۲۸]

اشاره

وَ اِتَّقُوا فِتْنَةً لاٰ تُصِيبَنَّ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ شَدِيدُ اَلْعِقٰابِ (۲۵) وَ اُذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي اَلْأَرْضِ تَخٰافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ اَلنّٰاسُ فَآوٰاكُمْ وَ أَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ اَلطَّيِّبٰاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۲۶) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَخُونُوا اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمٰانٰاتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۷) وَ اِعْلَمُوا أَنَّمٰا أَمْوٰالُكُمْ وَ أَوْلاٰدُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اَللّٰهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۸)

۴/

پرهيز از فتنۀ دارايى و فرزندان

اشاره

رهنمودهايى از آيات:

فرمانبردارى از پيامبر(ص)و تسليم خالصانه در برابر اوامر او به امتها زندگى تازه مى بخشد،اما دورى گزيدن از او و اختلاف،فتنه اى است كه آتش آن افراد جامعه را به كام خود مى كشد و عذاب و شكنجۀ خدا سخت و دردناك است.

بر ماست كه همواره اهميت رهبرى پيامبران را به ياد داشته باشيم تا مبادا دلهاى ما از پيروى آنان سستى گيرد.

روزگارى شمارمان اندك و از دشمنان بيمناك بوديم مانند آن روزها كه در مكه مى زيستيم و دشمن گرد بر گرد ما را گرفته بود.آيا اطاعت ما از فرمانهاى رسول اللّه نبود كه به ما ايمنى و پيروزى و آسودگى عنايت كرد.آيا نبايد شكر اين

نعمت به جای آوریم و بر اطاعت خویش بیفزاییم.تنها راه رهایی از اختلافات داخلی این است که از خدا بترسیم و تقوی پیشه سازیم و از راه خدا که همه نورانیت است و ما را به شناخت حق و یاران حق و شناخت باطل و اصحاب باطل راه می نماید منحرف نشویم.رفتن در این راه روشن سبب می شود که آمرزش او و فضل و رحمت او نصیب ما شود.

۴/

شرح آیات:

اشاره

مسئولیت امت به هنگام بروز اختلافات

[۲۵]

اختلافات اجتماعی از گناهانی است که هر فرقه آن را به گردن فرقهٔ دیگر می گذارد.زیرا هر فرقه ای معتقد است که عمل او عکس العمل عمل فرقهٔ دیگر است.پس بر همگان واجب است که خود بدون این که منتظر باشد تا طرف دیگر دست از اختلافات بردارد خود از ارتکاب آن باز ایستد،زیرا چون بلای اختلاف و نفاق فراز آید همگان را در بر خواهد گرفت.به عبارت دیگر آثار گناه تنها دامنگیر گناهکاران نمی شود بلکه دیگران را هم در بر خواهد گرفت.گناه همانند آتش است که چون شعله ور شود خشک و تر را در لهیب خود خواهد سوخت.از این رو است که خدای تعالی می فرماید:

وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لاٰ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً

بترسید از فتنه ای که تنها ستمکارانتان را در بر نخواهد گرفت.» یعنی هم کسانی را که مباشر ستمکاری بوده اند در بر خواهد گرفت و هم کسانی را که در برابر ستم سکوت اختیار کرده اند و هم کسانی را که در بر ستم واکنشی در خور انجام نداده اند بلکه ستم را تحمل کرده اند.مثلا اگر فرقه ای در یک جامعه بر فرقهٔ دیگر تجاوز روا دارد،وظیفهٔ فرقهٔ ستمدیده این است که خود دست به قصاص و انتقام نزند بلکه منتظر فرمان دستگاه رهبری باشد چه اگر بخواهد خود دست به عمل زند سبب ناتوانی دستگاه رهبری می شود و موجب آشوب و هرج و مرج می گردد.آن وقت پیامد ناخوش آیند آن دامنگیر هر دو فرقه خواهد شد.بسا

فتنه به اختلافات اجتماعی دلالت کند بیشتر از گرفتاریهای فردی.در حدیث از زبیر بن العوّام روایت شده که گفت:

«روزگاری ما این آیه را می خواندیم و خود را مشمول آن نمی شمردیم در حالی که مقصود ما بودیم و بدان عمل نکردیم تا آن گاه که ما را در برگرفت». (۱)

۴/

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ

و بدانید که خدا به سختی عقوبت می کند.» خداوند کسانی را که باعث رواج فتنه می شوند عذاب می کند،همچنین کسانی را که در برابر رواج فتنه از خود واکنشی نشان نمی دهند و از رویارویی با آن تن می زنند.آری،در آخرت کسانی که به امر به معروف و نهی از منکر نمی پردازند و از فرمان رهبری رخ بر می تابند مورد مؤاخذه قرار می گیرند.

عبرت از گذشته تضمین سعادت آینده است

[۲۶]

بر آدمی لازم است که به هنگام پیروزی و توانمندی روزگاران ناتوانی خود را به یاد آورد تا عواملی را که سبب پیروزی او شده است فراموش نکند و همواره آن عوامل را در نظر داشته باشد تا پیروزیی که به دست آورده برایش بماند و پس از آن پیروزیهای دیگری نصیبش شود،بی آن که در مسیر ترقی و تعالی که در پیش دارد لحظه ای توقف و درنگ حاصل شود.

وَ اذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخٰافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النّٰاسُ

و به یاد آورید آن هنگام را که اندک بودید و در شمار زبون شدگان این سرزمین.بیم داشتید که مردم شما را از میان بردارند.» این گونه کسان به شمار اندک اند و از نظر اجتماعی در شمار ناتوانان و زبون شدگان.ولی خدای تعالی از همه سو و از هر حیث حامی و نگهبان آنهاست.

فَآوٰاكُمْ وَ أَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ

خدا پناهتان داد و یاری کرد.»

۱- ۲) -تفسیر مجمع البیان،ج ۴،ص ۵۳۴.

۴/ و ناتوانی شما را به نیرومندی بدل کرد، وَ رَزَقَکَمْ مِنَ الطَّیِّبٰاتِ و از چیزهای پاکیزه روزی داد.» یعنی فقر و زبونی شما را به غنا و رفاه بدل می کند، لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ باشد که سپاس گویید.» پروردگارتان را در برابر این نعمتها.معنی شکر نگهداری آن عواملی است که سبب تغییر وضع فساد آلود شما به یک زندگی سعادتمندانه شده است.از بارزترین این عوامل یکی اتحاد است و یکی دوری گزیدن از فتنه انگیزی.بدین طریق که از فرمانهای رسول خدا اطاعت کنید فرمانهایی که شما را به سویی می خواند که به زندگی سراسر نیکبختی و نور و سرور منتهی می گردد.

جاسوسی به نفع دشمن خیانت است

[۲۷]

درنگ و سستی در اطاعت از رسول اللّه خیانت محسوب می شود.

خیانت به پیمانی که با او بسته اند و خیانت به بیعتی که از او بر گردن دارند.

یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَخُونُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمٰانٰاتِکُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید،می دانید که نباید به خدا و پیامبر خیانت کنید و در امانت خیانت ورزید.» یکی از آشکارترین مظاهر خیانت جاسوسی کردن به سود دشمن است و دادن اطلاعات به کسانی که بر ضد مقام رسالت برخاسته اند.آن سان که ابو لبانه کرد.ابو لبانه را حضرت رسول(ص)به نزد یهود بنی قریظه فرستاد.اینان در پیمانی که با پیامبر بسته بودند،خیانت کرده بودند.پیامبر از آنان خواسته بود که به رأی سعد بن معاذ گردن نهند.یهود پیام دادند ابو لبانه را نزد ما بفرست.ابو لبانه نیکخواه آنان بود زیرا زن و فرزند و دارایی او در نزد ایشان بود.رسول اللّه ابو لبانه را به نزدشان فرستاد.یهود از او پرسیدند که آیا به هر چه سعد بن معاذ رأی بدهد گردن بنهند؟ابو لبانه به گلوی خود اشاره کرد یعنی اگر چنین کنید سرتان را می برند.

در حال،جبرئیل بیامد و به پیامبر خبر داد.ابو لبانه گفت:هنوز از جای

خود تکان نخورده بودم که دریافتم به پیامبر خیانت کرده ام.پس این آیه نازل شد.

ابو لبانه خود را به یکی از ستونهای مسجد بست و گفت به خدا لب به آب و غذا نخواهم زد تا بمیرم یا خداوند توبهٔ مرا قبول کند.ابو لبانه هفت روز به همان حال ببود تا خدا توبه اش را بپذیرفت و رسول خدا بندهای او بگشود.

۴/

[۲۸]

از علل و انگیزه های خیانت به دولت اسلامی و به رهبری آن یکی حب اموال و فرزندان است.چنان که ابو لبانه بدان گرفتار آمد.از این رو خدای تعالی ما را از این دو عامل فساد بر حذر می دارد و می فرماید:

وَ اعْلَمُوا أَنَّمٰا أَمْوٰالُكُمْ وَ أَوْلاٰدُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

بدانید که داراییها و فرزندان وسیلهٔ آزمایش شمایند و پاداش بزرگ نزد خداست.» مراد از فتنه هر پدیده ای است که بشر بدان مورد آزمایش قرار می گیرد.چون بشر از این گردنه صعبناک بگذشت،خدای تعالی هم هر چه را که در روزهای آزمایش از دست داده به او عنایت خواهد کرد.

۴/

[سوره الأنفال (۸): آیات ۲۹ تا ۳۳]

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اَللّٰهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقٰاناً وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اَللّٰهُ ذُو اَلْفَضْلِ اَلْعَظِيمِ (۲۹) وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اَللّٰهُ وَ اَللّٰهُ خَيْرُ اَلْمٰاكِرِينَ (۳۰) وَ إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا قٰالُوا قَدْ سَمِعْنٰا لَوْ نَشٰاءُ لَقُلْنٰا مِثْلَ هٰذٰا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِيرُ اَلْأَوَّلِينَ (۳۱) وَ إِذْ قٰالُوا اَللّٰهُمَّ إِنْ كٰانَ هٰذٰا هُوَ اَلْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنٰا حِجٰارَةً مِنَ اَلسَّمٰاءِ أَوِ اِئْتِنٰا بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ (۳۲) وَ مٰا كٰانَ اَللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مٰا كٰانَ اَللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۳۳)

معنای واژه ها

۳۰[لیثبتوک]

:اثبات به معنای حبس است و«اثبته فی الحرب»یعنی در جنگ بر او زخمهای عمیق وارد آورد.

۴/

تقوی بصیرت است و کفر ضلالت و عذاب

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از ذکر وجوب پاسخ دادن به دعوت رسول اللّٰه و برای وحدت و یگانگی در میان مسلمانان چنگ زدن به ریسمان استوار او و لزوم دوری از فتنه انگیزی،به بیان این حقیقت می پردازد که پرهیزگاری و ترس از خدا به آدمی بصیرتی می بخشد که به نیروی آن می تواند میان حق و باطل و نیکوکار و بدکار فرق نهد.همچنین تقوی سبب می شود که گناهانش بریزد،آری،خدا را در حق پرهیزگاران نعمتها و برکات بسیار است.

مثل آشکار سودمندی تقوی این است که گروهی در اندیشه شدند که دربارۂ رسول خدا مکری اندیشند که یا او را از شهر بیرون کنند یا بکشند ولی خدا مکرشان را باطل ساخت و ناچیز گردانید.مکر این گروه این بود که در میان مردم به شایعه پراکنی پرداختند تا مگر نگذارند سخن او بشنوند و دعوتش اجابت کنند..و نیز می گفتند که اگر پیامبر راست می گوید بر سر ما عذابی نازل کند در حالی که عذاب خدا زمانی فرود می آید که مردم در کفر فرو رفته باشند و احساس پشیمانی و

توبه نکنند و از خدای تعالی آمرزش نخواهند.در حالی که پیامبر هنوز در میان آنهاست و امید توبه و استغفار می رود عذاب نازل نخواهد شد.

۴/

شرح آیات:

اشاره

آثار تقوی

[۲۹]

دل آدمی میان دو گونه جاذبه سرگردان است:جاذبۀ عقل و جاذبۀ هوی و هوس و شهوات.همچنین میان تاریکی و جهل و بی بند و باری و میان نور و هدایت و تعهد.هوا و هوس و شهوات بر چهرۀ عقل پرده می کشند ولی دل نیز مقاومت می ورزد و طالب نور و هدایت است.و تو در حالی که بستۀ خواستها و گرفتار عواطف و احساسات خویش هستی آیا می توانی نیکوکار را از زشتکار تمیز دهی؟و در حالی که میان حالات نفسانی متناقض چون فعالیت و تنبلی و امید و نومیدی در نوسان هستی می توانی عمل صالح را بشناسی؟ آری،هنگامی که خود را متعهد سازی که برنامه های خدایی را به اجرا درآوری و در برابر فشارهای عواطف و خواهشهای نفسانی پایداری کنی،به عقل خود کمک کرده ای تا آن نیرو را به دست آورد که بتواند حق و باطل را از هم تمیز دهد.یعنی خدا معیار و مقیاس این داوری را به دست تو خواهد داد.

یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقٰاناً

ای کسانی که ایمان آورده اید!اگر از خدا بترسید،خدا شما را بصیرت شناخت حق از باطل دهد.» تقوی تعهد است در برابر امر رسالت و احساس مسئولیت در برابر آن.تقوی به ما نیرویی می بخشد که می توانیم به یاری آن صواب را از خطا باز شناسیم و صالح را از مفسد و هدایت را از شبهات و راه راست و مطمئن را از لغزشگاهها تشخیص دهیم.

تقوی در گذشتۀ انسان هم تأثیر می گذارد خدای تعالی گناهان گذشته را می زداید تا در زندگی آیندۀ متقی تاثیر منفی نگذارند.آری چون به حلیه تقوی

ص:۴۲

متحلی گشتی گناهانت آمرزیده شود.

وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

و گناهانتان را بزداید و شما را بیامرزد و خدا صاحب فضل و کرمی بزرگ است.» /۴ خداوند به فضل و کرم فرا گیر خود نعمتهایش را در دنیا و در آخرت نصیب پرهیزگاران کرده است.

راه به یاری خداوندی

[۳۰]

ترس از خدا و قبول دعوت رسول و دوری گزیدن از فتنه های اجتماعی همه مقدمات و عواملی است برای پیروزی بر دشمن.چون این شرایط فراهم آید باری تعالی یاری خویش ارزانی دارد آن سان که در جنگ بدر آنان را یاری داده.مورد دیگر زمانی بود که کفار همدست شدند تا رسول اللّه را فرو گیرند و بکشند یا اگر کشتن نتوانستند از شهر بیرونش رانند ولی این مکر و توطئه نیز به جایی نرسید.زیرا خدای تعالی رسولش را فرمان داد که به مدینه مهاجرت کند و چون کفار بیامدند علی(ع)را دیدند که در نهایت فداکاری به جای پیشوای خود غنوده است.

وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللّهُ وَ اللّهُ خَيْرُ الْماكِرِينَ

و آن گاه را به یاد آورید که کافران دربارهٔ تو مکری کردند،تا در بندت افکنند یا بکشندت یا از شهر بیرون سازند.آنان مکر کردند و خدا نیز مکر کرد و خدا بهترین مکر کنندگان است.» هنگامی که مؤمنان نقشه های پروردگارشان را به اجرا در آوردند بر دشمنان خود برتری یافتند.مهمترین بندهای این نقشهٔ الهی در مبارزات اجتماعی تلاش و همکاری و آمادگی برای فداکاری و ذوب شدن در بوتهٔ ایمان و اعتقاد و دوری گزیدن از خود خواهیها و اعمال خلاف بود.ایمان و اعتقاد به آدمی چنان نیرویی می بخشد که بتواند میان حق و باطل فرق نهد و حوادث را با چشم واقع نگری ببیند.همچنین دل را از هواهای نفسانی و امیال شیطانی پاک می گرداند و چون به

این درجه از صفا و خلوص رسید به فضل خداوند بر همهٔ توطئه های نابکارانهٔ خصم پیروز می گردد.

[۳۱]

یکی از کارهای ناشایست کفار برای ضربه زدن به اسلام-هر چند ناموفق بود-این بود که همواره شایعه ها می پراکندند که قرآن به آن درجه از بلاغت و علم نیست که مدعی است.ما خود به آن گوش فرا داده ایم و اگر بخواهیم ما نیز از آن گونه سخنان خواهیم گفت.ولی ما مردمی مترقی و پیشرفته هستیم و اینها که در قرآن آمده افکار کهنه و ارتجاعی است که ۴/ کسانی که دلباختهٔ خرافات هستند به آنها معتقدند.

وَ إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا قٰالُوا قَدْ سَمِعْنٰا لَوْ نَشٰاءُ لَقُلْنٰا مِثْلَ هٰذٰا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَسٰاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

چون آیات ما بر آنها خوانده شد،گفتند شنیدیم و اگر بخواهیم همانند آن می گوییم.این چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست.» [۳۲]

با این سخن که بر زبان آوردند آهنگ هماوردی با کلام خدا نمودند حتی کار را به جایی رسانیدند که آمادهٔ مباهله شدند و گفتند:پروردگارا اگر کلام رسول اللّه حق است بر ما عذاب نازل کن و بر سر ما بارانی از سنگ ببار.

وَ إِذْ قٰالُوا اللّٰهُمَّ إِنْ كٰانَ هٰذٰا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنٰا حِجٰارَةً مِنَ السَّمٰاءِ أَوِ ائْتِنٰا بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ

و آن هنگام را که گفتند:بار خدایا اگر این که از جانب تو آمده حق است،بر ما از آسمان بارانی از سنگ ببار یا عذاب دردآوری بر ما بفرست.»

وعدهٔ عذاب و زمان آن:

[۳۳]

ولی آیا خداوند به محض چنین درخواستی بر آنان عذاب می فرستد؟یا آنکه فرستادن عذاب بر وفق حکمت بالغهٔ اوست؟خدای تعالی بر هیچ قومی عذاب نمی فرستد تا آن گاه که دیگر برای هدایت یافتن فرصتی برایشان باقی نمانده باشد و در اعماق دلشان هیچ جرقه ای از ایمان نتابد.دلیل این امر این است که تا زمانی که شخصی پس از ارتکاب خطا اظهار پشیمانی می کند و از خدا

آمرزش می طلبد هر چند از خدا طلب عذاب کند بر او عذاب نازل نمی شود.البته نازل نشدن عذاب دلیل صحت همهٔ اعمال او نیست یا نشان صحت راه و روش او نمی باشد،بلکه دلیل بر آن است که هنوز بقایایی از ایمان در اعماق دلش باقی است و همین امر موجب عدم نزول عذاب می شود.

وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ

تا آن گاه که تو در میانشان هستی خدا عذابشان نکند.» ای رسول خدا!تو آنها را به راه هدایت می خوانی چه بسا به تو گوش فرا می دهند.وجود پیامبر رحمت و سرور آفریدگان در زمان خود مانع نزول عذاب بود و وجود افراد صالح و نیکوکار در میان امت اسلامی در زمانهای بعد،از همان گونه تأثیر برخوردار است.

وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ

و تا آن گاه که از خدا آمرزش می طلبند،نیز عذابشان نخواهد کرد.» از آیات دیگر قرآن چنان بر می آید که عذاب خدا از آسمان نازل می شود به هنگامی که ۴/ دلهای همگان از ایمان خالی شده و صالحان یا از میان مردم بیرون رفته و یا رخت از جهان کشیده اند.این نیز جنبهٔ دیگری بود از مکر کافران.

۴/

[سوره الأنفال (٨): آيات ٣۴ تا ٣٧]

اشاره

وَ مٰا لَهُمْ أَلاّٰ يُعَذِّبَهُمُ اَللّٰهُ وَ هُمْ يَصُدُّونَ عَنِ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ وَ مٰا کٰانُوا أَوْلِيٰاءَهُ إِنْ أَوْلِيٰاؤُهُ إِلاَّ اَلْمُتَّقُونَ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (٣۴) وَ مٰا کٰانَ صَلاٰتُهُمْ عِنْدَ اَلْبَيْتِ إِلاّٰ مُکٰاءً وَ تَصْدِيَةً فَذُوقُوا اَلْعَذٰابَ بِمٰا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ (٣۵) إِنَّ اَلَّذِينَ کَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اَللّٰهِ فَسَيُنْفِقُونَهٰا ثُمَّ تَکُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَ اَلَّذِينَ کَفَرُوا إِلىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (٣۶) لِيَمِيزَ اَللّٰهُ اَلْخَبِيثَ مِنَ اَلطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ اَلْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلىٰ بَعْضٍ فَيَرْکُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْخٰاسِرُونَ (٣٧)

ص: ۴۵

ثمرۀ هزینه کردن کافران حسرت و هزیمت است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیات پیش سخن از مکر کفار بود و شایعه پراکنیهای آنان.خدای تعالی از برخی اعمال ناشایست آنان پرده برداشت و دعویهای باطلشان را بر ملا ساخت و از سوی دیگر فلسفۀ مبارزه علیه آنان را آشکار کرد.و همچنین بیان شد که عذاب خدا گاه به گونه ای غیبی می آید چون صاعقه ای که بر قوم عاد و ثمود فرود آمد و نابودشان ساخت و گاه این عذاب به دست مؤمنان بر آنها فرود می آید.خدای تعالی بیان می فرماید که کفار را عذاب خواهد کرد زیرا آنان مردم را از مسجد الحرام منع می کنند،بدون آن که در این کار حقی داشته باشند،زیرا مسجد الحرام جای عبادت است و باید که همۀ کسانی که به زیور تقوی و عبودیت آراسته اند در آن وارد شوند.

پس این یک مشت نادان مردمی که نمازشان-به جای خشوع و تضرّع در برابر خدا-چیزی جز صفیر کشیدن و کف زدن نیست و به خدا و رسول او کافرند حق ندارند که آن مکان مقدس را ویژۀ خود دانند و مؤمنان را از نماز گزاردن و طواف کردن در آنجا باز دارند،اما اموالشان که هزینه می کنند در راه خدا نیست یعنی برای

اصلاح حال بندگان خدا و یاری مظلومان و کمک به محرومان نیست،بلکه برای این است که مردم دیگر را از رسیدن به مسجد الحرام باز دارند.ولی مسلم است که از این همه هزینه ای که در طریق باطل می کنند طرفی نخواهند بست و سرانجام در آتش جهنم خواهند سوخت. /۴ خداوند صفوف پلیدان و پاکان را از هم جدا می کند تا پلیدان را به سبب اعمال نابکارانه و ناشایستشان در جهنم افکند و جهنم بد جایگاهی است.

شرح آیات:

اشاره

سنت عذاب

[۳۴]

چنان نیست که خداوند حکیم عذاب خود را بر هر کس که خواستار عذاب باشد یا در برابر قدرت باری تعالی یا رسالت پیامبرش ایستادگی کند و مقاومت ورزد و آهنگ سرکشی داشته باشد فرو فرستد بلکه عذاب خود را بر سر کسی می فرستد که مستوجب عذاب باشد بدین گونه که مرتکب عملی قبیح شده باشد و مثلا ـ مردم را از رسیدن به مسجد الحرام باز دارد.مسجد الحرام کجاست؟ مسجد الحرام مکانی است که خدای تعالی آن را ویژهٔ خود ساخته تا دار السلام و جایگاه امنیت و حریت باشد.جایی که مردم بتوانند شعایر دینی خویش در آنجا به جای آرند و افکار و اندیشه های واقعی خود بیان دارند ولی اگر جماعتی جور پیشه و ستمکار بیایند و خود را صاحب اختیار مسجد الحرام قلمداد کنند و مردم را از اقامهٔ شعایر دینی خود باز دارند،اینان در خور عذابند زیرا در خور ریاست و فرماندهی در مسجد خدا نیستند زیرا کارگزاران مسجد همانا دوستان خدایند.در مساجد فقط باید پرچم الهی افراشته شود نه هیچ پرچم دیگر،و پرچمداران خدا همانا پرهیزگاران اند،نه هیچ کس دیگر.چون مساجد خدا از دعوت به نام غیر خدا و از بتان و از تبلیغ رسالت شیطانی و دعوت برای پادشاه جابر یا گروه ملحدان پاکیزه گردید مردم در آنجا فروغ هدایت خواهند یافت و به گرد محورهایی نیرومند حلقه خواهند زد و بدین نیرو در برابر اهریمنان و اهریمنان آدمی روی ایستادگی توانند

کرد.سخن از غاصبان مسجد الحرام است:

وَ مٰا لَهُمْ أَلاّٰ یُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ وَ هُمْ یَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ وَ مٰا کٰانُوا أَوْلِیٰاءَهُ إِنْ أَوْلِیٰاؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ

چرا عذابشان نکند،حال آن که مردم را از مسجد الحرام باز می دارند و صاحبان آن نیستند! صاحبان آن تنها پرهیزگارانند ولی بیشترینشان نمی دانند.» اینان از فلسفهٔ مساجد و نقش حساس آنها در هدایت مردم و یاری آنها بر ضد ستمکاران بی خبرند.

[۳۵]

اما کسانی که مساجد را مراکز لهو و ریشخند به ارزشهای والای اسلامی کردند نمازشان در بیت الحرام(که مقدس ترین مکانهای روی زمین است) جز صفیر کشیدن ۴/ و دست زدن نیست.

وَ مٰا کٰانَ صَلاٰتُهُمْ عِنْدَ الْبَیْتِ إِلاّٰ مُکٰاءً وَ تَصْدِیَةً

و دعایشان در نزد خانهٔ کعبه جز صفیر کشیدن و دست زدن هیچ نبود.» و عذاب خدا که به دست مؤمنان بر سر آنان خواهد آمد به همین سبب است که به هنگام نماز و دعا صفیر می کشیدند و دست می زدند و مورد چنین خطابی واقع شدند:

فَذُوقُوا الْعَذٰابَ بِمٰا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ

پس به پاداش انکارتان عذاب را بچشید.» از ابن عباس روایت شده که عربها عریان بر گرد کعبه طواف می کردند و صفیر می کشیدند و دست می زدند و روایت شده که چون رسول اللّٰه به نماز می ایستاد دو مرد از بنی عبد الدار در جانب راست او می ایستادند و صفیر می کشیدند و دو مرد در جانب چپ او می ایستادند و دست می زدند و بدین گونه نماز او را بر هم می زدند.

خداوند آنها را در جنگ بدر به هلاکت رسانید.خداوند به آن چهار تن و به بقیهٔ بنی عبد الدار می گوید:«اینک عذاب را بچشید».

سخن آخر آن که:این آیه و آیه قبل از آن به گونه ای آشکار دلالت دارند بر این که قدرتهایی که مردم را از رفتن به زیارت کعبه باز می دارند و مانع اعمال

مردم می شوند و حرمت حرم را می شکنند و می خواهند که مساجد را به صورت مراکز فساد و منکر در آورند،قدرتهایی ستمکارند و باید در برابر آنها ایستادگی کرد تا خداوندشان به دست مؤمنان عذاب کند.

[۳۶]

این تصویری از چهرهٔ سیاسی این دار و دسته است اما چهرهٔ اقتصادی آنها هم چهره ای زشت خطا کارانه است.زیرا اقتصاد وسیله ای است در دست اینان برای رسیدن به اهداف پلیدشان،یعنی مانع تراشی است برای روندگان راه حق و اقامه عدل و اشاعهٔ رفاه و سلامت.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّهِ

کافران اموالشان را خرج می کنند تا مردم را از راه خدا بازدارند.» اموالشان را برای نشر کتابهای گمراه کننده صرف می کنند یا برای تقویت روزنامه ها و مجلاتی که ثناگوی طاغوت اند یا برای پرداخت حق السکوت به مشتی مدعیان علم که خادمان معبد ستم و ستیزه اند /۴ یا برای تهیه ساز و برگ نظامی یا جاسوسی.

مسلم است که این هزینه ها برایشان حاصلی جز حسرت به بار نخواهد آورد و سودی عایدشان نخواهد ساخت حتی بسا به حالشان زیانمند باشد و آنان را به جهنم راه بنماید.

فَسَيُنْفِقُونَها ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ

اموالشان را خرج می کنند تا مردم را از راه خدا باز دارند و کافران در جهنم گرد آورده شوند.» [۳۷]

اکنون ببینیم که هزینه ای که اینان برای بازداشتن مردم از راه خدا بر خود تحمیل می کنند چگونه موجب پیروزی مؤمنان بر آنان می شود؟قرآن خود به این پرسش پاسخ می دهد:

اولا:این مال پاک و ناپاک را در اجتماع از یکدیگر متمایز می سازد.

پاکان را ثروت دنیوی نمی فریبد بلکه به پاکی آنها می افزاید.در حالی که ناپاکی را که به ایمان تظاهر می کند رسوا می کند و در جامعه پرده از کارش بر می گیرد.

ثانیا:عناصر ناپاک ممکن است یکدیگر را بیابند و به هم دست اتفاق دهند ولی زمانی که اجتماع علیه ایشان بر پای خیزند نمی توانند جان خویش را برهانند.

لِيَمِيزَ اللّٰهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولٰئِكَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ

تا خدا ناپاک را از پاک باز نماید و ناپاکان را بر هم نهد آن گاه همه را گرد کند و به جهنم افکند.اینان زیانکارانند.» ۴/

[سوره الأنفال (۸): آيات ۳۸ تا ۴۰]

اشاره

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مٰا قَدْ سَلَفَ وَ إِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ اَلْأَوَّلِينَ (۳۸) وَ قٰاتِلُوهُمْ حَتّٰى لاٰ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ اَلدِّينُ كُلُّهُ لِلّٰهِ فَإِنِ اِنْتَهَوْا فَإِنَّ اَللّٰهَ بِمٰا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۳۹) وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ مَوْلاٰكُمْ نِعْمَ اَلْمَوْلىٰ وَ نِعْمَ اَلنَّصِيرُ (۴۰)

۴/

چگونه با کفار رو به رو شویم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیات پیش سخن از فعالیتهای سیاسی و اقتصادی کفار بود که همه خطاکارانه بود و نیز بیان این مطلب که سخنشان در توجیه اعمالشان همه دروغ است.و در این آیات نخست بحث در این است که سنت خدایی بر این مقرر شده

که دولت کفر دوام نمی یابد و بر آنهاست که به توبه گرایند و از فعالیتهای خویش بس کنند تا خداوند گناهان پیشین ایشان را ببخشاید.آن گاه پس از این اتمام حجت آنان را به قتال تهدید می کند تا مگر در زمین دامنهٔ فساد خود نگسترند و از فتنه گری باز ایستند و فرمان خداوند آری تنها فرمان خداوند بر زمین روان باشد.و چون به نیروی پیکار تسلیم شدند خداوند خواهد دانست که آیا در عمل و ادعای خود صادق اند یا نفاق می ورزند پس اگر آنان به کارهای ناشایست خود ادامه دادند مسلمانان نیز به جنگ ادامه خواهند داد.زیرا او مولای مسلمانان است و یاری دهنده ای نیکوست.

شرح آیات:

اشاره

سنت پیروزی حق

[۳۸]

خردمندانه نیست که به هر چه به زمان کهن مربوط می شود مهر ارتجاع و افسانه و خرافه بزنیم، ۴/ آن سان که برخی از نادانان چنین می کنند.در روزگاران کهن بحثها و نظرها و قوانین اجتماعی وجود داشته و بر ماست که از آنها برای زمان حال سود جوییم.یکی از آنها سنت پیروزی حق است و شکست کفر و گمراهی.کافران باید به تاریخ باز گردند تا این سنت الهی را نیک بنگرند و از آن عبرت گیرند.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مٰا قَدْ سَلَفَ وَ إِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ

به کافران بگو که اگر دست بردارند گناهان گذشتهٔ آنها آمرزیده شود و اگر باز گردند،دانند که با پیشینیان چه رفتاری شده است.» سنت خداوندی تغییر پذیر نیست که(تو در سنت خدا تبدیل و تحولی نخواهی یافت).

فلسفهٔ جنگ

[۳۹]

جنگهای اسلامی را هدف آن نیست که تنها جای قدرتها عوض شود

یعنی گروهی به جای گروه دیگر جای گیرند و بر آنان مسلّط شوند،بلکه هدف اقامه حکم خدا و برکندن ریشهٔ فتنه است.فتنه چیست؟آیا مراد از فتنه شرک به خداست؟یا فساد در زمین است؟یا ستم کردن مردم است بر یکدیگر؟یا تسلط گروهی است از مردم بر گروهی دیگر و برده کردن و بهره کشی از آنهاست یا تحمیل فرهنگ معینی بر آنها؟ بدیهی است که فتنه در زبان قرآن تسلط غیر مشروع است هم چنان که این سلطهٔ شرعی است که از ایمان به خدا مدد می گیرد و از حق یاری می جوید و به آزادی انسان می اندیشد.آشکارترین معانی شرک تسلط نامشروع است یا خضوع در برابر چنین تسلطی است.

وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللّهَ بِما یَعْمَلُونَ بَصِیرٌ

و با آنان نبرد کنید تا دیگر فتنه ای نباشد و دین همه دین خدا گردد.پس اگر باز ایستادند خدا کردارشان را می بیند.» خداوند می داند که آیا آنان در دعوی خویش صادق اند یا اهل نفاق و جایز نیست که به جنگ با آنان به بهانهٔ این که هنوز در شمار کفارند ادامه داد در حالی که به ظاهر دعوی اسلام می کنند.

۴/

[۴۰]

ولی اگر از اسلام سرباز زدند و باز هم به قتال گراییدند و به اشاعهٔ فساد پرداختند،شما نیز به قتال خویش ادامه دهید بدون هیچ اندوه یا سستی و درنگی.زیرا شما سرانجام بر آنان پیروز می شوید،خدا مولای شماست و پیشوای شماست.اوامر و نواهی و تعالیم او برای شما بهتر است زیرا او شما را به قدرت مقهور ناشدنی خود یاری می کند.

وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَوْلاکُمْ نِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصِیرُ

و اگر سرباز زدند،بدانید که خدا مولای شماست و او یاری دهنده ای نیکوست.» ۴/

[سوره الأنفال (۸): آیات ۴۱ تا ۴۴]

اشاره

وَ اِعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی اَلْقُرْبی وَ اَلْیَتامی وَ اَلْمَساکِینِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِیلِ إِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلی عَبْدِنا یَوْمَ اَلْفُرْقانِ یَوْمَ اِلْتَقَی اَلْجَمْعانِ وَ اَللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۴۱) إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ اَلدُّنْیا وَ هُمْ بِالْعُدْوَةِ اَلْقُصْوی وَ اَلرَّکْبُ أَسْفَلَ مِنْکُمْ وَ لَوْ تَواعَدْتُمْ لاَخْتَلَفْتُمْ فِی اَلْمِیعادِ وَ لکِنْ لِیَقْضِیَ اَللّهُ أَمْراً کانَ مَفْعُولاً لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَ یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ وَ إِنَّ اَللّهَ لَسَمِیعٌ عَلِیمٌ (۴۲) إِذْ یُرِیکَهُمُ اَللّهُ فِی مَنامِکَ قَلِیلاً وَ لَوْ أَراکَهُمْ کَثِیراً لَفَشِلْتُمْ وَ لَتَنازَعْتُمْ فِی اَلْأَمْرِ وَ لکِنَّ اَللّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ اَلصُّدُورِ (۴۳) وَ إِذْ یُرِیکُمُوهُمْ إِذِ اِلْتَقَیْتُمْ فِی أَعْیُنِکُمْ قَلِیلاً وَ یُقَلِّلُکُمْ فِی أَعْیُنِهِمْ لِیَقْضِیَ اَللّهُ أَمْراً کانَ مَفْعُولاً وَ إِلَی اَللّهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ (۴۴)

خمس و رویارویی با دشمن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آمـادگی برای جنگ از نبرد در آوردگاه مهمتر است و مال را امر آمادگی نقش فعالی است.در آیات پیش جنبه های سـلبی و منفی ثروت مورد بحث قرار

ص :۵۳

گرفت.کافران از ثروت خود برای بازداشتن مردم از راه خدا استفاده می کردند و این از مواردی است که ثروت موجب وبال و گناه می شود.در این آیات سخن از مالی است که برای مصارف خیر مقرر می گردد یعنی خمس غنایمی است که هر کس به دست آورده و یا به گونه ای بهره مند شده است.

همچنین در این آیات از اهمیت انفاق و دشواریهایی که مسلمانان در روز بدر تحمل کردند ذکری به میان آمده.خداوند به برکت اسلام مسلمانان را پیروز گردانید با آن که دشمن را بر آنان از جنبه هایی برتری بود.مثلا مسلمانان در قسمت پایین دست وادی بودند و کافران در قسمت بالای آن حتی مسلمانان چنان که باید به موقع کارهای خود ساخته نکرده و برخی خلف وعده کرده بودند.ولی خداوند مقدر کرده بود که حجت خویش بر خلق تمام کند و آنان را با اظهار بینات و حجج به امر رسالت خویش راه بنماید.اگر تقدیر خداوندی نبود مسلمانان را یارای آن نبود که آن را سدی را که کفار در برابر نشر رسالت کشیده بودند در هم بشکنند.چون دو گروه در مقابل یکدیگر ایستادند خداوند شمار کافران در چشم مسلمانان اندك نمود و شمار مسلمانان در چشم آنان اندك.تا این امر سبب پیکار شود و در این پیکار اسلام پیروز گردد.

۴/

شرح آیات:

اشاره

[۴۱]

بدون قدرت مالی جامعه اسلامی توازن و قدرت را در برابر دشمنان از دست می دهد و نمی تواند به حیات خود ادامه دهد.خمس یکی از منابع درآمد جامعهٔ اسلامی است.می گوییم جامعهٔ اسلامی و مرادمان از آن کیانی است در غیاب دولت بر پاخاسته یا کیانی است که خود را بر دولت تحمیل کرده است و شکل و راه و روش آن را رقم می زند.هم چنان که احزاب سیاسی و گروه های فشار در دمکراسیهای غربی شکل معینی از دولت را به وجود می آورند.

بدین گونه جامعه اسلامی خود دارای شخصیت مستقلی است نیرومندتر از دولت.جامعهٔ اسلامی به عنوان یك شخصیت مستقل متکی بر شعائر دینی است

ص :۵۴

چون بر پـای داشـتن جمعه ها و جماعات و برگزاری مراسم حـج برای تقویت ارتباط افراد با یکـدیگر یا انجام امر به معروف و نهی از منکر و دعوت و ارشاد جاهل در برابر تبلیغات بیگانگان.همچنین نشـر علم و دور داشـتن علمای دینی از متابعت قـدرتها در امور فرهنگی و اتکاء به خمس و زکات و صدقات برای تقویت بنیهٔ مالی.

بـا آن که خمس به امـامی که نایب مناب رسول اللّه در رهبری امت است تعلق می گیرد ولی این به آن معنی نیست که خمس بـه دولـت پرداخـت می شـود مگر وقـتی کـه رئیس دولت خـود امـام باشـد.در اینجـا خمس به انگیزهٔ ایمـان به او پرداخت می گردد.مثلا در دولت اسـلامی ایران که رهبر آن حضـرت امام امت آقای خمینی طاب ثراه است،اگر حقوق شرعی چون خمس و زکـات و صـدقات و نـذور به ایشـان تقـدیم شود به اعتبـار این که رئیس دولت است نمی باشـد،بلکه به اعتبـار این است که ایشـان زعـامت دینی دارنـد و بنـا بر این کسـی که خمس مال خود را تقـدیم او می کنـد صـرفا به سـبب ایمان واقعی اوست به ضرورت و وجوب ادای خمس.

۴/

موارد خمس

خمس بر چه چیزهایی تعلق می گیرد؟ از ظاهر آیه بر می آید که خمس بر غنایم تعلق می گیرد با آن که در این روزگار مراد از غنایم،غنایم دار الحرب است.البته معنی لغوی کلمـهٔ غنیمت منحصـر به چیزهایی که جنگجویان در میـدان جنگ حاصل می کنند،نخواهد بود.در عصر نزول قرآن این کلمه تنها به این معنی اختصاص نداشته است.راغب می گوید:

الغنم(به فتح غین و نون)معروف است.گوید:«و من البقر و الغنم ما حرمنا علیهم شـحومها»و الغنم(به ضم غین و سکون نون)ظفر یافتن.سـپس در معنی هر چیزی که از دشـمن مغلوب گرفته شود،به کار برده شده است و در کلام اللّه آمده است وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ و فَکُلُوا مِمّا غَنِمْتُمْ حَلالاً طَیِّباً «المغنم»چیزی است که به غنیمت به دست آیـد و آمـده است که«فعند اللّه مغانم کثیره». (1)

ص: ۵۵

۱- ۳) -تفسیر المیزان-علاّمهٔ طباطبایی،ج ۱۰/ص ۸۹.

بنـا بر این خمس بر هر چیزی که شـخص کسب می کنـد یـا به غنیمت می گیرد واجب می شود.خمس یـک ضـرورت دفاعی است و به همین مناسبت قرآن آن را در ضـمن آیـات قتـال آورده است.هم چنـان که انفـاق در راه خـدا و جهـاد به مال را در ضمن بحث از جنگ و جهاد با نفس آورده بود.

وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ

و بدانید که هر گاه چیزی به غنیمت گرفتید،خمس آن از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و در راه ماندگان است.»

موارد مصرف خمس

هنگـامی که چیزی را به خـدا نسـبت می دهنـد معلوم می شود از تملـک بشـری آزاد است امـا تملـک رسول اللّه و خویشان و پیوسـتگان از جنبۀ شخصی آنها نیست بلکه از آن روی است که آنان نماد /۴ رهبری جامعه اند،اما یتیم کسی است که پدرش مرده و او هنوز به سن تکلیف نرسـیده باشـد و مسـکین نیازمندی است که نمی تواند ضـروریات زندگی خود را فراهم سازد و ابن السبیل مسافری است که هزینۀ سفرش به پایان رسیده و در راه مانده است و برای رسیدن به مکان خود نیازمند مالی است.

از امام موسای کاظم(ع)روایت شـده که خمس در پنج چیز است:در غنایم(یعنی غنایم دار الحرب.بنا بر آنچه در میان متأخرین مصـطلح است)و آنچه از غواصـی حاصل می شود و از گنجها و معادن و دریا نوردی.از هر یک از این پنج مورد خمس گرفته می شـود و آن را در مـواردی کـه خداونـد مقرر فرمـوده صـرف می نماینـد و چهـار پنجم دیگر را میـان کسـانی که در جنگ شرکت داشته اند یا صاحبان آنها تقسیم می کنند.

خمس به شـش قسمت می شود.سهم خدای تعالی و سهم پیامبر(ص)و سهم امام علیه السلام این سه در این روزگاران متعلق به حضرت صاحب الامر

ص:۵۶

ارواحنا له الفـداء است و سه قسـمت دیگر به یتیمان و مساکین و ابناء سبیل که از جانب پـدر به عبد المطلب نسب برسانند داده می شود.

در کتاب الـدر المنثور از ابن المنـذر از عبـد الرحمن بن ابی لیلی روایت شـده که گفت از علی(ع)پرسـیدم یا امیر المؤمنین مرا بگوی که ابو بکر و عمر(رض) سهم شما را از خمس چگونه می پرداختند؟علی(ع)فرمود: ۴/ در زمان حکومت ابو بکر خمس نبود ولی عمر همواره سـهم ما را می پرداخت از خمس شوش و جنـدیشاپور.پس روزی که من در نزد او بودم گفت این سـهم شما اهل بیت از خمس است و حال آن که بهتر است به بعضی از مسلمانان که سخت نیازمندند داده شود من گفتم:بلی.

عباس بن عبد المطلب برجست و گفت:متعرض سهم ما مشو.گفتم:آیا در حالی که امیر المؤمنین شفاعت مستمندان را می کند مـا از هر کس دیگر به کمک و مساعـدت به آنها شایسـته تر نیستیم.پس عمر خمس از ما باز گرفت.بخـدا سوگنـد دیگر به ما خمس داده نشد در عصر حکومت عثمان هم ما نتوانستیم سهم خود بستانیم. (۱)

إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلىٰ عَبْدِنٰا يَوْمَ الْفُرْقٰانِ

اگر به خـدا و آنچه بر بنـدهٔ خود در روز فرمـان نـازل کردیم.» یعنی اگر به خـدا و به رسول او و دینی که بنـده و پیامبر او محمد آورده ایمان آورده اید خمس را بپردازید.روزی که به وسیلهٔ جنگ ناپاک از پاک جدا شده است.

يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰانِ

روزی که دو گروه به هم رسیدند.» یعنی گروه کافران و گروه مسلمانان.

وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

و خدا بر هر چیزی تواناست.» تواناست به یاری دادن مسـلمانان بر دشـمنانشان.چون خدای تعالی دین محمد را یاری دهد دلیل بر این است که محمد رسول اوست و هر چه می گوید به

۱- ۴) -تفسیر المیزان،ج ۱۰/۱۰۳-۱۰۵.

زیور راستی آراسته است.

قضاء و قدر

[۴۲]

با وجودی که مؤمنان در موقعیتی بدتر از موقعیت دشـمنان خود بودند با این که ۴/ مؤمنان در فرودست وادی بودند و کفار در بالادست باز هم مؤمنان بر کافران غلبه یافتند.

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْیا وَ هُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوی وَ الرَّکْبُ أَسْفَلَ مِنْکُمْ

شما در کرانهٔ نزدیکتر بیابان بودید و آنها در کرانهٔ دورتر بودند و آن قافله در مکانی فروتر از شـما بود.» مراد این است که آن قـافله که کالاـی بازرگـانی قریش را حمـل می کرد در مکـانی پایینتر از آن دو گروه بوده.یعنی در فاصـله سه روز راه از محل جنگ و در ساحل دریای سـرخ در بدر جنگ برای مسـلمانان امری ناگهانی بود.زیرا هدف اصـلی حمله شکسـتن محاصره ای بود که کفار برای مسلمانان تدارک دیده بودند.

اگر مسلمانان دانسته بودند که به جای برخورد با قافله ای با انواع کالا که محاصره شدگان را بس مورد نیاز بود،با هزار سپاهی مسلح رو به رو می شوند بعید می نمود با شمار اندکشان-۳۳۰ رزمنده-آن هم بدون سلاح کافی،پای به میدان کارزار نهند.از این رو می فرماید:

وَ لَوْ تَواعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِی الْمِیعادِ

اگر شـما با یکـدیگر زمان جنگ را تعیین می کردیـد با هم از آن تخلّف می ورزیدیـد.» ولی این تقدیر و حکم،تقدیر و حکم الهی بود.

وَ لٰکِنْ لِیَقْضِیَ اللّهُ أَمْراً کانَ مَفْعُولاً

تا کاری که خـدا مقرر کرده است واقع شود.» فرقی است میان قضا و قدر.قدر سـنتی است که خدا برای نظام جهان می نهد در حالی که قضاء تنفیذ این سـنتهاست و گاه با مباشـرت نیروهای غیبی برای دگرگونی آن سـنتها وارد عمل می شود.در این برهه از زمان،هزیمت کفار قضای

خداوند بود.

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى□ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ

تا هر که هلاک شود به دلیلی هلاک شود و هر که زنـده مانـد به دلیلی زنـده مانـد.» پس از این پیروزی جانانه در جنگ بـدر اسلام به دو جهت از رشد و اشاعهٔ فراوان برخوردار شد:

۴/ یکی:برای مردم،صدق گفتار رسول اکرم و صدق دعوت او محقق شد.

دیگر آن که:موانع و گردنه های خوف و دعویهای باطل و سـلطهٔ جاهلی از راه دین برداشـته شد.اکنون برای همه میسر بود که بدون هیچ رادع و مانعی به دین خدا اعتراف کنند.در این هنگام هر کس که ایمان می آورد به پایمردی عقلش بود و هر کس کافر می ماند حجت بر او تمام بود.

وَ إِنَّ اللّهَ□ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ

و هر آینه خدا شنوا و داناست.»

تدبیر خدا

[۴۳]

از تدبیرهای خداوند حکیم این است که شـمار دشـمنان را در چشم رسول اللّه□(ص)اندک نمود تا او را به جنگ دلیر سازد در همان حال مسلمانان را در چشم دشمن اندک تا آنان را حقیر شمارند و آن چنان که باید ساز نبرد نکنند.

إِذْ يُرِيكَهُمُ اللّهُ□ فِی مَنامِكَ□ قَلِيلاً وَ لَوْ أَرا□كَهُمْ كَثِيراً لَفَشِلْتُمْ

در خواب شـمارشان را به تو انـدک نشـان داد.اگر شـمار آنهـا را بسـیار نشـان داده بود از ترس نـاتوان می شدیـد.» یعنی چون عزیمت و همت از شـما سـلب می شد با یکدیگر طریق خلاف در پیش می گرفتید و این روش و عادت هر جامعه ای است که چون از کار در برابر خصم باز مانند به معادات و معارضه با خود می پردازند.

وَ لَتَنا□زَعْتُمْ فِی الْأَمْرِ وَ لكِنَّ□ اللّهَ□ سَلَّمَ

و در تصمیم به جنگ به مناقشه بر می خاستید ولی خدا سلامت داشت.» خداوند مؤمنان را سلامت و امن ارزانی داشت.

ص :۵۹

إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ

که او به آنچه در دلهاست آگاه است.» خداوند به بیم و هراسی که در دلهای مؤمنان جایگزین می شود احاطه دارد.

[۴۴]

حتی در آغاز نبرد می بینیم که خدای تعالی جماعت کفار را در چشم مسلمانان اندک می نماید،هر چند ۴/ در شمار بر آنان بیشی داشتند.این امر سبب شد که مسلمانان با دلی پرتوان روی به کارزار نهند.اما دشمنان نیز به قدرت خداوندی مسلمانان را اندک شمردند تا دشمن را حقیر شمارند و به ساز نبرد چنان که باید نکوشند همهٔ اینها برای آن بود که جنگ به شکست دشمن و انتشار امر رسالت انجامد.

وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلاً

و آن گاه چون به هم رسیدید آنان را در چشم شما اندک نمود.» در حالی که شمار آنان نزدیک به هزار تن بود.

وَ يُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللّٰهُ أَمْراً كٰانَ مَفْعُولاً وَ إِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ

و شما را نیز در چشم آنان اندک تا خدا آن کار که مقرر داشته بود واقع گردد و همهٔ کارها به خدا باز می گردد.» اوست که با وجود سنن و معیارهای ظاهری بر وفق حکمت بالغهٔ خویش کارها را تدبیر می کند.آنجا عواملی است نهانی،بعضی روحی و بعضی طبیعی و این عوامل در لحظات مهم نقش مهمی بازی می کنند.مثلا در حملهٔ امریکا به ایران پس از پیروزی مؤمنان دشمن با یک توفان ریگ روان رویاروی شد که هرگز آن را در محاسبات خود نیاورده بود.این امر سبب شکست حمله ای شد که بزرگترین نیروی نظامی جهان ماهها در بسیج آن وقت صرف کرده بود.و پنداشته بود که بر ارادهٔ خداوندی غلبه می یابد ولی عامل طبیعی به گونه ای غیر منتظره پدیدار گردید و مسیر تاریخ را دگرگون ساخت.زیرا پایان و سرنوشت کارها به دست خداوند است و هر چه هست ارادهٔ والای اوست و بس.

[سوره الأنفال (۸): آیات ۴۵ تا ۴۹]

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اُذْكُرُوا اَللّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۴۵) وَ أَطِيعُوا اَللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ
تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ اِصْبِرُوا إِنَّ اَللّهَ مَعَ اَلصّابِرِينَ (۴۶) وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بَطَراً وَ رِئاءَ اَلنّاسِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ
سَبِيلِ اَللّهِ وَ اَللّهُ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۴۷) وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ اَلشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ وَ قالَ لا غالِبَ لَكُمُ اَلْيَوْمَ مِنَ اَلنّاسِ وَ إِنِّي جارٌ لَكُمْ فَلَمّا
تَراءَتِ اَلْفِئَتانِ نَكَصَ عَلى عَقِبَيْهِ وَ قالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرى ما لا تَرَوْنَ إِنِّي أَخافُ اَللّهَ وَ اَللّهُ شَدِيدُ اَلْعِقابِ (۴۸) إِذْ يَقُولُ
اَلْمُنافِقُونَ وَ اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هؤُلاءِ دِينُهُمْ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اَللّهِ فَإِنَّ اَللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۴۹)

معنای واژه ها

۴۶[تذهب ریحکم]

:قدرت و شوکتتان از میان می رود.

۴۷[بطرا]

:خارج شدن از مقتضای نعمت که همان شکر است.

۴۸[تراءت]

:یکدیگر را دیدند.

[نکص علی عقبیه]

:پشت کرد.

ص :۶۱

عوامل پیروزی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خدای تعالی مؤمنان را پیروز می سازد ولی این پیروزی نصیب کسی می شود که عوامل پیروزی را چه پنهان و چه آشکار در وجود خویش داشته باشد.در این مبحث به ذکر عوامل پیروزی که خداوند ما را بدان وصیت کرده است می پردازیم.

اولا:ثبات و تصمیم قوی به پایداری.

ثانیا:بسیار یاد کردن باری تعالی.

ثالثا:فرمانبرداری کامل از خدا و مقام رسالت.

رابعا:دوری گزیدن از اختلافات زیرا این اختلافات سبب سستی و ناتوانی دل می شود و همت و تصمیم را از آن می رباید.

خامسا:شکیبایی و تحمل دشواریها.زیرا خداوند همراه شکیبایان است.

اما عوامل هزیمت که خدای تعالی به ما یادآوری کرده است،عبارتند از:

۴/ اولا:بیرون آمدن از معرکهٔ نبرد با سری پر غرور و بدون اندیشه در عواقب آن یا دستخوش خودنمایی شدن.

ثانیا:مبارزه را هدفی ناشایست و پلید باشد،چنان که هدف آن بازداشتن مردم از راه خدا و سلطه جویی بر مردم باشد در حالی که از یاد برده باشند که خدا بر همه چیز و همه کس احاطه دارد.

ثالثا:خود فریبی،بدین گونه که پندارد که هر چه از او صادر می شود همه صواب است و او از هر خطایی مصون.

ص :۶۲

رابعا:مغرور شدن به نیرویی که در اختیار دارند.

خامسا:اعتماد بر شیطان و هوسها و امیال شیطانی.

کفار به فریب شیطان اعتماد می کنند و منهزم می شوند،زیرا شیطان آنان را فریفته و در صحنهٔ پیکار رها کرده است تا خود را عرضهٔ شمشیرهای دشمن سازند.و نیز از آنان تبری جسته و حال که در نیرنگ خویش پیروز شده به دروغ می گوید من از پروردگار جهانیان می ترسم.

فرق است میان غرور و توکّل.منافقان این فرق را نمی شناسند و می پندارند که اعتماد بر دین صحیح و بر خدا چون اعتماد بر خرافات و سخنان شیطان است.

هرگز...خدای پیروزمند حکیم به نیروی خود شوکت کفار را در هم می شکند و به حکمت خود مؤمنان را پیروز می گرداند.

شرح آیات:

اشاره

شروط پیروزی

[۴۵]

نخستین شرط پیروزی تصمیم بر پایداری و ثبات است،آن هم در هر سختی و مشقتی که پیش آید.چنان که حضرت علی(ع)به محمد بن حنفیه به هنگامی که پرچم نبرد جمل را به دست او می سپرد سفارش فرمود که:

«اگر کوه ها از جای بشونـد تو از جای مشو.دنـدانها به هم بفشار و سر به خدا بسپار و پای در زمین بفشار /۴ و چشم بر کرانهٔ سپاه بگمار و بیم به خود راه مده که پیروزی از سوی خداست». (۱)

اما تصمیم بر پایداری نیازمند رشد و قوت اراده است و این ارادهٔ قوی زمانی حاصل می شود که آدمی به ذکر خدا خو گرفته باشد.زیرا ذکر خدا آدمی را ملزم می دارد که اوامر حق تعالی را به اجرا در آورد و با وعده ها و وعیدهای الهی و ثواب و عقاب او آشنا گردد.نعمتهای خداوند را سپاس می گوید و در پی رسیدن به

۱- ۵) -نهج البلاغه ۵۵ خطبهٔ ۱۱.

خشنودی و محبت اوست همان محبتی که مؤمن را وا می دارد راه شهادت پوید تا مگر خشنودی او جوید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید،اگر به فوجی از دشمن برخوردید پایداری کنید و خدا را فراوان یاد کنید باشد که پیروز شوید.» پیروزی نتیجه ثبات و استقامت است و ثبات و استقامت به سبب ذکر خدا حاصل می شود.

[۴۶]

شرط سوم پیروزی اطاعت از فرمانهای خدا و رسول اوست.رسولی که برای تنفیذ اوامر خدا به نام خدا فرمان می راند.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ

و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.» از بارزترین فواید فرمانبرداری ایجاد وحدت و طرد همهٔ اختلافهاست و ارجاع همهٔ آنها به حکم خدا و رسول اوست.پس:

وَ لاَ تَنَازَعُوا

به نزاع برنخیزید.» ولی چرا باید از نزاع پرهیز کرد؟ نخست:بدان سبب که اراده را ضعیف می کند و جرئت و شهامت از دل می زداید.

۴/ دوم:عزت و کرامت را می میراند بدین گونه که هر طرف می کوشد با ایراد تهمتها و افترائات،شخصیت و حیثیت طرف دیگر را مخدوش و لکّه دار سازد.مسلّم است کسی که شخصیتش خرد شده باشد و حیثیتش بر باد رفته باشد نمی تواند در برابر خصم چنان که سزد پای دارد و در مبارزه پیروز شود.این است که می فرماید:

فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ

که ناتوان شوید و مهابت و قوت شما برود.» از این جا در می یابیم رهبریی که جامعه در پرتو آن به سر می برد کشمکشهایی است که رهبری حقیقی به شمار نمی آید،همان گونه که دریافتیم عوامل نامرئی پیروزی دادن اعتماد و کرامت است به جنگندگان و کوچک

نگرفتن آنها.

و اما آخرین شرط پیروزی پس از اطاعت محض همانا شکیبایی و تحمل دشواریهاست.

وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰابِرِینَ

صبر پیشه گیرید که خدا همراه صابران است.» آری،شکیبایی،آدمی را در برابر مصاعب و مشکلات یاری می کند و استواری می بخشد.هر جا شکیبایی باشد استراتژی دراز مدت است و تاکتیکها پی در پی و مستمر اجرا می شود و جنگاوران در عین تحمل زخمها و جراحتها در عرصه نبرد می مانند تا در کارزار رایت پیروزی را بر فراز سر خود به اهتزاز در آوردند اینها که بر شمردیم جلوه ای از جلوه های شکیبایی است و شکیبایی را جلوه های است بس تابناکتر از آنچه گفتیم.

[۴۷]

چون پیکار برای هدفی مقدس باشد،طبیعت و اتفاق نیز به مدد پیکارجویان می آید و گامهایشان را استواری می بخشد.اما اگر هدف پیکار هدفی نامقدس باشد،مثلا برای کسب افتخار و نام آوازه باشد یا آن که بدین هدف باشد که او از دیگران نعمت و مواهب بیشتر دارد پس حق اوست که دیگران را فرمانبردار خود سازد،خدای تعالی نیز او را یاری نخواهد کرد.

وَ لاٰ تَکُونُوا کَالَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیٰارِهِمْ بَطَراً وَ رِئٰاءَ النّٰاسِ

همانند آن کسان مباشید که سرمست غرور و برای خودنمایی از دیار خویش بیرون آمدند.» هنگامی که کسی احساس بی نیازی کند و چنان پندارد که اکنون که در زندگی مادی و نعمات این جهانی به حد کمال رسیده،غرور بر او چیره می شود /۴ و در این حال می خواهد که دیگران را مقهور اراده و قدرت خویش گرداند و بر آنان تسلط یابد.

در تفاسیر از ابن عباس نقل شده که چون ابو سفیان دید که کاروانش به جای امنی رسیده است قریش را گفت که باز گردند.ابو جهل گفت:نه باز نمی گردیم تا به بدر برویم(و بدر در آن ایام یکی از بازارهای عرب بود که هر

سال یک بار بر پای می گردید)ابو جهل می خواست سه روز در بدر مقام کند تا مگر اعراب قوت و شوکت قریش بنگرند و بیمشان در دلها جای گیرد.پس همگان به بدر روی نهادند و در آنجا جامهای شرنگ مرگ سرکشیدند و نوحه گرانشان بر آنان گریستند.

این واقعهٔ تاریخی نمونه ای است از مواردی که یک فرد بنا به خواست خویش آتش جنگ را برمی افروزد:یکی می خواهد فاتح جهان شود همان گونه که هیتلر آن را می خواست،و همان گونه که صدام در عراق می کوشید برای آن که به قهرمان جدید قادسیه تبدیل شود آتش جنگ را برافروخت و لذا او و نظامش نخستین جنگ افروزان بودند.

در این جا جنگ پلید دیگری نیز هست که مجموعهٔ منظّمی آن را بر می افروزند و هدف از آن متوقف کردن گسترش رسالت است همچون جنگ امپریالیسم علیه جنبشهای آزادیبخش،و این به جنگهای منظّمی می ماند که جاهلیت علیه رسالت اسلام به راه می انداخت.

وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ بِمٰا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ

و دیگران را از راه خدا باز داشتند و خدا به هر کاری که می کنند احاطه دارد.»

انگیزه های کفّار در جنگ

[۴۸]

کافران را سه انگیزه روانی به میدان کارزار کشید:

نخست:به سبب اعمال منفی آنان.با هر عمل ناپسندی که از انسان سر می زند بذر انحرافی در وجود او نمو می کند.مثلا ستم به دیگران سبب می شود که فضای دل مه آلود شود و هر چه ظلم افزون گردد آن مه انبوه تر شود تا به صورت ابری تیره درآید و دل را در تاریکی فرو برد.تا آنجا که ظلم عادت ظالم گردد و طبیعت ثانویهٔ او. /۴ نژاد پرستان و سرمایه داران و شوونیستها چون با مخالفان خود رو به رو می شوند اعمالشان را خارج از عرف و عادت می بینند و آنان را مردمی بی خرد می شمارند که مرتکب کارهای ناصواب می گردند و این بدان سبب است که تراکم

ص :۶۶

اعمال بدو منفی اعمال نیکو و مثبت را در قلوب آنان زشت و ناپسند جلوه می دهد.

وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ

شیطان کردارشان را در نظرشان بیاراست.» دوم:غرور و اعتقاد به این که نیروی آنان ما فوق هر نیروی دیگری است و از این روست که خدای تعالی می فرماید:

وَ قالَ لا غالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النّاسِ

و گفت امروز از مردم کسی بر شما پیروز نمی شود.» سوم:در دل کافر این تصور پدید می آید که برخی از مردم اعمال آنان را تأیید می کنند و این به سبب وعده های توخالی است و بس.از این رو شیطان می گوید:

وَ إِنِّی جارٌ لَكُمْ

و من پناه شمایم.»

لحظۀ رویارویی

اما این انگیزه های روانی همه سرابی بیش نیستند که به زودی پرده از روی حقیقتشان می افتد.

فَلَمّا تَراءَتِ الْفِئَتانِ نَكَصَ عَلی عَقِبَيْهِ وَ قالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنْكُمْ إِنِّی أَرىٰ ما لا تَرَوْنَ إِنِّی أَخافُ اللّٰهَ وَ اللّٰهُ شَدِيدُ الْعِقابِ

ولی چون دو فوج رو به رو شدند،او بازگشت و گفت:من از شما بیزارم که چیزهایی می بینم که شما نمی بینید.من از خدا می ترسم که او به سختی عقوبت می کند.» در لحظۀ رویارویی واقعی کفار در می یابند که اعمالشان ناپسند و باطل است و مکرشان را قوتی نیست و یاران خیالیشان چون دود به هوا رفته و نابود شده اند.

در روز رویارویی شیطان از معرکه می گریزد.و از گفتارها و پندارهای پیشین خود تبری می جوید و از خدا و عاقبت بدی که در انتظار دار و دستۀ اوست بیمناک می شود.

ص :۶۷

۴/ آنچه در بدر اتفاق افتاد-چنان که در حدیث آمده است-نمونهٔ آشکاری است برای همهٔ کافرانی که شیاطین جنی و انسی آنان را می فریبند و به میدان می کشانند و سپس رهایشان کرده رو به گریز می نهند.

گاه این شیطانهای فریبکار شماری از مردم بی ریشه اند که خود را-برای به چنگ آوردن دیناری چند-به سران دشمن می رسانند.اینان غالبا کاسه های داغتر از آش می شوند و شعارها و تهدیدهایشان گوش خراشتر است ولی در موقع سختی پای به گریز می نهند و برای توجیه واپس نشستن خود می گویند که آنها چیزهایی می دانند که دیگران نمی دانند.

[۴۹]

در جبههٔ اسلامی هم عناصر ترسویی از منافقان بودند که فرورفتن مؤمنان را در دریای پیکار نوعی تهور می شمردند و می گفتند که فریب دین جدید را خورده اند:

إِذْ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هٰؤُلاٰءِ دِينُهُمْ

منافقان و آن کسان که در دل بیماریی دارند گفتند:اینان را دینشان بفریفته است.» بیماری گاه ممکن است نفاق باشد و گاه بیم از دشمن.

اینان از یاد می برند که کافران را یارای توکل بر خدا نیست و نمی دانند که توکل را در انگیزش نیروهای معنوی روح چه اثری شگرف است.

وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَإِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و هر کس که به خدا توکل کند او را پیروز و حکیم خواهد یافت.» /۴

[سوره الأنفال (٨): آیات ۵۰ تا ۵۶]

اشاره

وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ يَتَوَفَّى اَلَّذِينَ كَفَرُوا اَلْمَلاٰئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبٰارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذٰابَ اَلْحَرِيقِ (۵٠) ذٰلِكَ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَ
أَنَّ اَللّٰهَ لَيْسَ بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِيدِ (۵۱) كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيٰاتِ اَللّٰهِ فَأَخَذَهُمُ اَللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اَللّٰهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ
اَلْعِقٰابِ (۵۲) ذٰلِكَ بِأَنَّ اَللّٰهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَهٰا عَلىٰ قَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اَللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۵۳) كَدَأْبِ آلِ
فِرْعَوْنَ وَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيٰاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنٰاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَغْرَقْنٰا آلَ فِرْعَوْنَ وَ كُلٌّ كٰانُوا ظٰالِمِينَ (۵۴) إِنَّ شَرَّ اَلدَّوَابِّ
عِنْدَ اَللّٰهِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ (۵۵) اَلَّذِينَ عٰاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لاٰ يَتَّقُونَ (۵۶)

کافران،کیفر خود را به دست خود تدارک می کنند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیات پیشین عوامل پیروزی و شکست را بیان کرد،و آیات این بخش ما را به نبرد علیه کفار بر می انگیزد و دلیر می کند و می خواهد که در برابر ایشان نرمی و ملایمت به خرج ندهیم،زیرا اینان به سبب کفرشان راندگان درگاه خدا هستند.

فرشتگان عذاب با خشونت تمام با آنان رفتار می کنند و بر صورتها و پشتهایشان می زنند و از روی شماتت می گویند اینک عذاب خدا را بچشید...آیا خداوند به عبث عذابشان می کند؟یا آن که به سبب اعمالی که مرتکب شده اند مستحق

ص :۶۹

عذاب اند.آیا نه چنین است که خدای سبحان به بندگانش ستم روا نمی دارد.مثلا قوم فرعون را و کسانی را که به آیات خدا کافر شدند خدای تعالی به سبب گناهانشان بازخواست می کند زیرا کفر بدون کیفر نخواهد بود و خدا سخت عقوبت است.بشر خود زندگانی حال و آیندهٔ خود را می سازد و خدای تعالی نعمتی را که به قومی ارزانی داشته از آنان باز نمی ستاند مگر آن که آن قوم خود دگرگون شوند و نیات و افعالشان بد گردد.چنان که زمانی قوم فرعون را به عذاب خویش گرفتار کرد که آیات الهی را تکذیب کردند و بر خود و مردم ستم روا داشتند.خداوند کافران را دوست ندارد و آنان را بدترین موجودات زنده ای که بر روی زمین می جنبند به حساب می آورد،زیرا اینان پیمانی را که با خدا بسته بودند شکسته اند /۴ و از پروردگارشان نمی ترسند از این رو خدا بر آنان خشم گرفته و فرمان قتال آنان داده است.

شرح آیات:

اشاره

ارزشها فراتر از هر چیز

[۵۰]

آنچه در نزد خدا مهم است،ارزشهایی است که هر کس آنها را هدف اعمال خود می شمارد و آن چیزی است و رای رنگ او یا شیوهٔ تکلم او یا اندازه جسم او یا ثروت و فقر او.آری،خدای تعالی به همهٔ افراد بشر نعمتهای خود ارزانی می دارد ولی او را با کافران چنین معاملتی است:

وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ یَتَوَفَّى الَّذِینَ کَفَرُوا الْمَلاٰئِکَهُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبٰارَهُمْ

اگر ببینی آن زمان را که فرشتگان جان کافران را می ستانند و به صورت و پشتشان می زنند.» و چون آنان را به شدت درون آتش پرتاب کنند،گویندشان:

وَ ذُوقُوا عَذٰابَ الْحَرِیقِ

و عذاب سوزان را بچشید.» [۵۱]

چون کافران را به شدت بازخواست کند و آنان سبب پرسند،فرماید:

ذٰلِکَ بِمٰا قَدَّمَتْ أَیْدِیکُمْ

این به کیفر اعمالی است که پیش از این

کرده بودید.» اگر چنین نباشد العیاذ باللّه به ذات پروردگار نسبت ستمگری داده ایم،در حالی که او بخشنده و مهربان است و دلیل آن این همه نعمتهایی است که ما را عنایت کرده است.

۴/

وَ أَنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِیدِ

و خدا به بندگانش ستم روا نمی دارد.» ما بندگان او هستیم،چرا بر ما ستم روا دارد؟آیا خداوند از ستم کردن لذت می برد؟هرگز،که او بی نیاز و ستوده است.یا خداوند از ما می ترسد و می خواهد بر ما ستم کند تا طوق بندگی او بر گردن نهیم،نه،خدای تعالی نیرومند و پیروز است.

[۵۲]

نمونهٔ این قوم فرعون است که دستخوش عذاب خدا شدند،آیا اینان خود بر خویش ستم کردند یا خدا بر آنان ستم کرد؟مسلّم است آنچه آنان بدان گرفتار آمدند نتایج اعمال ناپسند خودشان بود و بس.

کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ

و این به شیوهٔ خاندان فرعون بود.» یعنی شیوه ای که بر آل فرعون جاری بود.

وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَفَرُوا بِآیٰاتِ اللّٰهِ فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللّٰهَ قَوِیٌّ شَدِیدُ الْعِقٰابِ

و کسانی که پیش از آنها بودند،آنان به آیات خدا کافر شدند پس خدا آنان را به کیفر گناهانشان مؤاخذه کرد،که خدا نیرومند و سخت عقوبت است.» یعنی دربارهٔ کسانی که مستحق عذاب هستند و در معاقبتشان نه از جنبهٔ مادی ناتوانی است و نه از جنبهٔ معنوی.

[۵۳]

این که گفتیم مربوط به سنت خداست در آخرت،اما سنت او در این دنیا آن سان که آشکار است و به چشم خود می بینیم بر این جاری است که تا زمانی که مردم به راه هدایت می روند و به ارزشهای آسمانی ارج می نهند و عمل صالح به جای می آورند نعمات و برکات خداوندی شامل حال آنهاست و چون دگرگون شدند و روی در فساد نهادند نعمات و برکات خداوندی نیز منقطع شود و

جای آن را نکبت و هلاکت گیرد.

ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّٰهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَهٰا عَلیٰ قَوْمٍ

زیرا خدا نعمتی را که به قومی ارزانی داشته است دگرگون نسازد.» تا آن گاه که آن عوامل که سبب فیضان نعمت و رحمت حق شده است از میان برود.خداوند به قومی نعمت حریت عطا کرده و اعطای این نعمت به سبب توحید آنهاست که آنان را به طرد تسلیم در برابر فشار /۴ طاغوت واداشته یا ایشان را نعمت سلامت بخشیده زیرا راه و روش زندگی شان بر طبق فطرت اولیه بوده است و فطرتی که بدان آفریده شده اند.یا آنان را نعمت راحت و آسایش ارزانی داشته و این راحت و آسایش به این علت است که از سلامت اخلاق و صحت سلوک و تربیت برخوردارند ولی این نعمتها برقرار خود است.

حَتّٰی یُغَیِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ

تا آن قوم دگرگون شوند و خدا شنوا و داناست.» یعنی خدا آنچه را که در ظاهر جوامع بشری می گذرد می شنود.و به درون دل یک یک مردم نیز آگاه است.

[۵۴]

خدا به آل فرعون نعمت داد و امنیت و رفاه ارزانی داشت و باغها و بستانهایی عنایت فرمود که نهرها از زیر درختانشان جاری بود ولی آنان سر به طغیان برداشتند و به جای تعاون و روابط دوستانه با یکدیگر به استثمار یکدیگر پرداختند و به جای فعالیت در کارهای نیکو به فساد و اعمال نکوهیده روی نهادند.خداوند تعالی نیز روش خویش دیگرگون ساخت و بر آنان طوفان فرستاد و شهرشان را ویران ساخت و برای آنان شپش و وزغ فرستاد و به جای ثمرات و ارزاق بادهای صرصر روان داشت و آن باد درختانشان از ریشه برکند و خودشان را در دریا غرقه ساخت.

کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذَّبُوا بِآیٰاتِ رَبِّهِمْ

و این به شیوهٔ خاندان فرعون بود و کسانی که پیش از آنها بودند،آنها آیات پروردگارشان را تکذیب کردند.» یعنی حجتها و بینات و رسالات بلیغهٔ خدایی را که برنامه های صحیح

زندگی سعادتمندانهٔ ایشان را پیشنهاد می کرد،دروغ شمردند.

فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ كُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ

و ما به کیفر گناهانشان هلاکشان کردیم و خاندان فرعون را غرقه ساختیم،زیرا همه ستمکاران بودند.» از آوردن قید«همه»در آخر آیه بر می آید که همهٔ آن غرقه شدگان از ستمکاران /۴ بر خود بودند.

[۵۵]

سیاق اندیشهٔ قرآن این است که مقیاس صلاح و فساد بشر در نزد خدا،ایمان و کفر است نه چیز دیگر.به عبارت دیگر کافر بدترین مردم بلکه بدترین جانداران و جنبندگان است.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ

هر آینه بدترین جنبندگان در نزد خدا آنهایند که کافر شده اند و ایمان نمی آورند.» کافری که توبه کرده و ایمان آورده بدترین جنبندگان روی زمین نیست بلکه آن گونه کافران که هم چنان در کفرشان پایدارند و دیده بر فروغ هدایت بسته می دارند در خور چنین عنوانی هستند.

[۵۶]

ولی یک سؤال پیش می آید که چرا کافر در چنین حضیض اسفلی سرنگون می شود؟ پاسخ این است:

اولا:کافر عهد و پیمان نمی شناسد و خود و دیگران را محترم نمی دارد و چنان از خود سلب مسئولیت می کند که گویی او را وجود و حضوری در جامعه نیست.او را می بینی که پیمانی می بندد سپس آن را می شکند و بار دیگر دست بیعت به پیش می آورد و باز بیعت خود نقض می کند.

دیگر آن که:به برنامه های نبوت خود را ملزم نمی شناسد و به وظایف خود عمل نمی کند.

اَلَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لاَ يَتَّقُونَ

کسانی که تو از آنان پیمان گرفتی،سپس پیاپی پیمان خویش می شکنند

و هیچ پروا نمی کنند.»

[سوره الأنفال (٨): آیات ۵٧ تا ۶٣]

اشاره

فَإِمّٰا تَثْقَفَنَّهُمْ فِی اَلْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ (۵٧) وَ إِمّٰا تَخٰافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیٰانَةً فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ عَلیٰ سَوٰاءٍ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ اَلْخٰائِنِینَ (۵٨) وَ لاٰ یَحْسَبَنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لاٰ یُعْجِزُونَ (۵٩) وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اِسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبٰاطِ اَلْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اَللّٰهِ وَ عَدُوَّکُمْ وَ آخَرِینَ مِنْ دُونِهِمْ لاٰ تَعْلَمُونَهُمُ اَللّٰهُ یَعْلَمُهُمْ وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ یُوَفَّ إِلَیْکُمْ وَ أَنْتُمْ لاٰ تُظْلَمُونَ (۶٠) وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهٰا وَ تَوَکَّلْ عَلَی اَللّٰهِ إِنَّهُ هُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ (۶١) وَ إِنْ یُرِیدُوا أَنْ یَخْدَعُوکَ فَإِنَّ حَسْبَکَ اَللّٰهُ هُوَ اَلَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ (۶٢) وَ أَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ جَمِیعاً مٰا أَلَّفْتَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لٰکِنَّ اَللّٰهَ أَلَّفَ بَیْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۶٣)

۴/

معنای واژه ها

۵٧[تثقفنهم]

:ثقف،پیروزی و ادراک سریع است.

[فشرّد بهم]

:تشرید،جدا شدن بر اثر آشفتگی.

۵٨[خیانه]

:الخیانه،شکستن عهد بوسیلۀ کسی که به آن اطمینان شده.

ص: ٧۴

[فانبذ]

:نبذ،دادن خبر به کسی که آن را نمی داند.

[سواء]

:سواء،عدل است.

۴/

استراتژیهای جنگ:دفاع، صلح شرافتمندانه،آمادگی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خدای تعالی پس از آن که در مبحث پیش سرشت کافران و ضرورت قتال با آنان را بیان داشت در این مبحث سخن از گونه ای دفاع می آورد که خوف در دلهای دشمنان می افکند و از آن طریق به جنگجویان دشمن که در جبهه اند ضربه می زند.از آنجا که مسلمانان هرگز از خیانت دشمن در امان نیستند باید همواره آنان را بیم دهند و به لغو معاهدات خود تهدید کنند.

باید که این امر تا زمانی ادامه یابد که برای مسلمانان یقین شود که کفار بر آنان پیشی نخواهند جست و قادر به مبارزهٔ با آنان نیستند.برای حصول این مقصود مسلمانان باید برای دفع دشمن و دفع همهٔ هم پیمانان او از جمله منافقین،ساز نبرد مهیا سازند و برای تقویت نیروهای دفاعی خود چاره ای جز هزینه کردن در امر تسلیحات نیست.

هنگامی که دشمن به صلح متمایل شد،مسلمانان نباید از صلح بترسند، بلکه باید بر خدا توکل کنند و از صلح استقبال نمایند و خدا شنوا و داناست.و این بدین سبب است که دشمن قادر به تحقق آرزوهای خود نیست و بر ماست که به یاری خداوندی که پیامبرش و مؤمنان را یاری رساننده است اعتماد کنیم.از نشانه های یاری ۴/ خداوند این است که میان دلهای آنان الفت افکنده و خدا پیروزمند و حکیم است.

شرح آیات:

اشاره

اقدامات جنگجویانه در سپاه اسلام

[۵۷]

نزدیکترین هدف برای قدرت نظامی اسلامی چیست؟ هدف،همان هجوم برق آسا و کوبنده است بر دشمن و اعمال ستمگرانه اش.و فرو کوفتن و نابود کردن آنها از نظر نظامی و تفرقه افکندن در میان هم پیمانان اوست،با ضعیف کردن روحیهٔ آنان تا مگر راه خلاف رها کنند و به حکم عقل گرایند.

فَإِمّٰا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ

پس اگر آنها را در جنگ بیابی.» یعنی زمانی که وارد میدان کارزار شدند، فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ پراکنده شان ساز تا پیروانشان نیز پراکنده شوند.» یعنی کسانی که در پشت جبهه به آنان یاری می رسانند.

لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ

باشد که عبرت گیرند.» یعنی به عقل و خرد خویش باز گردند.

خیانت و پیمان شکنی

[۵۸]

چون از خیانت و پیمان شکنی مردمی بیمناکیم.باید آنان را به اعمال خائنانه شان هشدار داد و تهدید به مرگشان نمود و خدا خائنان را دوست ندارد.

وَ إِمّٰا تَخٰافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيٰانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلىٰ سَوٰاءٍ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ الْخٰائِنِينَ

اگر می دانی که گروهی در پیمان خیانت می ورزند،به آنان اعلام کن که همانند خودشان عمل خواهی کرد،زیرا خدا خائنان را دوست ندارد.» یعنی در امر معاهده و پیمان با آنان معامله کن،همان گونه که آنان با تو معامله می کنند،به عبارت دیگر اعمال آنان تو را وادار می کند ۴/ که هر پیمان که با

ایشان بسته ای بگسلی،زیرا خائنان محبوب خدا نیستند.

[۵۹]

کسانی که کافر شده اند می پندارند که آنها نیرومندترند و محق تر زیرا آنان از مسلمانان پیش افتاده اند و به سبب این پیش افتادگی حق دارند که هر گونه که دلشان بخواهد با مسلمانان رفتار کنند ولی چنین نیست:

وَ لاٰ یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لاٰ یُعْجِزُونَ

آنان که کافر شده اند نپندارند که جسته اند،زیرا خدا را ناتوان نمی سازند.» پیشرفت را با وجود کفر هیچ معنی نیست،زیرا کفر دیدگان را کور می کند و دل را به تشویش می افکند و جهان را در نظر تیره و تار می سازد.

[۶۰]

پس پیشرفت را چه زمانی سودی حاصل است؟ آری،زمانی سودبخش است که آمادگی برای آینده باشد نه برای همان لحظات نیاز.

دیگر آن که این آمادگی در اثر یک فعالیت فشرده باشد به گونه ای که شخص هیچ امکان و کوشش و فرصتی را از دست ندهد جز آن که از آن برای تقویت مبانی قدرت خویش سود جوید.

و سوم آن که هدف از آن غلبه بر تمام نقاط ضعف دشمن باشد و حمله به تمام مرزهای امنیتی و اجتماعی او.

وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبٰاطِ الْخَیْلِ

در برابر آنان تا آنجا که می توانید نیرو و اسبان سواری آماده کنید.» بدین گونه پروردگار ما ما را وا می دارد که تمام استعدادهایی را که در قوه داریم /۴ به مرحلهٔ فعلیت در آوریم باید که فکر و عقلمان به علم و خبرت تحول یابد.و خبرت به بناها و عمارات و مهمانخانه ها.همچنین قدرتهای جسمانی ما باید به اسلحه و آلات نبرد و تیر صناعات گوناگون تحول یابد.

هم چنان که برنامه های فکری اسلامی باید به یک نیروی اجتماعی پایدار مبدل گردد و معادن و ذخایر که به یک نیروی اقتصادی و یک ثروت مادی ولی نباید تمام توان ما صرف تهیهٔ صناعات مادی یا تسلیحاتی گردد،بلکه باید به ما

بیاموزد که چه سان در عرصهٔ پیکار خود را نبازیم و از برابر خصم واپس ننشینیم.

پس هـدف پس از آمادگی ساز و برگ نبایـد منحصـر به قدرت بر دفاع باشد بلکه قدرت بر هجوم را نیز نباید از یاد ببریم آن هم به گونه ای که در دلهای دشمن رعب و وحشت افکنیم.

تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّٰهِ وَ عَدُوَّکُمْ

تا دشـمنان خدا و دشـمنان خود را بترسانید.» وقتی نیروی دفاعی پرتوان باشد و جبههٔ داخلی اسـتوار،هرگز مشتی مردم ناتوان و ضعیف النفس و ضعیف الاراده فرصت نمی یابند که به امید جاه و مقام دنیوی با دشمن رابطه برقرار کنند.

وَ آخَرِینَ مِنْ دُونِهِمْ لاٰ تَعْلَمُونَهُمُ اللّٰهُ یَعْلَمُهُمْ

و جز آنهـا که نمی شناسـید و خـدا می شـناسد.» تقویت نیروی دفـاعی نیازمنـد هزینه هایی است.یقینا که این هزینه ها به هـدر نخواهند رفت بلکه سود آن حتی افزونتر از آن سرمایه ای که مصرف شده به جامعه باز می گردد.

وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ یُوَفَّ إِلَیْکُمْ وَ أَنْتُمْ لاٰ تُظْلَمُونَ

و آنچه را که در راه خدا هزینه می کنید به تمامی به شما باز گردانده شود و به شما ستم نشود.» /۴ مراد این است که بی کم و کاست به شما باز می گردد.

[۶۱]

آمـادگی برای نـبرد به معنی برانگیختن روحیـهٔ کشـتار و تجـاوز نیست بـدین گونه که هر کس دست به هر کـاری که بخواهد تواند زد.بلکه ضـروری است که ملت به همان اندازه که نیرومند است با انضـباط هم باشد و اهتمام او به صلح از غرش به قتال بیشتر باشد.

وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهٰا

اگر به صلح گرایند،تو نیز به صلح گرای.» قرارداد صلح باید به اختیار مقام رهبری باشد و نیز نباید که خوف از تجاوز

دشـمن ما را به تجاوز بر دشـمن وادارد،بلکه بایـد این خوف انگیزه مقاومت باشـد و برای چنین مقاومتی بایـد بر خـدای تعالی توکّل نمود.

وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ

و بر خدا توکل کن که اوست شنوا و دانا.»

اسباب و عوامل جنگ

[۶۲]

انگیزه و عامـل بسـیاری از جنگهـای خونین بیم از هجوم و حمله طرف دیگر است.چون یکی از دو طرف را اطمینـان کامـل به قـدرت خـود باشـد هرگز از طرف مقابـل بیمی به خود راه نمی دهـد و بنـا بر این به تهدیـدات و رجزخوانیهـای او پاسـخ نمی گویـد.از این رو است که پروردگار ما بر ضـرورت توکّل به خدا و اعتماد به یاری او تأکید می کند و ما را از وسوسهٔ حمله به دشمن و پیکار برای حفظ و حراست خویش منع می فرماید.

وَ إِنْ یُرِیدُوا أَنْ یَخْدَعُوکَ فَإِنَّ حَسْبَکَ اللّهُ هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ

اگر خواستند که تو را بفریبند،خدا برای تو کافی است.اوست که تو را به یاری خویش و یاری مؤمنان تأیید کرده است.» [۶۳]

یکی از آشکارترین نشانه های یاری خداوند به مسلمانان،اتحاد در جبههٔ داخلی آنهاست زیرا خدا میان قلوب مؤمنان الفت می افکند.که می فرماید:

۴/

وَ أَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ

دلهایشان به یکدیگر مهربان ساخت.» الفت میان دلها به ظاهر عملی است ساده،در حالی که بدون تأیید خداوندی محال است.

لَوْ أَنْفَقْتَ مٰا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً مٰا أَلَّفْتَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لٰکِنَّ اللّهَ أَلَّفَ بَیْنَهُمْ

اگر تو همهٔ آنچه را که در روی زمین است انفاق می کردی دلهایشان را به یکدیگر مهربان نمی ساختی ولی خدا دلهایشان را به یکدیگر مهربان ساخت.» هنگامی که مسلمانان را به اتحاد فرا می خواند و زنگ خود پسندیها از

دلهایشان می زدانـد و آنان را کتاب و پیامبر می فرسـتد تا همگان دست به ریسـمان مسـتحکم او زننـد و فرمانهایش را به اجرا درآورند میان دلهایشان نیز طرح الفت می افکند،در حالی که این الفت با صرف اموال بسیار فراهم نمی آید.

إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

بدرستی که خدا پیروزمند و حکیم است.»

[سوره الأنفال (٨): آیات ۶۴ تا ۶۹]

اشاره

يا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ حَسْبُكَ اَللّٰهُ وَ مَنِ اِتَّبَعَكَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۶۴) يا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ حَرِّضِ اَلْمُؤْمِنِينَ عَلَى اَلْقِتالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ (۶۵) اَلْآنَ خَفَّفَ اَللّٰهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ مَعَ اَلصّابِرِينَ (۶۶) ما كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرىٰ حَتّٰى يُثْخِنَ فِي اَلْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ اَلدُّنْيا وَ اَللّٰهُ يُرِيدُ اَلْآخِرَةَ وَ اَللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۶۷) لَوْ لا كِتابٌ مِنَ اَللّٰهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيما أَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (۶۸) فَكُلُوا مِمّا غَنِمْتُمْ حَلالاً طَيِّباً وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۹)

۴/

معنای واژه ها

۶۶[خفّف]

:تخفیف مشقّت یعنی سبک کردن آن.

۶۷[عرض الدنیا]

:کالای دنیایی.

ص :۸۰

رهبری و امت:اعتماد، ترغیب،غلبه بر مشکلات

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سیاق آیات هم چنان در مسیر تحریض به جنگ است و بیان پاره ای از جوانب اساسی جنگ و مهمترین آنها:اعتماد نیروهای مسلح اسلامی به ایمان.از این قرار که بیست تن از مؤمنان پایدار و مقاوم در جنگ،بر دویست تن از دشمنان پیروز می شوند،یعنی بر ده برابر شمار خود،و صد تن مسلمان مؤمن صبور در جنگ بر هزار تن از کافران،زیرا کافران را فهم و خردی نیست.

در عرصهٔ پیکار غالبا اندیشه و رای بیش از شجاعت و اقدام کارساز است.

از این رو است که مسلمانان آگاه و با ایمان در میدانهای نبرد اگر صد تن می بودند بر دویست تن غلبه می کردند و اگر هزار تن بودند دو هزار تن را از صحنه نبرد تار و مار می کردند زیرا خدا با صابران است.

بار دیگر قرآن دو مطلب دیگر را گوشزد می کند:

نخست آن که:یاری و مدد کاری خداوند به این معنی نیست که مسلمانان دست از فداکاری بردارند.به عبارت دیگر بدون مقاومت و فداکاری دلیران رزمجوی رسول اللّه چگونه دشمن را در ربقهٔ طاعت خویش درآورد.

۴/ دیگر آن که:نباید هدف در پیکارها دست یافتن به غنایم مادی باشد.

سپس قرآن به حلال بودن غنایم فرمان می دهد ولی تأکید می کند که این غنایم نباید از طرق تجاوز و خروج از دایرهٔ عدالت و انصاف به دست آید.

ص:۸۱

شرح آیات:

اشاره

نقش فرماندهی در پیکار

[۶۴]

هر فرمانده باید به لشکر خود اعتماد داشته باشد،آنان را ناتوان و حقیر نشمارد و این شرط اساسی برای پیروزی بر دشمن است:از این رو خدای تعالی پیامبرش را فرمان می دهد که به همان تعداد از سپاهیان که در اختیار دارد اکتفاء کند.

یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ

ای پیامبر! خدا و مؤمنانی که از تو پیروی می کنند تو را بسند.» [۶۵]

فرمانده باید همواره در بالا بردن روحیهٔ سپاه خود بکوشد.زیرا یک روحیهٔ قوی چه بسا نقص مادی را جبران کند.

یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْقِتالِ

ای پیامبر مؤمنان را به جنگ برانگیز.» یعنی آنان را به جنگ ترغیب کن.

مظاهر قدرت مؤمنان

إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ

اگر از شما بیست تن باشند و در جنگ پایداری کنند بر دویست تن غلبه خواهند یافت.» یعنی بر ده برابر افراد دشمن.قرآن نگفته است که اگر یک تن باشد بر ده تن غلبه می کند یا نمی گوید که یک تن برابر است با دو تن.بلکه می گوید بیست تن که خود در حد خود نیرویی است و این بیست تن اگر کاملا با یکدیگر متحد باشند و دست برادری و اتحاد به یکدیگر دهند ۴/ بر یک نیروی دویست نفره که میانشان اختلاف و تناقض باشد پیروز می شوند.

وَ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ یَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ

و اگر صد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می شوند،زیرا آنان مردمی

عاری از فهمند.» کسانی هستند که اهمیت ایمان و صبر و فداکاری را برای رسیدن به بهشت و خشنودی خدا نمی دانند و از ارزشهای معنوی بی خبرند.

هر شناخت خود مجموعه ای است از شناختهای دیگر و ایمان به خدا و ارزشهای دینی از ارگان مهم و مستحکم در بنای علم است.آیا ارزشها و معنویات جزء مهمی از عالم نیست.آیا کسی که به آنها اعتقاد نداشته باشد می تواند به حقیقت عالم دانا گردد.آیا ندیده ای که کودکان برخی از حروف را چون دال و لام و راء و سین نمی توانند تلفظ کنند این امر سبب می شود کلمات بسیاری را بد یا غلط تلفظ کنند زیرا بسیاری از کلمات از یکی از این حروف خالی نیستند.همچنین کسی هم که به خدا کافر می شود حقیقت علم را در نمی یابد زیرا جزئی از حقیقت علم-دست کم-عبودیت و خضوع در برابر خداست.

[۶۶]

هر امّتی در آغاز خیزش خود از شور و آگاهی بیشتری برخوردار است.بدین سبب قدرت آنها بر دفاع از خود بیشتر است و بر تحمل فشارها و مشکلات هم توان بیشتری از خود بروز می دهند.از این رو بیست تن از آنها معادل دویست تن هستند اما چون زمانی بگذرد وضع نیز دگرگون می شود،یعنی یک تن فقط معادل دو تن می شود و این خود یک نوع ضعف و ناتوانی است.

اَلْآنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْكُمْ

اکنون خدا بار از دوشتان برداشت.» و خداوند در حالی که شمار شما کمتر از نصف دشمن باشد شما را به حمله و هجوم فرمان نمی دهد.

وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً

و از ناتوانیتان آگاه شد.» /۴ و این ضعف از جنبهٔ روحی و معنوی است.

فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صٰابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللّٰهِ

اگر از شما صد تن باشند و در جنگ پای فشرند بر دویست تن پیروز می شوند و اگر از شما هزار تن باشند به یاری خدا بر دو هزار تن پیروز می شوند.»

ص :۸۳

پس پیروزی شما در این هنگام حتمی نیست،بلکه به اذن خداوند است و در صورت انجام واجبات شرعی است.

وَ اللّٰهُ مَعَ الصّٰابِرِینَ

و خدا با آنهاست که پایداری می کنند.» [۶۷]

و نمی توان بدون فداکاری در انتظار غنایم و دستاوردهای جنگ نشست.پس پیامبری نیست که بدون آن که زمین از کشتگان و مجروحان پر شود به غنایم دست یابد یا اسیرانی بگیرد.

مٰا کٰانَ لِنَبِیٍّ أَنْ یَکُونَ لَهُ أَسْریٰ حَتّٰی یُثْخِنَ فِی الْأَرْضِ تُرِیدُونَ عَرَضَ الدُّنْیٰا وَ اللّٰهُ یُرِیدُ الْآخِرَةَ وَ اللّٰهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ

برای هیچ پیامبری نسزد که اسیران داشته باشد تا که در روی زمین کشتار بسیار کند شما متاع این جهانی را می خواهید و خدا آخرت را می خواهد و او پیروزمند و حکیم است.» یعنی شما چشمتان به منافع زود گذر مادی است در حالی که خدای تعالی برای شما آخرت را خواسته است.

[۶۸]

اگر نه این بود که خداوند پیروزی مؤمنان را مقرر داشته بود،ای بسا مستوجب عذابی بزرگ می شدند.زیرا اینان با آن که می بایست همه به تبلیغ رسالت بیندیشند نه به منافع مادی باز هم به منافع مادی و غنایم گرایش یافتند.ممکن است مراد از عذاب بزرگ همان هزیمت از کارزار باشد.

لَوْ لاٰ کِتٰابٌ مِنَ اللّٰهِ سَبَقَ لَمَسَّکُمْ فِیمٰا أَخَذْتُمْ عَذٰابٌ عَظِیمٌ

اگر پیش از این از جانب خدا حکمی نشده بود به سبب آنچه گرفته بودید عذابی بزرگ به شما می رسید.» [۶۹]

آنچه حرام دانسته شده این است که پیکار جوی مسلمان همهٔ همّ و غمّش منافع مادی باشد نه آنچه شرعا از غنایم برای پیکار جوی مقرر شده،زیرا آنچه مسلمانان در عرصهٔ پیکار با ضوابط اسلامی به دست می آورند، ۴/ تصرفش حلال است.

فَکُلُوا مِمّٰا غَنِمْتُمْ حَلاٰلاً طَیِّباً

از آنچه به غنیمت گرفته اید که حلال و پاکیزه است بخورید.»

مراد از خوردن تصرف کردن است.

وَ اتَّقُوا اللّٰهَ

و از خدا بترسید.» پس از حد عرف تجاوز نکنید.

إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

که خداوند آمرزنده و مهربان است.»

[سوره الأنفال (۸): آیات ۷۰ تا ۷۵]

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ اَلْأَسْرىٰ إِنْ يَعْلَمِ اَللّٰهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِمّٰا أُخِذَ مِنْكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ
رَحِيمٌ (۷۰) وَ إِنْ يُرِيدُوا خِيٰانَتَكَ فَقَدْ خٰانُوا اَللّٰهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۷۱) إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا
بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ اَلَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهٰاجِرُوا مٰا لَكُمْ مِنْ
وَلاٰيَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتّٰى يُهٰاجِرُوا وَ إِنِ اِسْتَنْصَرُوكُمْ فِي اَلدِّينِ فَعَلَيْكُمُ اَلنَّصْرُ إِلاّٰ عَلىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثٰاقٌ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ (۷۲) وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ إِلاّٰ تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي اَلْأَرْضِ وَ فَسٰادٌ كَبِيرٌ (۷۳) وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ هٰاجَرُوا وَ
جٰاهَدُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ اَلَّذِينَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۷۴) وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَ
هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولٰئِكَ مِنْكُمْ وَ أُولُوا اَلْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتٰابِ اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷۵)

۴/

ص: ۸۵

معنای واژه ها

۷۲[آووا]

:پیوستن انسان به دیگری با نزدیک کردن و پناه دادن او به خود.

[ولایتهم]

:ولایت همیاری کردن همسو با دیانت.

۴/

مسلمانان یک امت اند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

به مناسبت سخن از جنگ،خدای تعالی اسیران را مورد خطاب قرار می دهد و آنان را به شرط آن که نیتشان حسنه باشد تسلی می دهد و از خیانت بر حذرشان می دارد و رسول را فرمان می دهد که از آنان نترسد.

قرآن به جنگجویان در راه خدا باز می گردد و می گوید:کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند و کسانی که این مهاجران را جای و مکان دادند همه تشکیل یک امت واحد می دهند که هر یک دوست و یاور دیگری است اما کسانی که مهاجرت نکردند و به دار الاسلام ملحق نشدند کارشان به عهده خودشان است.

البتّه مگر موقعی که از شما یاری جویند در این حال بر شماست که آنان را یاری رسانید.آن هم در صورتی است که با کسانی که با شما در نبردند ارتباط و پیمان نداشته باشند.

هم چنان که مؤمنان امت واحده هستند،کافران نیز امت واحده اند و یاران و مددکاران یکدیگرند و بدون قبول این فکر زمین پر از فتنه و فسادی بزرگ خواهد شد.

مؤمنان بحق کسانی هستند که مهاجرت کرده انـد و رسول اللّه را یاری کرده انـد.اما کسانی که پس از نیرومند شدن ۴/ اسلام مهـاجرت کرده انـد آنـان هم در زمرهٔ مهاجران اولیّه اند.همـهٔ این علایق و روابط معنوی و دینی و جهادی مانع روابط و علایق خویشاوندی نمی شود که البته آن روابط هم باید مرعی داشته شود.زیرا خدا به هر چیزی داناست.

شرح آیات:

اشاره

اسلام در حق اسیران چگونه سفارش می کند

[۷۰]

برای این که اسیران شخصیت از دست دادهٔ خود را باز فرا چنگ آورند و به آیندهٔ خود امیدوار شوند و نه تنها به ظاهر بلکه به حقیقت و از ته قلب ایمان بیاورند،پیامبر ما از سوی پروردگار مورد خطاب واقع می شود که:

یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فِی أَیْدِیکُمْ مِنَ الْأَسْریٰ إِنْ یَعْلَمِ اللّٰهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْراً یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمّٰا أُخِذَ مِنْکُمْ

ای پیـامبر!بـه اسـیرانی کـه در دسـت شـما هسـتند بگـو:اگر خـدا در دلهایتـان نشـان ایمـان ببینـد،بهـتر از آنچـه از شـما گرفته شده،ارزانیتان خواهد داد.» یعنی اگر مال ناپایدار دنیا از شما گرفته شده ولی در عوض چیز دیگری به شما داده شده که ارزش آن بسـی بیشتر از چیزی است که از دست داده ایـد به زودی در اثر ایمان صادقانه و عمل صالـح در سایه اسـلام شـما را نعمت مادی و معنوی بسیار ارزانی خواهد داشت.

وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ

می آمرزدتـان و خـدا آمرزنـده و مهربـان است.» پس بهـتر این است که درون و روح خود را اصـلاح کنیـد و به ظواهر ایمـان بسنده نکنید.

[۷۱]

اگر خود را عمیقا اصلاح نکردند و نفاق ورزیدند،خدا دانا و حکیم است.اما پیامبر نباید از بیم خیانت بر آنان سخت گیرد زیرا علم و حکمت خدا

بسی فراتر است و گسترده تر.خدا تو را بر آنان و خیانتشان پیروز خواهد کرد.

وَ إِنْ یُرِیدُوا خِیٰانَتَکَ فَقَدْ خٰانُوا اللّٰهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْکَنَ مِنْهُمْ وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ

و اگر قصد خیانت تو را داشته باشند،پیش از این به خدا خیانت ورزیده اند و خدا تو را بر آنها نصرت داده است که خدا دانا و حکیم است.» وحشت بی جا از اسیران جایز نیست،زیرا خداوندی که رسول را بر آنان غلبه داده و آنان را در برابر امر رسالت خویش خاضع ساخته، ۴/ می تواند در آینده هم پیامبر را بر آنان پیروز گرداند.

صفات جامعهٔ واحد

[۷۲]

مسلمانان امت واحده اند و فرقی میان نزدیک و دور و هموطن و غیر هموطن نیست.مهاجران و انصار برادرانند و دوستان.

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ

آنان که ایمان آورده اند و با مال و جان خویش در راه خدا جهاد کرده اند.» بارزترین مصادیق این امر همان مسلمانانی هستند که از مکه به مدینه مهاجرت کرده اند مصادیق دیگر آن افرادی از جنبشهای آزادی بخش اسلامی هستند که از بلاد خود که در زیر سیطرهٔ طاغوت است مهاجرت می کنند تا در جایهایی دیگر در راه خدا و برای نجات دیگر بندگان خدا از شر طاغوت مبارزه کنند.

وَ الَّذِینَ آوَوْا وَ نَصَرُوا

و آنان که به مهاجران جای داده اند و یاریشان کرده اند...» اینان انصار رسول اللّه هستند از مسلمانان مدینه که به پیشباز مجاهدان آمدند و هر چه مال و امکانات داشتند،در راه ایشان بذل کردند.

أُولٰئِکَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیٰاءُ بَعْضٍ

اینان خویشاوندان یکدیگرند.» آنچه اینان را به یکدیگر مربوط می سازد ایمان است و آنچه به هم پیوند می دهد کلمهٔ توحید.ایمان به توحید از آنان یک امت واحد می سازد به گونه ای که میانشان هیچ فرقی نیست.مهاجران را حقی است که خانمان رها کردند و تا

عقیدت خویش برهانند رنج سفر بر خود هموار نمودند و انصار را حقی است که در تقویت جنبش اسلامی از جان و مال دریغ نورزیدند.اما آنان را که هم چنان در وطن خویش ماندند یا محکوم نظام طاغوت شدند در عضویت امت اسلامی حقی نیست ولی این امت است که باید برای رهایی آنان از زیر یوغ طاغوت و از چنگال ستم او تلاش ورزد و کوشش کند.

وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یُهاجِرُوا ما لَکُمْ مِنْ وَلاٰیَتِهِمْ مِنْ شَیْءٍ حَتّٰی یُهاجِرُوا وَ إِنِ /۴ اسْتَنْصَرُوکُمْ فِی الدِّینِ

و آنان که ایمان آورده اند و مهاجرت نکرده اند خویشاوندان شما نیستند تا آن گاه که مهاجرت کنند ولی اگر از شما یاری خواستند...» یعنی در تحقق واجبات دینی و ارزشهای آن چون اقامهٔ شعایر و آزادی و رفاه.

فَعَلَیْکُمُ النَّصْرُ

باید که به یاریشان برخیزید.» زیرا یاری کردن مؤمن مستضعف را از بارزترین واجبات امت اسلامی است.در اینجا سؤالی جالب مطرح می شود که هر گاه مصالح دولتی که بر اساس آیین اسلام به وجود آمده با مصالح مسلمانان غیر مهاجر و غیر مجاهد تعارض کند چه خواهد شد؟مثلا مصلحت مسلمانان مدینه در مرحلهٔ صلح حدیبیه یک چیز است و مصلحت مسلمانان مکه که مهاجرت نکرده اند چیز دیگر.به عبارت دیگر این صلح به نفع اینان نیست.در این باب چگونه باید قضاوت کرد.قرآن می گوید:

إِلاّٰ عَلیٰ قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثاقٌ

مگر آن که بر ضد آن گروهی باشد که میان شما و ایشان پیمانی بسته شده باشد.» و این بدان روی است که کرامت دولت و جامعهٔ نوپا بزرگتر و مهمتر است از مسلمانانی که در دیگر بلاد جای دارند.

از این آیه استنباط می شود که مصلحت دولت اسلامی بسی فراتر است از مصلحت انقلاب جهانی مسلمانان.زیرا پیمانی که دولت اسلامی می بندد پیش از هر چیز ناظر به مصالح اوست.عقلا هم باید چنین باشد زیرا بدون یک دولت

متمرکز و مقتدر اسلامی چگونه می توان به انقلاب جهانی امید بست؟ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ و خدا به آنچه می کنید بیناست.» بر شماست که امور را از روی دقت ارزش نهید.

۴/

کفر امت واحدی است

[۷۳]

هم چنان که مؤمنان یک امت اند و با وجود اختلاف اقالیم و لغات فرقی با هم ندارند،لازم است که به کفار نیز به یک نظر نگریست،به نظر یک امت واحد،که هر چند گاه در جبهۀ کفر اختلافات و جداییها پدید می آید ولی چون میان ما و آنان پیکاری درگیر شود،همگان علیه ما دست اتحاد به یکدیگر می دهند.

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ

کافران نیز خویشاوندان یکدیگرانـد.» اگر اوضاع دگرگون شود و مسلمانان با طایفه ای از کفار دست دوستی دهنـد،به اعتبار این که آنان در دشمنی با ما از طرف دیگر زیانشان کمتر است، مثلا با شرق بر ضد غرب،یا با اروپا علیه امریکا همدست شوند،از آن فتنه ها و فسادهای بسیار زاییده خواهد شد.

إِلاّ تَفْعَلُوهُ تَکُنْ فِتْنَةٌ فِی الْأَرْضِ وَ فَسادٌ کَبِیرٌ

اگر مراعات آن نکنید فتنه و فسادی بزرگ در این سرزمین پدید خواهد آمد.» فتنه در اینجا-به نظر من-نفاق و ضلالت است و نیز از دست دادن بصیرت و نظر دینی،مانند تبدیل فرهنگ اصیل و پاک اسلامی به فرهنگهای آمیخته با عناصر بیگانه.درست مثل فرهنگ احزاب سیاسی در کشورهای ما،اینان افکاری از غرب و ۴/ شرق می گیرند و افکاری از دین و سنن.اینان این دو را به هم می آمیزند و از آن معجونی عجیب حاصل می کنند.

به سبب پیوندهای استوار میان فرزندان امّت اسلامی با این یا آن بخش خدا ناباور،چنین فرهنگ باطلی میان آنها انتشار می یابد؛فرهنگی که از خدا و حق دور است و این همان است که قرآن آن را«فتنه»می نامد.

این فتنه در خارج انعکاس می یابد و سبب اختلافات شدیدی میان امت اسلامی می شود،یعنی میان آنان که پیرو خط اصیل دینی هستند و آنان که از غرب تأثیر پذیرفته اند یا از شرق.و گاه نیز میان تأثیر پذیرفتگان از بیگانه اختلافات پدید می آید و این خود یکی از مظاهر بزرگ فساد است و موجب می شود که جامعهٔ اسلامی ثبات خود را از دست بدهد.

[۷۴]

و واجب است که مسلمانان در مسیر ایجاد ارتباط حقیقی بر مبنای ایمان تلاش کنند.

وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَ الَّذِینَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولٰئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ

آنان که ایمان آورده انـد و مهاجرت کرده انـد و در راه خدا جهاد کرده اند و آنان که جایشان داده اند و یاریشان کرده اند به حقیقت مؤمنان اند.آمرزش و روزی نیکو از آن آنهاست.» [۷۵]

مؤمنـان حقیقی همـان مهاجران اولیه انـد ولی کسانی که از آن پس مهاجرت کننـد در صورت جهاد فی سبیل اللّٰه از مؤمنان به حساب خواهند آمد.

وَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا مَعَکُمْ فَأُولٰئِکَ مِنْکُمْ

و کسـانی که بعـدا ایمـان آورده انـد و همراه شـما جهاد کرده انـد از شـما هسـتند.» وجود علاقـهٔ ایمانی،دیگر علاقات را چون خویشاوندی و علاقات طبیعی را که اسلام به آنها اهتمام می ورزد لغو نمی کند.

وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ

به حکم خدا خویشاوندان به یکدیگر سزاوارترند و خدا بر هر چیزی داناست.»

سورهٔ توبه

اشاره

ص :۹۳

فضیلت سوره:

پیامبر می فرماید:«هیچ چیزی از قرآن نازل نشده مگر آیه به آیه و حرف به حرف جز سورهٔ برائت و سورهٔ توحید که بر من نازل شدند در حالی که هفتاد صف از ملائکه بودند».

مجمع البیان،ج /۶۵ص ۲ برای چه بسمله در اول این سوره از نظر خواندن و نوشتن ترک شده؟ برای علما و مفسران در آن گفته هایی است:

۱-همانا این سوره به انفال به سبب مقاربت پیوند داده شده است پس این دو یک سوره شدند که نخست در آن عهود و پیمانها است و در دومی برداشتن عهدها و پیمانها(از ابی ابن کعب).

/۴ ۲-همانا بر سر سورهٔ برائت بسم اللّٰه الرحمن الرحیم نازل نشد چون که بسم اللّٰه برای امان و رحمت است و برائت برای برداشتن امان با شمشیر نازل گشت.

۳-آنچه که از ابن عباس شده این است که گفت:به عثمان بن عفان گفتم چه چیزی شما را واداشت بر این که به سورهٔ برائت قصد کردید که از مئین است و به سورهٔ انفال که از مثانی است.پس هر دو را در سبع الطوال قرار دادید و بین آنها(بسم اللّٰه الرحمن الرحیم)ننویسید پس گفت:که پیامبر(ص)هنگامی

که آیات بر او نازل می گشت پس بعضی از کسانی که برایش بنویسند را می خواند پس به او می گفت این آیات در سوره ای است که در آن این چنین و این چنین است، و انفال اولین چیزی بود که در مدینه بر پیامبر نازل گشت و برائت آخرین آنچه از قرآن نازل شد و داستانش شبیه داستان آن بود پس پنداشتیم که این از آن است رسول خدا(ص)برای ما روشن نکرد که این از آن است پس هر دو را در سبع الطوال قرار دادیم و بینشان سطر بسم اللّه الرحمن الرحیم ننوشتیم و قرینتین خوانده می شدند.

۴/

زمینهٔ کلّی سوره

اشاره

نام سوره:

با آن که سورهٔ«البراءه»سراسر انذارهای کوبنده برای مشرکان است،وجود آیات التوبه بویژه در آغاز سوره در رحمت باری تعالی را در فضای غضب می گشاید و بدین منظور این سوره«التوبه»نام گرفته است.همچنین به سبب جو کلی آن و به سبب کلمهٔ«برائت»که در آغاز آن آمده آن را سورهٔ البراءه خوانده اند.

سورهٔ البراءه یا التوبه در امتداد سوره الانفال است.حتی برخی معتقدند که این سوره دنبالهٔ الانفال بوده است.سیاق این سوره همان ضرورت ویران ساختن بنای وجودی شرک است و بر پا داشتن بنای استوار توحید و به کار بردن عنف به عنوان آخرین وسیله برای تحقق توحید و نابودی کفر:برای آن که مردم امر جهاد را با همهٔ خشونتها و فدا شدنهایش بپذیرند به چند مطلب نیاز است:

۴/ نخست آن که:میان او و دشمن از جهت روانی جدایی باشد.

دوم آن که:پیکارجو برای فداکاری آمادگی داشته باشد و شهادت را به عنوان یک موهبت بپذیرد.

سوم آن که:در تهیهٔ وسایل جهاد بکوشد و این بعضـی از موضوعاتی است که سـیاق سوره از آن سخن می گوید.افزون بر این به هدفهای انسانی جهاد آگاه باشد تا مباد که به جای جهاد در راه خدا به صورت انسانی کینه توز درآید.

در آیات(۵۸ تا ۶۰)سخن از صدقات است به سبب ارتباطی که این صدقات با جهاد دارند،سپس سخن از منافقان است و نقش تخریبی آنان در مبارزه.آیات(۶۱ تا ۶۸)سـخن از مؤمنان و وحدت و صـفات عالیه ایشان است و آیات(۷۱ و ۷۲)فرمان به قتال منافقـان و کفـار است و نیز در این موضـوع که بعضـی از مردم پس از آن که ایمـان آوردنـد در اثر تعرض مردم،راه نفـاق می پویند.آیات(۷۵ تا ۷۸)بحث از کسانی است که منافقان که صدقه و زکات نمی دهند.آیات(۷۹ تا ۸۰)از کسانی که از جهاد تن می زنند سخن رفته است.آیات(۸۱ و ۸۷)در باب عذرتراشیهای منافقان است در امر جهاد و استثناهایی در امر جهاد.آیات (۹۰ تا ۹۶)بحث از اعراب منـافق است و اعراب مؤمن.آیات(۹۷ تا ۹۹)از اهل مدینه سـخن می گوید و در آیه(۱۰۱)از اعراب منافق غیر معروف.

از مطالب دیگر این سوره این است که طایفه ای از اعراب به گناهان خود اعتراف کرده انـد و واجب است که از آنان صدقات و زکات گرفته شود تا پاکیزه شونـد و توبهٔ آنان پذیرفته گردد،(آیات ۱۰۲ تا ۱۰۴)پس از انگیزش بر عمل، صحبت از گروهی است که مسـجد ضـرار را ساختنـد و در آنجا قصـد پیکار با خدا و رسول خدا را داشـتند.در آیات(۱۰۵ تا ۱۱۰)ذکر این گروه است و ترغیب مسـلمانان به ترک آنها و بریدن از ایشان و به جای آن مسجد تقوی را برگزیدن.در آیات(۱۱۱ و ۱۱۲)سخن از مؤمنانی است که جانها و مالهای خود را در راه خـدا دادنـد و این نکته که میان مسـلمانان و کافران هیـچ پیوندی نیست و خدا حجت خود بر بندگانش تمام کرده /۴ و کسانی که به جهاد روند یا توبه کنند مورد بخشایش الهی واقع می شوند.

(آیات ۱۱۳ تا ۱۱۸)بـدین سـبب بر مؤمنان قتال واجب است تا شـناخته شود که اعمال صالحهٔ آنان پذیرفته آمده است و جزای آن داده شده(آیات ۱۱۹ تا ۱۲۱) همچنین باید طایفه ای برای تفقه در دین و بیم دادن مردم از شهر خود خارج شوند

(۱۲۲).چون این سوره نازل شـد منافقانی که در دلهایشان بیماری بود پیامبر را اسـتهزاء کردند(آیات ۱۲۴ تا ۱۲۷)و رسول خیر خواه شـماست ولی اگر کسـی از او رویگردان شود خداست که به حساب او می رسد.(آیات ۱۲۸ و ۱۲۹)بدین گونه سوره به پایان می رسد.

[سوره التوبه (۹): آيات ۱ تا ۵]

اشاره

بَرٰاءَةٌ مِنَ اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى اَلَّذِينَ عٰاهَدْتُمْ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ (۱) فَسِيحُوا فِي اَلْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اِعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اَللّٰهِ وَ أَنَّ
اَللّٰهَ مُخْزِي اَلْكٰافِرِينَ (۲) وَ أَذٰانٌ مِنَ اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى اَلنّٰاسِ يَوْمَ اَلْحَجِّ اَلْأَكْبَرِ أَنَّ اَللّٰهَ بَرِيءٌ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ
خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اَللّٰهِ وَ بَشِّرِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ (۳) إِلاَّ اَلَّذِينَ عٰاهَدْتُمْ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ
يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَ لَمْ يُظٰاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلْمُتَّقِينَ (۴) فَإِذَا اِنْسَلَخَ اَلْأَشْهُرُ اَلْحُرُمُ
فَاقْتُلُوا اَلْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ اُحْصُرُوهُمْ وَ اُقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تٰابُوا وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتَوُا اَلزَّكٰاةَ فَخَلُّوا
سَبِيلَهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

۴/

ص: ۹۹

معنای واژه ها

۱[براءه]

:کناره گیری.

۲[فسیحوا]

:سیر آرام.

۳[اذان]

:اعلان و اصل آن ندایی است که با گوش شنیده شود.

۴[و لم یظاهروا]

:یعنی به دشمنانتان نپیوسته اند تا یار شما باشند.

۵[انسلخ]

:خروج شیء از آنچه مشابه اوست و اصل آن «سلخ الشاه»است به معنای پوست کندن گوسفند.

۴/

آخرین هشدار به دشمنان اسلام

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

تا اسلام بتواند با رویی بلند و استوار برگرد جامعهٔ اسلامی بکشد و آن را از شرک و کفر حراست کند و از تأثیرات روانی و فرهنگی و اجتماعی اهل ضلالت در امان دارد آیات این بخش به گونه ای کوبنده بیزاری خدا و رسول خدا را از کسانی که قبلاـ معاهده ای که با آنها بسته شده بود،اعلام می دارد.آن معاهده ملغی شده و اکنون آنان مخیّرانند که یا راه جنگ را بر گزینند یا راه صلح را و مدّت آن چهار ماه است.اینان باید بدانند که قدرت مادی آنها را در برابر قدرت خدای تعالی یارای پایداری نیست و کفرشان سبب شوربختی ایشان خواهد شد.

در روزهای حج اکبر این امر به همگان اعلان خواهد شد که خدا و رسولش

از مشرکان بیزارند مگر آن گاه که توبه کنند.

آن گروه از مشرکان که مسلمانان با آنان پیمان موقت بسته اند،بدانند که اسلام به عهد خود وفا می کند،تا زمانی که آنان به عهد خویش وفا کنند.

اما پس از چهار ماه که به ماه صفر منتهی می شود زمین از لوث وجود آنان پاک خواهد شد.مگر آنکه /۴ توبه کنند و ایمان آورند و واجبات دینی را گردن نهند و خدا آمرزنده و مهربان است.

شرح آیات:

اشاره

چرا این معاهده ها ملغی شد

[۱]

چون اسلام مکه را که به منزلهٔ پایتخت شبه جزیره بود فتح کرد و بر بزرگترین قبایل آن سرزمین چون هوازن غلبه یافت،توانست بر سراسر جزیره العرب اعمال قدرت کند.در این میان قبایل کوچکی باقی مانده بود که آنان را امان داده بود.این قبایل به سبب خصلت کفر و شرک خود هسته های مقاومت تشکیل داده بودند گهگاه بل به گونه ای مستمر فتنه انگیزی می کردند.اکنون بر مسلمانان واجب می ساخت که با این نیروها مبارزه کنند تا بتوانند دامنهٔ نفوذ خود را به خارج از جزیره هم بکشانند.به این سبب،معاهداتی که میان مسلمانان و مشرکین بود می بایست لغو شوند ولی این الغاء به زودی صورت نگرفت و به مشرکان چهار ماه فرصت داد که خود را اصلاح کنند یا برای جنگ آماده باشند ولی در عین حال آنان را هشدار داد که از مقاومت در برابر اسلام سودی نخواهند برد.

بَرٰاءَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عٰاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

خداوند و پیامبرش بیزارند از مشرکانی که با آنها پیمان بسته اید.» [۲]

فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللّٰهِ پس چهار ماه به شما مهلت داده شد که در این سرزمین سیر کنید و بدانید که از خدا نتوانید گریخت.» شما یارای آن ندارید که خدا را ناتوان سازید،و قدرت مطلقهٔ باری تعالی

را از او سلب کنید ولی به شما این حق داده می شود که مدت چهار ماه آزادانه در شهر بگردید.

وَ أَنَّ اللّٰهَ مُخْزِی الْکافِرِینَ

و اوست که کافران را رسوا می سازد.» خدا نقشه های کافران را بی اثر می سازد و از آنان سلب اراده می کند و آنان را از رسیدن به هدفهایشان باز می دارد.

در حدیث از ابو جعفر علیه السلام آمده است که علی علیه السلام در حالی شمشیر خود به دست داشت برای مردم سخن گفت و گفت:

«از این پس کسی را نشاید که برهنه گرد خانه طواف کند و هیچ مشرکی حق به جای آوردن حج ندارد.و هر کس که معاهده ای بسته /۴ تا پایان مدت آن معاهده معاهده برجای است و هر کس معاهده ای ندارد به مدت چهار ماه به او فرصت داده می شود».

این خطبه در روز عید اضحی ادا شد پس از چهار ماه:بیست روز از ماه ذو الحجه بود و همهٔ محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز از ربیع الآخر.و گفت:

«روز پیروزی روز حج اکبر است».

از این حدیث برمی آید که قرآن معاهداتی را که مطلق و بدون مدت بودند لغو کرد.این گونه معاهدات قابل لغو شدن بودند و در میان اعراب نیز رسم چنین بود.ولی معاهداتی که مدت معین داشتند با این قرار ملغی نمی شدند.

از سوی دیگر،در آن سال بدعت نسیء یا تأخیر ماه حرام از موعد مقرر آن رواج یافته بود.از این رو قرآن زمان را به چهار ماه محدود کرد.دیگر این که اعلان این موضوع در ایام حج اکبر بود یعنی روزهای اجتماع بزرگ مردم در منی.

[۳]

قرآن اعلان خود را در آن سال برای مشرکان تکرار کرد اعم از این که با جبههٔ اسلامی معاهده ای داشته بودند یا نداشته بودند.

وَ أَذانٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النّٰاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ

روز حجّ اکبر از جانب خدا و پیامبرش به مردم اعلام می شود.» کلمه پیامبر در این آیه ها مکرر آمده است زیرا پیامبر است که تعالیم

خداوند را نفاذ می دهد و نیز اشاره به دین است که این قضیه تنها یک سفارش دینی نیست بلکه یک حقیقت جدید سیاسی است.«روز حج اکبر»مراد روز اجتماع عظیم مکه به مناسبت حج در ماه ذو الحجه الحرام است.در مکه روزهای دیگری هم که مردم در آن اجتماع می کردند وجود داشت و شمار جمعیت در آن روزها بسی کمتر از روز حج اکبر بود.بعضی گویند مراد از حج اکبر /۴ روزی است که مؤمنان و مشرکان در آن روز با هم در مکه حاضر می شوند،زیرا بعد از آن سال دیگر مشرکان را به حج راه نبود.

أَنَّ اللّٰهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللّٰهِ

که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند.پس اگر توبه کنید برایتان بهتر است ولی اگر سرپیچی کنید بدانید که از خدا نتوانید گریخت.» و مقاومت شما را هیچ فایده ای نیست.

وَ بَشِّرِ الَّذِینَ کَفَرُوا بِعَذٰابٍ أَلِیمٍ

و کافران را به عذابی دردآور بشارت ده.» این عذاب در آخرت است هم چنان که در دنیا است.

[۴]

لغو پیمانها و سوگندهایی که میان مسلمانان و مشرکان بود به چند بعد محدود بود:

نخست آن که:لغو کردن به سبب آن بود که مشرکان روح معاهده یا بندها و فقرات آن را نقض کرده بودند.

دیگر آن که:مدت معاهده سر آمده بود.

سوم آن که:ممکن است معاهده به گونه ای بوده باشد که هر یک از دو طرف حق داشته باشند به شرط دادن مهلتی معین به طرف دیگر آن را لغو کند.و معلوم می شود که بیشتر معاهداتی که میان عربها بسته می شد از این نوع بوده زیرا در این آیه به انجام معاهداتی که دارای مدت معین است تأکید شده است.و در حالی که هیچ یک از دو طرف هم خلاف آن رفتار نکرده اند.

ص :۱۰۳

إِلاَّ الَّذِينَ عٰاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً

مگر آن گروه از مشركان كه با ايشان پيمان بسته ايد و در پيمان خود هيچ كاستی نياورده اند.» يعنی هيچ يک از بندهای معاهده نامه را نقض نكرده اند.

وَ لَمْ يُظٰاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً

و با هيچ كس عليه شما همدست نشده اند.» ۴/ و با روح معاهده مخالفت نورزيده اند.

فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلىٰ مُدَّتِهِمْ

با اينان به پيمان خويش تا پايان مدتش وفا كنيد.» يعنی تا پايان مدتی كه معين كرده اند،آن رسال رسول اللّه(ص)با بنی كنانه و بنی حمزه چنان كرد كه از مدت آنها نه ماه مانده بود آن حضرت فرمان داد كه آن نه ماه را نيز به پايان رسانند زيرا اينان عليه مؤمنان متحد نشدند و عهد رسول اللّه را نيز نقض نكردند.

هم چنان كه با اهل هجر و اهل بحرين و ايله و دومه الجندل رفتار شد كه در آن موارد نيز پيامبر تا پايان عمر خود به آن عهد وفا كرد.

إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ

زيرا خدا پرهيزكاران را دوست دارد.» يعنی آن كسان را كه به پيمان خود با مسلمان و كافر و نيكوكار و بدكار وفا می كنند.

تجديد پيمان ممنوع

[۵]

بعد از ماههای حرام كه هم مسلمانان آنها را محترم می شمارند و هم كافران،كشتار مشركان در هر جا كه يافته شوند واجب است.

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ

و چون ماههای حرام به پايان رسيد،هر جا كه مشركان را يافتيد بكشيد.» اين ماههای حرام ماههای ذو القعده و ذو الحجه و محرم و پس از آن ماه صفر

است و این ماه آخرین مهلت کفار بود.

وَ خُذُوهُمْ

و بگیریدشان.» یعنی اسیرشان کنید.

وَ احْصُرُوهُمْ

و به حبس افکنید.» /۴ یا آن که آنان را در محاصرهٔ نیروهای خود قرار دهید،تا شوکت مادی و معنوی ایشان فرو شکنند.

وَ اقْعُدُوا لَهُمْ کُلَّ مَرْصَدٍ

و در همه جا به کمینشان نشینید.» یعنی در آنجا که مساکن آنهاست نیروهای خود متمرکز کنید تا بدانند که از ایشان غفلت ننموده اید.

فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ فَخَلُّوا سَبِیلَهُمْ

اما اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند از آنها دست بردارید.» بدون آن که در صحت ادعای مسلمانی آنان به تحقیق و تفحص پردازید.

إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ

زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.» خدای تعالی با وجود سختگیری و شدت عمل نسبت به مشرکان در توبه را نیز به روی آنان گشوده است.آری خداوند هر کس را که حکم اسلام بر گردن نهد و تسلیم امر او گردد آمرزنده و مهربان است.

به این حکم برّندهٔ کوبنده بنگرید:یا اسلام یا جنگ.این چیزی جز رحمت خداوند در حق مردم نیست.

[سوره التوبه (۹): آیات ۶ تا ۱۱]

اشاره

وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ اِسْتَجارَکَ فَأَجِرْهُ حَتّی یَسْمَعَ کَلامَ اَللّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْلَمُونَ (۶) کَیْفَ یَکُونُ لِلْمُشْرِکِینَ عَهْدٌ عِنْدَ اَللّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ إِلاَّ اَلَّذِینَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرامِ فَمَا اِسْتَقامُوا لَکُمْ فَاسْتَقِیمُوا لَهُمْ إِنَّ اَللّهَ یُحِبُّ اَلْمُتَّقِینَ (۷) کَیْفَ وَ إِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ لا یَرْقُبُوا فِیکُمْ إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً یُرْضُونَکُمْ بِأَفْواهِهِمْ وَ تَأْبی قُلُوبُهُمْ وَ أَکْثَرُهُمْ فاسِقُونَ (۸) اِشْتَرَوْا بِآیاتِ اَللّهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِهِ إِنَّهُمْ ساءَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ (۹) لا یَرْقُبُونَ فِی مُؤْمِنٍ إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً وَ أُولئِکَ هُمُ اَلْمُعْتَدُونَ (۱۰) فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا اَلصَّلاةَ وَ آتَوُا اَلزَّکاةَ فَإِخْوانُکُمْ فِی اَلدِّینِ وَ نُفَصِّلُ اَلْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۱۱)

خیانت مشرکان در ورای الغای معاهده

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

با آن که علیه مشرکان فرمان جنگ داده شده،این امر به معنی آن نیست که مسلمانان به آنان غدر ورزند،بلکه هر گاه یکی از آنان به رسول اللّه(ص) پناهنده شود اسلام او را امان می دهد و مدت این امان در مدتی است که دربارهٔ او تحقیق می کنند.اگر دعوی اسلامش قانع کننده نبود،او را سالم به جایگاهش باز می گردانند.اصولا تا زمانی که مشرکان به عهد خود وفا می کنند اسلام نیز عهد خود را رعایت می کند و چون میانشان عهد و پیمانی نباشد اسلام حملهٔ خود آغاز می کند تا مانع نیرومند شدن دشمن گردد؛دشمنانی که عهد و قسم خود شکسته اند و در حالی که روزگاری دم از مودت می زدند،دلهایشان لبریز از بغض و کینه بود.

ص:۱۰۶

مگر آنان همان کسان نبودند که دین خویش به بهایی اندک فروختند و راه بر هر چیزی بربستند و هر کار که از آن نکوهیده تر نبود به جای آوردند.آیا نه این بود که حقوق مؤمنان را زیر پای نهادند و بدون رعایت هیچ عهد و پیمانی بر آنان تجاوز کردند.

آری،اگر توبه کنند و نماز به جای آورند و زکات بدهند توبۀ آنان قبول می شود،زیرا مبارزه با آنان یک مبارزۀ شخصی نیست و نیز بر اساس نژادپرستی نخواهد بود.از این رو پس از توبه به زودی با مسلمانان برادر می شوند.

۴/ در این درس و درسهای بعدی طرح معامله با مشرکان ریخته می شود هم چنان که قرآن به بیان منش ایشان می پردازد.

شرح آیات:

اشاره

ابلاغ امر رسالت

[۶]

هدف اساسی در مبارزه علیه مشرکان،ابلاغ رسالت است به آنان و تنها چیزی که از آنان خواسته می شود این است که دل از هر کینۀ دیرینه پاک دارند و به پیام رسول اللّه گوش فرا دهند.پس اگر یکی از مشرکان امان خواهد تا به بلاد اسلامی بیاید و از نزدیک به تعالیم رسول گوش سپارد،اسلام او را امان می دهد.

زیرا بسیاری از آنان بدون آگاهی از اسلام با اسلام می جنگند.ولی اگر این فرد کافر از آنچه شنیده بود قانع نشده بود و می خواست به مکان خود و به میان قوم خود باز گردد راهش را گشوده خواهند داشت.

وَ إِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجٰارَكَ

و هر گاه یکی از مشرکان به تو پناه آورد.» یعنی طلب حمایت کند.و رسم عربها این بود که چون یکی از افراد از رئیس قبیله طلب حمایت می کرد،می پذیرفت و او در تمام مدتی که تحت حمایت بود،در امان بود حتی از جانش دفاع می شد.

فَأَجِرْهُ حَتّٰى يَسْمَعَ كَلاٰمَ اللّٰهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ

پناهش ده تا کلام

خدا را بشنود سپس به مکان امنش برسان.» چرا به مشرک پناه داده می شود،در حالی که با اسلام می جنگد؟زیرا مشرکان از حقیقت آگاه نیستند.

ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ یَعْلَمُونَ

زیرا اینان مردمی نادانند.» در نظر اسلام مخالفان چونان صخره ای نیستند که هیچ میخی در آن فرو نمی رود /۴ بلکه آنان انسانهایی نادانند که به مرور سخن را در آنان تأثیر است و هدایت به دلهایشان راه باز می کند.

[۷]

به طور کلی مشرکان به ارزشهای والا وقعی نمی نهند از این رو سست عهد و پیمان شکن می شوند.مگر آن گروه از ایشان که مسلمانان با آنان عهد بستند ملزم به انجام آن شده اند،البتّه تا زمانی که مشرکان به شروط معاهده وفادار هستند.

کَیْفَ یَکُونُ لِلْمُشْرِکِینَ عَهْدٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ

چگونه مشرکان را با خدا و پیامبر او پیمانی باشد؟» در آیه بعدی قرآن سبب این حکم را بیان می دارد از این قرار که مشرکان حرمت پیمان خود نگه نمی دارند.اما در اینجا استثنایی است:

إِلاَّ الَّذِینَ عٰاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرٰامِ فَمَا اسْتَقٰامُوا لَکُمْ فَاسْتَقِیمُوا لَهُمْ إِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ

مگر آنهایی که در نزد مسجد الحرام با ایشان پیمان بستید.اگر بر سر پیمانشان ایستادند بر سر پیمانتان بایستید.خدا پرهیزگاران را دوست دارد.» مراد از پرهیزگاران کسانی هستند که به عهد و پیمان خویش ملزم هستند هر چند طرف مقابلشان مسلمان هم نباشند.از آیه بر می آید که یکی از شرایط تقوی وفای به عهد است چه با مسلمان و چه با کافر.

مشرکان هم پیمان

[۸]

اگر مشرکان نیرومند شوند و بر مسلمانان غلبه یابند آیا عهد و پیمانی را

که با آنان می بندند رعایت خواهند کرد؟آیا جان و مالشان را محترم خواهند داشت؟هرگز...

کَیفَ وَ إِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ لاٰ یَرْقُبُوا فِیکُمْ إِلاًّ وَ لاٰ ذِمَّةً

چگونه پیمانی باشد که اگر بر شما پیروز شوند به هیچ عهد و سوگند خود و خویشاوندی وفا نکنند.» اما اکنون آنان تظاهر می کنند که مردمی پای بند عهد و پیمان خویشند و حقوق دیگران را محترم می دارند.

۴/

یُرْضُونَکُمْ بِأَفْوٰاهِهِمْ

به زبان خشنودتان می سازند.» یعنی با کلماتی تو خالی که از زبان در نمی گذرند و به عرصهٔ عمل نمی رسند.

وَ تَأْبیٰ قُلُوبُهُمْ

و در دل سر می پیچند.» قلبا به آنچه می گویند معتقد نیستند.

وَ أَکْثَرُهُمْ فٰاسِقُونَ

و بیشتر عصیانگرانند.» یعنی اساسا ملتزم به عهد و سوگند نیستند و ارزش آن نمی شناسند.

[۹]

آیا کسی که دینش را به بهایی اندك می فروشد می تواند به ارزشها تمسك جوید؟ اِشْتَرَوْا بِآیٰاتِ اللّٰهِ ثَمَناً قَلِیلاً آیات خدا را به بهای اندك فروختند.» هر بهایی که در برابر التزام به ارزشهای معنوی پرداخت شود اندك است، زیرا شخصیت انسان و کرامت انسانی او حتی تمدن او وابسته به معنویات اوست و به میزان التزام او به ارزشهای معنوی است.بنگر چگونه ایشان دین خود به دنیا فروختند و مردم را از راه خدا بازداشتند و راه بر هر عمل خیری بربستند.

فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِهِ إِنَّهُمْ سٰاءَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ

و مردم را از راه خدا بازداشتند و بد کاری می کردند.» [۱۰]

آنان به حقوق مردم بویژه به حقوق مؤمنان توجهی ندارند.

لاٰ یَرْقُبُونَ فِی مُؤْمِنٍ إِلاًّ وَ لاٰ ذِمَّةً وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ

عهد و

سوگند و خویشاوندی هیچ مؤمنی را رعایت نمی کنند و مردمی تجاوزکارند.» اولا،معاملهٔ مسلمانان با آنان جلوگیری از تجاوز بود و امروز نیز چنین است یک سو امت اسلامی است که خواستار حقوق از دست رفتهٔ خویش است و در یک سو طاغوتان که ۴/ همواره از ما می خواهند که قوانین جابرانه ای را که بر ما مقرر داشته اند،محترم شماریم،در حالی که به ساده ترین حقوق ما توجه ندارند و بر ما تجاوز روا می دارند.از این روست که ما هیچ واقعه ای را مجزا از تسلسل تاریخی حوادث بررسی نمی کنیم،بلکه همواره سیاستمان را بر طبق روشی که آنان در برابر ما اتخاذ می کنند تعیین می کنیم.

توبه درگاه رحمت الهی است

[۱۱]

بر روی این مشرکان در توبه باز است.چون خویش را اصلاح کردند در زمرهٔ برادران ایمانی ما در می آیند.

فَإِنْ تٰابُوا وَ أَقٰامُوا الصَّلاٰةَ وَ آتَوُا الزَّكٰاةَ فَإِخْوٰانُكُمْ فِي الدِّينِ

پس اگر توبه کردند و نماز به جای آوردند و زکات دادند،برادران دینی شمایند.» در این صورت میان شما و ایشان فرقی نیست.زیرا اسلام هر گونه وابستگی خونی و عشایری یا اقلیمی را رد می کند.همچنین به سبقت در ایمان وقعی نمی نهد به این معنی که کسانی که بیشتر به اسلام گرویده اند نباید بر کسانی که تازه به اسلام گرویده اند سیطره یابند بلکه برای سبقت گرفتگان ایمان اولویت و ثقه و احترم قایل است.همین و بس.زیرا مسلمانان همه برادرند و در برابر خدا و دین یکسان.

وَ نُفَصِّلُ الْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

آیات خدا را برای مردمی که می دانند تفصیل می دهیم.»

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۲ تا ۱۵]

اشاره

وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمٰانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقٰاتِلُوا أَئِمَّةَ اَلْكُفْرِ إِنَّهُمْ لاٰ أَيْمٰانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (۱۲) أَ لاٰ تُقٰاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمٰانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْرٰاجِ اَلرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللّٰهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳) قٰاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اَللّٰهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ (۱۴) وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوبُ اَللّٰهُ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۵)

۴/

حکم کسانی که پیمانهای خود می شکنند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

موضع اسلام در برابر مشرکانی که عهد خود می شکنند و به سوگندهای خود وفا نمی کنند چیست؟ معلوم است موضع اسلام در برابر اینان چیزی جز جنگ نیست و این جنگ بدان سبب است تا آنان را از پیشروی باز دارند.و این جنگ را چند سبب است:

اولا:شکستن پیمان و عدم التزام آن.

ثانیا:آنان آغازگر تجاوز بودند و بر ماست که از حملهٔ آنان نترسیم بلکه اگر ایمان به خدا داریم از عقاب او بترسیم.

خداوند کفار را عذاب می کند ولی به دست مسلمانان.هنگامی که مسلمانان بر ضد دشمنان می جنگند خدای تعالی مسلمانان را یاری می کند و کفار را

ص:۱۱۱

خوار می گرداند.و دلهای مؤمنان را صفا می بخشد و مسرور می گرداند. /۴ در حالی که زین پیش پر از خشم و کینه بود.کسانی را که دست آورد زندگی شان گناه و فجور بوده جنگ تطهیر می کند زیرا خدا توبهٔ هر کس از بندگانش را که بخواهد می پذیرد.

شرح آیات:

اشاره

با پیشوایان کفر بجنگید

[۱۲]

پیمان شکنان فرقه ای گمراهند که پس از گردن نهادن به اسلام و قول دادن به این که هرگز در برابر آن دست به ستیز نزنند باز هم آهنگ آن کردند که در برابر گسترش و اشاعهٔ دین حق مقاومت ورزند.اینان گاه مشرکان بودند و گاه جماعتی که به ظاهر اسلام آورده بودند.قرآن با بیانی صریح ما را به قتال با آنان فرمان می دهد.

وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمٰانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ

اگر بعد از بستن پیمان سوگند خود شکستند.» سوگندی که جماعتی برای انجام امری در برابر جماعت دیگر یاد می کنند نوعی پیمان دسته جمعی است.از این رو می بینیم که قرآن سوگند و پیمان را با هم در آمیخته است.

وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ

و در دین شما طعن زدند.» تا بتوانند پیمان شکنی خویش را توجیه کنند دین و تعالیم آن را و نیز مواد آن عهدنامه را مورد طعن قرار دادند.زیرا آن تعالیم را مخالف مصالح یا آزادی و کرامت خود می پنداشتند.

فَقٰاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ

با پیشوایان کفر قتال کنید.» معمولا-این فرقهٔ پیمان شکن بر گرد رهبری شیطان صفت گرد می آیند که او را نقشه هایی مکرآمیز است ولی آنچه در دل دارد بر زبان نمی آورد.از این رو بر امت اسلامی واجب است که در کشف این گونه مراکز توطئه بکوشد و با آن قتال کند، /۴ زیرا اگر به این مراکز مجال دهد و آنان قدرت اجتماعی کسب کنند زیان

ص: ۱۱۲

بزرگی به اسلام وارد خواهند آورد.

در واقع از این مراکز توطئه نمی توان انتظار وفای به عهد داشت زیرا بنای حرکت آنها بر مبارزه با ارزشهای والا و مقاومت در برابر نیروهای مصلح اجتماعی است.از این رو می بینیم که تمام همّشان بر این است که در عین این که با مسلمانان پیمان می بندند قصد پیمان شکنی در دل نهفته دارند.

إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ

زیرا ایشان را رسم سوگند نگه داشتن نیست.» البته قتال با پیمان شکنان نباید به قصد انتقامجویی باشد،بلکه باید به هدف نگهداشتن آن در مرز خود باشد به گونه ای که راه تجاوز بر آنان بسته گردد و به ارزشهای اسلامی خستو شوند و چون دیگر مسلمانان از حریت و کرامت و حقوق خویش بهره مند گردند.از این رو پروردگار ما می گوید:

لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ

باشد که از کردار خویش باز ایستند.» یعنی دیگر پیمان شکنی نکنند و از طعن در دین باز ایستند.

[۱۳]

اما عواملی که ما را به قتال با پیمان شکنان وامی دارد عبارتند از:

اولا:عمل نکردن به سوگند و شکستن پیمان های سیاسی با جامعهٔ اسلامی،در نتیجه مخالفت ایشان با نظام اجتماعی.مراد از پیمان همان تعهدی است که مسلمانان از طریق بیعت و اهل ذمه از طریق معاهدهٔ بین دو طرف بدان گردن نهاده است.هر گاه یک گروه پیمان خود نقض کند جامعهٔ اسلامی امنیت خود را در خطر می بیند،در نتیجه می ترسد که دیگران هم عهد و بیعت خویش بگسلند و این امر سبب بحران جامعهٔ اسلامی گردد.از این رو می فرماید:

أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ

آیا نمی جنگید با مردمی که سوگند خود شکستند؟» /۴ ثانیا:مقاومتشان در برابر نظام سیاسی و قصد براندازی حکومت اسلامی از طریق نبرد با قیادت شرعی که در وجود رسول اللّه یا امام متمثل شده است.

وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ

و آهنگ اخراج پیامبر کردند.» ثالثا:اینان بودند که نخست خصومت آغاز کردند و آن که به ظلم آغاز کند

ستمگرتر است.

وَ هُمْ بَدَؤُکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

و آنها که علیه شما دشمنی آغاز کردند.» معمولا مردم از پیمان شکنان در هراسند ولی خداوند مؤمنان را علیه آنان ترغیب می کند و می گوید:

أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللّٰهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ

آیا از آنها می ترسید و حال آن که اگر ایمان آورده باشید سزاوارتر است که از خدا بترسید و بس.» زمانی که انسان اصول و ارزشهایش را زیر پای نهد و به عهد و پیمانهای خود با مردم،وقعی ننهد پس دیگر برای او از مکارم اخلاق چه باقی می ماند که او را مؤمن بنامند.

[۱۴]

از پیش نتیجهٔ قتال برای خدای تعالی روشن است.از این قرار:

اولا:خدای تعالی به زودی کفار را به دست مؤمنان عذاب می کند.

قاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ بِأَیْدِیکُمْ

با آنها بجنگید،خدا به دست شما عذابشان می کند.» و این بدین معنی است که خداوند بعضی از مشیتهای خویش را از طریق مسلمانان به اجرا در می آورد.پس بر مسلمانان است که بشتابند و خدا گامهای آنان را استواری خواهد بخشید.برای آنها تنبلی و سستی جایز نیست بویژه اگر آن را به نام توکّل بر خدا بخوانند.

ثانیا:کشتی عزت و غرور و گناه آلود آنان چون بر صخرهٔ استوار استقامت اسلامی برخورد کند درهم شکسته خواهد شد.

۴/

وَ یُخْزِهِمْ

و خوارشان می سازد.» پیمان شکنان درهم شکسته شدن کشتی عزت و غرور اجتماعی خود را به گونه ضربتی خرد کننده تلقی می کنند.

ثالثا:خدای تعالی مؤمنان را یاری می نماید و به نسیم پیروزی دلهایشان را شادمان می سازد.

ص :۱۱۴

وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ

و شما را پیروزی می دهد و دلهای مؤمنان را خنک می گرداند.» [۱۵]

رابعا:قتال عقده های روحی را می گشاید و آن اندوه و غم که به سبب سرکشی عهد شکنان بر مسلمانان چیره شده بود به شادمانی بدل می شود.

وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ

و کینه از دلهایشان می برد.» و آنها برای سازندگی و پیشرفت آماده تر می شوند و بهتر می توانند در برابر دشمنان خود پایداری ورزند.

خامسا:بعضی از مسلمانان ممکن است تحت تأثیر دعویهای پیمان شکنان قرار گیرند یا در پیکار با آنان درنگ کنند،نبرد و پیروزی به آنان نیز آمادگی خواهد داد.همچنین برخی مرتکب گناهان کوچک یا بزرگ شده اند به سبب جهاد در راه خدا،خداوند گناهانشان را می آمرزد.

وَ يَتُوبُ اَللّٰهُ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

و خدا توبهٔ هر که را که بخواهد می پذیرد و خدا دانا و حکیم است.» و این بدان معنی است که نمی توان به این امر دلخوش بود که کسی فقط به جهاد در راه خدا متکی باشد و بگوید من گناه می کنم و در راه خدا هم جهاد می کنم پس خدا گناه مرا خواهد بخشید.هرگز،خدا دانا و حکیم است و هر گناهکاری را نخواهد آمرزید مگر کسانی را که از روی جهالت گناهی مرتکب شوند،سپس استغفار کنند.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۶ تا ۲۲]

اشاره

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمّٰا يَعْلَمِ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ جٰاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ لاٰ رَسُولِهِ وَ لاَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَ اَللّٰهُ خَبِيرٌ بِمٰا
تَعْمَلُونَ (۱۶) مٰا كٰانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسٰاجِدَ اَللّٰهِ شٰاهِدِينَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ وَ فِي اَلنّٰارِ هُمْ
خٰالِدُونَ (۱۷) إِنَّمٰا يَعْمُرُ مَسٰاجِدَ اَللّٰهِ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ أَقٰامَ اَلصَّلاٰةَ وَ آتَى اَلزَّكٰاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلاَّ اَللّٰهَ فَعَسىٰ أُولٰئِكَ أَنْ
يَكُونُوا مِنَ اَلْمُهْتَدِينَ (۱۸) أَ جَعَلْتُمْ سِقٰايَةَ اَلْحٰاجِّ وَ عِمٰارَةَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ جٰاهَدَ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ لاٰ
يَسْتَوُونَ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ لاٰ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِينَ (۱۹) اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ
دَرَجَةً عِنْدَ اَللّٰهِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْفٰائِزُونَ (۲۰) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوٰانٍ وَ جَنّٰاتٍ لَهُمْ فِيهٰا نَعِيمٌ مُقِيمٌ (۲۱) خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً
إِنَّ اَللّٰهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۲)

پاداش مجاهدان نزد خدا بزرگتر است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن در پیرامون جهاد مقدس سخن گفت و ارزشهای والای آن را بیان داشت،اینک جوانب مختلف جهاد با نفس را بیان می دارد.

نخست آن که:جهاد به منزله مدرسه ای است برای تمیز دادن فرد مسلمان و مؤمن صادق از کسی که در ایمان او ضعف و سستی است.

دیگر آن که:برخی اعمال ظاهری که کفار بدان چنگ می زنند،چون

ص :۱۱۶

ساختن مسجدها در نزد خداوند ارزشی ندارد،بلکه سبب زیان آنها می شود و هیچ نفعی عایدشان نمی سازد.زیرا آنان جاودانه در آتش اند.در واقع عمارت مسجد به اقامهٔ نماز و دادن زکات و ترس از خدا است نه فقط به انجام یک سلسله اعمال ظاهری از روی ریا یا برای اشتهار به نیکوکاری چون عمارت مسجد الحرام و آب دادن به حاجیان.نزد خدای تعالی ایمان و جهاد در راه خدا به مال و جان ثوابش بیشتر از ساختن مساجد است.خداوند مؤمنان صادق را به رحمت خود در دنیا و آخرت بشارت می دهد، /۴ آری،بهشتهایی همه نعمتهای خداوندی پاداش آنهاست.

شرح آیات:

اشاره

ایمان راستین

[۱۶]

ایمان به تمنّی نیست،ایمان به صدق عمل است و تحمل مشقات در راه خدا.و از این رو که جهاد را ایمان واقعی خوانده اند.آن که به جهاد می رود همهٔ توان خویش را در راه تحقق اهداف ایمان خود به کار می برد.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمّٰا يَعْلَمِ اللّٰهُ الَّذِينَ جٰاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَ لاٰ رَسُولِهِ وَ لاَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً

آیا پنداشته اید که شما را به حال خود وا می گذارند بی آن که خدا کسانی از شما را که جهاد می کنند و جز خدا و پیامبرش و مؤمنان را به همرازی نمی گزینند معلوم دارد.» خدای سبحان مؤمنان را به سختیها دچار خواهد کرد و آنان را به جهاد فرا می خواند ولی برای صدق ایمان شروط دیگری هم هست و از آن شرایط است به همرازی گزیدن و یک دل بودن با خدا و پیامبرش و مؤمنان.

وَ اللّٰهُ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ

هر چند خدا به هر کاری که می کنید آگاه است.»

عمل صالح اصل است نه ظاهر

[۱۷]

هویّت اسلامی جز در پیوستن به خدا و پیامبرش و جامعهٔ مسلمانان از

روی اخلاص صورت نمی پـذیرد.این معیاری است که مؤمن را از کافر تمیز می دهد.اما اعمال ظاهری مانند ساختن مسـجد نه تنها به آنان سودی نمی رساند برایشان زیان آور هم هست زیرا بر ضد آنها شهادت خواهد داد.

۴/

مٰا کٰانَ لِلْمُشْرِکِینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَسٰاجِدَ اللّٰهِ شٰاهِدِینَ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ

مشـرکان را نرسد که در حالی که به کفر خود اقرار می کنند مسجدهای خدا را عمارت کنند.» زیرا مسجد محراب مؤمن است و بیانگر هویت جامعهٔ اسلامی است بنا بر این ربطی به یاران طاغوت پرستندگان بتان سنگی و انسانی ندارد.

أُولٰئِکَ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ

اعمال آنها ناچیز شده.» زیرا عملی که بر یک بنیان اسـتوار و یک دید سالم و یک ایمان قوی استوار نباشد،چون درختی بدون ریشه و بنایی بدون پایه و بنیان فرو می ریزد.

وَ فِی النّٰارِ هُمْ خٰالِدُونَ

و در آتش جاویدانند.» [۱۸]

عمارت مسـجد با گذاشـتن سنگی بر روی سنگ دیگر صورت نمی بندد بلکه علاوه بر آن باید با ایمان به خدا و روز بازپسین توام باشد و با به جای آوردن نماز و دادن زکات همراه بود.مسجد باید در برابر فشارهایی که از سوی قوای سیاسی و اجتماعی طاغوت بر آن وارد می آید پایداری ورزد.

إِنَّمٰا یَعْمُرُ مَسٰاجِدَ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقٰامَ الصَّلاٰةَ وَ آتَی الزَّکٰاةَ وَ لَمْ یَخْشَ إِلاَّ اللّٰهَ

مسـجدهای خـدا را کسانی عمارت می کننـد که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند و نماز می گذارند و زکات می دهند و جز از خدای نمی ترسـند.» ترسـیدن از غیر خدا بشر را به سوی تسلیم به طاغوت که خواه و ناخواه نوعی شرک است سوق می دهد.

چون این شروط به نحو کامل عملی شد آن گاه راه آدمی به سوی صلاح و فلاح گشوده خواهد گشت.

فَعَسیٰ أُولٰئِکَ أَنْ یَکُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِینَ

امید است که اینان از

هدایت یافتگان باشند.» ۴/ وقتی قرآن می گوید«امید است»مراد این است که هر عملی برای رسیدن به چنان هدفی کافی نیست.باید در عمل سختکوش و مقاوم بود.مثلا اگر کسی فرزندش بیمار شود و از مرگ او بترسد،چگونه برای دست یافتن به یک راه علاج تلاش و کوشش می کند در اینجا نیز اگر ترس از خدا در دل او جای گرفته باید در عمل از هیچ کوششی باز نایستد.

عمل صالح بر هدایت می افزاید عکس آن هم درست است.زیرا ظلم حجاب چهرهٔ عقل است و بشر را از هدایت باز می دارد.در آیه بعد به این نکته اشارت دارد.

[۱۹]

اعمال ظاهری چون اعمال بنیادی نیستند.مثلا آب دادن حاجیان و تعمیر مسجد الحرام چون ایمان به خدا و روز بازپسین و جهاد در راه خدا نیست، زیرا کافر و منافق و فاجر اگر هم این اعمال را به جای آورد می خواهد در پشت سر آنها به اعمال ناپسند خود پردازد.

أَ جَعَلْتُمْ سِقایَهَ الْحاجِّ وَ عِمارَهَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِ اللّهِ

آیا آب دادن به حاجیان و عمارت مسجد الحرام را با عمل کسی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده برابر می دانید؟» در حدیث آمده است که علی(ع)عباس را گفت:ای عمو!مهاجرت نمی کنی؟نمی خواهی به رسول اللّه ملحق شوی؟عباس گفت:آیا کار من بزرگتر از مهاجرت نیست؟من مسجد الحرام را عمارت می کنم و حاجیان بیت اللّه را آب می دهم.و این آیه در پاسخ به عباس نازل شده است. (۱)

لا یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللّهِ وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ

به نزد خدا برابر نیستند و خدا ستمکاران را هدایت نمی کند.»

۱- ۱) -تفسیر نور الثقلین،ج ۲/ص ۱۹۴.

۴/ جهاد همان مقیاسی است که خطا نمی کند البته زمانی که در چهارچوب ایمان محاط شده باشد،زیرا بر دهان شهوات لجام می زند و هواها و هوسها را سر می کوبد و در برابر طاغوت پایداری می کند و اراده را صیقل می دهد.بسیارند کسانی که از جهاد سر بر می تابند و سپس عمل خویش را توجیه می کنند و توجیهشان بدین طریق است که دست به یک سلسله اعمال ظاهری می زنند که با سر و صدای بسیار و تبلیغ همراه است.این گونه کارها هم از طاغوت سر می زند و هم از پیروان پلید آنان.مثلا فلان بازرگانان محتکر و بندهٔ طاغوت در حالی که خون محرومان را می مکند فقرا را اطعام می کنند و بیمارستان می سازند یا پارکها و تفریحگاهها بر پا می کنند،در حالی که ملت را در چنگال طاغوت بی هیچ یار و مددکاری رها کرده اند.

بدین گونه عباس بن عبد المطلب چون در جنگ بدر اسیر گردید،مهاجران و انصار گردش را گرفتند و او را به سبب کفر و قطع رحم عیب کردند و سرزنش کردند.عباس گفت:چگونه است که زشتیهای ما را نکوهش می کنید و از اعمال نیک ما سخنی بر زبان نمی آورید.گفتند:کدام اعمال نیک؟گفت:ما مسجد الحرام را تعمیر می کنیم و اسیران را آزاد می سازیم،در این هنگام آیه نازل شد که:

«مشرکان را نرسد که در حالی که به کفر خود اقرار می کنند مسجدهای خدا را عمارت کنند».

سخن آخر آن که:هر یک از ما ممکن است یک طاغوت شویم یا هم پیمان طاغوت،و به خود فریبی مبتلا گردیم.پس بر ماست که ۴/ به مقیاسی دقیق تمسّک جوییم تا بیماری خود فریبی را از خود دور سازیم و این مقیاس دقیق همانا جهاد است.پس در لحظه ای که احساس می کنی که به آسودگی و بی حالی گرفتار آمده ای و از مقاومت در برابر انحراف باز ایستاده ای و اراده ات سست گردیده است باید که خود در طریق اصلاح خویش دست به عملی زنی که هدایت از عمل انسان و تصمیم و خواست او مایه می گیرد که آن بر خود ستم روا می دارد،روی هدایت نمی بیند.از این رو قرآن در پایان آیه تأکید می کند که:

«خدا ستمکاران را هدایت نمی کند».

ستمکاران در منجلاب ستمکاری خویش فرو رفته اند و می پندارند که هدایت یافتگانند خدا نیز آنان را به حال خود رها کرده است.

[۲۰]

در معیار قرآنی و اسلامی جهاد اولی از هر عملی است و دیگر اعمال بعد از آن قرار گرفته اند چون بنای مساجد و بنای شهرها.زیرا مهمترین چیز،در نزد انسان،آزادی اوست از تسلّط سیاسی و استثمار اقتصادی و ساختن یک بنیان اجتماعی صالح،پس از آن نوبت به آبادانی می رسد.

اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ هٰاجَرُوا وَ جٰاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ

آنان که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا به مال و جان خویش جهاد کردند.» این جهاد برای بر پای داشتن حکومت خداست در زمین.حکومت آزادی و عدالت و استقلال.آنان که چنین می کنند:

أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّٰهِ

در نزد خدا درجتی عظیمتر دارند.» آری،درجۀ آنان در نزد خدا بزرگتر است از کسانی که در آزمایشگاهها کار می کنند و استادان دانشگاهها و کارگران کارخانه ها و کشاورزان در مزارع و واعظان در مساجد.زیرا نظام اقتصادی فاسد اعمال خیر همۀ اینان را تباه می سازد و چه بسا همۀ این مشاغل در خدمت نظام طاغوت در می آیند و در استحکام بنای ظلم او به کار می روند. /۴ مثلا همۀ دانشگاههای ایالات متحدۀ امریکا تحقیق می کنند تا یک طرح پیشرفتۀ فیزیکی و شیمیایی ارائه دهند.آن گاه مهندسان در کارخانه ها آن طرح را به منصۀ عمل در آورند و سلاحی وحشتناک از آن بسازند تا مزارع و کارخانه ها و مردم ویتنام را فرو کوبند و ویران سازند.واعظان کلیساهای امریکایی در سایۀ نظام سرمایه داری کمر به خدمت پنتاگون بسته اند و سیاست میلیتاریستی آن شیطان بزرگ را بسط می دهند و تقویت می کنند.

بنا بر این جهاد کنندگانی که هدفشان دگرگون ساختن نظام فاسد و آزاد ساختن انسان از بردگی سرمایه داری است اجرشان در نزد خدا از دیگر مردم بیشتر

است،آری:

وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْفٰائِزُونَ

و کامیافتگانند.» [۲۱]

به سبب اهمیت جهاد و دشواری آن تنها کسانی به آن می گرایند که از اخلاص در عمل برخوردار باشند و به پاداش عمل خویش جز خشنودی خداوند نخواهند و همین امور است که آنان را از اجری عظیم متمتع می سازد.

یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوٰانٍ وَ جَنّٰاتٍ لَهُمْ فِیهٰا نَعِیمٌ مُقِیمٌ

پروردگارشان به رحمت و خشنودی خود به بهشتی که در آن نعمتهای جاوید باشد بشارتشان می دهد.» از مظاهر رحمت بر افکندن طاغوت است و نشستن حکومت حق است به جای آن و انجام دادن اعمالی بزرگتر و والاتر از آنچه پیش از این بوده است.

اما خشنودی خداوند نشانه اش این است که کارها از سوی خدا به نیکوترین و سهلترین وجهی صورت پذیرد و در مردم حالت آرامش و سکون پدید آید.

و به بهشتی جاودان که بیم زوال نعمتش نباشد نایل گرداند.

[۲۲]

خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ در آن بهشت جاوید بمانند،زیرا اجر و مزد بزرگ در نزد خداوند است.»

[سوره التوبه (۹): آیات ۲۳ تا ۲۷]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا آبٰاءَکُمْ وَ إِخْوٰانَکُمْ أَوْلِیٰاءَ إِنِ اِسْتَحَبُّوا اَلْکُفْرَ عَلَی اَلْإِیمٰانِ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ
(۲۳) قُلْ إِنْ کٰانَ آبٰاؤُکُمْ وَ أَبْنٰاؤُکُمْ وَ إِخْوٰانُکُمْ وَ أَزْوٰاجُکُمْ وَ عَشِیرَتُکُمْ وَ أَمْوٰالٌ اِقْتَرَفْتُمُوهٰا وَ تِجٰارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسٰادَهٰا وَ مَسٰاکِنُ
تَرْضَوْنَهٰا أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهٰادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّٰی یَأْتِیَ اَللّٰهُ بِأَمْرِهِ وَ اَللّٰهُ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْفٰاسِقِینَ (۲۴) لَقَدْ
نَصَرَکُمُ اَللّٰهُ فِی مَوٰاطِنَ کَثِیرَةٍ وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئاً وَ ضٰاقَتْ عَلَیْکُمُ اَلْأَرْضُ بِمٰا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ
مُدْبِرِینَ (۲۵) ثُمَّ أَنْزَلَ اَللّٰهُ سَکِینَتَهُ عَلیٰ رَسُولِهِ وَ عَلَی اَلْمُؤْمِنِینَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهٰا وَ عَذَّبَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ ذٰلِکَ جَزٰاءُ
اَلْکٰافِرِینَ (۲۶) ثُمَّ یَتُوبُ اَللّٰهُ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ عَلیٰ مَنْ یَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۷)

معنای واژه ها

۲۴ اقترفتموها:اقتراف کندن چیزی است از محل آن و اصل آن به معنای ترکاندن زخم است.

فتربصوا:خود را شبیه به چیزی گرداندن است تا وقت آن برسد.

۲۵ رحبت:الرحب گستردگی مکان را گویند.

ص :۱۲۳

جهاد برترین وظیفهٔ مؤمن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای آن که امّت اسلامی آمادهٔ مبارزه گردد،ضروری است که همه افراد آن به عنوان یک اصل اساسی و از سر اخلاص بدان انتساب جویند و هیچ یک از خویشاوندان و نزدیکان خود را-اگر کفر را بر ایمان ترجیح می دهند-در شمار خویشاوندان و نزدیکان نیاورند.زیرا خلل در انتساب سبب خلل در ایمان می شود.

اگر پدر و برادر و همسر و خاندان یا مال و تجارت و مسکن برای فردی دوست داشتنی تر از ایمان او به خدا و رسولش و جهاد در راه خدا باشد باید منتظر امر خدا باشد و بداند که خدا برای ظالمان و فاسقان هدایت و رستگاری نمی آورد.

نظیر این خلل و اثر منفی آن در مبارزه و پیکار در روز حنین نمودار شد، زیرا در این روز سپاه اسلام به افزونی شمار خود مغرور شد نه به ایمان خود و دیدیم که اتکاء به آلت وعدت برایشان سودی نداد و منهزم شدند و زمین با همه گشادگی اش بر آنان تنگ شد.ولی خداوند بر دل پیامبر خود و مؤمنان آرامش فرستاد آن سان که دلهایشان مطمئن گردید و لشکرهایی از سوی خود بفرستاد و کافران گریختند و به عذابی دردناک گرفتار آمدند.

۴/ البتّه آن هزیمت تجربه ای بود که در نفوس مسلمانان تأثیری بسزا داشت و سبب شد که آنان توبه کنند و خداوند توبه شان بپذیرفت زیرا خدای تعالی آمرزنده و مهربان است.

در این آیات به بیان برخی از شروط اجتماعی جهاد پرداخته شده و در آیات پیش به بیان شرایط روحی و فرهنگی آن پرداخته بود.

ص :۱۲۴

شرح آیات:

اشاره

پایداری مجاهد در برابر فشارهای اجتماعی

[۲۳]

خویشاوندی و نسبت در جامعهٔ اسلامی باید قبل از هر چیز در اعتقادات باشد.حتّی روابط خانوادگی که آن همه در نظر اسلام اهمیت دارد باید در چارچوب روابط دینی قرار داشته باشد.

یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا آبٰاءَکُمْ وَ إِخْوٰانَکُمْ أَوْلِیٰاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَی الْإِیمٰانِ

ای کسانی که ایمان آورده اید!اگر پدران یا برادرانتان دوست دارند که کفر را به جای ایمان برگزینند آنها را به دوستی مگیرید.» بنای روابط خانوادگی،بر این بنیان الهی،سبب پیروزیهایی در عصر رسول اکرم گردید.علی بن ابی طالب علیه السلام فرماید:

«ما در کنار رسول اللّه که بودیم با پدران خود و برادران خود و عموهای خود بر سر ایمان پیکار می کردیم و آنان را می کشتیم و این امر سبب افزون شدن ایمان ما می گردید و موجب پایداری ما در برابر رنج ها و آلام و ایستادگی در جهاد دشمن.

چون خدای تعالی صدق نیت ما را دید دشمنان را خوار ساخت و ما را بر او پیروز گردانید». (۱)

وقتی که به اهمیت خانواده در زندگی عربهای قبل از اسلام توجه کنیم آن گاه در می یابیم /۴ که مسلمانان در اعتقادات خویش تا چه حد اهل خلوص بودند که برای تحقق آن از همهٔ آن می گذشتند.

امام صادق(ع)این خلوص را بدین گونه تعبیر می کند:

«(جز خدا را محرم اسرار خود و دوست یک دل خود مخواهید)تا در شمار مؤمنان آیید.پس هر سبب و نسب و خویشاوندی و همراز گزینی بدعت است مگر

۱- ۲) -نهج البلاغهٔ صبحی صالح،خ ۹۱/۵۶.

آنچه قرآن اثبات کرده است». (۱)

هر خویشاوندی و دوستی باید در چارچوب ارزشهای اسلامی باشد اگر چنین نباشد نمی توان گفت که مسلمان انتساب به اسلام را امری جدی گرفته است.

وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَأُولٰئِکَ هُمُ الظّٰالِمُونَ

هر کس از شما دوستشان بدارد پس آنها از ستمکارانند.» [۲۴]

تنها انتساب خانوادگی مانع انتساب صحیح به دین خدا نیست بلکه هر گونه ارتباط و انتسابی که میان مسلمان و عقیدهٔ اسلامی او مانع ایجاد کند، مردود است.

قُلْ إِنْ کٰانَ آبٰاؤُکُمْ وَ أَبْنٰاؤُکُمْ وَ إِخْوٰانُکُمْ وَ أَزْوٰاجُکُمْ وَ عَشِیرَتُکُمْ وَ أَمْوٰالٌ اقْتَرَفْتُمُوهٰا وَ تِجٰارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسٰادَهٰا وَ مَسٰاکِنُ تَرْضَوْنَهٰا أَحَبَّ إِلَیْکُمْ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهٰادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُوا

بگو اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرانتان و زنانتان و خویشاوندانتان و اموالی که اندوخته اید و تجارتی که از کساد آن بیم دارید و خانه هایی که بدان دلخوش هستید،برای شما از خدا و پیامبرش و جهاد کردن در راه او دوست داشتنی تر است پس منتظر باشید.» منتظر باشید،زیرا چنین جامعه ای که چنین تسلیم خواهشهای نفسانی خود می شود هرگز یک جامعهٔ اسلامی نیست. /۴ پس زودا که به مصیبتی گرفتار آید.

حَتّٰی یَأْتِیَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ

تا خدا فرمان خویش بیاورد.» گاه این مصیبت در اختلافات داخلی است و کشاکشهای احزاب و گروه ها که موجب از هم گسیختن یکپارچگی سیاسی می شود یا برخی گرایشهای افراطی ولی قلابی ملی گرایانه که اساس یک ملت را متزلزل می سازد.

/۴ امروزه امت اسلامی به هفتاد و پنج کشور بزرگ و کوچک تقسیم شده و هر یک ارتش و فرهنگی دارد،با خواستهایی دیگر.این وضع سبب تجزیه امت

ص: ۱۲۶

۱- ۳) -تفسیر نور الثقلین،ج ۲،ص ۱۹۲.

اسلامی شده است.در چنین وضعی برای بیگانگان بلعیدن چند لقمهٔ کوچک کاری آسان است و غول سهمناک واپس ماندگی اقتصادی چه زود سعادت و رفاه آنان را به کام می کشد.

وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰاسِقِینَ

خدا نافرمانان را هدایت نخواهد کرد.» هنگامی که شخص به خود و منافع خود وابسته باشد کارهایی که می کند همه رنگ خطا دارند.چنین شخصی در زمرهٔ فاسقان است.در این وضع عالم را از پشت عینک خودخواهی می نگرد بنا بر این نمی تواند حقایق را آن سان که هستند درک کند و در این حال است که هدف تیر بلاها می گردد.

درسهایی از حنین

[۲۵]

نظیر این حالت را خداوند در داستان حنین می آورد.در آن روز مسلمانان به افزونی شمار سپاهیان خود تکیه کردند،نه به یاری خدا.و این امر سبب انهزام آنان شد.

لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّٰهُ فِی مَوٰاطِنَ کَثِیرَةٍ

خدا شما را در بسیاری از جایها یاری کرد.» /۴ مثلا در جنگ بدر.در آن روز مسلمانان پدران و فرزندان خود را که در لشکر کفار بودند،کشتند،زیرا آنچه مهم است و اولویت دارد ایمان به خدا و رسول اوست نه وابستگی به خاندان و عشیره.در حدیث آمده است که غرض از«در بسیاری جایها»هشتاد نبرد است در زمان رسول اللّٰه(ص)که مسلمانان در همهٔ آنها پیروز شدند.

وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئاً

و نیز در روز حنین آن گاه که انبوهی لشکرتان شما را به شگفت آورده بود ولی برای شما سودی نداشت.» زیرا کثرت افراد اگر متکی به یک مبدأ معنوی نباشد سودمند نخواهد بود.

زیرا هر فردی اراده و عزم و خلوص خود را در اثر اعتماد به کثرت افراد یک گروه یا یک حزب یا یک طایفه یا یک عشیره از دست می دهد.و غالبا با خود می اندیشد که بگذار تا دیگران جان و مال خویش فدا کنند و سود از آن او باشد.

همچنین کثرت شمار مسلمانان امروز هم چندان فایده ای ندارد،زیرا افزونی به کمیت را بدون تعالی کیفیت چه فایدت؟این کمیت باید با وحدت و یکپارچگی توام باشد.مثلا سرزمین مقدس در دست دشمنان ماست در حالی که شمار مسلمانان دهها برابر غاصبان است.

وَ ضٰاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمٰا رَحُبَتْ

و زمین با همهٔ فراخیش بر شما تنگ شد.» آن کثرت شمار مانع تحرک شما شده بود همانند دهها اتومبیل که همه می خواهند از راه تنگی عبور کنند هر یک راه دیگری را می بندد زیرا هر یک می خواهد تنها عمل کند.در حالی که اگر همه با یکدیگر همکاری می کردند می دیدند که راه آن قدرها هم که می پنداشتند تنگ نبود.

ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ

و بازگشتید و به دشمن پشت کردید.» آن سان که امروز مسلمانان از برابر صهیونیستها واپس نشستند.امتی که جمعش پراکنده باشد همواره چنین سرنوشتی در پیش خواهد داشت.

[۲۶]

اما در میان آن گروه گریختگان جماعتی هم بودند که پایداری ورزیدند و خداوند آنان را آرامش بخشید.

۴/

ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

آن گاه خدا آرامش خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد.» دلهایشان مطمئن و آرام گردید و به پیروزی یقین کردند و این همه در اثر رحمت خداوندی بود.

وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهٰا

و لشکریانی که آنها را نمی دیدید فرو فرستاد.» از بارزترین وظایف این لشکریانی که نمی دیدند-و همه از ملائکه بودند-پایداری و ثبات عزم مسلمانان بود و آن سان که در جنگ بدر اتفاق افتاد بار

دیگر اعتماد و امید به دلهایشان باز گردید.

در حدیثی از حضرت رضا(ع)آمده است که فرمود:«سکینت(آرامش) بادی است خوش که از بهشت می وزد آن را چهره ای است چون چهرهٔ انسان و همواره با پیامبران است» (۱) ممکن است آن ملائکه که فرود آمدند خود سکینت بوده باشند یا حاملان سکینت باشند.

وَ عَذَّبَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ذٰلِکَ جَزٰاءُ الْکٰافِرِینَ

و کافران را عذاب کرد و این است کیفر کافران.» خدای تعالی در کشاکشهای اجتماعی بیهوده دخالت نمی کند دخالت او در زمانی است که جانبی کافر باشد و جانبی مؤمن.خدای تعالی جانب مؤمن را یاری می کند و جانب کافر را وا می گذارد.

[۲۷]

ولی هزیمت از میدان جنگ پایان یک امت نیست بلکه تجربه ای است که باعث صیقلی شدن نفوسشان می شود و عوامل ضعف و ناتوانی را از آنان دور می سازد زیرا توبه می کنند و خدا توبهٔ آنها را می پذیرد و پیروزشان می گرداند.

ثُمَّ یَتُوبُ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ عَلیٰ مَنْ یَشٰاءُ وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ

از آن پس خدا توبهٔ هر کس را که بخواهد می پذیرد که آمرزنده و مهربان است.»

[سوره التوبه (۹): آیات ۲۸ تا ۳۱]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا اَلْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلاٰ یَقْرَبُوا اَلْمَسْجِدَ اَلْحَرٰامَ بَعْدَ عٰامِهِمْ هٰذٰا وَ إِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً فَسَوْفَ یُغْنِیکُمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شٰاءَ إِنَّ اَللّٰهَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۲۸) قٰاتِلُوا اَلَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ لاٰ بِالْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ لاٰ یُحَرِّمُونَ مٰا حَرَّمَ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ لاٰ یَدِینُونَ دِینَ اَلْحَقِّ مِنَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ حَتّٰی یُعْطُوا اَلْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صٰاغِرُونَ (۲۹) وَ قٰالَتِ اَلْیَهُودُ عُزَیْرٌ اِبْنُ اَللّٰهِ وَ قٰالَتِ اَلنَّصٰاریٰ اَلْمَسِیحُ اِبْنُ اَللّٰهِ ذٰلِکَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوٰاهِهِمْ یُضٰاهِؤُنَ قَوْلَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قٰاتَلَهُمُ اَللّٰهُ أَنّٰی یُؤْفَکُونَ (۳۰) اِتَّخَذُوا أَحْبٰارَهُمْ وَ رُهْبٰانَهُمْ أَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ اَلْمَسِیحَ اِبْنَ مَرْیَمَ وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِیَعْبُدُوا إِلٰهاً وٰاحِداً لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ سُبْحٰانَهُ عَمّٰا یُشْرِکُونَ (۳۱)

۴/

۱- ۴) -مجمع البیان،ج ۵،ص ۱۸.

معنای واژه ها

۳۰ یضاهئون:شبیه می گردانند.

۴/

حکم خدای تعالی در باب نجس بودن مشرکان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیات پیش قرآن بعضی از شروط ضروری برای پیروزی را بیان داشت و در این آیات مسلمانان را به قتال با مشرکان و کفار تحریض می کند و فرمان می دهد

ص :۱۳۰

که آنان را از مسجد الحرام طرد کنند،بدون هیچ ترسی از فقر و بینوایی،زیرا آن که روزی می دهد خداست.خداوند به قتال کفّار از اهل کتاب که به خدا و روز جزا ایمان حقیقی ندارند فرمان می دهد.زیرا اگر به خدا و روز جزا ایمان حقیقی داشتند جلوه هایی از آن در اعمال و رفتارشان هویدا بود.اینان هم چنان که به آیینهای الهی گردن نمی نهند و اوامر رسول اللّه را اجرا نمی کنند،همچنین به سیادت دین و نظام حق نیز گردن نخواهند نهاد.پس قتال آنان واجب است تا در برابر حق خاضع شوند و جزیه بدهند و این جزیه را در عین خواری و مذلت ادا کنند.

یهودیان می گفتند که عزیر پسر خداست،هم چنان که مسیحیان عیسی را پسر خدا می پنداشتند و در این ادعاهای خویش هیچ حجتی نداشتند،تنها به قول کفار تشبه یافته بودند.به سبب این عقیدهٔ فاسد خداوند به آنان اعلان جنگ داده است زیرا این گونه گمراهیها آنان را هر چه بیشتر به تسلیم در برابر حبرها و رهبانها می کشاند تا آنجا که آنان را به جای خدا مقام ربوبیت دهند،در حالی که آنان به ۴/ پرستش خدای یکتا،خدایی که هیچ شریکی ندارد مأمور شده اند.

شرح آیات:

اشاره

مشرکان نجس اند

[۲۸]

مشرکان نجس اند.با این عبارت خداوند دو فرقهٔ اصلی را از هم جدا کرده است،فرقه ای که به راه هدایت می روند و فرقه ای که طریق ضلالت می پیمایند.به عبارت دیگر حزب خدا و حزب شیطان،یا به عبارت دیگر آنان که در زیر لوای دولت اسلامی هستند و بیگانگان.منظور از نجس بودن در این آیه چیست؟ در پاره ای از تفسیرها آمده است که:

در باب نجس بودن کفار میان فقها اختلاف است:یکی آن که کافر نجس العین است و ظاهر آیه هم بر آن دلالت دارد.از عمر بن عبد العزیز روایت شده که فرمان صادر کرد که یهود و نصاری را از دخول در مساجد مسلمانان منع

کنید و برای تأیید فرمان خود به این آیه استناد کرد.از امام حسن(ع)روایت شده که گفت:«با مشرکان مصافحه نکنید،پس هر که مصافحه کند باید وضو بگیرد» این همان چیزی است که اصحاب ما به آن عمل می کنند که هر کس با کافری مصافحه کند و دستش تر باشد واجب است که دست خود بشوید ولی اگر دست هر دو خشک بود باید که دست به دیوار کشد.بعضی از مفسران گفته اند که کافران را نجس خوانده به سبب خبث اعتقاد و افعال و اقوالشان.اینان به ذمی اجازه می دهند که به مساجد داخل شوند و می گویند اشکال در ورود آنان به مکه است برای انجام حج.قتاده گوید:آنان را نجس نامید زیرا از نجاست اجتناب نمی کنند و خود را نمی شویند و وضو نمی سازند.از سوی دیگر غسل به جا نمی آورند و جنب را نشاید که به مسجد درآید. (۱)

از جنبۀ لغوی نجس هر چیز کثیفی است و معلوم می شود که کلمه را سه بعد است /۴ اولا:شرک عقیدۀ باطلی است و فرهنگی که بر اساس شرک مبتنی باشد فرهنگی فاسد است و بر مسلمین است که از مشرکان فاصله بگیرند تا به افکار باطل آنان آلوده نشوند.

ثانیا:به نظام و آیین اسلام بی توجه اند مخصوصا در امور مربوط به پاکیزگی تن و رعایت بهداشت پس بر آنهاست که به بلاد اسلامی داخل نشوند تا مسلمانان هم از نظر پاکیزگی آسیب نبینند و هم از نظر بهداشت.معمولا آنان از بول و خون اجتناب نمی کنند و بعضی چیزها را که برای سلامت آدمی زیانمند هستند چون شراب و خوک را همراه دارند و این دو خود از عوامل انتقال امراض هستند.کسانی که زندگی شان این چنین است باید از بلاد اسلامی طرد شوند تا شرایط بهداشت و پاکیزگی در بلاد اسلامی رعایت گردد.

ثالثا:کشور اسلامی از نظر اقتصادی مستقل است.بنا بر این باید به سوی

ص:۱۳۲

۱- ۵) -مجمع البیان،ج ۵،ص ۲۰.

تکامل اقتصادی و خودکفایی به سرعت گام بردارد و با بیگانگان بویژه در آنچه مربوط به تغذیه است روابط بازرگانی نداشته باشد.

در این آیه اشاره ای به همهٔ این ابعاد هست که اینک در آن درنگ می کنیم:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا

ای کسانی که ایمان آورده اید.» خطاب متوجه مؤمنان است بنا بر این منظور بیان یک حقیقت علمی نیست بلکه نظر حکمی که در پی می آید بنای جامعهٔ اسلامی است.

إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرامَ بَعْدَ عامِهِمْ هذا

مشرکان نجسند و از سال بعد نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند.» از آنجا که مسجد الحرام مرکز توجیه اسلامی است،باید آن را از آثار عقاید و فرهنگهای منحرف و فاسد پاکیزه نمود.

وَ إِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً

و اگر از بینوایی می ترسید.» یعنی می ترسید که بریدن از کافران سبب فقر و تنگدستی شما شود.

۴/

فَسَوْفَ یُغْنِیکُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شاءَ إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ

خدا اگر بخواهد به فضل خود بی نیازتان خواهد کرد،زیرا خدا دانا و حکیم است.» فضل خدا موهبتی است که پس از منع مشرکان از حج نصیب مسلمانان شد.

مشرکان که به مکه می آمدند همراه خود طعام ها یا لباسهایی می آوردند و آنان را می فروختند و در مقابل چیزهایی از مکّیان می خریدند.اکنون راه این داد و ستد بسته شده بود و مسلمانان به انزوای اقتصادی گرفتار آمده بودند خدای تعالی به جای آنان راه مکه را به روی مردم نجد و صنعاء و جرش بگشود اینان اسلام آوردند.و همان بضاعت که مشرکان به مکه می آوردند اینان بر پشت چارپایان از یمن می آوردند.بدین گونه خدای تعالی جبران نمود.

ص :۱۳۳

مشرکان چه کسانند و وظیفهٔ ما در برابر آنها چیست؟

[۲۹]

هم چنـان که پیکـار بـا مشـرکان بت پرست واجب است همچنین واجب است که بـا جمـاعتی که تظاهر به دین می کننـد و در بـاطن مشـرک انـد نیز به مقابله و مقاتله برخاست.از این شـمارند،برخی از اهل کتاب و از ویژگیهای آنان یکی این است که از ایمان حقیقی بی بهره اند.

قٰاتِلُوا الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ لاٰ بِالْیَوْمِ الْآخِرِ

پیکـار کنیـد بـا کسـانی از اهـل کتـاب که به خـدا و روز قیامت ایمان نمی آورنـد.» دیگر آن که دین اسـلام را به عنوان مظهر آشکار و روشن ایمان حقیقی نمی پذیرند:

وَ لاٰ یُحَرِّمُونَ مٰا حَرَّمَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ

و چیزهایی را که خدا و پیامبرش حرام کرده است بر خود حرام نمی کنند.» پس کسـی که در برابر آیین خداوندی گردن نمی نهد چگونه ممکن است که مؤمن شمرده شود.در آیه بعد آمده است که تسلیم در برابر آیینهایی که حبرها و راهبان می آورند موجب سلب ایمان به خدا و پرستش بتان بشری می شود. /۴ سه دیگر آن که:از نشانه های بی ایمانی اهل کتاب طرد تسلیم در برابر نظام اسلامی و دولت اسلامی است.

وَ لاٰ یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتٰابَ

و دین حق را نمی پذیرنـد از آنان که کتاب داده شدند.» دین عبارت است از تسـلیم به جان و خضوع به دل در برابر یک نظام یـا یـک شـریعت.این گروه اگر از بـت پرسـتان باشـند واجـب اسـت کـه تـا پایـان بـا آنـان پیکـار کرد ولی اگر از اهـل کتـاب باشند،چون یهودان و مسیحیان و مجوس باید قتال با آنان تا زمانی ادامه یابد که جزیه پردازند.

حَتّٰی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صٰاغِرُونَ

تا آن گاه که به دست خود در عین مذلت جزیه دهند.»

در عین مذلت یعنی در عین تسلیم در برابر قدرت اسلام،زیرا پرداخت مالی از طرف دولتی به دولت اسلام بدون اظهار تسلیم و حقارت جنبهٔ جزیه ندارد.همان گونه که امروز فلان دولت توانگر مالی به یکی از دولتهای فقیر اسلامی کمك می کند تا او را فریفتهٔ خود سازد.بلکه جزیه زمانی است که آن مال را در عین حقارت و مذلت تسلیم کند.

مظاهر شرک

[۳۰]

یهود و نصاری مردمی فاسد العقیده بودند.زیرا عقایدشان از فلسفه یونانی که خود بر پایهٔ شرك بنا شده بود نشئت گرفته بود.به سبب ضعف علمای دینی و روش آنان در تبلیغ دین که هر وسیله ای را ممکن می شمردند،این عقاید در دین شان نیز رخنه یافت.از جمله افکار و اندیشه های افلاطونیان جدید در این ادیان منحرف به عیان می بینیم.

۴/

وَ قالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللّهِ وَ قالَتِ النَّصارى الْمَسِيحُ ابْنُ اللّهِ

یهود گفتند که عزیز پسر خداست و نصاری گفتند که عیسی پسر خداست.» چه بسا همهٔ یهودیان و مسیحیان این پندار باطل را نداشتند.و آن گروه که از این پندار پیروی می کردند غالبا تحت تأثیر فرهنگهای بیگانه بوده اند که به سبب فشارهای فکری و اجتماعی در دل آنان جای گرفته است.

ذٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ يُضاهِؤُنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّى يُؤْفَكُونَ

این سخن که می گویند همانند گفتار کسانی است که پیش از این کافر بودند خدا بکشدشان،پس چگونه از حق منحرفتان می کنند.» [۳۱]

این از جنبهٔ فرهنگی بود.اما از جنبهٔ دینی و سیاسی یهود و نصاری تسلیم روحانیان خود بودند و به جای آن که در برابر خدا خاضع باشند و به دین خدا عمل کنند به سخنان باطل آنان گوش می نهادند.

اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ

حبرها و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را به جای اللّه به خدایی

ص: ۱۳۵

گرفتند.» حبر،عالم دینی است هم به علمای دین یهود اطلاق می شود و هم به علمای دین نصاری.و راهب به معنی ترسنده از خداست.راهبان جامهٔ عبادت بر تن دارند اینان مردمی زاهد و تارک دنیا هستند.

یهود و نصاری تعالیم و نصوص آشکار دین را پس پشت افکندند و به آراء و نظریات حبرها و رهبانها دل نهادند در حالی که آن آراء و نظریات متأثر از هواهای نفسانی آنان بود.

۴/

وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِيَعْبُدُوا إِلٰهاً وٰاحِداً لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ

و حال آن که مأمور بودند که تنها یک خدا را بپرستند که هیچ خدایی جز او نیست.» خدای تعالی در تورات و انجیل آنان را به یکتاپرستی خوانده بود،ولی آنان تحت تأثیر القائات احبار و رهبانها به چیزهایی اعتقاد پیدا کردند که با نص صریح تورات و انجیل مخالف بود و در منجلاب شرک غوطه ور شدند.

سُبْحٰانَهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ

منزّه است از آنچه شریکش سازند.» وحی و رسالت و شرایع او دستخوش هواهای فاسده نخواهد شد.آیین او کاشف حقایق است و متناسب با سنتهای تغییر ناپذیر الهی.بنا بر این هر کس باید خود مستقیما از آن سرچشمهٔ آب بیاشامد و تسلیم افکار وسوسه انگیز حبرها و راهبان نگردد.

عدی بن حاتم گوید که به نزد رسول اللّه آمدم در حالی که صلیبی از طلا بر گردن داشتم.رسول اللّه(ص)فرمود«ای عدی این بت از گردن باز کن و به دور افکن».

عدی گوید من آن صلیب از گردن بیفکندم و بار دیگر به نزد او شدم.دیدم که این آیه از سورهٔ البراءه می خواند: اِتَّخَذُوا أَحْبٰارَهُمْ وَ رُهْبٰانَهُمْ أَرْبٰاباً. چون از تلاوت آیه فارغ شد مرا گفت:آیا شما آنچه را خدا حلال کرده حرام نمی کنید و آنچه را که حلال نموده حرام نمی شمارید.گفتم:آری.پس گفت:پس آن است عبادت شما.

۴/ و از ابو جعفر و ابو عبد اللّه علیهما السلام روایت شده که گفتند:

«سوگند به خدا نه روزه گرفتند و نه نماز خواندند،حرامی را حلال کردند و حرامی را حلال پس از آنان متابعت کردند و آنان را پرستیدند بی آن که بدانند که چه می کنند». (۱)

امروز بسیاری از مسلمانان را می بینیم که نصوص دینی و الهام عقل را ترک گفته اند و تسلیم برخی مدعیان علم و دین شده اند با آن که نیک می دانند که اینان بر حسب اهواء خود یا در اثر فشارهای اجتماعی چیزهایی را حلال و چیزهایی را حرام می کنند.از پی احزاب و سازمانهایی می روند و کورکورانه از آنها پیروی می کنند ولی آیا خداوند این کسان را که از برکات نعمت عقل که به آنها عنایت شده،خویشتن را بی بهره ساخته اند،در اعمالشان معذور خواهد دانست.دریغا که اینان با بهره نگرفتن از نیروی عقل و خرد خویش خود را در شمار چارپایان گمراه درآورده اند،در حالی که خداوند ایشان را با صورت انسانی آفریده است.آیا آن که خداوندش چشم داده تا پیش پای خود بنگرد ولی او چشم بینای خود بر هم می نهد و هم چنان در راههای ناشناخته گام می نهد تا در حفره ای سرنگون می گردد.این عمل خود را چگونه توجیه می کند.بزرگترین بدبختی انسان در عالم سیاست و دین تقلید کورکورانه است از صاحبان قدرت و شهرت.

[سوره التوبه (۹): آیات ۳۲ تا ۳۵]

اشاره

یُرِیدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اَللّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اَللّهُ إِلاّ أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ اَلْکافِرُونَ (۳۲) هُوَ اَلَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ اَلْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی اَلدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ اَلْمُشْرِکُونَ (۳۳) یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ کَثِیراً مِنَ اَلْأَحْبارِ وَ اَلرُّهْبانِ لَیَأْکُلُونَ أَمْوالَ اَلنّاسِ بِالْباطِلِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اَللّهِ وَ اَلَّذِینَ یَکْنِزُونَ اَلذَّهَبَ وَ اَلْفِضَّهَ وَ لا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اَللّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ (۳۴) یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ (۳۵)

۴/

ص: ۱۳۷

۱- ۶) -همان مأخذ.

انحراف اهل کتاب از آیینهای الهی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

هم چنان سیاق سخن در بیان فسادی است که یهود و نصارا را به سبب تقلیدهای کورکورانه شان از احبار(کاهنان)و راهبان(کشیشان)رسید.از جمله این فسادها یکی آن بود که با دین خدا که نور و روشنایی الهی است مخالفت ورزیدند ولی این مخالفت مذبوحانه در برابر قدرت و هیمنهٔ آیین الهی بس ناچیز است و خدا نور خود و آیین خود را به کمال خواهد رسانید.

خدای تعالی پیامبر خود را برای دو منظور فرستاد یکی«هدایت»یعنی تکامل عقلی و روحی بشر و یکی«دین حق»یعنی سلطه حق و عدالت در میان مردم و چون هدف این است همواره حق و هدایت با همهٔ تلاش و توطئهٔ مشرکان پیروز خواهد شد.

ص :۱۳۸

اکنون این سؤال پیش می آید که چرا تقلید احبار و راهبان در تعالیم دین آنها جایز نیست.

پاسخ این است که:

بسیاری از ایشان خائنان اند و امین اموال مردم نیستند پس چگونه می توان آنان را اهل ایمان خواند. ۴/ آنان اموال مردم را به باطل می خورند و اعمال و رفتارشان در مسیر مصلحت محرومان نیست بلکه بر عکس آنان را می بینی که مردم را از راه خدا منحرف می سازند و طلا و نقره گرد می آورند و در راه خدا انفاق نمی کنند.

آیا جزای کسی که زر و سیم را می اندوزد چیست؟جزای او عذابی است دردناك در روز قیامت.در آن روز آن زرها و سیمها را در آتش جهنم می گدازند و بر پیشانی و پهلوهای آنان می نهند تا بسوزد.ملائکۀ عذاب به آنان می گویند این است عاقبت آن اموال که اندوخته بودید.آری،بدینسان بلای شما شد و حال آن که شما امید آن داشتید که مایه خوشبختی گردد.

شرح آیات:

اشاره

توطئه هایی علیه دین خدا

[۳۲]

احبار و راهبان و همۀ علمای سوء که دین را مرکب شهوات و امیال نفسانی خود ساخته اند می کوشند تا از افکار و سنتهای ارتجاعی حمایت کنند،و در برابر هر حرکت پیشرو و هر آیین نوین مقاومت می ورزند.چون آیین محمدی(ص) آشکار شد اینان بر گرد آن کانون نور جمع شدند و به خیال باطل خود خواستند آن را فرو کشند و خاموش کنند می پنداشتند که نور خدا با دمیدن در آن خاموش می شود، آری:

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ

می خواهند نور خدا را به دهان خود خاموش کنند.» هنگامی که خدا نور خود به هر سو بپراکند چه کسی را یارای خاموش کردن آن است.

وَ یَأْبَی اللّهُ إِلاّ أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ

و خـدا جز به کمال رسانـدن نور خود نمی خواهد،هر چند کافران را خوش نیاید.» ۴/ هدف این گونه علمای نابکار این اسـت که مردم را در ضـلالت و جهل نگاه دارند عقولشان را در بند کشـند تا نه به چیزی بیندیشند،و چیزی بفهمند.ولی خدای تعالی به آدمیـان عقـل عنایت کرده و عقل به نور رسالت پیامبران راه نموده است و به کمال می رسانـد.زیرا چراغ هـدایت الهی مانع آن است که انسان قدرت درک خود را از دست بدهد بلکه همواره او را بیدار آگاهی می دهد و عقلش را بیداری می بخشـد و به انواع وسایـل او را هشـدار می دهـد تـا حجت بر او تمام گردد در این حال او را آزادی می دهـد که یا به سوی بنـدگی و تقلید از باطل رود یا به سوی حق گراید.

و شاید آیه را اشارت به این حقیقت باشد.

اهداف رسالت

[۳۳]

خداوندی که رسالت خود را به وسیلهٔ پیامبر ابلاغ کرده خود نیز آن را برای تحقق دو هدف اساسی که در پیش دارد یاری می رساند،و آن دو هدف عبارتند از:یکی فرصت کافی به مردم دادن تا تمام شدن حجت بر آنها.مراد از هدایت وصول به حقیقت است و بشر به حقیقت نمی رسد مگر با علم به آن و تسلیم قلبی در برابر آن.زیرا علمی که با ایمان همراه نباشد چندان حاصلی به بار نمی آورد.زیرا همواره افکار و غفلت مانعی است میان بشـر و حقیقت.هدف دوم بر پای داشتن سلطهٔ حق و سلطهٔ عدالت و قـانون،سـلطهٔ ارزشـها و اصـول و دیـن در برابر سـلطهٔ نیرویی است که از آن به قـانون جنگـل تعـبیر می کننـد،یعنی منطـق ۴/ زورگویان.واضح است که در جامعه یا قانون جنگل حکم فرماست یا شریعت خدا.که همان شریعت حق است.

هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدیٰ وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ

او کسی است که پیامبر خود را برای هدایت مردم

فرستاد،با دینی درست و بر حق تا او را بر همهٔ دینها پیروز گرداند،هر چند مشرکان را خوش نیاید.» یعنی مشرکان با آن مخالف باشند.

پردازشهای عملی احبار و رهبان

[۳۴]

چرا باید انسان سخن طبیب و مهندس و کارشناس نظامی را بشنود و اوامر و دستورهای آنان را بدون تحقیق یا بحث بشنود ولی جایز نیست که از حبر و راهب مطلقا پیروی کند؟ برای پاسخ به این سؤال که یهود و نصارا هم آن را مطرح می کردند،به قرآن مراجعه می کنیم و می گوییم که مراجعه به هر کارشناس و خبیری نیازمند دو امر است:

اول:اعتماد و اعتقاد به این که او واقعا صاحب علم و اطلاع در موضوع مورد نظر است.بنا بر این هیچ گاه به پزشکی که علم او در پزشکی مورد تردید است مراجعه نمی کنیم.

دوم:باید به امانت او اعتماد داشته باشیم،به این معنی که خیانت نمی کند.مثلا رئیس یک دولت هرگز طبیبی را که از جناح مخالف است برنمی گزیند و فرمانده لشکر به راهنماییهای افسری که در دوستی او شک دارد گوش نمی سپارد.

پس هر چه موضوع مهمتر باشد نیاز به اعتماد بیشتر داریم.ولی گاه بشر به اهمیت قضیه آگاه نیست مثلا به یک خبره مراجعه می کند /۴ بدون آن که به او اعتماد کافی باشد همانگونه که یهود چنین بودند.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيراً مِنَ الْأَحْبارِ وَ الرُّهْبانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ

ای کسانی که ایمان آورده اید!بسیاری از حبرها و راهبان اموال مردم را به ناشایست می خورند.» خوردن مال کسی را بدون این که حقی در آن داشته باشد،ساده ترین عمل

ص: ۱۴۱

خلافی است که همگان آن را طبعا می شناسند و نیازی برای بطلان آن به استدلال اخلاقی و دینی نیست.بزرگتر از این آن که مردم را از راه خدا منحرف می ساختند.

راه خدا مراد هر راهی است که به چیزی انجامد مانند دفاع از مظلومان و مستضعفان و یاری فقرا و مسکینان.و کار در راه سازندگی وطن و امثال آن.اینان نه تنها خود در این راه قدم بر نمی داشتند مانع راه دیگران هم می شدند.

وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ

و دیگران را از راه خدا باز می دارند.» همچنین می بینیم که بازرگانان زر و سیم اندوز را نیز تأیید می کنند بلکه خود همانند آنان به اندوختن زر و سیم می پردازند.

وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لاٰ یُنْفِقُونَهٰا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلِیمٍ

و کسانی را که زر و سیم می اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی کنند به عذابی دردآور بشارت ده.» آیا کسانی را که خدا به ایشان وعدهٔ عذاب داده،می توان مورد متابعت قرار داد و به اوامر آنها عمل نمود؟ [۳۵]

عذابی که از سوی خداوند در انتظار این گروه از مردم است این است که در روز جزا به فرمان پروردگار این نقدینه های زرینه و سیمینه را داغ می کنند و بر چهره و پهلوهای آنان می گذارند.

۴/

یَوْمَ یُحْمیٰ عَلَیْهٰا فِی نٰارِ جَهَنَّمَ فَتُکْویٰ بِهٰا جِبٰاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هٰذٰا مٰا کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ

روزی که در آتش جهنم گداخته شود و پیشانی و پهلو و پشتشان را با آن داغ کنند این آن چیزی است که برای خود اندوخته بودید.» به جای آن که اهداف زر اندوزی شان تحقق پذیرد و از آنان سود برند اموالشان وسیلهٔ عذابشان می شود.

فَذُوقُوا مٰا کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ

حال طعم اندوختهٔ خویش را بچشید.»

ص :۱۴۲

گنج،کدام است؟

این سؤال پیش می آید که اسلام چه مقدار از اموال اندوخته شده را عنوان گنج و گنجینه می دهد.آیا افزون بر نیاز یک تن؟یا افزون بر چهار هزار دینار را؟یا مراد مالی است که شخص در راه خدا آن را انفاق نمی کند یا در سازندگی جامعهٔ خود به کار نمی برد.یعنی آن را در راه صنعت و عمران و زراعت و بازرگانی صرف نمی کند؛و اگر آن را ذخیره می سازد برای نیازهای شخصی اش چون بیماری یا تنگدستی احتمالی نیست.

آیا می توان گفت که گنج اندوختن مطابق فلسفهٔ مالی که در سورهٔ انفال آمده است حرام است؟البته اموال باید به مصرف اجتماع برسد پس کسی که آن را می اندوزد بی آن که از آن سودی ببرد کوشش و تلاش مردم را تباه می کند و چرخ اقتصاد را از کار می اندازد اما در برخی از احادیث هم برای آن شرایط و حدودی معین شده که تجاوز از آن شرایط و حدود جایز نیست.

الف:رسول خدا(ص)فرماید:

«هر مالی که زکات آن پرداخته شده باشد گنج نیست اگر چه در زیر زمین هفتم باشد و هر مالی که ۴/ زکات آن پرداخت نشده گنج است،اگر چه بر روی زمین جای داشته باشد».

ب:از امیر المؤمنین علی(ع)روایت شده که:

«بیشتر از چهار هزار دینار گنج است چه زکات آن پرداخت شده باشد یا نشده باشد و کمتر از آن نفقه است.پس بشارت ده ایشان را به عذاب الیم».

ج:در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که عثمان بن عفان به کعب الاحبار نظر کرد و گفت:ای ابو اسحاق!در باب کسی که زکات مقرر خود را داده است چه می گویی؟آیا از آن پس باز هم چیزی بر عهدهٔ اوست؟کعب گفت:اگر خشتی از طلایش باشد و خشتی از نقره چیزی بر عهدهٔ او نیست.ابو ذر رضی اللّٰه عنه عصایش را برگرفت و بر سر کعب زد و گفت ای یهودی زاده تو را به نظر کردن در

احکام مسلمانان چه کار؟سخن خداوند راست که می گوید«کسانی را که زر و سیم می اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی کنند به عذابی دردآور بشارت ده».

د:در حدیثی از امام محمد باقر روایت شده که فرمود:

«خداوند گنج کردن زر و سیم را حرام کرده و به انفاق آن در راه خدا فرمان داده است». (۱)

اختلاف در این احادیث مربوط به موقعیتهای مختلف است.

[سوره التوبه (۹): آیات ۳۶ تا ۴۰]

اشاره

إِنَّ عِدَّةَ اَلشُّهُورِ عِنْدَ اَللّٰهِ اِثْنٰا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتٰابِ اَللّٰهِ یَوْمَ خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ مِنْهٰا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِکَ اَلدِّینُ اَلْقَیِّمُ فَلاٰ تَظْلِمُوا
فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ وَ قٰاتِلُوا اَلْمُشْرِکِینَ کَافَّةً کَمٰا یُقٰاتِلُونَکُمْ کَافَّةً وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلْمُتَّقِینَ (۳۶) إِنَّمَا اَلنَّسِیءُ زِیٰادَةٌ فِی اَلْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ
اَلَّذِینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عٰاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عٰاماً لِیُوٰاطِؤُا عِدَّةَ مٰا حَرَّمَ اَللّٰهُ فَیُحِلُّوا مٰا حَرَّمَ اَللّٰهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمٰالِهِمْ وَ اَللّٰهُ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ
اَلْکٰافِرِینَ (۳۷) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا مٰا لَکُمْ إِذٰا قِیلَ لَکُمُ اِنْفِرُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ اِثّٰاقَلْتُمْ إِلَی اَلْأَرْضِ أَ رَضِیتُمْ بِالْحَیٰاةِ اَلدُّنْیٰا مِنَ اَلْآخِرَةِ
فَمٰا مَتٰاعُ اَلْحَیٰاةِ اَلدُّنْیٰا فِی اَلْآخِرَةِ إِلاّٰ قَلِیلٌ (۳۸) إِلاّٰ تَنْفِرُوا یُعَذِّبْکُمْ عَذٰاباً أَلِیماً وَ یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ وَ لاٰ تَضُرُّوهُ شَیْئاً وَ اَللّٰهُ عَلیٰ
کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۳۹) إِلاّٰ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اَللّٰهُ إِذْ أَخْرَجَهُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا ثٰانِیَ اِثْنَیْنِ إِذْ هُمٰا فِی اَلْغٰارِ إِذْ یَقُولُ لِصٰاحِبِهِ لاٰ تَحْزَنْ إِنَّ
اَللّٰهَ مَعَنٰا فَأَنْزَلَ اَللّٰهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهٰا وَ جَعَلَ کَلِمَةَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا اَلسُّفْلیٰ وَ کَلِمَةُ اَللّٰهِ هِیَ اَلْعُلْیٰا وَ اَللّٰهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ
(۴۰)

۴/

ص: ۱۴۴

۱- ۷) -تفسیر نور الثقلین،ج ۲،ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

معنای واژه ها

۳۷ لیواطئوا:به معنای موافقت است.

۴/

به تعویق افکندن،عقدهٔ جاهلی و بسیج ضرورت جهادی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از سخن از کفار اهل کتاب قرآن بار دیگر به موضوع مشرکان باز گردید و در این باره برای ما مثلی زد که چگونه مشرکان آن چهار ماه حرام از دوازده ماه سال را محترم نمی شمارند و می گوید که رعایت ماههای حرام از واجبات دین است پس نباید که به خود ستم کنند و با آن که نباید در این ماهها به جنگ و ستیز

ص :۱۴۵

پردازنـد باز هم بر سـر مسـلمانان لشـكر مى كشـند و آتش جنگ مى افروزند.خداونـد مسـلمانان را وعدۀ پيروزى داده ولى به شرطى كه ملتزم پرهيزگارى باشند.

اما بازى كردن با احكام خدا و تغيير ماهها بر حسب هواهاى نفسانى افزونى در كفر است و ضـلالتى كه كفار گرفتار آن شدند اينان به ميل خود ماهى را در اين سال جزء ماههاى حلال به حساب مى آوردنـد و در ماه ديگر از ماههاى حرام مى شـمردند و بـدين گونه با تعاليم الهى مخالفت مى ورزيدند.انگيزۀ آنها در اين كار گرايش آنها به اعمال ناپسـند بود خداى تعالى ضـماير كافران در پردۀ پندار محجوب گرداند و قوم كافران را هدايت نمى كند.

خداى تعالى مؤمنان را مخاطب مى سازد كه چرا در رفتن به جهاد كندى و سستى به خرج مى دهند،آيا /۴ اين كندى و سستى به خاطر دل بستن به دنياست،در حالى كه ارزش دنيا در برابر ارزشهاى اخروى پس اندك است.

شرح آيات:

اشاره

ماههاى حرام عقايد و آراء جاهلى

[۳۶]

سال را دوازده ماه است.قمر در آغاز هر ماه به صورت هلال نمودار مى شود تا به صورت بدر(ماه تمام)در مى آيد.سپس روى به كاهش مى نهد تا به محاق افتد و از نظرها ناپديد شود،سپس بار ديگر به صورت هلال آشكار شود.همه اينها در فاصلۀ سى روز است و اين امر در سال دوازده بار تكرار شود.ما آدمى زادگان بايد كارهاى خود را بر حسب سـنن طبيعت ترتيب دهيم نه بر حسب خواهشها و هوسهاى خود.سنن طبيعت همان حقيقتى است كه بر طبق آنها آسمان و زمين آفريده شده است.از مظاهر جاهليت عمل كردن بر حسب اهواء خود بود نه بر حسب سنن طبيعت و قرآن بدين امر تأكيد دارد:

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنٰا عَشَرَ شَهْراً فِى كِتٰابِ اللّٰهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ

شمار ماهها در نزد خدا،در كتاب خدا از آن روز كه آسمانها و زمين را بيافريده است دوازده است.»

پس آنچه در کتاب طبیعت است هم چنان که در کتاب شریعت است بر یک نظام ثابت متین جریان دارد.بر ماست که این نظام را کشف کنیم تا با توفیق همراه شویم و گرنه گرفتار رنجهای بسیار خواهیم شد و در ورطه هایی خواهیم افتاد که خدا ما را از افتادن در آنها نهی فرموده است.

مِنْهٰا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلاٰ تَظْلِمُوا فِیهِنَّ أَنْفُسَکُمْ

چهار ماه ماههای حرامند.این است شیوهٔ درست در آن ماهها.بر خویشتن ستم مکنید.» مشرکان کسانی هستند که به این حقایق وقعی نمی نهند و بر ماست که برای تصحیح روش آنان با آنان قتال کنیم:

وَ قٰاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّةً کَمٰا یُقٰاتِلُونَکُمْ کَافَّةً

و هم چنان که مشرکان همگی به جنگ شما برخاستند همگی به جنگ ایشان برخیزید.» زیرا راه ها مختلف است.

۴/

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ

و بدانید که خدا با پرهیزگاران است.» یعنی کسانی که به راه و روش اسلام که مخالف عمل به خواهشهای نفسانی است خود را موظف می شمارند.

مراد از به تعویق افکندن(نسیء)چیست؟

[۳۷]

دگرگون ساختن احکام خدا چون حکم ماههای حرام یا دیگر احکام، بنا بر خواست این حاکم یا آن رئیس عشیره و یا شیخ آن جماعت زیادت در کفر است.

إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیٰادَةٌ فِی الْکُفْرِ

به تأخیر افکندن ماههای حرام افزونی در کفر است.» نسیء در آیه به معنی تأخیر است.در تفسیرها آمده است که عربها چهار ماه را حرام می دانستند و این از میراثی بود که از آیین اسماعیل و ابراهیم نصیب آنها شده بود.عربها اهل حمله و هجوم بودند.بسا اتفاق می افتاد که برایشان دشوار بود

که چند ماه بدون جنگ و ستیز دست روی دست بگذارند و مثلا ماه حرام محرم را صبر کنند تا صفر برسد از این رو ماه صفر را ماه حرام می شمردند و حرمت محرم را رعایت نمی کردند.

این به تأخیر افکندن و تصرف در ماههای حرام زیادت در کفر است.

اکنون این سؤال پیش می آید که چرا به تأخیر انداختن ماهها زیادت در کفر است.

زیرا تجاوزی که مردم عصر جاهلی برای آن ماهها را به تأخیر می افکندند عمل حرامی بود پس اگر یک حکم شرعی یا یک قرارداد اجتماعی را برای اجراء آن تجاوز تغییر دهند /۴ مرتکب عمل حرامی شده اند.ولی می پرسیم اصولا چرا اهل جاهلیت برای اعمال تجاوزکارانهٔ خود دست به چنین اعمالی می زدند؟ پاسخ این است که آنان می خواستند از فشار و جدان رهایی یابند و از ملامت گروهی که به شرایع الهی ایمان داشتند.هم چنان که طاغیان هم امروز بر جرائم خود جامهٔ قانون می پوشند و کسانی را که خواستار آزادی و حقوق خود هستند در زیر شعار حفظ امنیت سرکوب می نمایند و گاه نیز به اسم دین دست به این کار می زنند.

بدین گونه توجیهی که مجرمان از اعمال خود می کنند تا از شفاعت آن بکاهند بسا خود گناهی دیگر است از این رو می فرماید:

یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا

موجب گمراهی کافران است.» کافران جاهلی ماه شخصی را مثلا ماه ذی الحجه را در این سال از ماههای حلال می شمردند در حالی که در سال بعد بر حسب نقشه های جنگی شان ماه حرامش به شمار می آوردند.آری،اینان بدین گونه با دین بازی می کردند.

یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً لِیُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللّهُ

آنان یک سال آن ماه را حلال می شمردند و یک سال حرام تا با آن شمار که خدا حرام کرده است توافق یابند.» یعنی تا همانگونه که خدای تعالی فرموده است شمار ماههای حرام چهار شود،البتّه بعد از آن که بر حسب میل و هوای خود محتوای آن را تغییر دهند.

ص :۱۴۸

فَیُحِلُّوا مٰا حَرَّمَ اللّٰهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمٰالِهِمْ

پس آنچه را که خدا حرام کرده است حلال می شمارند.کردار ناپسندشان در نظرشان آراسته گردیده.» ۴/ مراد از کردار ناپسند اعمال تجاوزکارانهٔ آنهاست که برای آن حتی احکام خدا را دگرگون می سازند.اینان برای توجیه کردن اهداف شوم خود به توجیه وسیله چنگ می زنند.در حالی که کردارهای آنها همه سبب ضلالت و انکار است،زیرا دل خواهشناک انسانی چون هدفش مطامع شخصی باشد دیگر در جستجوی حقیقت نمی افتد و از این رو بدان هم دست نمی یابد.

وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰافِرِینَ

و خدا کافران را هدایت نمی کند.» کفر در اینجا مخالفت با اقدام برای انجام وظایف است پس کفر بر عقل اثر می گذارد و نور معرفت را از عقل سلب می کند.

[۳۸]

گفتیم مهم ترین چیزی که فکر بشر و رفتار او را محدود می سازد همانا هدف اوست که در چشم او آراسته شده و شوق وصول به او در سرش افتاده است اگر هدفش خدا و روز بازپسین باشد،همانند راننده ای دل آگاه و آشنا به راه ماشین زندگی را از راههای خوب و بی خطر به پیش می برد و اگر نه چرخهای ماشین او از راه به در می رود.بدین گونه دیگران را هم با خود به گمراهی می برد.اگر کسی را هدف تمتع از زندگی مادی و ترک جهاد در راه خداست،هر گاه فرمان خدا رسد او در انجام آن تکاهل می ورزد.

یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مٰا لَکُمْ إِذٰا قِیلَ لَکُمُ انْفِرُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اثّٰاقَلْتُمْ إِلَی الْأَرْضِ

ای کسانی که ایمان آورده اید!چیست که چون شما را گویند که برای جنگ در راه خدا بسیج شوید گویی که به زمین چسبیده اید؟» یعنی سنگین می شوید و تکاهل می کنید و برای توجیه رفتار ناپسند خود خواستار به تأخیر افکندن جنگ می شوید.

گاه می گویید اکنون هوا گرم و سوزان است.آیا صبر نمی کنیم که هوا معتدل شود.و گاه می گویید اکنون هوا سرد است اندکی صبر کنیم تا هوا ملایم شود گاهی هم گویید،نه،فعلا ساز و برگ جنگ را مهیا نکرده ایم.

ص:۱۴۹

جنبش در راه خـدا منحصـر به شـرکت در جنگها نیست بلکه شامل هر جنبش و تلاش دیگر هم که برای خدا و یاری دین خدا باشد،می شود.

۴/ جای تأسف است که بسیاری از ما اقدام و عمل در راه خدا را به دلایل و بهانه های مختلف رها می کنیم ولی آنچه در دل نهفته داریم همانا حب دنیاست.

أَ رَضِیتُمْ بِالْحَیاهِ الدُّنْیا مِنَ الْآخِرَهِ فَما مَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا فِی الْآخِرَهِ إِلاّ قَلِیلٌ

آیا به جای زنـدگی اخروی به زنـدگی دنیا راضـی شده اید؟متاع این دنیا در برابر متاع آخرت جز اندکی نیست.» مؤمن واقعی کسـی است که از زمین برکنده شده باشد و خود را از جاذبیت ماده رهایی بخشیده باشد و جز به اوامر خداوندی توجه نداشته باشـد زیرا هر چه از دنیا متمتع باشـد باز هم با آسایش آخرت برابری نتواند کرد.زیرا دنیا در گذر است و تمتع و بهره مندی از آن با مشکلات و مصاعب همراه است در حالی که آخرت جاویدان است و راحتش را هیچ رنجی در پی نیست.

سنت تحرک در زندگی

[۳۹]

طوفان رسالت،زنـدگی را به حرکت می آورد،چـون سـیلی خروشـان، پروردگـار آسـمان نگهـدار آن است.اگر من جهـاد را واگذارم باعث هلاکت خود شده ام.

إِلاّ تَنْفِرُوا یُعَذِّبْکُمْ عَذاباً أَلِیماً

اگر به جنگ بسیج نشویـد خـدا شـما را به شـکنجه ای دردناک عـذاب می کند.» پس آن راحت که به سـبب ترک جهاد فرا چنگ آمد به عذاب الیم تبدیل گردید.

وَ یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ

و قوم دیگری را به جای شما برمی گزینند.» آری،این امر سبب می شود که دین از من بی نیاز شود و مرا از شرف مسئولیت بی نصیب گرداند.

۴/

وَ لا تَضُرُّوهُ شَیْئاً

و به خدا نیز زیانی نمی رسانید.»

و چون در مسئلهٔ انتقام بیندیشم.هرگز نمی توانم از خدا انتقام بگیرم.

وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

که خـدا بر هر کاری تواناست.» زیرا او قادر است که نیرویی را که به من داده از من بسـتاند و این در صورتی است که من آن نیرو را در طریق انجام در امر او به کار نبنـدم.چون چنین شود برای من جز خواری و سـرافکندگی در دنیا و عـذاب آخرت چه خواهد ماند؟

مسئلهٔ هجرت و پیروزی

[۴۰]

آیـا امر نبوت به وجود من پیروزی حاصل می کنـد؟آیا آن گاه که من خود را از آن دور دارم و در غفلت و جهل فرو روم چه کسی آن را یاری خواهد داد؟ آیا جز من کسی دیگری هست؟آری،هست:

إِلاّ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا

اگر شـما یاری اش نکنیـد آن گاه که کافران بیرونش کردنـد،خدا یاری اش کرد.» کافران او را از مکه راندند،به این پندار که این عمل کینه توزانه در مسیر رسالت مؤثر است و مانع ترقی و تعالی آن می گردد.

ثانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُما فِي الْغارِ إِذْ يَقُولُ لِصاحِبِهِ

یکی از آن دو به هنگـامی که در غـار بودنـد به رفیقش می گفت.» مراد از«رفیقش»ابو بکر است که به هنگـام هجرت بـا او از شهر بیرون آمد.

لا تَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنا

انـدوهگین مبـاش خـدا با ماست.» او از حال و وضع ما آگاه است،زیرا علم و قـدرت او بر ما احاطه دارد و لطف او شامل حال ماست.پس جایی برای اندوه و اضطراب نیست.

در تفاسیر آمده است که زهری گفت:چون رسول اللّه و ابو بکر به غار داخل شدند خدای تعالی دو کبوتر فرسـتاد تا در درون آن سوراخ تخم گذاشـتند و نیز عنکبوتی مأمور شـد که بر در غار تار بتند.چون ۴/ سـراقه بن مالك که در تعقیب آن حضرت بود بر در غار رسید و تخم های کبوتر و تار عنکبوت را دید گفت:اگر

کسی،در این غار داخل شده بود این تخمها را می شکست و این تارها را می گسست.

فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ

خدا به دلش آرامش بخشید.» یعنی بر دل رسول اللّٰه که حامل بار گران رسالت بود.همچنین کسانی که عهده دار نشر رسالت باشند خدا بر دلهای آنان نیز آرامش و ثبات می بخشد تا در برابر حوادث و کجتابیهای مخالفان یارای مقاومتشان باشد.

وَ أَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهٰا

و با لشکرهایی که شما آن را نمی دیدید تأییدش کرد.» این لشکرها ملائکه بودند که دیدگان عادی را یارای دیدن آنها نبود.

وَ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلىٰ

و کلام کافران را پست گردانید.» زیرا کلام کافران بر اساسی استوار اتکاء ندارد.بنیان آن کفر است و انکار حقیقت و چنین بنیانی چگونه می تواند استوار باشد.

وَ كَلِمَةُ اللّٰهِ هِيَ الْعُلْيٰا

و کلام خدا بالاست.» کلام خدا چنین آفریده شده و کلام بالا را پیروزی است.

وَ اللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و خدا پیروزمند و حکیم است.» ذات احدیت به عزت خویش سخن کافران را پست می دارد.اگر گاهگاهی کافران را اندک پیروزی و علوّی در کلام است برای آزمایش مؤمنان می باشد،تا خود به میزان پایداری خویش پی ببرند.خدای تعالی به حکمت خویش کارهای جهان را می گرداند.

[سوره التوبه (٩): آیات ۴۱ تا ۴۵]

اشاره

اِنْفِرُوا خِفٰافاً وَ ثِقٰالاً وَ جٰاهِدُوا بِأَمْوٰالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۱) لَوْ كٰانَ عَرَضاً قَرِيباً وَ سَفَراً قٰاصِداً لاَتَّبَعُوكَ وَ لٰكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ اَلشُّقَّةُ وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَوِ اِسْتَطَعْنٰا لَخَرَجْنٰا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ (۴۲) عَفَا اَللّٰهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَكَ اَلَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ اَلْكٰاذِبِينَ (۴۳) لاٰ يَسْتَأْذِنُكَ اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ أَنْ يُجٰاهِدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۴۴) إِنَّمٰا يَسْتَأْذِنُكَ اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ اِرْتٰابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ (۴۵)

معنای واژه ها

۴۲ عرضا:کالای از میان رونده.

۴/

بسیج عمومی و بهانه تراشیهای منافقان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

جهاد واجب است به هر صورتی که ممکن باشد:چه به جان و چه به مال.

البته بعضی پنداشته اند که جهاد سیاحت و سفر است یا جایی برای کسب و کار.

چون این گروه دریابند که جهاد مستلزم طی مسافتهای دور و تحمل مشقات بسیار است آن را ترک می کنند و به خدا سوگند می خورند که توانایی رفتنشان نیست.اینان به خود زیان می رسانند.بر رهبری اسلامی است که جهاد را وسیله ای سازد برای

کشف عناصر ناتوان و منافق و هر کس را که اجازت خواست که از جهاد تخلف ورزد و در خانه بماند،اجازت ندهد،زیرا مؤمنان واقعی که تصمیم گرفته اند به مال و جان خویش در راه خدا جهاد کنند هرگز از این گونه بهانه ها نمی آورند.

این گونه شک و تردیدها و بهانه جوییها ویژهٔ کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان واقعی ندارند.

۴/

شرح آیات:

اشاره

بسیج نیرو و جهاد

[۴۱]

بر هر کس واجب است که به قدر توانایی اش بسیج نیرو کند و در این راه فرقی نمی کند،خواه جوان و مجرد باشد،بدون گرفتاریهای اجتماعی و اقتصادی،یا پیر مردی ناتوان و فقیر باشد عیالمند با گرفتاریهای اجتماعی و اقتصادی.در هر حال چون پای جهاد در میان آمد باید بسیج کند.

حرکت برای خدا گاه جهاد است یا عمران است یا تهیهٔ مقدمات جهاد است.از این رو قرآن مسئله را به گونه ای کلی عنوان کرده نه به صورت خاص.

اِنْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالاً

به جنگ بروید خواه بر شما آسان باشد و خواه دشوار.» بعضی گویند مراد از بسیج آسان سریّه های رسول اللّٰه است که شمار کمی از آنها به حرکت می آمدند و مراد از بسیج سنگین حرکت لشکر است با سلاحهای سنگین و شمار فراوان اگر این تفسیر درست باشد،معنی اش این است که هر فعالیت و جنبشی اعم از عمران یا جهاد که دسته جمعی و برای اسلام باشد فقط از مسئولیتهای دولت نیست بلکه هر گروهی می تواند دست به اقدام زند و برای تحقق آن قیام کند.

وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ

با مال و جان خویش در راه خدا جهاد کنید.» جهاد به مال یعنی هزینه کردن هر چه از معیشتش-در صورتی که با زهد و

قناعت توأم باشـد-افزون آیـد.مثلا یک نفر کارگر دو سوم مزدش را صـرف امور زندگی اش می کند و یک سوم آن را برای امر جهاد در راه خدا اختصاص می دهد.

همچنیـن کارمنـدی کـه دسـتش بـه دهـانش می رسـد بایـد نصـف حقـوق خـود را خرج و نصـف دیگر را در راه خـدا هزینه کند.مـدیری کـه یـک سـوم درآمـدش زنـدگی اش را اداره می کنـد بایـد دو سـوم بـاقی را برای کارهـای خـدایی اختصـاص دهد.بـدین گونه جهـاد به مـال بـا هزینه کردن بخشـی از دارایی اش که افزون بر مـا یحتـاج اوست حاصل می گردد.البته ادای حقوق مفروض مثل زکات /۴ و خمس شامل این امر نمی شود.

مـا به گونـهٔ دیگر هم می توانیم جهـاد مـالی کنیم بـدین گونه که مثلاـ هر یـک ما با خود قراری نهیم که سه ساعت در روز به مدت کارمان بیفزاییم و مزد و درآمد آن را به مصالح اسلام اختصاص دهیم.

جهاد به جان تنها شهادت در راه خدا نیست بلکه مراد از آن کار جدی در راه خدا هم هست مثلا شرکت یک روز در هفته در کارهای عمرانی مثل ساختن پلها و کشیدن جاده ها یا شرکت در ساختن و پرداختن اسلحه یا اعمال مهندسی نظامی.

جهـاد به مـال و جـان در مرحله آمـادگی برای پیکار است از این رو جهاد به مال را بر جهاد به جان مقـدم داشت زیرا برای هر جنگی سرمایه از ضروریات اولیه است.

امتی که در راه خدا جهاد می کند آیندهٔ خود را می سازد و دژ استقلال خود را بنا می کند و به آرزوها و رؤیاهای خویش در تمـدن و رفاه جامهٔ عمل می پوشد.در حالی که جامعه ای که همه به منافع خود چشم دارند هر فردی برای خود تلاش می کند و مصالـح خاص خویش را در نظر دارد.چنین مردمی در اولین رویارویی با دشـمن شـکست می خورند یا چون حوادث طبیعی پیش آید از هم می پاشد و در نبردهای اجتماعی استقلال خود را از دست می دهد.از این رو است که برای امت اسلامی جهاد بهتر از شـانه خالی کردن از پیکار است.مردم بایـد به حقیقت جهاد پی ببرنـد و این نکته را دریابنـد که در جهاد هر سودی که هست به خودشان

ص :۱۵۵

باز می گردد.اگر به این معنی آگاه شوند به فداکاری و جانبازی در راه اهداف عالیه خویش خو می گیرند.

ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

این برای شما بهتر است اگر می دانستید.»

موضع منافقین

[۴۲]

جاهلان می خواستند که جهاد یک سفر نزدیک باشد با غنایم بسیار.

/۴ اگر چنین می بود آنـان در زمرهٔ نخستین مبـارزان می بودنـد ولی جهـاد کـاری دشوار بود و آنان تن به کارهای دشوار نمی دادند.

لَوْ كانَ عَرَضاً قَرِيباً وَ سَفَراً قاصِداً لاَتَّبَعُوكَ وَ لكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ

اگر متاعی دست یافتنی بود یا سـفری نه چندان دراز از پی تو می آمدند ولی اکنون که راه دراز شده است پیمودنش را دشوار می انگارنـد.» آنچه آنان در طلبش بودنـد راهی سـهل و نزدیک بود در حالی که راه هم دراز بود و هم دشوار به گونه ای که پیمودنش را بیم خطرها بود نه امید سودها.منافقان تعلل می کردند و بهانه می آوردند که توانایی سفرهای دراز را ندارند.

وَ سَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ اسْتَطَعْنا لَخَرَجْنا مَعَكُمْ

و به خـدا قسم می خورنـد که اگر می توانستیم همراه شـما می آمـدیم.» آری،مردم کاهـل می پندارنـد که قـادر به انجـام هیچ کاری نیستند.

يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ

اینان تن به هلاک می سپارند.» و به سبب این خطر کردن و تن به جهاد دادن گویی تن به مرگ می دهند.

وَ اللّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ

و خـدا می دانـد کـه دروغ می گوینـد.» بر هر انسـانی واجـب اسـت کـه بکوشـد تـا از آن کسـان نباشـد کـه خـدای تعـالی به دروغگویی شان آگاه است.و این کوشـش و تلاش باید با اخلاص در عمل توأم باشد و به قدر توان به مقدار کوشش و تلاش خویش در راه خدا بیفزاید.

[۴۳]

از فوائد جهاد و انجام دادن کارهای دشواری که خدا بر مؤمنان مقرر داشته است،تن پروران و رفاه جویان جامعه خود را محروم می دارند،زیرا طمع آنها در جاه و مال است.البته فعالیت آنان در میان جامعه الهی به سبب پاشیدن بذر تنبلی و تن پروری در میان مردم موجب تضعیف دستگاه رهبری می شود و دیگر نمی تواند حکمی صادر کند و دستوری بدهد زیرا به اجرای آن اعتماد ندارد. /۴ و هر گاه این گونه عناصر مقامات دولتی را اشغال کنند مانع از رشد و ترقی جامعه می گردند و هر کار مهمی که پیش آید اینان به گونه ای سعی می کنند در آن شرکت نکنند.بویژه چون جهاد پیش می آمد اینان نزد رسول اللّه(ص)می آمدند و از او اجازه می خواستند که در شهر بمانند و با لشکر همراه نشوند از این رو است که می فرماید:

عَفَا اللّٰهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکٰاذِبِینَ

خدایت عفو کند،چرا به آنان إذن ماندن دادی؟می بایست آنها که راست می گفتند آشکار شوند و تو دروغگویان را بشناسی.» [۴۴]

زیرا مؤمنان واقعی در هیچ شرایطی جهاد را ترک نمی کنند پس آنان که به بهانهٔ اجازت از پیامبر از جنگ تن زده اند منافقان اند.

لاٰ یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ أَنْ یُجٰاهِدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ

آنان که به خدا و روز قیامت ایمان دارند هرگز برای جهاد کردن با مال و جانشان از تو رخصت نمی خواهند و خدا پرهیزگاران را می شناسد.» یعنی آنان که از خدا می ترسند و جز در مواقعی که عذر حقیقی و موجه داشته باشند از جهاد سر بر نمی تابند.

[۴۵]

إِنَّمٰا یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتٰابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و دلهایشان را شک فرا گرفته است و این شک آنان را به تردید افکنده است از تو

ص: ۱۵۷

رخصت می خواهند.» در بسیاری مواقع انسان می پندارد مؤمن واقعی است و حال آن که دلش را شک و تردید فرا گرفته است.شک و تردید دربارهٔ خدا و روز بازپسین.

تحمل کارهای دشوار به مثابهٔ عاملی است که این دو گروه مؤمن و منافق را از یکدیگر جدا می کند.

[سوره التوبه (۹): آیات ۴۶ تا ۵۲]

اشاره

وَ لَوْ أَرٰادُوا اَلْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لٰكِنْ كَرِهَ اَللّٰهُ اِنْبِعٰاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَ قِيلَ اُقْعُدُوا مَعَ اَلْقٰاعِدِينَ (۴۶) لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مٰا زٰادُوكُمْ إِلاّٰ خَبٰالاً وَ لَأَوْضَعُوا خِلاٰلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ اَلْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمّٰاعُونَ لَهُمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظّٰالِمِينَ (۴۷) لَقَدِ اِبْتَغَوُا اَلْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ اَلْأُمُورَ حَتّٰى جٰاءَ اَلْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اَللّٰهِ وَ هُمْ كٰارِهُونَ (۴۸) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ اِئْذَنْ لِي وَ لاٰ تَفْتِنِّي أَلاٰ فِي اَلْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكٰافِرِينَ (۴۹) إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنٰا أَمْرَنٰا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ (۵۰) قُلْ لَنْ يُصِيبَنٰا إِلاّٰ مٰا كَتَبَ اَللّٰهُ لَنٰا هُوَ مَوْلاٰنٰا وَ عَلَى اَللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ اَلْمُؤْمِنُونَ (۵۱) قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنٰا إِلاّٰ إِحْدَى اَلْحُسْنَيَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اَللّٰهُ بِعَذٰابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينٰا فَتَرَبَّصُوا إِنّٰا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ (۵۲)

۴/

۴/

منافقان بدین گونه از جهاد سر بر می تابند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این آیات هم بیان صفات منافقان است و موضع آنان در جهاد.قرآن در اینجا برخی از شگردهای آنان را بر می شمارد.

الف:منافقان قصد جهاد ندارند زیرا برای آن خود را آماده نکرده اند و ساز و برگی نیندوخته اند،زیرا اگر آهنگ جهاد داشتند به تهیهٔ وسایل آن می پرداختند.از این رو خداوند آنان را زمینگیر کرده و عزیمتشان سلب کرده و آنان را با کسانی که توان جهادشان نیست خانه نشین کرده است.

ب:اگر هم برای جهاد با لشکر اسلام بیرون آیند هدفشان جنگ نیست بلکه می خواهند بار دوش دیگران گردند.

ج:در میدان کارزار فتنه انگیزی می کنند و میان مسلمانان را به هم می زنند و با پیش کشیدن شعارهای عصر جاهلی و نشان دادن احساسات باطل زیانشان از سودشان بیشتر می شود.

د:منافقان در میدان جنگ اگر حاضر شوند برای دشمن جاسوسی می کنند.در حالی که خدا از اعمال آنان آگاه است.

۴/ بعضی از منافقان به پیامبر می گفتند ما را رخصت ده که در شهر بمانیم تا مباد که نافرمانی تو کرده باشیم در حالی که همین رخصت طلبیدن خود شروع در نافرمانی بود.جهنم بر کافران احاطه دارد خواه همراه پیکارجویان بیرون آیند یا در

ص :۱۵۹

خانه بمانند.اصولا کافر برای هیچ کاری صلاحیت ندارد و روی رستگاری نمی بیند.

ه:از علامات منافقین یکی این است که هر گاه مسلمانان شکست بخورند آنان شادمان می شوند و هر گاه پیروز گردند محزون می گردند و می پندارند بر کنار ماندن از قافلۀ مسلمانان دلیل کمال عقل ایشان است و نشان حزم و دور اندیشی.به این معنی که از کشته شدن و مجروح شدن در امان می مانند.پروردگار عالمیان می گوید سرنوشت هر کس مقدر و مکتوب است.مؤمنان از آینده نمی ترسند زیرا بر خدای توکّل کرده اند.نهایت مصیبتی که به آنان رسد کشته شدن است در راه خدا در حالی که این یکی از آن دو نیکی است که خدا برایشان مقرر کرده است و آن دو نیکی یکی شهادت است و یکی پیروزی.در حالی که منافقان می میرند در حالی که در نزد خداوند معذب اند یا زنده می مانند و گرفتار رنج و عذاب اعمال خود می شوند.

شرح آیات:

اشاره

جهاد چیست؟

[۴۶]

در اینجا بحث و جدلی است در علم اصول فقه در پیرامون این سؤال:

آیا تهیه وسایل ضروری برای انجام واجبات واجب است یا نه؟البته عقل حکم می کند که چون کسی بخواهد به قلۀ کوه برسد باید از کوه بالا رود.آیا بدون این که کسی برای خرید /۴ خانه مقدماتی را فراهم کند،صاحب خانه خواهد شد؟یا کسی که می خواهد به درجۀ دکتری نایل آید نباید به تحصیل مقدمات آن پردازد؟ وظیفۀ ما پایان سعی نیست بلکه وظیفه،خود سعی است که طبیعه به پایان می رسد یا بر اساس عاملی بیرون از ارادۀ تو،از رسیدن بدان بازت می دارد.

قرآن ما را به این حقیقت متوجه می سازد که جهاد را نیز مقدماتی است و آن مقدمات باید فراهم آید تا نتیجه حاصل شود.بعضی از این اقدامات لازم را بیان می داریم:

ص :۱۶۰

الف:جهاد به معنی استقلال از دیگران است و عدم خضوع در برابر اوامر آنان یا تسلیم فشارهای آنان شدن،در نتیجه اعلان پیکار با آنان.

ب:معنی جهاد یکی هم این است که جامعه آن چنان مهیا باشد که از هیچ فشار سیاسی یا محاصرهٔ اقتصادی دشمن بیمی به دل راه ندهد به عبارت دیگر خود را به درجهٔ خودکفایی برساند.و این امر میسر نمی شود مگر با کوشش و سعی افراد جامعه پیش از آنچه وظیفهٔ آنهاست.

همچنین چهرهٔ دیگر جهاد اندوختن ما یحتاج زندگی است و ساختن اسلحه و ذخیرهٔ آن و تقویت لشکر و مؤسسات نظامی،همه اینها نیازمند سعی و کوشش و کار و تلاش اضافی است.

ج:جهاد در پاره ای مراحل آن تحول در اقتصاد را ضروری می سازد،مثلا تنظیم یک اقتصاد نظامی به گونه ای که همهٔ چرخها برای جنگ بچرخد.

د:جهاد از جنبهٔ دیگر یعنی تعلیم و تمرین نظامی و آماده سازی کسانی که قادر به حمل سلاح هستند برای رویارویی با حوادث میدانهای جنگ.گاه این تعلیمات نظامی و آشنا شدن با انواع سلاحها مدتها به طول خواهد انجامید.

۴/ ه:جهاد نیازمند یک روحیهٔ قوی است و یک آمادگی ذهنی و جسمی برای تحمل دشواریها.

بنا بر این شکل یک جامعهٔ جنگی و پیکارجوی با یک جامعهٔ تسلیم طلب فرق بسیار دارد از این رو قرآن به کسانی که خود را برای جهاد آماده نمی دارند به دیدهٔ تردید می نگرد.اینان می خواهند شانه خالی کردن از جنگ را به حساب عدم آمادگی خود بگذارند.

وَ لَوْ أَرٰادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً

اگر می خواستند به جنگ بیرون شوند برای خویش ساز و برگ آماده کرده بودند.» حرکت به سوی هدف دلیل صدق نیّت و سلامت عزیمت است.

وَ لٰكِنْ كَرِهَ اللّٰهُ انْبِعٰاثَهُمْ

ولی خدا بسیج آنان را ناخوش داشت.» یعنی نخواست آنان را به حرکت درآورد و ارادهٔ آنان را تحریک کند.

ص :۱۶۱

فثبطهم و از جنگشان بازداشت.» یعنی ارادهٔ آنان بستد و آنان را زمینگیر گردانید.

وَ قِیلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقٰاعِدِینَ

و به ایشان گفته شد که همراه کسانی که باید در خانه بنشینند،در خانه بنشینید.» یعنی همراه کسانی که قادر به حرکت و عمل نیستند که در واقع چه فرق است میان آن که از هر عملی عاجز است و کسی که خود دست به عملی نمی زند؟ امروز با کمال تأسّف می بینیم که جهان اسلامی از استقلال سخن می گوید ولی برای تحقّق بخشیدن به آن وسائل لازم را فراهم نمی آورد.از جنگ با «اسرائیل»سخن می گوید بدون آن که به طور جدّی خود را مهیّای آن گرداند.

۴/

ستون پنجم

[۴۷]

منافقان به میدان جنگ نمی روند،اما اگر روزی با مجاهدان اسلام از شهر بیرون آمدند نه برای ضدیت با دشمن است بلکه برای ضدیت با مسلمانان است و این به چند طریق است:

اولا:آنها همواره از ستاد فرماندهی خواستار اسلحه و وسایل رفاه هستند و چنان درخواستهای خود پای می فشارند که فرماندهی را به رنج می اندازند،رنجی که از رنج پیکار بسی افزونتر باشد.

لَوْ خَرَجُوا فِیکُمْ مٰا زٰادُوکُمْ إِلاّٰ خَبٰالاً

اگر با شما به جنگ بیرون آمده بودند چیزی جز اضطراب به شما نمی افزودند.» یعنی به جای آن که یار شاطر شما شوند بار خاطر شما می شدند.

ثانیا:همواره به سوی فتنه انگیزی می شتابند و در میان مسلمانان تفرقه افکنی می کنند و در میان صفوف لشکر می گردند و سربازان و جنگاوران و سرداران را بر ضد هم تحریک می کنند و چون از یکی سخن ناهنجاری شنیدند آن را به دیگران می برند تا خشم و غضب او را برانگیزند به عبارت دیگر نقش ستون پنجم دشمن را بازی می کنند.از این رو می فرماید:

وَ لَأَوْضَعُوا خِلاٰلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمّٰاعُونَ لَهُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظّٰالِمِينَ

و تا فتنه انگیزی کنند و برای دشمنان به جاسوسی پردازند در میان شما رخنه می کنند و خدا به ستمکاران آگاه است.» این واژه از«ایضاع» گرفته شده است.«اوضع الإبل فی سیره»یعنی شتر در راه رفتن شتاب کرد و«خلال»یعنی در صفوف شما.

۴/ یعنی می خواهند که شما به گروهی از مخالفان داخلی تبدیل شوید و از جنگ،سرد گردید.

سوم:اینان دشمنان شمایند.

هر ستمگری سرنوشتش به این عاقبت می رسد،و ما نباید تنها به ظاهر اشخاص بنگریم بلکه باید در تاریخ و رفتار گذشتهٔ آنها درنگ کنیم و این که چگونه در گذشته عمل می کرده اند و طبعا در آینده نیز به همان ترتیب عمل خواهند کرد.

رجوع به سوابق

[۴۸]

قرآن گذشتهٔ سیاه منافقان را برای ما بیان می کند که آنان در ایام صلح چگونه سخنان پیامبر را واژگونه می کردند و چهرهٔ رسول اللّه را بر خلاف واقع جلوه می دادند.

لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ

پیش از این هم فتنه گری می کردند و کارها را برای تو واژگونه جلوه می دادند.» در تفاسیر آمده است که قلب کردن امور به معنی واژگونه جلوه دادن آن است و نیز گویند تقلب به معنی مکر و حیله است.

منافقان هم امور را واژگونه می کردند و میان مسلمانان اختلاف می افکندند ۴/ حتّی با این اعمال خود قصد قتل پیامبر را داشتند ولی بر آن دست نیافتند.

گویند که منافقان در حق پیامبر حیله ای می اندیشیدند و چون در آن موفق نمی شدند آن را رها می کردند و از پی حیلهٔ دیگر می رفتند.از این رو بعضی گفته اند

وَ قَلَّبُوا لَکَ الْأُمُورَ

که در آیه آمده است مراد همین است.در مجمع البیان ج ۳۶/۵ این معنی از ابو مسلم نقل شده است.

من تصور می کنم که معنی آن چنین باشد که امور را نه به صورت حقیقی و واقعی آنها جلوه می دادند یا آن که در اطراف رسول اللّه شایعه پراکنی می کردند،ولی به هر معنی که باشد یک چیز مسلم است که اعمال آنان به شکست انجامید و دین خدا آشکار شد و در حرارت پیروزی و تحقق امر رسالت چونان تکه برفی آب شد.

حَتّٰی جٰاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللّٰهِ وَ هُمْ کٰارِهُونَ

تا آن گاه که حق فراز آمد و فرمان خدا آشکار شد در حالی که از آن کراهت داشتند.» منافقان پیوسته در این اندیشه بودند که نور خدا را با این گونه گفتارها و شایعات باطل خاموش کنند.

هدف منافقین

[۴۹]

بعضی از منافقان هدفشان آن بود که دین را تابع شهوات و اهواء خود سازند.از رهبری اسلام می خواستند که آنان را در ارتکاب جرایمشان آزاد بگذارد زیرا می پنداشتند که این گونه اعمال حق آنهاست.منافقان تهدید می کردند که اگر این آزادی عمل به آنان داده نشود،دین را ترک خواهند گفت و با اوامر الهی به مبارزه بر خواهند خواست و آن وقت هر اتفاقی که بیفتد به گردن رهبر دینی است که در کار آنان اشکال تراشی می کرد.آیا این ادعا درست است؟یا این روش پسندیده است؟هرگز،زیرا دین بر همهٔ شئون انسانی نظارت و غلبه دارد.اوست که باید زمام مردم را به دست داشته باشد نه آن چنان که منافقان می پنداشتند،مردم زمام دین را. ۴/ معنی حرف منافقین این بود که هر طور که امیال و خواستهایشان ایجاب کند با دین بازی کنند نتیجهٔ این امر چیزی جز بی ارج کردن دین نبود و چنین دینی که بازیچه دست منافقان باشد دیگر دین نخواهد بود.

وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ ائْذَنْ لِی وَ لاٰ تَفْتِنِّی

بعضی از آنان می گویند:مرا رخصت ده و به گناه مینداز.»

یعنی مرا مورد آزمایش قرار مده که آیا جهاد را ترک می کنم یا نه.بلکه پیش از آن که از من مخالفتی آشکار شود مرا واگذار تا از آمدن به جهاد معاف باشم.

أَلاٰ فِي الْفِتْنَهِ سَقَطُوا

آگاه باش که اینان خود در فتنه افتاده اند.» یعنی در فتنه ای بزرگتر از رخصت خواستن برای ترک جهاد.

وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَهٌ بِالْكاٰفِرِينَ

و جهنم بر کافران احاطه دارد.» همانا اعمال ناپسندشان و صفات نکوهیده ای که در دلهای آنها جای گرفته،خود آتش ملتهبی است که سراپای وجودشان را در خود می سوزاند یا عقربها و مارهایی است که آنان را آزار می دهد همانند آنچه در روز بازپسین خواهند دید.

آنان که از طریق حق منحرف می شوند در این دنیا هم به کیفر اعمال خویش گرفتار خواهند شد.

شناخت منافقان پس از پیروزی

[۵۰]

منافقان به سبب کفرشان و عدم ایمانشان به خدا و نبوت خود را جدا از جامعۀ دینی احساس می کنند.از این رو اگر مؤمنان به غنایمی دست یابند محزون می شوند،زیرا در تحصیل آن غنایم همراه آنان نبوده اند تا همانند آنان از غنایم بهره مند شوند.و اگر مسلمانان جنگ را ببازند و منهزم شوند خوشحال می شوند بدین پندار که شرکت نکردن آنان در جنگ به سبب صحت ارزیابی آنها بوده است و از سلامت عقلشان حکایت می کند.منافقان با این پندارها هر چه بیشتر از جبهۀ اسلامی دور می شوند:

۴/

إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَهٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَهٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنٰا أَمْرَنٰا مِنْ قَبْلُ

اگر خیری به تو رسد اندوهگینشان سازد و اگر به تو مصیبتی رسد می گویند:ما چارۀ کار خویش پیش از این اندیشیده ایم.» یعنی ما از عاقبت کار آگاه بودیم و احتیاطات لازم را کرده بودیم و شرکت نکردن خود را در جهاد بدین گونه توجیه می کنند.

وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ

آن گاه شادمان باز می گردند.» آنان به خیال خود زیان نکرده اند.

بنگرید که مؤمنان چگونه خود را از روی اخلاص به رنج و تعب می اندازند و منافقان چگونه منتظر فرصتی هستند که خود را از زیر ضربه خارج نمایند.

به هنگام مصائب چه وظیفه ای داریم؟

[۵۱]

آیا زیانهایی را که به مؤمنان در زمان جنگ وارد می شود می توان واقعا زیان خواند؟یا باید بگوییم آنها مقدرات الهی هستند و از روی حکمت بالغهٔ باری تعالی بر مؤمنان مقرر شده است؟ اینان که در پیکارهای اسلامی شربت شهادت می نوشند از مواهب عظیمی برخوردار می شوند.مرگ امری حتمی است و ناگزیر.اگر اینان در جهاد خونشان ریخته نمی شد ای بسا به گونه ای دیگر می مردند.ولی اکنون که به درجهٔ شهادت رسیده اند خون پاکشان در عروق دیگران به جریان می افتد و به ارادهٔ استوار و صلابت و استقامت تبدیل می شود.

هم چنان که خسارتهای مادی،زکات اموال مسلمانان است کوششهایی هم در میدانهای جنگ مبذول می دارند به منزلهٔ زکات بدنهای آنهاست.

از این رو می فرماید:

قُلْ لَنْ يُصِيبَنا إِلاّ ما كَتَبَ اللّهُ لَنا

بگو مصیبتی جز آنچه خدا برای ما مقرر کرده است به ما نخواهد رسید.» در برابر تقدیر خداوندی جای حزن و اندوه نیست.

۴/ دیگر آن که صاحب نعمت خداست او که اگر مصیبتی بر ما مقدر کند چنان است که نعمتی را از ما سلب کرده است.پس نباید در آنچه مقرر می دارد زبان به شکایت و مناقشه بگشاییم.

هُوَ مَوْلانا وَ عَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

او مولای ماست و مؤمنان بر خدا توکل کنند.»

از این رو است که چون پیکارشان به شکست انجامد آن شکست را تقدیر الهی دانند و گویند که این شکست اگر گامی به واپس است دو گام به پیش است و به اذن و ارادهٔ خدا است و به برکت توکّل به اوست.

پیروزی یا شهادت

[۵۲]

آنچه در نزد منافقان بدترین احتمالات است در نزد مؤمنان بهترین آنهاست.آیا مرگ یکی از چیزهایی نیست که منافقان را از آن بیم است ولی همین مرگ بزرگترین چیزی است که مؤمنان در تمنّای آن هستند و پیروزی آرزوی همه است و مؤمنان اند که شاهد پیروزی را در کنار خواهند گرفت.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلاّ إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ

بگو:آیا جز یکی از دو نیکی انتظار چیز دیگری را برای ما دارید؟» این دو نیکی یکی شهادت است و یکی پیروزی.

وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِکُمْ أَنْ یُصِیبَکُمُ اللّهُ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَیْدِینا

ولی ما منتظریم که عذاب خدا یا از جانب او و یا به دست ما به شما رسد.» یعنی یا در این دنیا منهزم و شکسته شوید یا در آن جهان به عذاب خدا گرفتار آیید.

فرضا هم که پیروزی ظاهری نصیب شما شود این موفقیت سبب افزون شدن گناهانتان می گردد و پیروزی به عذاب خدا در آخرت،تبدیل می شود.

فَتَرَبَّصُوا إِنّا مَعَکُمْ مُتَرَبِّصُونَ

پس منتظر باشید،ما نیز با شما منتظر می مانیم.» آری،هم مؤمنان و هم منافقان چشم به راه عاقبت اند و فرقشان این است که مؤمنان سود می برند و منافقان و کفار بهره ای جز خسران و عذاب ندارند.

ص :۱۶۷

[سوره التوبه (۹): آیات ۵۳ تا ۵۷]

اشاره

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْماً فاسِقِينَ (۵۳) وَ ما مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ إِلاّ أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لا يَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلاّ وَ هُمْ كُسالى وَ لا يُنْفِقُونَ إِلاّ وَ هُمْ كارِهُونَ (۵۴) فَلا تُعْجِبْكَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِها فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كافِرُونَ (۵۵) وَ يَحْلِفُونَ بِاللّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ ما هُمْ مِنْكُمْ وَ لكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ (۵۶) لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغاراتٍ أَوْ مُدَّخَلاً لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَحُونَ (۵۷)

۴/

معنای واژه ها

۵۶ يفرقون:فرق،آزار نفس به سبب توقّعی و اصل آن از مفارقه الاموال حال الانزعاج است.

۵۷ مدخلا:مدخل:راهی است که در آن پنهانی وارد شوند.

يجمحون:جماح،رفتن دونده با سرعت است.

۴/

منافقان و تظاهر به دین

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

باز هم سخن از منافقان است و رفتار آنان در جنگ.در اینجا از منافقان و

موضع آنـان در برابر دارایی و ثروت خود بحث می شود و این که چگونه بر خلاف مؤمنان منافقین هیـچ گاه خود را فراموش نمی کننـد.بلکه همواره به مال دنیا دلبسـته انـد و بدان آزمند.آن را انفاق نمی کنند اگر هم انفاق کنند خدا از آنان نمی پذیرد زیرا عملشان از روی ریا و خودنمایی است.اموال و اولادشان برایشان در دنیا مایۀ عذاب است و غرور و فریبی است که آنان را به سوی استمرار در کفر سوق می دهد.

رابطۀ منافقان به مؤمنان را مصالح خاصۀ آنها معین می کند.مثلا هر گاه در این رابطه برای خود سودی سـراغ کنند به آن روی می آورند و می کوشـند تا نام خود را در زمرۀ مؤمنان درج کنند و اگر منافعی سراغ نداشته باشند به نزد برادران شیطان صفت خود می گریزند ولی در هر حال می بینی که سوگندهای گران می خورند که ما در صف مؤمنان جای داریم.در واقع آنان در صف مؤمنان جای ندارند،بلکه هر جا منافعشان باشد در آنجایند.

۴/

شرح آیات:

اشاره

انفاق منافقان یا از روی ریا است یا از ترس

[۵۳]

در برخی از احادیث آمده است که ابلیس پس از آن که از سوی پروردگار خود به سـجدۀ آدم مأمور شد گفت:مرا از سـجدۀ آدم معذور دار،به جای آن در برابر تو چنان سـجده ای خواهم کرد که چهار هزار سال به طول انجامد.خدای تعالی او را پاسخ داد که من خواستار اطاعتم نه عبادت.

انجام دادن احکام شـریعت هم به همین منوال است،آنچه مطلوب است اطاعت اوامر شریعت است به گونه ای که خواسته شده بی هیچ افزون و کاستی.

مثلا اگر کسـی نماز صـبح را که دو رکعت است عمدا ترک کند و به جای آن در غیر وقت معین ده رکعت نماز بخواند برای او فایدتی نخواهد داشت.

منافقان اوامر فرماندهی و رهبری را اطاعت نمی کنند،سپس به خیال خود به برخی عبادتها می پردازند ولی این عبادتها از آنان پذیرفته نمی شود زیرا مردمی متمرد هستند.گاه نیز به جای حضور در جبهه و ایثار جان می گویند فلان و فلان

مقدار پول می دهیم،خدای تعالی نیز از آنان نمی پذیرد.

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْماً فاسِقِينَ

بگو:خدا از شما نمی پذیرد،چه از روی رضا انفاق کنید و چه از روی کراهت.

زیرا مردمی نافرمان هستید.» نافرمان کسی است که از فرمان رهبر دینی خود سر بر می تابد و در عوض بند از مال می گشاید.خدا انفاقهای او را قبول نمی کند زیرا این انفاق نه برای خدا،که برای تحکیم موقعیت خود اوست.یا سپری است برای حفظ دیگر منافع او.در کشور ما هم از این گونه اشخاص می توان یافت.بعضی از سرمایه داران و فئودالهای بزرگ می خواهند با دادن وجهی وظیفهٔ خود را در برابر دین و انقلاب ادا کنند.اینان می گویند در امور خیریه اموال خود را صرف می کنند.در حقیقت،اعمال خیریه نیست بلکه پرداخت رشوه است.حتی برخی از دولتهای /۴ ثروتمند مبالغی به این یا آن نهضت انقلابی کمک می کنند و نامش را خدمت به انسانیت می گذارند،در حالی که مردم آن کشورها را استثمار می کنند و ثروتهای ملی آنان را به غارت می برند.

بنا بر این هر جریان انقلابی که با چنین بذل و بخششهایی مواجه می شود باید چشم و گوش خود بگشاید تا به دام رشوه و فساد نیفتد.

[۵۴]

قرآن انگیزه های منافقان را از انفاق و علت پذیرفته نشدن آن را از سوی خدای تعالی بیان می دارد.

وَ مٰا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقٰاتُهُمْ إِلاّٰ أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ بِرَسُولِهِ

هیچ چیز مانع قبول انفاقهایشان نشده،مگر آن که به خدا و پیامبرش ایمان نیاورده اند.» و نخواسته اند تسلیم قدرت رهبری دینی گردند.

وَ لاٰ يَأْتُونَ الصَّلاٰةَ إِلاّٰ وَ هُمْ كُسٰالىٰ

و جز با بی میلی به نماز حاضر نمی شوند.» یعنی ایمان در نفوسشان ریشه ندوانیده و اگر نمازی می خوانند صرفا یا از روی عادت است یا از روی ریا کاری.

وَ لاٰ يُنْفِقُونَ إِلاّ وَ هُمْ كٰارِهُونَ

و جز به کراهت انفاق نمی کننـد.» اگر مالی در راه خدا هزینه می کنند به سـبب ترسـی است که از حکومت دارند مثل کسـی که می ترسـد در شـهری اقامت کنـد پس برای آن که بگریزد خانهٔ خود را می فروشد در واقع خانهٔ خود را به رضایت فروخته ولی اگر چنان موقعیتی نداشت هرگز چنان کاری نمی کرد.انگیزهٔ فروش او ترس است.

چه بسا از آیه نخستین این معنی حاصل شود که دولت اسلامی منافقان را به پرداخت مالی که بر آنها مقرر می دارد مجبور می کند ولی ثوابی برای آنان منظور نمی دارد.

چرا توانگران با دین مخالفت می ورزند؟

[۵۵]

گاه زنـدگی پر تنعم و اشـراف مآبانـهٔ منافقان گروهی از مؤمنان را به هوس می انـدازد. ۴/ از ایـن رو برای آن کـه از دارایی و امکانـات آنـان به نفـع دین اسـتفاده کنـد در صـدد جلب آنهـاست از این رو برخی گذشـتها در حق آنـان روا می دارنـد.قرآن مؤمنـان را به شـدت از این عمـل منع می کنـد و هشـدار می دهـد که اموال و امکانـات آنان به درد اهل ایمان نمی خورد،زیرا روش فاسد آنان نتیجهٔ فاسد به بار خواهد آورد و از آن جز زیان حاصل نشود.

فَلاٰ تُعْجِبْكَ أَمْوٰالُهُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُهُمْ

دارایی و فرزندانشان تو را به اعجاب نیفکند.» ثروتی که از راه دزدی و اسـتثمار و ربا و دیگر اعمال فاسد حاصل شده ارزش و صلاحیت آن را نـدارد که در خـدمت دین و خـدا درآیـد.همچنین فرزندانی که در خانهٔ این گونه کسان به گونه ای فسادآمیز تربیت شده اند نمی توانند افرادی مورد اعتماد باشند.

ولی چرا خداونـد به آنان مال و فرزند داده؟ إِنَّمٰا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهٰا فِي الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا جز این نیست که خدا می خواهد به آنها در این دنیا عذابشان کند.»

ص: ۱۷۱

مالی که از ربا حاصل شده باشد و فرزند فاسد نعمت نیستند،بلکه نقمت اند و برای صاحبانشان عذاب.

وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ کافِرُونَ

و در حالی که هنوز کافرند جانشان برآید.» ثروت و تجملات اجتماعی شخص را گرفتار غرور و خودپسندی می کنند و او را به کفر و عصیان در برابر خدا وا می دارند و آن مرد مغرور و ناتوان به بدبختی خود آگاه نمی شود،مگر وقتی که مرگ جانش ربوده باشد.

[۵۶]

منافقان نمی توانند عنصر جامعهٔ مسلمانان باشند زیرا نمی توانند در رنج و مصیبت امت شرکت کنند.

وَ یَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ إِنَّهُمْ لَمِنْکُمْ وَ مٰا هُمْ مِنْکُمْ وَ لٰکِنَّهُمْ قَوْمٌ یَفْرَقُونَ

به خدا سوگند می خورند که از شمایند و حال آن که از شما نیستند اینان از شما بیمناکند.» از شدت خوف آنان را می بینی که تظاهر به همدستی و همراهی شما می کنند ولی این اظهار دوستی تنها و تنها از روی ترس است.

[۵۷] ۴/

لَوْ یَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغٰارٰاتٍ أَوْ مُدَّخَلاً لَوَلَّوْا إِلَیْهِ وَ هُمْ یَجْمَحُونَ اگر پناهگاه یا غار یا نهانگاهی می یافتند شتابان بدان جای روی می آوردند.» آری اگر جایی بیابند که آنان را پناه دهد به آن جا پناهنده می شوند حتی اگر غار یا شکاف کوهی می بود یا سوراخی در زیر زمین.آنان شتابان بدان سو می گریزند و هیچ در اندیشهٔ این امر که تعهدی سپرده اند و باید به تعهد خود وفا کنند نیستند.

[سوره التوبه (۹): آیات ۵۸ تا ۶۰]

اشاره

وَ مِنْهُمْ مَنْ یَلْمِزُکَ فِی اَلصَّدَقٰاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهٰا رَضُوا وَ إِنْ لَمْ یُعْطَوْا مِنْهٰا إِذٰا هُمْ یَسْخَطُونَ (۵۸) وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مٰا آتٰاهُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ قٰالُوا حَسْبُنَا اَللّٰهُ سَیُؤْتِینَا اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنّٰا إِلَی اَللّٰهِ رٰاغِبُونَ (۵۹) إِنَّمَا اَلصَّدَقٰاتُ لِلْفُقَرٰاءِ وَ اَلْمَسٰاکِینِ وَ اَلْعٰامِلِینَ عَلَیْهٰا وَ اَلْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی اَلرِّقٰابِ وَ اَلْغٰارِمِینَ وَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِیلِ فَرِیضَهً مِنَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۶۰)

۴/

صدقات چگونه مصرف می شوند؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پیوستن به رهبری دینی در نزد منافقان کاری بود که برای مصالح دنیوی انجام می گرفت.اگر به آنان از صدقات و بیت المال چیزی داده می شد خشنود می شدند و گرنه زبان به شکایت می گشودند و در ضمن سخن گوشه و کنایه می زدند یا در عمل خشم خود آشکار می کردند.

در حالی که این پیوستگی،پیوستگی ایمانی بود بدین معنی که هر فرد مؤمنی باید خود را تسلیم خدا و رسول و رهبری دینی کند و معتقد باشد که آسودگی و رفاه برای همهٔ افراد جامعه است جامعه ای که او نیز یکی از افراد آن است.و این میسر نمی شود،مگر آن که همهٔ رغبتش خدا باشد.

اما صدقات و اموال بیت المال چنان نیست که به میل و اراده کسی در اختیار هر کس قرار گیرد.این اموال متعلق به افراد ناتوان جامعه است چون فقرا، مساکین،کارمندان جمع آوری زکات و نیز برای استمالت خاطر افرادی از لشکر بیگانه تا در رکاب اسلامیان بجنگند،همچنین برای آزاد کردن بندگان و وامداران و

ص: ۱۷۳

در راه مصالح عامه.به همین نحو کسانی که در راه سـفر،راهتوشهٔ آنان به پایان رسـیده و از سفر بازمانده اند.اینهاست مصارف صدقات و خداوند حکیم به /۴ نیازهای واقعی مردم آگاه است.

شرح آیات:

اشاره

انتساب مصلحتی

[۵۸]

فرق است میان جامعه اسـلامی و جامعهٔ غیر اسـلامی.رابطهٔ میان مسـلمانان بر مبنای ایمان به خدا و اسـلام است.در چنین جامعه ای همـهٔ تعینات فرهنگی و طبقاتی و نژادی و رنگی و زبانی و قومی رنگ می بازنـد و در کورهٔ امت واحـده که دارای رهبری استوار و نیرومند است ذوب می شود.

هر فردی از افراد جامعه هم در صورتی تسلیم دستگاه رهبری می شود که دستگاه رهبری به تمام معنی ارزشهای والای اسلامی را حفظ کند و واجبات دینی را به انجام رساند.

پیوسـتگی به جامعه بر اساس مصالـح مادی نیست که چون دسـتگاه رهبری از حیث مالی ناتوان شد آن پیوسـتگی هم ضـعیف شود و نیز بر اساس عشایری و قومی هم اسـتوار نشـده که سـتمهای عشایری و قومی شـرکت داشـته باشـد یا مجبور شود به این گروه یا آن گروه امتیاز بیشتری دهد.

اما منافقان از دستگاه رهبری انتظار دارند که چون گاوی شیرده باشد تا زمانی که به آنان می خوراند فرمانبردارند و زمانی که از چشمهٔ بذل و بخشش خشکید رهایش کنند.

وَ مِنْهُمْ مَنْ یَلْمِزُکَ فِی الصَّدَقاتِ

بعضـی از ایشان تو را در تقسیم صدقات به بیداد متهم می کنند.» یعنی می پندارند که تو با صدقات هر گونه که بخواهی عمل می کنی.و صدقات به نظر من /۴ همهٔ اموالی است که مؤمنان از جنبهٔ وظایف ایمانی انفاق می کنند.

فَإِنْ أَعْطُوا مِنْها رَضُوا وَ إِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْها إِذا هُمْ يَسْخَطُونَ

اگر به آنها عطا شود خشنود می شوند و اگر عطا نشود خشم می گیرند.» [۵۹]

عمل صالح در جامعه وقتی تحقق می یابد که کارها بر طبق قانونی باشد اسلامی و آن قانون را رهبری اسلامی که به فضیلت دادگری موصوف است به اجرا درآورد و مردم نیز تسلیم آن شوند.این قانون است که جامعه را به کارهای سازنده سوق می دهد و برای همگان امنیت و پیشرفت به بار می آورد.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللّهُ سَيُؤْتِينَا اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ

چه می شود اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان عطا می کند خشنود باشند و بگویند خدا ما را بس است.خدا و پیامبرش ما را از فضل خویش بی نصیب نخواهند گذاشت.» چون امتیازات باطله ملغی گردد جامعه به سبب اعمال سازندهٔ خود راه تقدم در پیش می گیرد و این سازندگی و تقدم در تمام شؤون اجتماعی و اقتصادی آشکار می گردد.

إِنّا إِلَى اللّهِ راغِبُونَ

و ما به خدا رغبت می ورزیم.» یعنی اگر در این جهان به آنچه حق آنهاست دست نیابند پاداش اخروی آنها چند برابر خواهد شد.

صدقات در چه مواردی مصرف می شوند؟

[۶۰]

صدقات برای کمک ناتوانان و فقرا مصرف می شود نه برای صاحبان /۴ امتیازات.

إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ

صدقات برای فقیران است و مسکینان.» فقرا طبقات محرومی هستند که درآمدشان به هزینه شان-آن چنان که در عرف متداول است-کفاف نکند و مساکین بینوایانی هستند که فقر و عجز آنان را از اکتساب روزی بازداشته است.

وَ الْعامِلِينَ عَلَيْها

و کارگزاران جمع آوری آن.» یعنی کسانی که برای گرفتن زکات به میان مردم می روند.

وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ

و نیز برای به دست آوردن دل مخالفان.» از سپاهیان که هنوز برای شرکت در لشکر اسلام انگیزهٔ ایمانی ندارند.

اینان غالبا مردانی خارج از دین اسلام هستند.

وَ فِی الرِّقابِ

و آزاد کردن بندگان.» بیت المال بر صاحبان آنها مالی می پردازد تا آزادی آنان را باز گرداند.

اینان غالبا در جنگ اسیر شده اند.

وَ الْغارِمِینَ

و قرض داران.» یعنی کسانی که قادر به پرداخت قروض خود نیستند.

وَ فِی سَبِیلِ اللّهِ

و در راه خدا.» یعنی در هر مصلحتی که خدا به آن فرمان داده،چون ساختن پلها و کشیدن راهها و /۴ ساختن آب انبارها و خدمات بهداشتی و امثال آنها.

وَ ابْنِ السَّبِیلِ

و مسافران نیازمند.» و آن مسافری است که دستش از خانه و کاشانهٔ خود خالی شده و اکنون راهتوشه اش به پایان رسیده است.از صدقات مالی به او می پردازند تا خود را به خانهٔ خویش رساند.

فَرِیضَهً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ

و آن فریضه ای است از جانب خدا و خدا دانا و حکیم است.» در این آیه معین شده که صدقات باید در چه مواردی مصرف شود.این امر امید منافقین طفیلی صفت و صاحبان امتیازات را قطع می کند که دندان طمع برکشند و به حق خود راضی باشند.در این باب به روش علی(ع)توجه می کنیم و رفتاری که با برادرش عقیل داشت.

در ایامی که علی(ع)مقام خلافت ظاهری داشت عقیل نزد او آمد و از فقر و بینوایی شکایت کرد.عقیل نابینا شده بود.علی قطعه آهنی در آتش بگداخت و

چون عقیل دست خود برای گرفتن مال دراز کرد آن آهن بر دست او نهاد چون عقیل دست خود بکشید علی(ع)گفت:

«ای عقیل!زنان فرزند مرده بر تو گریه کنند.آیا از داغی این قطعه که به آتش این جهانی از روی بازیچه گرم شده می نالی آن گاه مرا به آتشی که خداوند جبار افروخته است می کشانی؟تو از این رنج گذرا می نالی و من از آن لهیب سوزنده ننالم؟.

[سوره التوبه (۹): آیات ۶۱ تا ۶۳]

اشاره

وَ مِنْهُمُ اَلَّذِینَ یُؤْذُونَ اَلنَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ اَلَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ اَللّٰهِ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ (۶۱) یَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَکُمْ لِیُرْضُوکُمْ وَ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ یُرْضُوهُ إِنْ کٰانُوا مُؤْمِنِینَ (۶۲) أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ یُحٰادِدِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نٰارَ جَهَنَّمَ خٰالِداً فِیهٰا ذٰلِکَ اَلْخِزْیُ اَلْعَظِیمُ (۶۳)

۴/

۴/

منافقان در راه منازعه با رسول(ص) و جلب خشنودی مردم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بدان سبب که منافقان با امر نبوت که در وجود رسول اللّه(ص)شکل گرفته

بود مخالفت می ورزیدند مردم به آنان خوشبین نبودند از این رو منافقان می خواستند وضع خود را توجیه کنند.

اولا:ادعا می کردند که رسول خود از عیب منزه است ولی جمعی دور او را احاطه کرده اند و علیه ما به او اخباری می رسانند پس اگر ما گاهی با او مخالفت می کنیم بیشتر به این سبب است.قرآن این ادعا را باطل می سازد که رسول اللّه(ص) فقط به اخباری گوش می دهد که مصالح مؤمنان را در برداشته باشد.

ثانیا:به خدا سوگند می خوردند تا مگر نفاق خود را توجیه کنند و ادعا می کردند که مخالفت با ایشان به معنی مخالفت با جامعهٔ مسلمانان نیست.قرآن به آنان پاسخ می دهد که سزاوارتر این است که به صدق نیت و اخلاص عمل خدا را از خود خشنود گردانید و به اطاعت و تسلیم رسول اللّه.

۴/ قرآن،بیان می دارد که هر که از حدود خدا و رسول تجاوز کند و با اوامر الهی مخالفت روا دارد کیفر او جهنم است.

شرح آیات:

اشاره

کانالهای خبری در اسلام

[۶۱]

بسیار دیده شده که مستکبران که با رهبری دینی سر مخالفت و عناد دارند،جرئت نمی کنند که شخصیت رهبر را مستقیما مورد حمله قرار دهند،زیرا اگر چنین کنند کسی گوش به حرفشان نخواهد داد،پس به عیبجویی از اطرافیان او می پردازند و می گویند:بلی خود او مردی ساده دل است یا انسانی است نیک نفس و این دستیاران و نزدیکان او هستند که از آن سادگی و خوش قلبی او بر ضد مردم سوء استفاده می کنند منافقان نیز چنین ادعاهایی داشتند.البته مردم بصیر و بینا می دانند که منظور اینان از این گونه القائات انتقاد از خود رهبر است و در واقع اعلان جنگ به او داده اند و از راه نشر و اشاعهٔ این گونه دروغها او را می آزارند.

وَ مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ

بعضی از ایشان پیامبر را می آزارند و می گویند که او به سخن هر کس گوش می دهد.»

یعنی هر کس هر چه به او بگوید می شنود و بدون آن که سخن دروغ از راست تشخیص دهد به همه گوش می دهد.آیا این ادعا راست است؟هرگز،به چند سبب:

یکی آن که:رهبر خود مسئول دستیاران خویش است.و یک رهبر دینی اطرافیان خود را از میان پاک ترین مردم بر می گزیند.فرضا که چنین چیزی مقدور نباشد چنان رهبری تسلیم هر سخن باطل نمی شود به عبارت دیگر رسول جوهر ذات مردم را نیک می شناسد و اگر کسی هم چیزی از روی هوی گوید کلام او را در رسول تأثیری نیست.

۴/ دیگر آن که:هدف دین و رهبر دینی تحقق مصلحت امت است بنا بر این اخباری را که به شخصیت این یا آن زیان برساند به گوش نمی رساند و می داند که فلان سخن در حق فلان کس از کجا آب می خورد.

دیگر آن که:رسول(ص)و هر رهبر مذهبی هدفش اشاعهٔ رحمت و برکت است برای همهٔ افراد جامعه،چه دور باشد و چه نزدیک.اشارات این آیات کریمه به همین منظورهاست.

قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ

بگو:او برای شما شنوندهٔ سخن خیر است.» یعنی به شایعات باطل گوش نمی سپارد و سخنی را که خلاف مصلحت باشد نمی شنود.

يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ

به خدا ایمان دارد و مؤمنان را یاور دارد.» ایمان به خدا عامل مهمی است که رسول را از پرداختن به شایعات باطل حفظ می کند.

وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ

و رحمتی است برای آنهایی از میان شما که ایمان آورده اید.» آری،پیامبر برای همه رحمت است.

وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ

و آنان که رسول خدا را

بیازارند به شکنجه ای دردآور گرفتار خواهند شد.»

منافقان وابستگی خود را چگونه اثبات می کردند؟

[۶۲]

منافقان می خواستند در میان مردم تفرقه اندازند و میان ایشان و رسول اللّه دیواری کشند.از این رو:

یَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كانُوا مُؤْمِنِينَ

در برابر شما به خدا سوگند می خورند تا خشنودتان سازند و حال آن که اگر ایمان آورده اند شایسته تر است که خدا و رسولش را خشنود سازند.» اگر می گویند که آنها هم جزئی از ابناء جامعه مسلمانان هستند باید خدا و رسول را خشنود کنند کسانی که در برابر دستگاه رهبری اسلامی به مقاومت می پردازند نمی توانند ادعا کنند که با جامعه اسلامی و ارزشهای آن دشمنی نمی کنند.

۴/

[۶۳]

کسانی که با خدا و رسول او به جنگ برخاسته اند و می خواهند از حدودی که خدا و پیامبرش معین کرده اند تجاوز کنند جزایشان جهنم است.

أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحادِدِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِداً فِيها ذلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ

آیا نمی دانند که هر کس با خدا و پیامبرش مخالفت ورزد جاودانه در آتش جهنم خواهد بود و این رسوایی بزرگی است.» آیا اگر زندگی بشر که تنها فرصت اوست به آتش جاویدان جهنم منتهی شود رسوایی و ذلت و خواری بزرگ نیست؟!

[سوره التوبه (۹): آیات ۶۴ تا ۶۸]

اشاره

يَحْذَرُ اَلْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اِسْتَهْزِؤُا إِنَّ اَللّهَ مُخْرِجٌ ما تَحْذَرُونَ (۶۴) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّما كُنّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَ بِاللّهِ وَ آياتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ (۶۵) لا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طائِفَةً بِأَنَّهُمْ كانُوا مُجْرِمِينَ (۶۶) اَلْمُنافِقُونَ وَ اَلْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اَللّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ اَلْمُنافِقِينَ هُمُ اَلْفاسِقُونَ (۶۷) وَعَدَ اَللّهُ اَلْمُنافِقِينَ وَ اَلْمُنافِقاتِ وَ اَلْكُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اَللّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِيمٌ (۶۸)

۴/

ص :۱۸۰

منافقان مسخره می کنند و از سوی خدا وعدهٔ آتش جهنم می یابند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیات قرآن به برخی از توصیفات منافقان که در واقع به مثابهٔ ستون پنجم دشمن هستند می پردازد.یکی از صفات آنان این است که در همان زمان که به استهزاء رسول اللّه مشغولند می گویند سرگرم گفتگو و بازیچه بوده اند آیا زندگی در بازیچه خلاصه می شود و آیا این امر واقعا ممکن است؟ اینان که مسخره را تا آن جا رسانیده اند که مرتکب گناه شده اند باید منتظر عذاب خدا باشند.اما دیگران مورد بخشایش قرار خواهند گرفت.البته این به آن معنی نیست که منافقان به دو گروه تقسیم می شوند،زیرا صفت مشترک آنها نفاق است،ولی برخی به عقیدهٔ باطل خود مجال بروز و ظهور می دهند و دست به

ص :۱۸۱

عمل می زنند یاران خود یا دیگران را به منکر فرمان می دهند و از معروف باز می دارند.

اینان خدا را از یاد برده اند و غافل از این شده اند که او هر چه اراده کند همان شود خداوند نیز به سبب فسقشان آنان را فراموش کرده است و از نعمت خود دور داشته و هم در دنیا و هم در آخرت گرفتار عذابشان خواهد کرد.

۴/

شرح آیات:

اشاره

ترس منافقان از رسوایی

[۶۴]

منافقان می دانند که به راستی بر پیامبر وحی نازل می شود.از این رو بیم آن دارند که مبادا دربارهٔ اعمال آنان نیز آیه ای بر رسول اللّه نازل شود و سبب کشف نقشه های آنها گردد و حتی در آن آیه از آنان نام برده شود.با این همه به سبب آنکه مردمی سست اراده و اسیر شهوات خود هستند،باز هم از مسخره کردن باز نمی ایستند و امر رسالت را جدی نمی گیرند.خداوند به زودی راز دلشان را آشکار خواهد کرد و آنچه را از آن می ترسند به همگان باز خواهد نمود.

یَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فِی قُلُوبِهِمْ

منافقان می ترسند که مبادا از آسمان دربارهٔ آنها سوره ای نازل شود و از آنچه در دل نهفته اند با خبرشان سازد.» یعنی از تحقیر امر رسالت و به ریشخند گرفتن آن.

قُلِ اسْتَهْزِؤُا إِنَّ اللّهَ مُخْرِجٌ ما تَحْذَرُونَ

بگو مسخره کنید که خدا آنچه را از آن می ترسید آشکار خواهد ساخت.» [۶۵]

ولی اینان امر نبوت را به مسخره می گرفتند یا بدان ایمان نمی آوردند و چون مورد بازخواست واقع می شدند،می گفتند ما سرگرم کار خود بودیم و به بازیچه های خویش مشغول.

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَیَقُولُنَّ إِنَّما کُنّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَ بِاللّهِ وَ آیاتِهِ وَ رَسُولِهِ کُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ

اگر از آنها بپرسند که چه می کردید؟می گویند ما با هم حرف می زدیم و بازی می کردیم.بگو:آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره

می کردید؟» این حقایق را نمی باید به مسخره گرفت زیرا حقایقی هستند بس عظیم و آیندهٔ بشر با آنها سر و کار دارد.

چه وقت منافق مجرم می شود

[۶۶]

چون عذاب خدا فراز آید و منافقان مورد بازخواست قرار گیرند،آن گاه زبان به پوزش می گشایند.

۴/

لاٰ تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمٰانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طٰائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طٰائِفَةً بِأَنَّهُمْ كٰانُوا مُجْرِمِينَ

عذر میاورید.پس از ایمان کافر شده اید.

اگر از تقصیر گروهی از شما بگذریم گروه دیگر را که مجرم بوده اند عذاب خواهیم کرد.» گروه اول عفو خواهند شد زیرا یا در واقع توبه کرده اند،یا جرمشان اندک بوده.اما گروه دوم که در عناد و نفاق خود پای بر جای بوده اند مجرم اند و باید به جزای جرایم خود برسند.

[۶۷]

این امر بدان معنی نیست که نفاق ذاتا جرم نیست.هرگز،نفاق از زمانی آغاز می شود که شخص به گروه منافقان پیوندد و شریک اعمال آنان شود و تحت تأثیر القائات آنان قرار گیرد.از این رو است که می فرماید:

اَلْمُنٰافِقُونَ وَ الْمُنٰافِقٰاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ

مردان منافق و زنان منافق همه همانند یکدیگرند.به کارهای زشت فرمان می دهند و از کارهای نیک جلو می گیرند و مشت خود از انفاق در راه خدا می بندند.» در این حال به هیچ کار مثبتی نمی پردازند و جز به ظواهر نمی نگرند.خدای تعالی است که کارها را بر حسب مشیت خویش می گرداند و با علم و حکمت خود جهان را اداره می کند ولی منافقان این معنی فراموش کردند و یا خود را به غفلت زدند.با فراموش کردن خدا دین خدا را هم به چیزی نگرفتند.و چون عذاب خدا به

تعویق افتاد در ارتکاب معاصی و فسق دلیرتر شدند ولی معلوم است که عاقبت فسق چه خواهد بود.

نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُمْ إِنَّ الْمُنافِقِینَ هُمُ الْفاسِقُونَ

خدا را فراموش کردند و خدا هم آنها را فراموش کرد.همانا منافقان همان تبهکارانند.» ۴/

سرانجام نفاق آتش است

[۶۸]

سرانجام فسق همان سرانجام منافقان است که در واقع می توان گفت که سرانجام کفر است.پس این چه سرانجامی است:

وَعَدَ اللّهُ الْمُنافِقِینَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْکُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها هِیَ حَسْبُهُمْ

خدا به مردان منافق و زنان منافق و کافران وعدهٔ آتش جهنم داده است در آن جاودانه اند و همین برایشان بس است.» ولی علی رغم آن که آتش جهنم دردناک است و آنان را کفایت می کند ولی آنان را جزای دیگر هم در انتظار است و آن دوری از رحمت خداست در دنیا و عذابی دائم که با آن دست به گریبان شوند و این عذابی است روحی که سبب آن جدا افتادن از جرگهٔ مؤمنان و مطرود بودنشان از جامعهٔ مسلم است.

وَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِیمٌ

لعنت خدا بر آنان باد و به عذابی پایدار گرفتار خواهند شد.»

[سوره التوبه (۹): آیات ۶۹ تا ۷۲]

اشاره

کَالَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ کانُوا أَشَدَّ مِنْکُمْ قُوَّةً وَ أَکْثَرَ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلاقِکُمْ کَمَا اسْتَمْتَعَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ بِخَلاقِهِمْ وَ خُضْتُمْ کَالَّذِی خاضُوا أُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی اَلدُّنْیا وَ اَلْآخِرَهِ وَ أُولئِکَ هُمُ اَلْخاسِرُونَ (۶۹) أَ لَمْ یَأْتِهِمْ نَبَأُ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْراهِیمَ وَ أَصْحابِ مَدْیَنَ وَ اَلْمُؤْتَفِکاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما کانَ اَللّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (۷۰) وَ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ اَلْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْکَرِ وَ یُقِیمُونَ اَلصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ اَلزَّکاهَ وَ یُطِیعُونَ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اَللّهُ إِنَّ اَللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۷۱) وَعَدَ اَللّهُ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ اَلْمُؤْمِناتِ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ مَساکِنَ طَیِّبَهً فِی جَنّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اَللّهِ أَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ (۷۲)

۴/

چنین بود عاقبت استهزاء کنندگان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

نفاق،یک حادثهٔ مهم اجتماعی است نه یک عمل فردی یا رفتاری جدا از رفتار دیگران.در همان حال یک مسئله مهم تاریخی هم هست و بر ماست که نتیجهٔ آن را در حال حاضر از روی اتفاقات همانندی که در گذشته افتاده است، ارزیابی کنیم.در گذشته منافقان خود گروهی عظیم بودند با اموال و افراد فراوان و آلت و عدت بسیار ولی چنان که دیدیم کاری از پیش نبردند و از میان رفتند و در هر زمان سرنوشت منافقان همین است که پیش از این بود.

ص :۱۸۵

از جمله منافقـان در اعصـار قـدیم قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصـحاب مـدین همچنین مؤتفکه بودنـد.آری،اینان به خود ستم کردند و خدا نخست برایشان پیامبران فرستاد با براهین و آیات و چون نپذیرفتند هلاک شدند.

در مقابـل جوش و خروش منافقـان مؤمنـان بودنـد که از دل و جـان دوسـتدار یکـدیگر بودنـد و در کارهـای مهم و ارزشـمند اسـلامی یار و یاور هم.امر به معروف می کردند و نهی از /۴ منکر و نماز بر پای می داشـتند و زکات می دادند و همه واجبات اجتماعی و اقتصادی را به جای می آوردند و در برابر خدا و رسول خدا مطیع بودند.

خدا بر اینان رحمت فرستاد و آسودگی بخشید که خداوند پیروزمند و حکیم است.

اینها که بر شـمردیم پاداشـهای دنیوی آنان بود اما در آخرت دارای مقامهایی ارجمند هستند،خدا به آنان وعدهٔ بهشتهایی داده جاویدان که آب در آنها جاری است و برتر از اینها رستگاری بزرگی است که از آن نصیب می برند.

شرح آیات:

اشاره

درسهایی از تاریخ

[۶۹]

برای این که ذهن بشـر همواره متوجه این عوامـل زود گـذر نباشـد لازم است از دیـد تـاریخی هم برخوردار باشـد و از خلال گذشـته زنـدگی امروز خود را بنگرد یعنی برای زنـدگی آینده خود از گذشـته عبرت و پند گیرد.از همین روی است که ذات پروردگار ما را به گذشته توجه می دهد.و می فرماید:

کَالَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ کانُوا أَشَدَّ مِنْکُمْ قُوَّةً وَ أَکْثَرَ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً

ماننـد کسانی که پیش از شـما بودنـد با نیروی بیشتر و دارایی و فرزنـدان بیشتر.» چون اسـباب بزرگی را فراهم داشـتند مغرور شدند و همه توان خویش را در راه مطالع حقیر این جهانی به کار بردند و به وظایف دینی خود عمل ننمودند، منافقان در زمان رسول اللّه(ص)چنین بودند.

فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلاقِکُمْ

آنان از نصیب خویش بهره مند شدند و شما نیز از نصیب خود بهره مند شده اید.»

یعنی آنـان در حصول به خواسـتهای خود از نصـیب خود تمتع گرفتنـد همان گونه که شـما می کنیـد.پس بایـد خود را با آنان بسنجید و بنگرید که آنان را چه سرنوشتی پیش آمد.

وَ خُضْتُمْ كَالَّذِی خاضُوا

هم چنان که کسانی که پیش از شـما بوده انـد از نصـیب خویش بهره مند شده بودند شـما سـخنان ناپسـند گفتید هم چنان که ایشان سخن ناپسند می گفتند.» یا به عبارت دیگر شما نیز همانند آنان در دریای شهوات خویش غوطه ور گردیدید بی آن که بر این سـمند سـرکش،از عقل و خرد لجام زنید یا از آنچه بر پیامبر وحی شده بهره ای گیرید.در چنین صورتی سـرنوشت شـما همانند سرنوشت آنهاست.آری:

۴/

أُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ

اعمال آنان در دنیا و آخرت ناچیز گردیـد و زیانمند شدند.» یعنی کارهای مثبتشان هم اعم از این که برای امور دنیوی باشد یا اخروی چیزی جز زیان به بار نخواهد آورد و این به سبب اعمال ناپسند آنهاست.

[۷۰]

منـافق و کـافر در یک راه گام برمی دارنـد،زیرا پیشوای هر دو یک چیز است و آن هم شـهوات نفسانی است همچنین منافقین باید از سرنوشت کافران در تاریخ،عبرت بگیرند.

أَ لَمْ یَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْراهِیمَ وَ أَصْحابِ مَدْیَنَ

آیا نشـنیده اند خبر کسانی که پیش از آنها بودند چون قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصـحاب مدین،» اصـحاب مدین یعنی قوم شعیب که خدا آنان را به عذاب آن روز ابرناک هلاک نمود.

وَ الْمُؤْتَفِكاتِ

و مؤتفکه.» یعنی آنان که شهرشان واژگون شد که مراد شهرهای قوم لوط است.

أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما كانَ اللَّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لكِنْ كانُوا

أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

که پیامبرانشان با نشانهای آشکار بر آنها مبعوث شدند خدا به آنها ستم نمی کرد آنان خود بر خویشتن ستم می کردند.» مراد از ظلم کردن به خود همانا نادیده گرفتن نشانه های آشکار خداوندی بود و ایمان نیاوردنشان به پیامبران.

صفات مؤمنان

[۷۱]

در مقابل وضعی که منافقان پیش آورده بودند مؤمنان هم بودند که هم چنان پای بر جای بودند و یکدیگر را دوست می داشتند /۴ و از فرهنگی مشترک برخوردار بودند و به آنچه خداوند فرمانشان داده بود یا از آن نهیشان کرده بود گردن می نهادند.

وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند.به نیکی فرمان می دهند و از ناشایست باز می دارند.» چون شعارشان یکی است،اعمالشان هم یکسان است.مثلاـ همگان نماز به جای می آورند و این نماز به منزلهٔ ستون خیمهٔ دین است.نه تنها یک عبادت است بلکه یک پدیدهٔ اجتماعی و سیاسی هم هست و سبب گرد آمدن همهٔ مسلمانان در مساجد می شود در نمازهای اعیاد یا نمازهای جمعه.

وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ

نماز می گزارند و زکات می دهند.» زکات هم به نوبهٔ خود یک فریضهٔ الهی است که در جامعه روح عدالت و مساوات را گسترده می کند.جامعهٔ اسلامی را رهبری مشترکی است که در نفوس همهٔ مسلمانان ریشه دارد.

وَ يُطِيعُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و از خدا و پیامبرش فرمانبرداری می کنند خدا اینان را رحمت خواهد کرد و خدا پیروزمند و حکیم است.» یعنی رحمت او جامعهٔ اسلامی را در بر دارد و او همهٔ اموری را که در این

جامعه رخ خواهد داد می داند و با مردم از روی حکمت عمل می کند و به آنان بر حسب کار و کوششها و نیاتشان پاداش می دهد.

[۷۲]

خدای سبحان برای مؤمنان در آخرت زندگی سعادتمندانه ای قرار داده هر چند در این دنیا از رفاه و آسایش محروم بوده اند.

وَعَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا وَ مَسٰاكِنَ طَيِّبَةً فِی جَنّٰاتِ عَدْنٍ

خدا به مردان مؤمن و زنان مؤمن بهشتهایی را وعده داده است که جویها در آن جاری است و بهشتیان همواره در آنجایند و نیز خانه های نیکو در بهشت جاوید.» در آن باغها نه پائیز را مجال خودنمایی است و نه زمستان را و نه نعمتش زوال می یابد.ولی برتر از همهٔ نعمتها خشنودی خداوند است که می فرماید:

۴/

وَ رِضْوٰانٌ مِنَ اللّٰهِ أَكْبَرُ

ولی خشنودی خدا از همه برتر است.» و این خشنودی نشان این است که اعمال آنان در این جهان بر وفق تعالیم شریعت بوده است.

ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

پیروزی بزرگ خشنودی خداوند است.»

[سوره التوبه (۹): آیات ۷۳ تا ۷۸]

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ جٰاهِدِ اَلْكُفّٰارَ وَ اَلْمُنٰافِقِينَ وَ اُغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمَصِيرُ (۷۳) يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ مٰا قٰالُوا وَ لَقَدْ قٰالُوا كَلِمَةَ
اَلْكُفْرِ وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلاٰمِهِمْ وَ هَمُّوا بِمٰا لَمْ يَنٰالُوا وَ مٰا نَقَمُوا إِلاّٰ أَنْ أَغْنٰاهُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْراً لَهُمْ وَ إِنْ
يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اَللّٰهُ عَذٰاباً أَلِيماً فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَةِ وَ مٰا لَهُمْ فِی اَلْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ (۷۴) وَ مِنْهُمْ مَنْ عٰاهَدَ اَللّٰهَ لَئِنْ آتٰانٰا مِنْ
فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلصّٰالِحِينَ (۷۵) فَلَمّٰا آتٰاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۷۶) فَأَعْقَبَهُمْ نِفٰاقاً فِي قُلُوبِهِمْ
إِلىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمٰا أَخْلَفُوا اَللّٰهَ مٰا وَعَدُوهُ وَ بِمٰا كٰانُوا يَكْذِبُونَ (۷۷) أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوٰاهُمْ وَ أَنَّ اَللّٰهَ عَلاّٰمُ
اَلْغُيُوبِ (۷۸)

۴/

خداوند تعالی منافقان را به مال و ثروت دنیوی می آزماید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

هم چنان سخن از منافقان است.در اینجا خداوند تعالی به رسول اکرم(ص) فرمان می دهد که با کفار و منافقان جهاد دایم را آغاز کند و بر آنان سخت بگیرد، زیرا پایان کارشان جز آتش نیست.از جمله صفات منافقان حالت دوگونگی آنهاست مثلا قسم می خورند که سخن کفر بر زبان نیاورده اند،در حالی که بارها بر زبان آورده اند.آنان نخست اسلام آوردند ولی چون احساس کردند که مسلمان بودن مسئولیتهایی بر عهدهٔ آنان می گذارد باز به کفر گرویدند.

اکنون دو راه در پیش پا دارند یا به دامن اسلام باز گردند یا در انتظار عذاب دردناک خداوندی در دنیا و آخرت باشند بی آن که در آسمان یا زمین یار دیگری داشته باشند.

۴/ برخی از منافقان همواره وانمود می کنند که در پی یافتن فرصتی هستند و

ص :۱۹۰

ادعا می کنند که اگر آن فرصت به دست آید هر چه دارند در راه خدا بذل خواهند کرد ولی هنگامی که خداوند آن فرصت را به آنان عطا کند از گفتهٔ خود سرباز می زنند و با خدا و رسول او به پیکار بر می خیزند.از این رو خداوند نه تنها آن فرصت از آنان سلب نخواهد کرد،بلکه در دلهایشان بذر نفاق خواهد افکند و این نفاق تا پایان عمر روح آنان را آزرده خواهد داشت زیرا از آن فرصت که دست داده بود استفاده نکردند بلکه در برابر خدا و رسول مقاومت ورزیدند و دین خدا را دگرگون ساختند.

شرح آیات:

اشاره

جهاد با کفار و منافقان

[۷۳]

یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفّارَ وَ الْمُنافِقِینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ ای پیامبر!با کافران و منافقان بجنگ و با آنان به شدت رفتار کن و جایگاه آنان جهنم است که بد منزلگاهی است.» جهاد با آنان-جهادی مستمر-فرمان داده و گفته است که با آن به هیچ روی رأفت و رحمت نشان ندهد،زیرا سرانجام منافقان آتش است و کسی که سزاوار آتش باشد در خور آن نیست که مورد رأفت و رحمت قرار گیرد.آن گاه به بیان بارزترین صفات منافقان یعنی خاصیت دو رویی آنان می پردازد که:

منافقان می خواهند نظام حکومت را تغییر دهند و این کار از طریق کشتن رسول اللّٰه و یا اخراج او از شهر یا از راه فساد وضع سیاسی میسر است.

منافقان نعمت امنیت و آسودگی را که اسلام به آنان عطا کرده است شکر نمی گویند و اینان اگر توبه کنند خدا توبه شان را می پذیرد و گرنه هم در دنیا و هم /۴ در آخرت به عذاب الیم گرفتار می شوند.

دیگر آن که:نفاق صفتی است نهفته در ذات منافق که نعمت و مال آن را آشکار می کند.بعضی از مردم از خدا توانگری می طلبند و با او تعهد می کنند که هر گاه از مال و نعمت برخوردار شدند شکر نعمت به جای آرند،و در راه خدا انفاقش نمایند و دست به کارهای خیر زنند،ولی چون خداوند باب نعمت خویش به

رویشان گشود بخل می ورزند و آن زشتکاریها در جانشان نهفته بوده نمودار می گردد.

علامت نفاق اینان این است که به وعده ای که با خدا نهاده اند عمل نمی کنند پس آن تعهد از آغاز دروغ بوده و خداوند به دلشان آگاه است.ممکن است برای خود توجیهاتی داشته باشند مثلا چون محصول خود درویدیم انفاق خواهیم کرد یا چون در فلان تجارت سود بردیم چنین و چنان خواهیم کرد که اینها هم خود گونه ای از نفاق است.

برخی از صفات منافقان

[۷۴]

دیگر از صفات منافقان سوگند دروغ است،زیرا منافقان خود می دانند که متهم اند و کس سخنشان به درستی باور ندارد.

یَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ مٰا قٰالُوا وَ لَقَدْ قٰالُوا کَلِمَةَ الْکُفْرِ

به خدا سوگند می خورند که نگفته اند ولی کلمهٔ کفر را بر زبان آورده اند.» منافقان علیه دولت اسلامی و رهبری رسول(ص)چیزهایی می گفتند که قرآن از آن به کلمهٔ کفر تعبیر می کند ولی آنان خود سخن خود را سخنی عادی و معمولی بر زبان می آورند.منافقان می پندارند که کفر فقط سخن ناروا دربارهٔ خدا گفتن است یا انکار وجود اوست،در حالی که کار به این پایان نمی پذیرد مخالفت با دولت اسلام یا انقلاب صادقانهٔ اسلامی علیه طاغوت هم در زمرهٔ نفاق است.از این رو سخنان آنان در قرآن به کافر شدن بعد از اسلام تعبیر شده است.

وَ کَفَرُوا بَعْدَ إِسْلاٰمِهِمْ

و پس از آن که اسلام آورده بودند کافر شدند.» اسلام در این آیه-چنان که به نظر می رسد-تسلیم در برابر خدا و رسول اوست و اطاعت از رهبری دینی. /۴ از این رو در برخی تفاسیر آمده است که این آیه در شأن عبد اللّه بن ابی بن سلول نازل شده آن گاه که گفت:«اگر به مدینه باز گردیم آن که پیروزمند است آن را که ذلیل است بیرون کند»در این سخن با آن که به آشکارا ناروایی در حق رسول اللّه دیده نمی شود ولی به سخن کفر تعبیر شده زیرا در

واقع سرکشی در برابر اسلام است و تمرد است.در این عبارت قرآنی به این حقیقت اشارت دارد:

وَ هَمُّوا بِما لَمْ یَنالُوا

قصد کاری کردند ولی به آن نایل نشدند.» این قصد قصد اخراج رسول و فاسد ساختن مسلمانان بود تا آنان از طریق شایعه پراکنیها بر ضد قدرت اسلامی قیام کنند.مثلا یکی از منافقان به نام جلاس در انگیزش یارانش بر ضد پیامبر گفت:«اگر محمد در آنچه می گوید صادق باشد ما بدتر از خران هستیم».

بعضی از آنان در شب عقبه قصد قتل رسول اللّه داشتند و می خواستند چون به گردنه صعب العبور(عقبه)رسیدند شتر رسول اللّه(ص)رم بدهند و آن حضرت را در دره سرنگون کنند.

بعضی هم مثل عبد اللّه بن ابی آهنگ آن داشت که رسول(ص)را از شهر بیرون راند.همهٔ اینان هر کدام قصدی داشتند ولی همگان را یک هدف بود و آن تغییر نظام حاکم اسلامی به سود خود.

وَ ما نَقَمُوا إِلاّ أَنْ أَغْناهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ

عیبجویی شان از آن روست که خدا و پیامبرش از غنایم بی نیازشان کردند.» در صورتی که آنان را از غنایم بی نیاز کرده باشند دیگر چرا عیبجویی می کنند و عناد می ورزند؟ ۴/ سبب این است که بعضی از مردم در برابر ناتوانان سختگیرند و در برابر توانایان،زبون.

بدین سبب آن گاه که منافقان در وضعی نابهنجار بودند و فقر و شکنجه بر آنان چیره شده بود یا در فشار سنتهای قبیلگی بودند یا گرفتار استثمار بازرگانان یهود،در این روزها آنچه همهٔ فکر آنان را به خود مشغول داشته بود همانا لقمه نانی بود که شکمشان را سیر کند یا چند درهمی که آثار فقر و بیماری را از آنان بزداید، اما اکنون که خداوند آنان را از فضل و کرم خود بر خوردار ساخته و دیگر برای یک لقمه نان در تعب نیستند سر برداشته اند و با همان دین و آیینی که سبب نجات آنان شده به مخالفت برخاسته اند.

آیا پاداش احسان جز احسان است؟نباید از پیامبری که آنان را از جاهلیتشان رهانیده است سر تسلیم فرود آورد؟ فَإِنْ یَتُوبُوا یَکُ خَیْراً لَهُمْ وَ إِنْ یَتَوَلَّوْا یُعَذِّبْهُمُ اللّهُ عَذاباً أَلِیماً فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ پس اگر توبه کنند خیرشان در آن است و اگر رویگردان شوند خدا به عذاب دردناکی در دنیا و آخرت معذبشان خواهد کرد.» لازم به ذکر است که طایفه ای از منافقان پنداشته بودند که دولت اسلام ناتوان است از این رو با خود می گفتند در چنین حالتی فرصت را از دست ندهند و در برابر آن قد علم کنند و چون رازشان فاش شد آن گاه بگویند که توبه می کنیم.ولی زمانی می رسد که دیگر راهها به رویشان بسته می شود و دیگر کسی یاریشان نمی کند و در گروهشان داخل نمی گردد.آری،در چنین حالی:

وَ ما لَهُمْ فِی الْأَرْضِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ

آنها را در روی زمین نه دوستداری خواهد بود و نه مددکاری.» /۴

بی نیازی و توانگری نردبان کفر

[۷۵]

این حالت نفاق آمیز یک بار دیگر تجلی خواهد کرد و آن هم زمانی است که بعضی از فقرا به برخی از توانگران بچسبند و چنان پندارند که به زودی به عهدی که با خدا بسته اند وفا خواهند کرد و از مال و ثروتی که به دست می آورند انفاق می کنند و کارهای نیک انجام می دهند ولی چون توانگر شوند راه دگرگون می کنند،آن سان که گویی هیچ تعهدی به گردن نگرفته اند.چرا؟ زیرا،آن گاه که به دین تظاهر می کردند هنوز لذت مال و ثروت را نچشیده بودند و به مال اندوزی و آزمندی و نوشخواری خو نگرفته بودند.اکنون که به این مواهب مادی دست یافته اند می ترسند که اگر گشاده دستی کنند به تنگدستی افتند از این رو بخل را بهترین طریق حفظ اموال خود می شمارند.

وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَکُونَنَّ مِنَ الصّالِحِینَ

بعضی با خدا پیمان بستند که اگر از فضل خود مالی نصیبمان کند،

زکات می دهیم و در زمرهٔ صالحان در می آییم.» فضل خدا شایسته است که شخص را به صدقه و صلاح گرایش دهد.زیرا آن که عطا کرده،تواند عطای خویش سلب کند و بار دیگر چهرهٔ فقر را به او نشان دهد.ولی صاحبان نفوس ضعیف و اراده های سست در عوض انفاق به نعمت و فضل خدا مغرور می شوند.

[۷۶]

گاه منافق یکی از خود ماست بی آن که بدانیم زیرا شخص می تواند در برابر فشار فقر پایداری کند ولی در برابر وسوسه های پول نمی تواند مقاومت کند، حتی کسی ممکن است تسلیم وسوسهٔ مال نشود ولی در برابر وسوسهٔ مقام پایداری نتواند.

پس هر کس باید به سلاح ایمان مسلح باشد و به خدا توکل کند تا همانند آن کسان نگردد که خدا دربارهٔ آنها گفته است:

فَلَمّا آتاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ

چون خدا از فضل خود مالی نصیبشان کرد،بخل ورزیدند و به اعراض بازگشتند.» یعنی علاوه بر آن که به عهدی که کرده بودند وفا ننمودند و صدقه ای را که به گردن گرفته بودند نپرداختند می بینیم که در برابر فرمان خدا و رسول هم مقاومت می ورزند و با شریعت اعلان جنگ می دهند.

۴/ در تفاسیر آمده است که مردی بود به نام ثعلبه بن حاطب و از انصار بود.

روزی به پیامبر(ص)گفت:دعا کن که خدا مرا روزی دهد.پیامبر فرمود:ای ثعلبه اندک مالی که قادر به شکر آن باشی بهتر است از مالی بسیار که شکر آن به جای نتوانی آورد.آیا نمی خواهی به رسول اللّه اقتدا کنی؟به خدایی که جانم به دست اوست اگر بخواهم که همهٔ این کوه ها برای من زر شود چنان خواهد شد.روز دیگر ثعلبه باز هم نزد پیامبر آمد و گفت:یا رسول اللّه دعا کن خدا مرا مالی دهد.به خدا سوگند اگر خدا مرا توانگر سازد،حق هر کس را که بر من حقی دارد ادا خواهم کرد.رسول اللّه(ص)دعا فرمود که خدایا ثعلبه را توانگر کن ثعلبه گله ای گوسفند داشت.آن گله روز به روز افزون شد آن سان که دیگر در مدینه جایش نبود.ثعلبه با

گلهٔ خود به صحرا رفت و از آن پس در نمازهای جمعه و نمازهای جماعت شرکت نتوانست.رسول اللّه(ص)کسی را برای گرفتن زکات نزد او فرستاد و مطالبهٔ زکات کرد.ثعلبه نداد و گفت:این زکات به منزلهٔ جزیه است.رسول اللّه(ص)گفت:

«وای بر ثعلبه،وای بر ثعلبه»و این آیات نازل شد.

امیر المؤمنین علی فرماید:«آن که صاحب چیزی می شود باید ایثار کند».

آری،بسا شود که مال دنیا مسلمان مؤمن را به ورطهٔ نفاق اندازد.

[۷۷]

قرآن می گوید که این انفاق تا زمان مرگ هم دست از گریبان اینان بر نخواهد داشت.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفٰاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلیٰ یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِمٰا أَخْلَفُوا اللّٰهَ مٰا وَعَدُوهُ وَ بِمٰا کٰانُوا یَکْذِبُونَ

و از آن پس تا روزی که همراه با آن خلف وعدهٔ با خدا و آن دروغها که می گفتند با او ملاقات کنند،دلهایشان را جای نفاق ساخت.» در ابتدا می پنداشتند که مؤمنانی صادق هستند و به زودی به نیکوترین وجه به عهدی که با خدا بسته اند وفا خواهند کرد.

[۷۸] ۴/

بر آدمی است که نیت خویش خالص گرداند و خدا را بر آنچه در دل دارد شاهد قرار دهد و سخنی نگوید و کاری نکند مگر بر وفق همان حقیقتی که بدان معتقد است:

أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوٰاهُمْ وَ أَنَّ اللّٰهَ عَلاّٰمُ الْغُیُوبِ

آیا نمی دانند که خدا راز دلشان را می داند و از پچ پچ کردنشان آگاه است،زیرا اوست که دانای نهانهاست.»

[سوره التوبه (۹): آیات ۷۹ تا ۸۳]

اشاره

اَلَّذِینَ یَلْمِزُونَ اَلْمُطَّوِّعِینَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ فِی اَلصَّدَقٰاتِ وَ اَلَّذِینَ لاٰ یَجِدُونَ إِلاّٰ جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اَللّٰهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ (۷۹) اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاٰ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اَللّٰهُ لَهُمْ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اَللّٰهُ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْفٰاسِقِینَ (۸۰) فَرِحَ اَلْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلاٰفَ رَسُولِ اَللّٰهِ وَ کَرِهُوا أَنْ یُجٰاهِدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ قٰالُوا لاٰ تَنْفِرُوا فِی اَلْحَرِّ قُلْ نٰارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کٰانُوا یَفْقَهُونَ (۸۱) فَلْیَضْحَکُوا قَلِیلاً وَ لْیَبْکُوا کَثِیراً جَزٰاءً بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ (۸۲) فَإِنْ رَجَعَکَ اَللّٰهُ إِلیٰ طٰائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوکَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَ لَنْ تُقٰاتِلُوا مَعِیَ عَدُوًّا إِنَّکُمْ رَضِیتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ

مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ اَلْخٰالِفِينَ (٨٣)

۴/

ص :١٩۶

مؤمنان را مسخره می کنند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

از آنجا که منافقان به خـدا و ارزشـهای الهی واقعا ایمان نمی آورنـد نمی توانند از ایمان دیگر مردم و از فداکاریهای ایشان در راه ایمان و به انگیزه ایمان تصوری صـحیح داشـته باشـند،بنا بر این می بینی که چون مؤمنان از روی صـدق عقیـدت صدقه ای می دهند،آنان را به ریا کاری متهم می کنند و بر فقرا فقر و پاکدامنی شان را عیب می گیرند.خداوند نیز منافقان را به مسـخره می گیرد و آنان را وعدهٔ عذابی دردناک می دهد.

فرقی نمی کند چه رسول اللّٰه برایشان آمرزش خواهد و چه نخواهد،آمرزشی

ص :۱۹۷

از جانب خداوند در کار نخواهد بود.زیرا کفرشان به خدا و رسول خدا از فسقشان ناشی می شود و مجالی برای آمرزش خدا و خشنودی محرومان باقی نمی گذارد.

منافقان می پندارند که تن زدنشان از جهاد به سود آنهاست،از این رو جهاد را ناخوش می دارند و به عمل خویش شادمان اند و دیگران را هم از جهاد منع می کنند ولی سرانجام این اعمال چیست؟آیا جز آتش جهنم پاداشی در انتظار آنهاست؟ آتشی که جاودانه در آن خواهند بود ولی اینان حقایق امور را در نمی یابند.

به سبب این روش ناپسند که برگزیده اند زودا که عذاب خداوندی ایشان را در بر خواهد گرفت هم عذاب روحی و هم عذاب اجتماعی به گونه ای که باید لب /۴ از خنده بربندند و به حال خویش بگریند.

پس از بازگشت رسول اللّه به مدینه و انجام وظیفۀ رسالتی که بر عهده داشت بعضی از منافقان خواستند خود را به او نزدیک سازند،پس اجازت طلبیدند که همراه او به جهاد روند ولی پیامبر حتی ثانیه ای اجازت نفرمود زیرا آنان در آن ایام که مسلمانان در سختی افتاده بودند راضی شدند که در خانه بمانند.پس اکنون هم که جنگ به پایان رسیده باید با جماعت گمراهان یعنی منافقان رسوا در نظر مردم و محروم از فعالیّت سیاسی،بمانند.

شرح آیات:

اشاره

هر کس مردم را همان گونه که خود هست می پندارد

[۷۹]

همان گونه که نابینا حقیقت روشنایی را در نمی یابد و نمی داند که بینایان چگونه راه خود می یابند و هم چنان که نادان حقیقت علم را نمی شناسد و نمی داند که ضمیر پژوهندگان دانش چگونه از آن فروغ می گیرد،همچنین منافق هم به حقیقت ایمان دست نیافته است پس نمی تواند به تأثیر ایمان در دلهای مؤمنان صادق آگاهی یابد که چسان به انگیزۀ آن دست به کارهای بزرگ می زنند و تن به خطرها می سپرند بی آن که خواستار پاداش و سپاسی باشند.

منافقان همواره اعمال صالحان را به مقیاسهای خود می سنجند و می پندارند

که در آن سوی هر عمل صالح باید سودی مادی خفته باشد و از این روست که بر کسانی که اعمال خیر را از روی صفای نیت و صدق عقیدت و بی هیچ چشمداشتی جز خشنودی خدا انجام می دهند عیب می گیرند.

اَلَّذِینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِینَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی الصَّدَقاتِ

کسانی که به استهزاء می گیرند مؤمنانی را که به رغبت صدقه می دهند.» یعنی ایشان را به ریاکاری متهم می سازند و مؤمنان فقیر را هم به سبب آن که توان آن را ندارند که انفاقهای کرامند کنند به ریشخند می گیرند.

وَ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ إِلاّ جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ

و کسانی را هم که بیش از استطاعت خویش چیزی نمی یابند عیب می گیرند و مسخره شان می کنند.» ۴/ زیرا اینان مردمی تنگدست و فقیرانند و جز نیروی بدن و دست رنجی که از کار حاصل می کنند چیز دیگری ندارند.این گروه اگر یک روز کار نکنند گرسنه خواهند ماند.اینان را منافقان مسخره می کنند که چرا در زمرۀ طبقات مرفه نیستند.

سَخِرَ اللّٰهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ

خدا مسخره شان کرد و ایشان را عذابی دردآور است.» مسخرۀ منافقان جز باد هوا نیست و بر ماست که در برابر سخنان واهی آنان واپس ننشینیم و اعتماد به نفس خویش را از دست ندهیم،و نیز مؤمنان نباید به سخن منافقان گوش فرا دهند و از انفاق در راه خدا هر چند هم ناچیز بود خودداری ورزند.ناظر به همین امر است پاسخی که رسول اللّٰه به مردی که دربارۀ برترین صدقات از او سؤال کرد داد که:«برترین صدقات صدقه ای است که بینوایی از دست رنج خود می پردازد». (۱)

۱- ۸) -مجمع البیان،ج ۵،ص ۵۵.

آیا می توان برای منافق طلب آمرزش کرد؟

[۸۰]

منافقان مؤمنان را به زبان یا به اشارت به ریشخند می گیرند.پس توانگری و جاه و مقام ظاهری آنان نباید ما را به احترام در برابر آنان یا طلب خیر برای آنان وادارد.تا زمانی که منافقان از جهت فکری کافر و از نظر اعمال فاسق هستند،حدود ایمان،آنان را از ما جدا می سازد.آنان قومی دیگراند و مؤمنان قومی دیگر.هر چند میانشان آمیزش و خویشاوندی باشد باز هم نفاق فاصله ای است که به هیچ چیز پر نمی شود.

مؤمن از محبت و شفقت انسانی برخوردار است و این خصلت والا او را بر می انگیزد که منافق را راه بنماید و به جای دشمنی و کینه توزی با آنان مهربانی ورزد ولی قرآن این عمل را نهی می فرماید و می گوید فرضا هم که شما چنین کنید خدای تعالی در برابر ایشان موضعی سخت گرفته و به سبب کفر و فسقشان آنان را عذاب می کند.

۴/

اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ اللّٰهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ

می خواهی بر ایشان آمرزش بخواه،می خواهی آمرزش نخواه.اگر هفتاد بار هم برایشان آمرزش بخواهی خدایشان نخواهد آمرزید.زیرا به خدا و پیامبرش ایمان ندارند و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند.» آمرزش خواستن،اوج محبت یک مؤمن است برای شخص دیگر ولی خدای تعالی از آمرزش خواستن برای منافقان نهی فرموده،زیرا بر ماست که میان خود و ایشان حجابی قرار دهیم که بیرونش نور ایمان باشد و ورای آن ظلمت و جهالت.

تخلّف از شرکت در جهاد

[۸۱]

هنگامی که گروهی از مردم یک جامعه از جهاد و فداکاری تن

می زننـد و به منفی بافی می پردازنـد،بیم آن است که اگر مسـئله آن چنان که بایـد روشن نگردد گروهی دیگر نیز از پی آنان روند و این بیماری در سراسر اجتماع رسوخ یابد.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللّهِ وَ كَرِهُوا أَنْ يُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ

آنان که در خانه نشسـته انـد و از همراهی با رسول خـدا تخلف ورزیده اند خوشـحال اند.جهاد با مال و جان خویش را در راه خدا ناخوش شـمردند.» در خانه نشستن این گروه در زمانی که رسول اللّه(ص)برای جهاد،از شهر خارج شده دلیل بر این است که آنـان قصـد جهاد ندارنـد و با سـخنانی که در توجیه عمل خود می گوینـد می خواهنـد بر ننگی که مرتکب شـده انـد پرده کشند.

وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ

و گفتنـد در هـوای گرم به جنـگ نرویـد.» اکنون این سؤال مطرح می شود که آیـا مسـلمان می توانـد گرمی آتش جهنم را از خود دور سـازد،بـدون آن که در میـدان جهـاد تحمـل مشـقات کنـد؟ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كانُوا يَفْقَهُونَ اگر می فهمند بگو:گرمای آتش جهنم بیشتر است.» [۸۲]

حتی مصاعب و مشـکلات دنیا بدون تحمل مصاعب و مشکلاتی دیگر از سر راه آدمی برداشته نخواهند شد.اگر ۴/ دشمنی در گرمی تابسـتان یـا سـرمای زمسـتان بر سـر تـو بتـازد،آیـا می تـوانی بگـویی:اکنون مجـال کـار زارم نیست،صبر کن تـا بهـار یا پائیز؟چگونه چنین توان گفت در حالی که خصم آمادهٔ پیکار است و سـر تا پا غرق در سلاح؟کسانی که از حل مشکلات می گریزنـد و به زودی بر مشـکلاتشان هر چه بیشتر افزوده خواهـد شـد.روزگار تیره ای را در پیش رو دارنـد؛روزگـاری که بـاید فراوان بگریند و اندک بخندند.آری:

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لْيَبْكُوا كَثِيراً جَزاءً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ

به سـزای اعمالی که انجام داده اند باید که اندک بخندند و فراوان بگریند.» مؤمنان راستین در روزگاران صلح و آسایش،خود را برای روزهای سخت

نبرد آماده می کنند و چون چنین کنند دشمن بیمناک خواهد شد و خیال تجاوز از سر بیرون خواهد کرد و مسلمانان در سایهٔ قدرت و سلطهٔ خویش در امنیت خواهند زیست.

موضوع مقام نبوت در برابر تخلف کنندگان از جنگ

[۸۳]

بعضی از منافقان می خواهند به دامن اسلام باز گردند اما نه برای آن که مسلمانانی مجاهد که خدا به آنان عنایت کرده است بهره جویند و چون از نظر مادی قدرت و نفوذی حاصل کردند این بار به نام دین و در پناه دین خود را بر آنان تحمیل کنند.آن سان که بنی امیه کردند و تاریخ اسلامی این گواه است.ولی خدا پیامبر را از این توطئه آگاه می کند.زیرا فلسفهٔ جهاد در اسلام این است توده های ناآگاه را از شر این جماعت طفیلی سودپرست برهاند پس بر رهبری اسلام واجب است که نگذارد این گروه در صحنهٔ سیاست خودنمایی کنند.این است که می فرماید:

فَإِنْ رَجَعَکَ اللّهُ إِلیٰ طائِفَهٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوکَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَ لَنْ تُقاتِلُوا مَعِیَ عَدُوًّا إِنَّکُمْ رَضِیتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّهٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخالِفِینَ

اگر خدا تو را از جنگ باز گرداند و با گروهی از ایشان دیدار کردی و از تو خواستند که برای جنگ دیگر بیرون آیند بگو:شما هرگز با من به جنگ بیرون نخواهید شد و همراه من با هیچ دشمنی نبرد نخواهید کرد،زیرا شما از نخست به نشستن در خانه خشنود بوده اید.پس اکنون هم با آنان که از فرمان تخلف کرده اند در خانه بمانید.» /۴ مهم موضعگیریهای نخستین آنان در ایام سختی و جنگ است.پس اکنون زمان صلح و آرامش است چنین ادعایی از آنان پذیرفتنی نخواهد بود به عبارت دیگر یقینا اگر جنگ دیگری میان مسلمانان و کافران درگیر شود باز هم منافقان همانها خواهند بود که پیش از این بوده اند.

ص :۲۰۲

[سوره التوبه (۹): آیات ۸۴ تا ۸۹]

اشاره

وَ لاٰ تُصَلِّ عَلىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مٰاتَ أَبَداً وَ لاٰ تَقُمْ عَلىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ فٰاسِقُونَ (۸۴) وَ لاٰ تُعْجِبْكَ أَمْوٰالُهُمْ وَ أَوْلاٰدُهُمْ إِنَّمٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهٰا فِي اَلدُّنْيٰا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كٰافِرُونَ (۸۵) وَ إِذٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ جٰاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اِسْتَأْذَنَكَ أُولُوا اَلطَّوْلِ مِنْهُمْ وَ قٰالُوا ذَرْنٰا نَكُنْ مَعَ اَلْقٰاعِدِينَ (۸۶) رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ اَلْخَوٰالِفِ وَ طُبِعَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ يَفْقَهُونَ (۸۷) لٰكِنِ اَلرَّسُولُ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جٰاهَدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أُولٰئِكَ لَهُمُ اَلْخَيْرٰاتُ وَ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۸۸) أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا ذٰلِكَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ (۸۹)

۴/

معنای واژه ها

۸۶ اولوا الطول:صاحبان مال و قدرت.

۴/

نه،برای ارزشهای مادی بلکه برای جهاد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پیامبر اسلام برای آن که ارزشهای آسمانی را در جامعه پا برجا سازد و موضع هر کس را در امر رسالت و نسبت به دین مشخص سازد و ثروت را که در نظر

ص :۲۰۳

برخی اساس هر ارزشی است بی مقدار جلوه دهد،مسلمانان را از نماز خواندن بر جنازهٔ منافق و ایستادن بر سر قبر او به عنوان تکریم او منع کرده است.کسی که کافر زیسته و فاسق مرده در خور هیچ تکریمی نیست هر چند دارای ثروتی فراوان و قوم و قبیله ای نیرومند باشد،زیرا کثرت مال و کثرت یاران چیزهایی است که خدای تعالی برای امتحان بندگان خود به آنان عطا کرده است هر گاه آنها را در اعمال خدایی به کار برند منشأ خیراند و اگر نه سبب عذاب در دنیا و آخرت می شوند.

منافقان توانگر همواره از جهاد سرپیچی می کردند و از پیامبر می خواستند که رخصت دهد تا با کسانی که جهاد بر آنان مقرر نیست چون زنان و کودکان و بیماران در خانه بمانند،بدون این که بفهمند که این عمل خود اهانتی است که در حق خود روا می دارند و سبب اخراج آنان از عرصهٔ اجتماعی مسلمانان می شود.

اما پیامبر و مؤمنان با مال و جان خود در راه خدا جهاد می کنند /۴ و در این جانبازی و فداکاری خیراتی حاصل می کنند که در خانه نشستگان بدان دسترسی نخواهند یافت.آری،مجاهدان در راه خدا در دنیا پیروزی و رفاه حاصل می کنند و در آخرت از نعیم بهشتی که خداوند برای آنها مهیا کرده است تمتع می یابند.

بهشتهایی که آب در زیر درختانش جاری است و آنان همواره در آنجا خواهند بود.

و این است رستگاری بزرگ.

در این آیات سخن از ارزشهای ایمان و جهاد است و بی ارج ساختن ارزشهای مادی جاهلی که بر اساس ثروت و کثرت یاران پی ریزی شده است.

شرح آیات:

اشاره

سلب مشروعیت از منافقان

[۸۴]

شخصی که می میرد عطوفت و شفقت دیگران را بر می انگیزد ولی منافق اگر بمیرد واجب است که مورد احترام واقع نگردد،زیرا اگر او را محترم دارند چنان پنداشته می شود که اعمال فاسد و کردارهای ناپسند اوست که مورد احترام قرار می گیرد و از این رو خداوند پیامبرش را از انجام مراسم معمول که برای

هر در گذشته ای به عمل می آید،نهی می فرماید.

وَ لاٰ تُصَلِّ عَلىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مٰاتَ أَبَداً وَ لاٰ تَقُمْ عَلىٰ قَبْرِهِ

چون بمیرند بر هیچ یک از آنان نماز مکن و بر قبرشان مأیست.» یعنی آن مراسمی که رسول خدا(ص)برای مؤمنان به هنگام مردنشان اجرا می فرمود و بر سر قبر آنان درنگ می کرد و برایشان آمرزش می خواست از منافقان سلب شده است و چون این فرمان قطعی از جانب خداوند به پیامبر رسید تا زنده بود بر قبر هیچ منافقی توقف نکرد و بر جنازه هیچ منافقی نماز نخواند.

إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ فٰاسِقُونَ

اینان به خدا و رسولش کافر شده اند و نافرمان مرده اند.» یعنی از نظر فکری و عملی از راه خدا و رسولش منحرف شده اند و از اجرای احکام الهی سرباز می زنند.

۴/ نماز و دعا در حق این گونه مردم گاه سبب می شود که آنان در داخل جامعهٔ اسلامی مشروعیتی احساس کنند و همین امر جامعهٔ اسلامی را در معرض خطری بزرگ قرار خواهد داد.

شمار و تجهیزات،ملاک نیست

[۸۵]

گاهی ممکن است رهبری اسلامی که هدفش گردآوری و تشکل همهٔ نیروهای درون جامعهٔ اسلامی است،به بعضی از منافقان گرایشی حاصل کند تا مگر از ثروت و قدرت او به سود اسلام استفاده کند.ولی قرآن حکیم در این مورد اعلام خطر می کند و می گوید که هر چه در این جهان هست می تواند برای انسان ابزار و وسیله باشد تا او را به هدفش برساند ولی از آنجا که هدف مسلمانان هدفی صالح و ارجمند است باید که وسیله هم از چنین صفاتی برخوردار باشد و گرنه آن ابزار و وسیله بار دوش او خواهد بود.

وَ لاٰ تُعْجِبْكَ أَمْوٰالُهُمْ وَ أَوْلاٰدُهُمْ إِنَّمٰا يُرِيدُ اللّٰهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهٰا فِي الدُّنْيٰا

اموال و اولادشان به اعجابت نیفکنند.خدا می خواهد به سبب آنها در دنیا

عذابشان کند.» پس مال و فرزند و به تعبیر دیگر عدّت و عدّت اگر وسیلهٔ خیر و صلاح نباشند سبب عذاب و وبال اند،نه تنها برای صاحبان آن بلکه برای کسانی هم که می خواهند آنها را وسیلهٔ تقرب خود سازند.کسی که ثروت توانگران یا شمار یاران و فرزندان توانمندان او را به اعجاب وا می دارد و به اعمال و اهداف ایشان توجه ندارد به زودی گرفتار درد و محن می گردد زیرا دیری نمی پاید که در برابر آنها خاضع خواهد شد و از بسیاری از ارزشها به خاطر میل آنها صرفنظر خواهد کرد.مثلا اگر حکومت اسلامی بخواهد توانگران و نیرومندان را خوشدل و از خود خشنود سازد،این امر به حساب چه کسی خواهد بود؟آیا به حساب فقراء و مستضعفان نخواهد بود؟ آیا توانگران و نیرومندان کم کم حکومت را وادار نخواهند کرد که به آنان امتیازات غیر قانونی بیشتر دهد؟فسادی که از این گونه اعمال می زاید فسادی است که همگان را در بر خواهد گرفت ۴/ و از طرف دیگر ثروت و قدرت سبب می شود که توانگران و قدرتمندان هم چنان در کفر خویش پای فشرند،و در نتیجه به عذاب خداوندی هر چه بیشتر گرفتار آیند.

وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ کافِرُونَ

و در عین کفر جان سپارند.»

موضع جامعه در برابر جهاد

۱-منافقان

[۸۶]

توانگران منافق چون جهاد پیش آید خود را بی تفاوت نشان می دهند آنها از یک سو خواهان امتیازاتی در جامعه هستند و از سوی دیگر نمی خواهند برای جامعهٔ اسلامی منشأ کار مثبتی گردند،بویژه در روزگاران سختی.

وَ إِذا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللّهِ وَ جاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَکَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَ قالُوا ذَرْنا نَکُنْ مَعَ الْقاعِدِینَ

چون سوره ای نازل شد که به خدا ایمان بیاورید و با پیامبرش به جنگ بروید،توانگران از تو رخصت خواستند و گفتند ما را بگذار تا با آنها که باید در خانه نشینند در خانه بنشینیم.»

ص :۲۰۶

آری،توانگران منافق می خواهند به جهاد نروند و تن به مرگ ندهند ولی در عین حال عمل خود را به گونه ای توجیه کنند،پس عذرها می تراشند تا مگر رسول اللّه(ص)آنان را رخصت دهد تا با کسانی که جهاد بر آنها واجب نیست در خانه بمانند،و این یکی از امتیازاتی بود که توانگران می خواستند حاصل کنند ولی آیا اسلام به چنین کسان چنین امتیازهایی می دهد،هرگز.

[۸۷]

اسلام ارزش جهاد را از هر ارزش دیگر چون ثروت و قوت برتر می داند و تذکر می دهد که کسانی که از جهاد سر بر می تابند نمی دانند که با خود چه معامله ای می کنند. /۴ اینان خود را در زمرهٔ مشتی زنان و ناتوانان که به سبب ناتوانی و عجزشان از حساب جامعه بیرون رفته اند،در می آورند.به راستی چگونه راضی می شوند به جماعت عاجزان و از پای افتادگان پیوندند؟ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوالِفِ و بدان راضی شده اند که قرین خانه نشینان باشند.» زجّاج می گوید:خوالف(در متن آیه)زنان باشند زیرا می توانند از جهاد بازمانند.و ممکن است جمع خالفه باشد در مردان.و خالفه و خوالف مردم دور از نجابت اند.

وَ طُبِعَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ يَفْقَهُونَ

بر دلهایشان مهر نهاده شده و نمی فهمند.» یعنی قدر حقیقی خود را نمی شناسند که با جهاد و تحمل مسئولیت است که فرد ارتقاء می یابد و به درون جامعهٔ اسلامی راه می یابد.

۲-مؤمنان

[۸۸]

در سمت دیگر در برابر منافقان مؤمنان را می یابیم که با هر چه در تملک دارند،در راه خدا جهاد می کنند.اینان را در نزد خدا و پیامبرش مقامی ارجمند است و مردم به دیده احترام در آنها می نگرند و در دنیا و آخرت رستگارند و کامیاب.

لٰكِنِ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جٰاهَدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أُولٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرٰاتُ وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده اند با مال و جان خود در راه خدا جهاد کردند و نیکیها از آن آنهاست و آنهایند که رستگارانند.» آنچه اینان حاصل می کنند بر خلاف منافقان عذاب و عقاب خداوندی نیست بلکه رستگاری و سعادت است،زیرا این خیرات از طریق عمل خیر به دست امت می آید و زودا که از آن بهره ها جویند و تمتعها یابند.

۴/ با این سخن دیدگاه اسلام دربارهٔ اموال و اصحاب روشن می شود.بدین معنی که اگر آن دو از راه درست و کسب حلال به دست آمده باشند،و در راه اهداف صالحه به کار روند سبب سعادت و رستگاری هستند.به عبارت دیگر اسلام حکم مطلق دربارهٔ قدرت مالی و قدرت عشیرتی صادر نمی کند نه آنها را یک جا تأیید می کند و نه یک جا نفی می نماید همان گونه که دربارهٔ توانگران و فقرا هم به گونه مطلق رأی نمی دهد.بلکه ثروت مالی و قدرت عشیرتی را در چارچوبی که خود ارائه می دهد قرار می دهد.اگر در راه خیر و در راه خدا به کار روند محموداند و گرنه مذموم.

[۸۹]

بدین گونه اسلام ارزش عمل صالح را فرامی برد و می گوید:

أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

خدا برایشان بهشتهایی که جویها در آن روان است و در آنجا جاویدانند آماده کرده است.این است رستگاری بزرگ.» بر ماست که این رستگاری عظیم را در جهاد و عمل صالح جستجو کنیم نه در قدرت مالی و توان عشیرتی.

[سوره التوبه (۹): آیات ۹۰ تا ۹۲]

اشاره

وَ جٰاءَ اَلْمُعَذِّرُونَ مِنَ اَلْأَعْرٰابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَ قَعَدَ اَلَّذِينَ كَذَبُوا اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ سَيُصِيبُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۹۰) لَيْسَ عَلَى اَلضُّعَفٰاءِ وَ لاٰ عَلَى اَلْمَرْضىٰ وَ لاٰ عَلَى اَلَّذِينَ لاٰ يَجِدُونَ مٰا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذٰا نَصَحُوا لِلّٰهِ وَ رَسُولِهِ مٰا عَلَى اَلْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱) وَ لاٰ عَلَى اَلَّذِينَ إِذٰا مٰا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لاٰ أَجِدُ مٰا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ اَلدَّمْعِ حَزَناً أَلاّٰ يَجِدُوا مٰا يُنْفِقُونَ (۹۲)

۴/

عذرداران و عذرتراشان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

همان گونه که صاحب قدرتان عذر می آورند عربهای بادیه نشین هم عذرها می آورند باشد که پیامبر آنان را از جنگ معاف دارد ولی گروهی هم بودند که هیچ عذری نداشتند و بی آن که از پیامبر رخصت طلبند در خانه می ماندند.اینان در رهبری رسول اللّه تردید می کردند و در نتیجه به عذاب بزرگ گرفتار می آمدند.در این آیات،قرآن حکیم بعضی عذرهای واقعی و راستین را یاد می کند نه از آن گونه که منافقان بودند مثلا بعضی به علت بیماریهایی نمی توانستند در عرصهٔ پیکار حضور یابند یا آن که به قدری فقیر بودند که توان تهیهٔ سلاح نداشتند.ولی این دسته نیز باید که نیکخواه پیامبر باشند و اعمال خود را به خیانت و غش و دروغ نیالایند.

اینان رخصت می یافتند که از شرکت در جنگ معاف شوند.زیرا مردمی نیکوکار بودند و نیکوکاران عذر بیهوده نمی آورند.

همچنین گروهی بودند که به نزد پیامبر می آمدند و از او می خواستند که

ص :۲۰۹

ایشان را با خود به جهاد برد ولی پیامبر اظهار می کرد که مالی در دست نـدارد که هزینـهٔ بسیج آنان را بدهـد،اینان گریان باز می گشتند،می گریستند،زیرا از فیض جهاد و فوز شهادت محروم شده بودند.

۴/

شرح آیات:

اشاره

بادیه نشینان معذور

[۹۰]

قرآن اعرابی را که هنوز ایمان در دلهایشان ثابت قـدم نشـده در شـمار منافقان می آورد.اینان نزد رسول اللّه(ص)می آمدنـد و عذری می تراشیدند ولی در واقع می خواستند خود را از میدان جنگ به کناری کشند قرآن،از این گروه چنین تعبیر می کند:

وَ جٰاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرٰابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ

گروهی از عربهای بادیه نشین آمدنـد و عـذر آوردنـد تا آنان را رخصت دهند که به جنگ نروند.» از کلمهٔ«معذّر»در متن آیه برمی آیـد که اینان به تکلّف بهانه می آورده انـد تا به جهاد نرونـد و از این که نزد پیامبر می آمـده انـد هـدفشان این بوده که اجازتی کسب کننـد و در خانهٔ خود بنشینند.بعضـی از مفسـران این آیه را به گونهٔ دیگری تفسـیر کرده اند و گفته اند که مراد از«معذّرون»کسانی هستند که عذرشان واقعی است یعنی کسانی که نه راهتوشه دارند و نه سلاح جنگ.زیرا در عبارت بعد می فرمایـد و آنهایی که به پیامبرش دروغ گفته بودنـد،در خانه نشسـتند»سیاق آیه دلالت دارد بر این که خـدای تعالی یکی از دو طایفه را با دیگری مقایسه می کند تا فرومایگی منافقان و پستی آنان و فساد قلوبشان و شقاوت نفوسشان بیشتر آشکار گردد.از آن رو که فریضـهٔ دینی جهـاد و یاری خـدا و رسول او عربهای بادیه نشـین را به هیجان آورد و نزد پیامبر آمدنـد و از او اجازه خواستند ولی این عمل در منافقان هیچ اثر نبخشید. (۱)

۱- ۹) -تفسیر المیزان،ج ۹،ص ۳۶۱.

وَ قَعَدَ الَّذِینَ کَذَبُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ

و آنهـایی کـه بـه خـدا و پیـامبرش دروغ گفتـه بودنـد در خـانه نشسـتند.» اینـان از جنـگ سـر برتافتنـد و حتی از رسـول اللّه(ص)رخصتی برای این عمل خود نگرفتند،زیرا هم به خدا دروغ می گفتند و هم به رسول او.

سَیُصِیبُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ

زودا که به کافرانشان عـذابی دردآور خواهد رسـید.» ۴/ در میان مسـلمانان گروهی بودنـد که شخصـیتشان تکامل یافته بود و مسـلمانی واقعی شـده بودنـد در حالی که اعراب بادیه نشـین هنوز جاهل بودند و دروغ می گفتند و بدون هیچ عذری از انجام واجبـات سـر بر می تافتنـد.حساب اینان با خـداست اوست که از کفر و جهلشان پرده می افکنـد و عـذابی بزرگ در انتظارشان خواهد بود.

من معتقدم که«اعراب»نوع خاصی از منافقان بوده اند.اینان علت نفاقشان جهل و عدم رسوخ ایمان در دلهایشان بوده است زیرا هنوز با اسـلام خو نگرفته بودنـد و رسوبات جاهلی از اعماق دلشان زدوده نشـده.در این گونه عربها هنوز امید هدایت هست از این رو قرآن عذاب خود را مختص کسانی از آنها کرده است که هنوز نور ایمان در دلهایشان نتابیده است نه همهٔ آنها.

چه کسی حق دارد که به جهاد نرود؟

[۹۱]

کسانی که واقعا از اقدام به امر جهاد معذور باشند حق دارند که به جهاد نروند.

در دو آیهٔ بعد این اشخاص را بر می شمارد:

الف:ناتوانانی که از نظر جسـمانی نمی توانند وظیفهٔ خود را در میدان جنگ انجام دهند مثل مردم زمینگیر یا کسانی که خوب نمی توانند دید یا خوب نمی توانند شـنید یا اعصاب و قلبشان ضعیف است.کلا دارندگان آفاتی که آنان را از خروج به جنگ باز می دارد.قرآن اینان را برای حضور در میدان جنگ صالح نمی داند.

ب:همچنین جهاد از کسانی که بیماریهای خطرناک دارند یا بیماریشان

زیاد طول کشیده یا بیماریشان ممکن است به دیگران سرایت کند،ساقط شده است.

ج:همچنین جهاد از فقرایی که نمی توانند برای خود آذوقه و سلاح تهیه کنند یا برای هزینهٔ زن و فرزند خود چیزی بگذارند،برداشته شده.

۴/ د:نیز کسانی که دولت اسلامی نمی توانند هزینهٔ آذوقه و سلاحشان را فراهم آورد می توانند به جهاد نروند.

لَیْسَ عَلَی الضُّعَفٰاءِ وَ لاٰ عَلَی الْمَرْضیٰ وَ لاٰ عَلَی الَّذِینَ لاٰ یَجِدُونَ مٰا یُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذٰا نَصَحُوا لِلّٰهِ وَ رَسُولِهِ

بر ناتوانان و بیماران و آنان که هزینهٔ خویش نمی یابند هر گاه در عمل برای خدا و پیامبرش،اخلاص ورزند گناهی نیست اگر به جنگ نیایند.» یعنی بر آنان کاری که ما فوق طاقتشان باشد تکلیف نمی کنند یا به کاری وا نمی دارند که سبب رنج و مشقت آنان شود و قدرت تحمل آن را نداشته باشند.

جهاد صاحبان عذر

از این عبارت«صاحبان عذر»برمی آید که ساقط شدن جهاد از ضعیف و مریض و فقیر به طور مطلق نیست بلکه در صورت وجود وضعی است که شخص عازم جهاد را از حرکت مانع آید و این امر نسبت به موقعیتها و نسبت به اشخاص متفاوت است.در اینجا نکته ای است،آنجا که سخن از اخلاص ورزیدن در عمل برای خدا و پیامبرش به میان می آید،و این یک عمل وجدانی است.مثلا ـ کسی ممکن است به ظاهر ادعا کند که از رفتن به جهاد ناتوان است و از فلان بیماری هم در رنج است،عذر او هم پذیرفته شود ولی خود می داند که آنچه می گوید بهانه ای بیش نیست و خدا هم از دل او آگاه است.

مراد از اخلاص ورزیدن این است نیتش را با خدا خالص گرداند و به دروغ اظهار بیماری نکند،و چون عذر او پذیرفته آمد و از جنگ معاف گردید،چنان نیست که پی کار خود رود.باید وظایفی را که در پشت جبهه به او واگذار می شود

به انجام رسانـد مثلا روح مقاومت در جامعه بدمد یا با کسانی که می پندارد سـتون پنجم دشـمن هسـتند مبارزه کند و مواظب اعمال آنان باشد و از انتشار دروغ و شایعه پراکنی جلوگیری کند.

۴/

کارها وابسته به نیتهاست

اگر کسـی مجموعا روشـی سالم و پسـندیده دارد شرکتش به طور مستقیم در جنگ یا تخلّف از آن به سبب عذر شرعی منافی ایمان و تقوای او نیست.

مٰا عَلَی الْمُحْسِنِینَ مِنْ سَبِیلٍ

بر نیکوکاران هیـچ گونه عتابی نیست.» یعنی بر کسـی که خود نیکوکار است و می خواهد کاری نیک انجام دهد ولی قادر به انجـام آن نیست مؤاخـذت و عتـاب و عقابی نخواهـد بود.عبارت مطلق است و از آن می شود اسـتنباط کرد که هر کس قصـد خیری کنـد و برای انجام آن قـدم بردارد خواه مصـیب باشد یا مخطی،کارش درست باشد یا نه،به هدفش برسد یا نرسد پاداش خویش خواهد یافت.

در حدیث از انس روایت شده که رسول اللّه چون از غزوه تبوک باز گردید و به مدینه نزدیک شد گفت:«مردانی را در مدینه جا گذاشتیـد که هر راهی را که شـما پیمودیـد با شـما بودند و در هزینه ای که کردید،با شـما شـریک بودند و از هر وادی که گذشتیـد با شـما بودند»پرسـیدند یا رسول اللّه،چگونه چنین کردند و حال آن که از مدینه خارج نشده بودند؟رسول اللّه فرمود آنان از همراهی با شما معذور بودند. (۱)

از این رو در آیه حسـاب اینـان را از دیگران جـدا سـاخته تـا جنگجویان بر این ناتوانان و بیماران تکبر نکننـد و آنان را به زبان نیازارند یا به بهانۀ شرکت نکردنشان در جنگ مانع حقوق آنها نشوند.

۱- ۱۰) -تفسیر المیزان،ج ۹/ص ۳۶۸.

گاه مؤمنانی را که عذری دارند شیطان وسوسه می کند و آنها از بیم آن که مبادا حرج /۴ به چنان شدتی نرسیده باشد که آنان را از جنگ باز دارد.قرآن برای چنین کسانی است که اعلام می دارد که اگر نیت صالح باشد و اخلاص در عمل خداوند نیکوکاران را مورد عتاب قرار نخواهد داد و در پایان هم می افزاید که:

وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

خدا آمرزنده و مهربان است.» [۹۲]

همچنین حرجی نیست بر کسانی که آهنگ رفتن به جنگ دارند و نام خود را در زمرهٔ آماده شدگان به پیکار ثبت می کند ولی دولت اسلامی توان آن را ندارد که برای او سلاح مهیا کند یا آذوقه معین کند.

وَ لاٰ عَلَى الَّذِينَ إِذٰا مٰا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لاٰ أَجِدُ مٰا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلاّٰ يَجِدُوا مٰا يُنْفِقُونَ

و نیز بر آنان که نزد تو آمدند تا ساز و برگ نبردشان دهی و تو گفتی که ساز و برگی ندارم و آنها برای خرج کردن هیچ نیافتند و اشک ریزان و محزون بازگشتند،گناهی نیست.» مفسران گویند که این سوره در حق گریندگان نازل شده و آنان هفت تن بودند که نزد پیامبر آمدند و گفتند یا رسول اللّه!ما را اسب و سلاح ده که هیچ نداریم.پیامبر فرمود مرا نیز هیچ وسیله ای نیست. (۱)

چه بسا دلالت بر آن داشته باشد که بر مسلمان واجب است که همواره آمادهٔ پیکار باشد، /۴ با هر وسیله ای که برایش ممکن است.اگر نداشته باشد اقلا آمادگی روحی داشته باشد که در حدیث آمده است:

هر که بمیرد و به جهاد نرفته باشد یا برای جنگ با خود پیمان نبسته باشد اگر بمیرد چون اهل جاهلیّت می میرد».

۱- ۱۱) -مجمع البیان،ج ۵،ص ۶۰.

[سوره التوبه (۹): آیات ۹۳ تا ۹۶]

اشاره

إِنَّمَا اَلسَّبِيلُ عَلَى اَلَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَ هُمْ أَغْنِيٰاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ اَلْخَوٰالِفِ وَ طَبَعَ اَللّٰهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (۹۳) يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذٰا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لاٰ تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اَللّٰهُ مِنْ أَخْبٰارِكُمْ وَ سَيَرَى اَللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلىٰ عٰالِمِ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۴) سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ إِذَا اِنْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ (۹۵) يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَرْضىٰ عَنِ اَلْقَوْمِ اَلْفٰاسِقِينَ (۹۶)

۴/

۴/

منافقان از خواری در خانه نشستن تا خواری عذر آوردن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که در باب کسانی که از روی حقیقت عذر می آورند سخن به پایان برد اینک در باب توانگرانی سخن می گوید که نزد پیامبر می آمده اند و در عین توانگری و قدرت بر خروج به سبب جهلشان به اهمیت جهاد،از پیامبر اکرم رخصت

می طلبند که در خانه بمانند و به جهاد نروند.

این گروه برای توجیه اعمال خود اکنون که مجاهدان از جهاد بازگشته اند نزد امام مسلمانان آمده اند و باز هم پوزش می خواهند.خداوند پیامبر را از پذیرفتن پوزش آنها نهی می کند،زیرا آیندهٔ ایشان بهتر از گذشتهٔ آنها نخواهد بود،خدا به اعمال آنان می نگرد و چون روز بازخواست فرا رسد آن خدایی که دانای نهان و آشکار است کیفرشان خواهد داد و به گفتار و توجیهاتشان نخواهد نگریست.

این جماعت برای اثبات حقانیت خود قسمهای دروغ می خورند یا جبن و خیانت خویش را مخفی می دارند تا مورد بازخواست مسلمانان واقع نگردند.قرآن از آنان می خواهد که سوگند نخورند ولی نه بدان سبب که از ایشان خشنود شده بلکه از آن روی که مردمی پلیداند و ارزش سوگند خوردن ندارند و جایگاهشان جهنم است.

۴/ اینان می خواهند با قسم دروغ رضایت مسلمانان را جلب کنند ولی خدا از آنان راضی نخواهد شد زیرا مردمی فاسق و نافرمان اند.کردارهایشان ناپسند و دلهایشان فاسد است.

شرح آیات:

اشاره

چه کسی صاحب حرج است؟

[۹۳]

برای آن که ارزشهای والای اسلامی را که بر محور ایمان و عمل صالح قرار دارد تأیید کند و ارزشهای جاهلی را که بر تقدیس ثروت و ثروتمندان استوار است فرو کوبد،ناتوانان و در راه ماندگان را مشمول عفو ساخته و توانگرانی را که در امر جهاد شرکت نمی کنند در معرض بازخواست قرار داده است.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَ هُمْ أَغْنِيٰاءُ

خشم و عذاب خدا بر کسانی است که در عین توانگری از تو رخصت می خواهند.» ولی غرضشان از این رخصت خواستن فرار از زیر بار مسئولیتی است که دین بر عهدهٔ آنان قرار داده است.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوٰالِفِ

و بدان خشنودند که با خانه نشینان در

خانه بمانند.» یعنی با زنان و کودکان و کسانی که عاجز از خروج از شهر هستند.

وَ طَبَعَ اللّهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَعْلَمُونَ

خدا دلهایشان را مهر برنهاده است که نمی دانند.» اینان به سبب جهلشان که خود از نافرمانیشان سرچشمه می گیرد دوست دارند که با ناتوانان در خانه بمانند.به نظر من همین امر سبب می شود که ارزش اجتماعی خود را از دست بدهند و پاره ای از حقوق مدنی ایشان ملغی گردد.

خشم مردم

[۹۴]

چون از جهاد تخلف ورزیده اند از دیدهٔ مردم هم افتاده اند و در معرض حمله و هجوم توده های مستضعف قرار گرفته اند.از این رو پیوسته در برابر مردم عذر می آورند تا مگر آبروی از دست رفته را به ۴/ دست آورند ولی هرگز چنین نخواهد شد.

یَعْتَذِرُونَ إِلَیْکُمْ إِذا رَجَعْتُمْ إِلَیْهِمْ قُلْ لا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللّهُ مِنْ أَخْبارِکُمْ

چون شما به نزدشان باز گردید می آیند و عذر می آورند.

بگو عذر میاورید گفتارتان را باور نداریم که خدا ما را از اخبار شما آگاه کرده است.» ما از گذشتهٔ شما خبر داریم یا مستقیما از طریق وحی یا از آنچه خود به آشکار می بینیم و از این طریق می توانیم منافقان را بشناسیم از طبیعت تحرّکات آنها واقف می شویم.همهٔ گذشتهٔ شما دلیل دروغپردازی شماست و آیندهٔ شما دلیلی دیگر.هر کس توبه کند و از روی صدق و صفا به سوی پروردگارش آید توبهٔ او قبول شود ولی شما از کسانی نیستید که در توبهٔ شما صدق و صفایی نهفته باشد.

وَ سَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلیٰ عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ

زودا که خدا و پیامبرش به اعمال شما خواهند رسید.آن گاه شما را نزد آن خداوندی که دانای نهان و آشکارست می برند.»

خدایی که هم به گذشته آگاه است و هم به آینده و راز دلها را می داند و در ورای هر عملی که بنده انجام می دهد نیت نیک و بد او را می بیند بنا بر این شما نمی توانید اعمال فاسد و ناپسند خود را به ظاهر بیارایید و با پوزش خواستنهای بیهوده توجیه کنید.

فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

تا از نتیجهٔ اعمالتان آگاهتان سازد.»

دید دینی و اسلامی

از این آیه برمی آید که مؤمنان صادق از دیدی مبتنی بر دین برخوردارند و این دید به آنان امکان می دهد که منافقان را از مؤمنان بشناسند.از مظاهر این دید، نگریستن به هر فردی است از خلال تاریخ گذشتهٔ او و نقشه هایی که برای آینده دارد،بدون توجه به اقوال و توجیهاتش.

از آنجا که منافق فردی سست ریشه است و بر حسب موقعیتهایی که پیش می آید رنگ به رنگ شود نمی توان یقین کرد که در آینده راه دیگرگون خواهد کرد و دست از نفاق برخواهد داشت.او خود را در زیر پرده ای از سخنان تو خالی و ۴/ دروغ پنهان می کند و همواره گفتار را جانشین کردار خود می سازد.و همین امر سبب می شود که جمعی ساده دلان سخن آنان باور کنند ولی مؤمن واقعی به عمل منافق توجه دارد نه به سخن و ادعاهای او و چون چنین است هرگز فریب او نخواهد خورد و این فریب خطری است عظیم؛خطری که متأسفانه بعضی از ملل اسلامی به آن گرفتار شده اند.اینان چشم به اعمال طاغوت زمان خود دوخته اند.اگر او به شرق متمایل شود همه به شرق متمایل می شوند و می بینی که روزنامه نویسان مزدور زبان به مدح و ثنای او می گشایند و اگر به طرف غرب متمایل شود،همه غربگرا می شوند و تیرهای تهمت خود به سوی شرق روان می دارند.چونان حاکم نیشابور که روزی از خادم خود بادنجان خواست و خادم در ستایش بادنجان هر چه توانست سخنوری کرد ولی حاکم،تصمیم خود،دیگر کرد و گفت که بادنجان خوب نیست،خادم هم زبان به نکوهش بادنجان گشود.حاکم بر او بانگ زد که چه می گویی؟مگر تو نبودی که

بادنجان را می ستودی؟خادم گفت:من خادم حاکم نیشابور هستم نه خادم بادنجان.

اگر ملل مسلمان دید اسلامی پیدا کنند و ارزش اشخاص و حکومتها را به اعمال و تاریخ زندگی آنان بسنجند و منتظر بمانند تا هر کس حقیقت اعمال و رفتارش بر ملا شود هرگز پشیزی برای خریدن روزنامه های دروغپرداز منافق نمی پردازند و دیگر هر طاغیه ای نمی تواند آنها را با شعارهای تو خالی به سوی خود کشد.

[۹۵]

آری،منافقان سعی می کنند در فن سخنوری استاد شوند زیرا از گفتار به کردار نمی پردازند و سخن خود را همواره به سوگندهای گران مؤکّد می سازند زیرا نمی خواهند گفتار را با کردار خود به اثبات رسانند.

سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ

چون نزدشان باز گردید،برایتان سوگند می خورند تا از خطایشان در گذرید.از ایشان اعراض کنید که مردمی پلیدانند.» /۴ آنان گناهان خود را کوچک وانمود می کنند تا مردم در پیرامون آنها چیزی نگویند.

بر مؤمنان واجب است که از آنان اعراض کنند و از جرایم آنان زبان بربندند نه از آن روی که جرایم در خور بحث نیستند،بل از آن روی که آنان در نظر مردم به کلی سقوط کرده اند و از مردم جدا شده اند و پلید و نجس گردیده اند.

وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ

و به خاطر اعمالشان جایشان در جهنم است.» [۹۶]

قرآن تأکید می کند که هدف منافقان از سوگند خوردن خشنود ساختن مردم است ولی مردم نباید با آن ناپاکان دل خوش کنند.فرضا که مردم با آنان دل خوش کنند خدا از ایشان خشنود نخواهد شد و ناخشنودی خدا به سبب اعمال جنایت آمیز آنهاست که هم چنان بر روش پیشین ادامه دارد.

يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَرْضىٰ

عَنِ الْقَوْمِ الْفٰاسِقِينَ

برایتان سوگند می خورند تا از آنان خشنود شوید.اگر هم شما خشنود شوید خدا از این مردم نافرمان خشنود نخواهد شد.»
آری،اگر از درون دگرگون شوند و از فسق خود توبه کنند خدا را توبه پذیر و مهربان خواهند یافت.

سخن آخر آن که:مؤمن به خشنودی خدا خشنود است و به خشم او خشمگین.آیا زمانی که پروردگار از اهل نفاق ناخشنود است ما را رخصت آن هست که از آنها خشنود باشیم؟نه!

[سوره التوبه (۹): آیات ۹۷ تا ۹۹]

اشاره

اَلْأَعْرٰابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفٰاقاً وَ أَجْدَرُ أَلاّٰ يَعْلَمُوا حُدُودَ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۹۷) وَ مِنَ اَلْأَعْرٰابِ مَنْ يَتَّخِذُ مٰا
يُنْفِقُ مَغْرَماً وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ اَلدَّوٰائِرَ عَلَيْهِمْ دٰائِرَةُ اَلسَّوْءِ وَ اَللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۹۸) وَ مِنَ اَلْأَعْرٰابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ مٰا
يُنْفِقُ قُرُبٰاتٍ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ صَلَوٰاتِ اَلرَّسُولِ أَلاٰ إِنَّهٰا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اَللّٰهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۹)

۴/

۴/

موضعگیریهای اعراب بادیه نشین در برابر امر نبوت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن برای این که مردم را به موضعگیریهای ساکنان بادیه آگاه سازد و

آن چنان که باید آنان را ارزشیابی کند به بیان وضع آنان در آغاز اسلام می پردازد و از کفر و نفاق آنان سخن می گوید که عربهای بادیه نشین به سبب دور بودنشان از شناخت رسالت از دیگر عربها در کفر و نفاق بیش بودنـد و از فهم حقایق دین و التزام شریعت هر چه ناآگاهتر.

در آنجا فرقه ای از همین عربها بودند که می پنداشتند که،انفاق کردنشان در راه خدا نوعی ضرر و زیان است و از این رو می کوشیدند هر چه بیشتر خود را به سویی کشند و از ادای پشیزی هم خودداری ورزند و تا به زعم خود برایشان مزاحمی نباشد منتظر نزول بلا بر مسلمانان بودند و همواره چنین می خواستند.خداوند تعالی سخن آنان می شنید و از راز دلشان آگاه بود.

ولی گروهی دیگر از اعراب بودنـد که به خـدا و پیـامبرش ایمـان داشـتند و از گردنه های بخل و جهل گذشـته بودنـد و اموال خویش در راه خـدا انفـاق می کردنـد تـا مورد عنـایت رسول اللّه واقع شونـد و او در حق ایشـان دعـای خیر کند.خـدای تعالی پاداش ایشان فراوان کند و آنان را به آستان گستردهٔ رحمت خود وارد گرداند.که او آمرزنده و مهربان است.

۴/

شرح آیات:

اشاره

برخی صفات اعراب

[۹۷]

اندیشهٔ واپس مانـدهٔ جـاهلی ستایشـگر زنـدگی در بـادیه و تحمـل دشواریها و صـحنه های وحشت آور آن بود.یکی از ایشان گوید:

فمن تکن الحضاره أعجبته

فایّ رجال بادیه ترانا

اسلام آمد و به اهمیت شهرها و زندگی شهرنشینی تأکید کرد،و این آیه نازل شد و موضع و موقف ساکنان بادیه را که از آنان به اعراب تعبیر می کند مشخص ساخت.

این توضـیح ضـروری است که اعراب جمع اعرابی است و اعرابی عربی است که در بـادیه سـکونت دارد قرآن در اعراب بادیه نشین دو صفت بیان داشته است:شدت در کفر و

نفاق.زیرا زندگی در بادیه دشوار است و این دشواری موجب شدت در هر کاری است یا بگوییم که اعراب بدوی جاهل بودند و جهل مورث شدت است.

اَلْأَعْرابُ أَشَدُّ کُفْراً وَ نِفاقاً وَ أَجْدَرُ أَلاّ یَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ

عربهای بادیه نشین کافرتر و منافقتر از دیگرانند و به بی خبری از احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده سزاوارترند.» اینان به سبب سکونت در صحرا از مراکز علم دور بوده اند و این دوری سبب جهلشان به احکام شرعیه می شود که قرآن از آن در موارد متعدد به«حدود» تعبیر می کند.

وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ

و خدا دانا و حکیم است.» دانا به احوال ایشان و حکیم در صفاتی که به ایشان اطلاق می کند.

[۹۸]

از مظاهر کفر و نفاقشان یکی این است که می پندارند که انفاق در راه خدا سبب ضرر و زیان است و این امر علاوه بر جهل مبین بخل و خستشان هم هست.

وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ یَتَّخِذُ ما یُنْفِقُ مَغْرَماً

پاره ای از عربهای بادیه نشین آنچه را که خرج می کنند چون غرامتی پندارند.» و از مظاهر جهلشان این است که همواره چشم به راه هستند که بر مسلمانان بلایی نازل گردد و این /۴ امر بر آن دلالت دارد که ایشان مردم خبیث اند،هم چنان که حاکی از عقب ماندگی ایشان است زیرا به جای این که خود برخیزند و علیه کسی که او را دشمن می پندارند دست به کاری زنند می نشینند و انتظار می کشند.

وَ یَتَرَبَّصُ بِکُمُ الدَّوائِرَ

و منتظرند تا به شما حوادثی برسد.» مراد از این حوادث امور ناخوش آیندی است که غالبا مردم را احاطه کرده است و راه خروج بر آنان بسته داشته.قرآن در پاسخ انتظار آنان می گوید:

عَلَیْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ

حوادث بد بر خودشان باد و خدا شنوا و داناست.» [۹۹]

این طبیعت اولیهٔ اعراب است که از جهل آنها به شریعت مایه

می گیرد ولی جماعتی دیگر از اعراب هستند که به خدا و روز رستاخیز واقعا ایمان دارند.اینان از روی رضا انفاق می کنند و می دانند که انفاق بازگشت به خدا و سبب دعای رسول خدا(ص)است در حق آنها.

وَ مِنَ الْأَعْرٰابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ مٰا يُنْفِقُ قُرُبٰاتٍ عِنْدَ اللّٰهِ وَ صَلَوٰاتِ الرَّسُولِ أَلاٰ إِنَّهٰا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

و پاره ای از عربهای بادیه نشین به خدا و روز قیامت ایمان دارند و آنچه را که خرج می کنند برای نزدیک شدن به خدا و به خاطر دعای پیامبر خرج می کنند.بدانید که همین سبب نزدیکی شان به خدا خواهد شد و خدا به رحمت خویش داخلشان خواهد کرد زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.» با وجود آن که اسلام زندگی کردن در بادیه را تصویب نمی کند،همه ساکنان بادیه را هم مورد نکوهش قرار نمی دهد.بلکه دربارهٔ آنان به حسب ایمان و عملشان حکم می کند.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۰۰ تا ۱۰۲]

اشاره

وَ اَلسّٰابِقُونَ اَلْأَوَّلُونَ مِنَ اَلْمُهٰاجِرِينَ وَ اَلْأَنْصٰارِ وَ اَلَّذِينَ اِتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسٰانٍ رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً ذٰلِكَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ (۱۰۰) وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ اَلْأَعْرٰابِ مُنٰافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ اَلْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى اَلنِّفٰاقِ لاٰ تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلىٰ عَذٰابٍ عَظِيمٍ (۱۰۱) وَ آخَرُونَ اِعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صٰالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اَللّٰهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲)

۴/

معنای واژه ها

۱۰۱ مردوا:از دین و طاعت خدا خارج شدند.

۴/

موضعگیری مردم در برابر جهاد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چون پروردگـار مـا سـخن دربارهٔ شـیوهٔ ناپسـند منافقان به پایان برد،اینک از مؤمنان صادق عقیـدتی سـخن می گویـد که مقام نبوت را مثل اعلای انسانیت می داننـد و به دعوت او گوش نهاده انـد.این گروه از مؤمنان بعضـی از مردم مکه اند و بعضـی از مردم مدینه و به دنبال اینان مردمی هستند که قدم به جای قدم اینان می نهند و خداوند از ایشان خشنود است و از گناهان آنان عفو کرده است.دلهای اینان طمأنینـهٔ ایمان یافته و روی به راه حق نهاده اند و به قضاء و قدر الهی راضـی شده اند.خداوند برای ایشـان بهشـتهایی مهیـا کرده که آب از زیر درختـانش جاری است و اینان در آن بهشـتها جاویـدان می زینـد.آری،این فراترین درجتی است که بشر را یارای عروج به آن است.خشنودی پروردگارش و بهشت جاویدان.

در این میان اعرابی هستند منافق و نیز گروهی از مردم مدینه که در ورطهٔ نفاق افتاده اند که رسول اللّه آنان را نمی شناسد،و ما نیز نمی شناسیم ولی خدای تعالی آنان را می شـناسد و شـناختن یا نشـناختن ما تأثیری در کیفرشان ندارد.خدای تعالی آنان را دو بار عـذاب می کنـد یک بار پیش از آن که پرده از کارشان برافتـد و یک بار پس از آن.اما بعد از مرگ عذابی عظیم برای آنها مهیّاست.در اینجا گروه سومی هم هستند که مردمی سست ایمان اند اعمال نیک ۴/ و بد را به هم می آمیزند

ولی نه به انگیزهٔ کفر و نفاق،بلکه به سبب ضعف ایمان و امید به بخشایش خداوند.باشد که خدا توبهٔ اینان را بپذیرد زیرا آمرزنده و مهربان است.

شرح آیات:

اشاره

طبقات مؤمنان

[۱۰۰]

پیشقدم شدن به خودی خود در مقایسه با تقوی ارزشی ندارد.ولی بسا شود که از میزان تقوای مردم حکایت کند.و تقوی را در ادیان الهی ارزشی والاست و پیشی گرفتگان از آنان که واپس مانده اند برترند.زیرا آنان دعوت رسول را با اراده ای استوار پذیرفته اند و پذیرفته اند که در راه آن با هر مشکلی معارضه کنند و تسلیم فشار طاغوتان نشوند و هر ندای فاسد و گمراه کننده ای را در گلو خفه سازند.

وَ السّٰابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهٰاجِرِینَ وَ الْأَنْصٰارِ

از آن گروه نخستین از مهاجران و انصار که پیشقدم شدند.» ملاحظه می شود که در این آیه فرقی میان مهاجران و انصار نمی نهد و این پاسخ کسانی است که می خواستند میان مردم مکه و مدینه تخم خلاف بیفشانند نه تنها در مورد سبقت به ایمان بلکه از دیگر جهات که مکیان مهاجر و مدنیان انصار هر یک ویژگیهای خود را داشتند.اسلام با تمام نیرو این گونه دعویها را نظریهٔ جاهلی خواند و آنچه را برای هر کس ارزشمند شمرد رابطهٔ او با عملش بود نه رابطه اش با شهر و دیارش.

وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسٰانٍ

و آنان که به نیکی از پی ایشان رفتند.» این متابعت از روی نفاق نبود و برای مصلحت روز نبود بلکه فقط و فقط برای خدا بود.اینان نیز در شمار همان سبقت گیرندگان اند.

شاید هم«احسان»که در متن آیه آمده و ما«به نیکی»ترجمه کرده ایم مراد این باشد ایمان این گروه تنها تسلیم و قبول مطلق نبود بلکه با بخشندگی و انفاق هم توأم بود.

رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا

الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

خدا از ایشان خشنود است و ایشان نیز از خدا خشنودند برایشان بهشتهایی که در آنها نهرها جاری است و همیشه در آنجا خواهند بود آماده کرده است.این است کامیابی بزرگ.»

صف مقابل مؤمنان

[۱۰۱]

برای آن که بدانیم که پیشی گرفتگان در ایمان تا چه حد در آسمان انسانیت اوج گرفته اند و از میدان جاذبهٔ شهوات خارج گشته اند ضروری است به کسانی که در مقابل اینان قرار دارند یعنی آن جماعت که در لجن زار نفاق فرو رفته اند نظری بیفکنیم تا به میزان هبوط آنان در هاویهٔ شوربختی آگاه شویم.

وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ

و گروهی از عربهای بادیه نشین که گرد شما را گرفته اند منافق اند و گروهی از مردم مدینه نیز در نفاق اصرار می ورزند.» یعنی چشم پوشی از گناهانشان تنها به سبب اهل مدینه یا اهل مکّه بودنشان نیست.

لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلى عَذابٍ عَظِيمٍ

تو آنها را نمی شناسی ما می شناسیمشان و دو بار عذابشان خواهیم کرد و به عذاب بزرگ گرفتار می شوند.» علم خدا به آنان برای عذاب کردنشان کافی است.منافق هر چند خود را از انظار مردم مخفی دارد یا خود را از دیدگاه دستگاه رهبری دور نگهدارد برایش سودی نخواهد کرد،زیرا خدای سبحان اعمال آنها را شماره می کند و به زودی کیفرشان خواهد داد ولی این کیفر دو بار است یک بار پیش از پرده برافتادن از کارشان،و این عذاب روحی است.و یک بار بعد از آن و این عذاب مادی است.با این همه باز هم عذاب قیامت در انتظار آنهاست.

[۱۰۲]

در اینجا گروه دیگری هستند که به گناهان خود اعتراف می کنند.

از این رو تا حدی به ایمان نزدیک اند،زیرا ایمان را دو مرحله است فهم حقیقت و به کار بستن آن.ممکن است کسی حقیقت را شناخته و بدان معترف باشد ولی بدان عمل نکند ولی زمانی که از لحاظ روحی و جسمی آمادگی پیدا کرد،بدان عمل کند.دربارۀ اینان است که می گوید:

وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صٰالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

و گروه دیگر به گناه خود اعتراف کردند که اعمال نیکو را با کارهای زشت آمیخته اند.شاید خدا توبه شان را بپذیرد،زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.» خداوند آن سان که اینان با ارزشها معامله می کنند با آنان معامله خواهد کرد ولی رحمت او از گناهان ایشان بسی گسترده تر است.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۰۳ تا ۱۰۶]

اشاره

خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهٰا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاٰتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اَللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۳) أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ اَلتَّوْبَةَ عَنْ عِبٰادِهِ وَ يَأْخُذُ اَلصَّدَقٰاتِ وَ أَنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلتَّوّٰابُ اَلرَّحِيمُ (۱۰۴) وَ قُلِ اِعْمَلُوا فَسَيَرَى اَللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلىٰ عٰالِمِ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵) وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اَللّٰهِ إِمّٰا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمّٰا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۶)

۴/

ص: ۲۲۷

معنای واژه ها

۱۰۶ مرجون:تأخیرشدگان و واگذاشته شدگان تا امر خدا را ببینند.

۴/

از صدقات تا تطهیر

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیهٔ پیشین داشتیم که گروهی هستند که هم اعمال نیک انجام می دهند و هم کارهای ناپسند در این آیات بیان می کند که چه چیز این گروه را به صلاح می آورد.نخست گرفتن صدقات از ایشان را مطرح می نماید تا سبب پاکیزه شدن اموال و تزکیه نفوس آنان گردد.قرآن پیامبر(ص)را فرمان می دهد که برایشان دعا کند تا سبب آرامش نفوس آنان گردد نفوسی که در ورطهٔ گناه غرق شده است.خدا آنچه را که به ظاهر بر زبان می آورد می داند و از آنچه در دل نهان می سازند آگاه است.

از آنجا که خدای تعالی توبهٔ بندگانش را می پذیرد،نباید اینان از رحمت خدا مأیوس گردند،بلکه به انفاق صدقات روی نهند،زیرا خدا که توبه پذیر و مهربان است آن صدقات را می پذیرد.

وقتی می گوید صدقات و توبه،مراد بی نیاز شدن از عمل نیست بلکه باید عمل کنند و این عمل است که مورد نظر کرامت خداوند و پیامبرش قرار می گیرد و خدا که دانای ظاهر و باطن و نهان و آشکار است پاداش عمل آنان را خواهد داد.

۴/ گروه دیگری از مردم هستند دورتر از اینان.حساب ایشان با خداست خدا

یا آنان را عذاب می کند یا توبه شان را می پذیرد و این بر حسب علم اوست و بر مقتضای حکمت بالغۀ اوست و به آنان کیفر یا پاداش خواهد داد.

شرح آیات:

اشاره

صدقه به اکراه

[۱۰۳]

صدقه باید به رضا و رغبت و فقط برای تقرب به خدا پرداخت شود و انگیزۀ آن ایمان به خدا و روز جزا باشد.صدقۀ مالی،انفاق مال است از روی ایمان و تقوی.اما مردمی هستند که خود صدقه را نمی پردازند بلکه باید از ایشان گرفته شود.اینان همان گروهی هستند که در آیۀ پیش از آنان یاد شد که کردارهای نیک خود را به اعمال ناپسند می آمیزند.از این رو خدای تعالی پیامبرش را فرمان می دهد(و به تبع آن همه رهبران اسلامی را)که از اموال آنان صدقه بستاند حتی اگر پرداخت آن از روی رضا و رغبت نباشد.ولی هدف این صدقه با هدف جزیه و دیگر اموالی که مثلا برای قصاص می پردازند فرق دارد هدف در اخذ این صدقه دو چیز است:

اولا:پاکیزه ساختن اموال ایشان و زدودن هر شهرت بد از ایشان است.

ثانیا:تزکیۀ نفوس آنهاست و پرورش آنهاست به مقتضای کرم و بزرگواری و خروج از سلول تنگ بخل و فرا بردن ایشان به سطح عطا و احساس مسئولیتهای اجتماعی در برابر افراد اجتماع.

خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهٰا

از داراییهای آنان صدقه بستان تا آنان را پاک و منزه سازی.» البته این فرمان به معنی آن نیست که اموال ایشان را در حیطۀ تصرف در آورند،بلکه مقداری محدود از آن چون خمس و زکات و دیگر حقوق اجتماعی که برای گرفتن آنها ضوابط معینی وجود دارد.

از سوی دیگر این گرفتن صدقه نباید به گونه ای باشد که برای آنان حرجی ایجاد کند و آنان را از طریق حق دور گرداند.از این رو باید با دعا در حق ایشان

توأم باشد.

۴/

وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاٰتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ

و برایشان دعا کن زیرا دعای تو مایهٔ آرامش آنهاست.» دعا در حق اینان به خیر و برکت است و همین دعا سبب آرامش دل آنان می شود به گونه ای که اعتمادشان به خدا و جامعهٔ اسلامی که رهبری اسلامی زمام ادارهٔ آن را بر عهده دارد.

وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

و خدا شنوا و داناست.» یعنی آن دعا را می شنود و به اهداف آن که دعا می کند و او را می ستاید و برای برادران مسلمانش خیر و سعادت طلب می کند آگاه است.

پذیرفتن خدا صدقات را

[۱۰۴]

خدا به احوال بندگانش آگاه است.می خواهد که ما یقین داشته باشیم که او توبهٔ بندگانش را می پذیرد.با آن که رسول اللّٰه است که صدقه را می ستاند ولی پذیرندهٔ توبه خداست زیرا در واقع گیرندهٔ صدقه خداست.از این رو است که می فرماید:

أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ أَنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوّٰابُ الرَّحِيمُ

آیا هنوز ندانسته اند که خدا توبهٔ بندگانش را می پذیرد و صدقات را می ستاند و خداست که توبه پذیر و مهربان است.»

[۱۰۵]

برای این که آن گروه که عمل صالح و ناپسند را به هم می آمیزند به خود آیند و نفوس خویش از زنگ گناه پاکیزه سازند و در راه دین از صلابت و استواری بیشتری برخوردار شوند باید دست به عمل زنند و این عمل در نفس آنان دو اثر باقی می گذارد:یکی رسوخ ایمان است در آن و یکی هم اثری است که ۴/ پیامبر و مؤمنان آن را می بینند و صاحب آن را می ستایند.

وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ

بگو عمل کنید،خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را خواهند دید.»

بنا بر این کسی که عمل خیری انجام می دهد نباید بیمی به دل راه دهد و چنان پندارد که به نتیجهٔ مطلوب نخواهد رسید.آری او نتیجهٔ عمل خود را خواهد یافت یا در این جهان و یا در آن جهان.

وَ سَتُرَدُّونَ إِلىٰ عٰالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَهِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

و شما به نزد دانای نهان و آشکارا باز گردانده می شوید و او از اعمالتان آگاهتان خواهد کرد.» خداوند تعالی ظاهر و باطن را می داند و تنها به دادن جزاء به کسی که کاری انجام داده اکتفاء نمی کند،بلکه برای او بیان می کند که این جزاء در برابر فلان عمل است تا در کام جان او خوشگوارتر بود و بیشتر موجب عزّت و افتخار او گردد.

همهٔ اینها علاج نفوس ضعیفی است که ایمانشان هنوز به مرحلهٔ کامل خلوص نرسیده و اعمال نیک آنها به کردارهای ناپسند آمیخته است.

سخن آخر آن که:بیشتر مسلمانان از این گروه اند که هنوز شخصیت ایمانی آنان تکامل نیافته است.بر اینان واجب است که از این وسیلهٔ علاج برای تعمیق روح تقوی در نفوس خود سود جویند.

آنها که کار خود را به خدا محوّل می کنند

[۱۰۶]

گروه دیگری هستند که خود را اصلاح نمی کنند و از این علاج قرآنی برای معالجهٔ نفوس خویش بهره نمی جویند و چون نفوسی ضعیف و اراده ای سست دارند همواره میان بهشت و دوزخ در تردیداند.

وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّٰهِ إِمّٰا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمّٰا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

گروهی دیگر به مشیت خداوند واگذاشته شده اند که یا عذابشان می کند یا توبه شان را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است.» گاه ممکن است فردی که هنوز به مرحلهٔ اعلای ایمان نرسیده باشد،زیرا نتوانسته حقیقت ایمان را درک کند یا بگوییم از درک حقیقت آن قاصر بوده،

مرتکب گناهی شود. /۴ درهای رحمت باری تعالی برای چنین کسی گشاده است.

اما گاه ممکن است که شخصی می خواهد در برابر اوامر خداوند سرکشی کند یا عمدا به آن اهمیت ندهد و در گرداب شهوات غوطه ور شود،خدای تعالی چنین کسی را به سختی عقاب می کند:

و خدا دانا و حکیم است».

پس آدمی نباید از رحمت خداوند مأیوس گردد و هم چنان به نافرمانی و گناه ادامه دهد هر چند گناهانش بسیار و بزرگ باشد بلکه در حد معینی درنگ کند و بکوشد که هیچ گاه رابطهٔ خود را با خدا نگسلد.از سوی دیگر نباید اعتماد به رحمت خدا او را از عمل باز دارد چه بسا چون دیده بر هم نهد به سبب بسیاری گناهانش با نقمت و عذاب خدا رو به رو گردد.

خدا به لطایف نیّات افراد بشر و دقایق اعمال ایشان عالم است و به سبب حکمت اوست که دقیقه ای از اعمال بندگان فروگذار نمی شود،و حساب همه را دارد بی هیچ کم و کاستی.باید همگان برای خلاص از عذاب خدا و وصول به رحمت گسترده او تلاش کنند و از رحمت او مأیوس نباشند و به اعمال خویش مغرور نگردند.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۰۷ تا ۱۱۰]

اشاره

وَ اَلَّذِینَ اِتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرٰاراً وَ کُفْراً وَ تَفْرِیقاً بَیْنَ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ إِرْصٰاداً لِمَنْ حٰارَبَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنٰا إِلاَّ اَلْحُسْنیٰ وَ اَللّٰهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکٰاذِبُونَ (۱۰۷) لاٰ تَقُمْ فِیهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی اَلتَّقْویٰ مِنْ أَوَّلِ یَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ فِیهِ رِجٰالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَ اَللّٰهُ یُحِبُّ اَلْمُطَّهِّرِینَ (۱۰۸) أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْیٰانَهُ عَلیٰ تَقْویٰ مِنَ اَللّٰهِ وَ رِضْوٰانٍ خَیْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْیٰانَهُ عَلیٰ شَفٰا جُرُفٍ هٰارٍ فَانْهٰارَ بِهِ فِی نٰارِ جَهَنَّمَ وَ اَللّٰهُ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِینَ (۱۰۹) لاٰ یَزٰالُ بُنْیٰانُهُمُ اَلَّذِی بَنَوْا رِیبَةً فِی قُلُوبِهِمْ إِلاّٰ أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَ اَللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۱۱۰)

/۴

رسالت مسجد و مسجد ضرار

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیات پیشین سخن از گروه های مختلف اجتماع اسلامی بود.از جمله گروه منافقان یکی هم گروهی است که نفاق خود را در زیر پردهٔ دین مخفی کرده انـد اینان مسجدی ساخته بودند ولی قصدشان از ساختن آن زیان رسانیدن به مسلمانان و فاسد کردن اعتقادات آنها و ایجاد تفرقه در صفوف آنها و بسیج نیروهایی برای معارضه با آنان بود.همهٔ این اعمال را در زیر شعارهای فریبنده و پر زرق و برق مخفی کرده بودند.مدعی بودند که کاری جز خیر و صلاح مسلمانان ندارند در حالی که خدای تعالی بر دروغگوییشان گواهی می داد.

خداوند پیامبرش را از اقامهٔ نماز در این مسجد نهی نمود زیرا بنای مسجد باید بر تقوی استوار باشد نه بر اضرار و کفر و تفرقه.به تعبیر دیگر بر اساس نفع و ایمان و وحدت بنا شده باشد.همچنین پایگاهی باشد علیه قوای دشمن و باید جماعتی که در مسجد گرد می آیند دوستداران پاکی و صلاح باشند زیرا خداوند اینان را دوست می دارد.

مسجد باید بر اساس تقوی و خشنودی خدا و پیروی از راه و روش الهی بنا شده باشد و اگر نه بر این اساس ثابت استوار باشد،همانند خانه ای است که بر لب پرتگاهی ساخته شده و هر بار احتمال سقوط او می رود.سرانجام چنین خانه ای

سقوط در اعماق این پرتگاه است /۴ و سرانجام چنان مردمی که در چنان مسجدی گرد می آیند سقوط در آتش جهنم است،زیرا خداوند ظالمان را هدایت نمی کند اینان با پذیرفتن کفر و فساد بر خود ستم روا داشته اند.

این بنای منحرف را هیچ اساس استواری نیست حتی در دل و جان بنیانگذاران آن.زیرا اینان به صحت راه و روش خویش اعتماد ندارند و آن قدر در این تردید و بی اعتمادی خواهند ماند،تا دلهایشان پاره شود و اراده شان به نابودی کشد.خداوند به اعمال آنان آگاه است و از روی حکمت خویش پاداششان خواهد داد.

شرح آیات:

اشاره

مسجد ضرار

[۱۰۷]

بار دیگر قرآن از نقشه های شیطانی و مکارانهٔ منافقان پرده بر می دارد.اینان که خود را در زیر پوشش دین و شعارهای دینی مخفی کرده بودند و مسجدی ساختند و در باطن قصدشان زیان رساندن به مسلمانان بود.قرآن برای ما بیان می کند که نباید فریب بخوریم بلکه با ژرفنگری جوانب کارها را بسنجیم و برای امور مشابه آینده از تاریخ درس عبرت بگیریم.

منافقان،مسجدی که ساخته بودند به قصد زیان رساندن به مردم بود و حال آن که هدف اصلی آنان از بنای مساجد سود رساندن است.مسجد برای پرستش خداست.و حال آن که این مسجد برای کفر ورزیدن به خدا بود و نیز رواج ارزشهای شیطانی مثلا تفرقه انداختن میان مردم با بهانه قرار دادن مسائل نژادی و قومی و اقلیمی و عشایری.

وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرٰاراً

آنهایی که مسجدی می سازند تا به مؤمنان زیان برسانند.» /۴ به مردم زیان برسانند نه سود،مسجد عنوان مسجد ضرار پیدا می کند به هنگامی هم که با سرمایه مستکبرین ساخته شده باشد چون سرمایه داران بزرگ و

رؤسای قبایل نژادپرست.مسلما هدف چنین مسجدی جز زیان رساندن به مستضعفان و تسلط بر مردم آن هم به نام دین،نخواهد بود.

وَ کُفْراً وَ تَفْرِیقاً بَیْنَ الْمُؤْمِنِینَ

و میانشان کفر و تفرقه اندازند.» محتوی چنان مسجدی از جنبهٔ ایدئولوژی و فرهنگی کفر به خدا و به ارزشهای دین است هر چند که در آنجا نماز هم اقامه شود.زیرا نماز اینان ضد نماز حقیقی است و اقامه شعایرشان هدفی جز اعادهٔ حکومت مستکبران ندارد و از آن جز کفر و ضلالت نزاید.

در مسجد اینان میان فقیران،و مستضعفان و مهاجران از مکّه و میان اغنیا و رؤسای قبایل و سران منافقان که از مردم مدینه بودند فرق نهد در حالی که اصل و اعتبار مسجد در این است که میان همهٔ افراد آن مساوات و برابری برقرار باشد.

وَ إِرْصٰاداً لِمَنْ حٰارَبَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ

و تا برای کسانی که می خواهند برای خدا و پیامبرش جنگ کنند کمینگاهی باشد.» شایسته است که مسجد خاستگاه نیروهایی باشد صادق در دفاع از اسلام.

ولی این مسجد مجمع جماعات منافقان بود و همهٔ تلاش آنها نه دفاع از اسلام بلکه گردآوردن نیروهایی بود برای محاربه با خدا و رسول او.

بنا کنندگان و ساکنان این مسجد و هر مسجد دیگری که چنین خصایصی داشته باشد ادعا می کنند که قصد بدی ندارند،بلکه هدفشان مقدس است و می خواهند بهترین زندگی را برای مردم فراهم آورند یا از حقوق بشر حمایت کنند یا از آزادی و استقلال نگهداری کنند.

وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنٰا إِلاَّ الْحُسْنیٰ وَ اللّٰهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکٰاذِبُونَ

آن گاه سوگند می خورند که ما را جز نیکوکاری قصدی نبوده است خدا گواهی می دهد که دروغ می گویند.» ۴/

اساس و اهداف مسجد

[۱۰۸]

خدای تعالی پیامبرش را از اقامهٔ نماز در چنین مسجدی نهی

می کند.

لاٰ تَقُمْ فِيهِ أَبَداً

هرگز در آن مسجد نماز مگزار.» حتی اگر بنا هم بنام مسجد باشد جنبهٔ شرعی و قانونی کسب نخواهد کرد، زیرا هدف از بنای آن فساد و کفر بوده است و اگر پیامبر و هر رهبری دینی در چنین مسجدی نماز بخواند مشروعیت دادن به اعمال طاغوتیان است یا تحقق بخشیدن به ارزشهای جاهلی است.

لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ

مسجدی که از روز نخست بر پرهیزگاری بنیان شده شایسته تر است که در آنجا نماز بگزاری.» پرهیزگاری در این آیه نماد این معنی است که بنای مسجد برای نفع همهٔ مردم است هم از ناحیهٔ اقتصادی و هم از ناحیهٔ اجتماعی و نیز اشاعهٔ ارزشهای دینی از جنبهٔ پرورشی و گسترش روح دوستی و همکاری از نظر اخلاقی و سیاسی است.

ولی کسانی که در مسجدی که بنای آن پرهیزگاری باشد گرد می آیند یا رهبری آن را در دست دارند مردمانی پاکیزه خوی اند و هدفشان نخست تزکیهٔ نفس خود و سپس تربیت مردم است.

فِيهِ رِجٰالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ

در آنجا مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه باشند،زیرا خدا پاکیزگان را دوست دارد.» هدف آنان استثمار فقرا و تسلّط بر آنها به نام دین نیست و نمی خواهند به نام دانش و فضل بر آنان بزرگی فروشند.بلکه آنها در جستجوی طهارت نفوس خویشند و در پی تکمیل شخصیتشان و نماد زندهٔ کسانی هستند که در مساجد از روی صدق نیت اقامه نماز می کنند.

[۱۰۹]

اساس مسجد تقوی با مسجد ضرار فرق بسیار دارد.مسجد تقوی را بنیان پرهیزگاری است و جستجوی خشنودی حق و در پی آن تنفیذ برنامه های نبوت و تحقق اهداف آن در حالی که مسجد ضرار بنیانش متزلزل است،زیرا بر پیهای

۴/ لرزان هوا و هوس و مصالح بی ارزش مادی بنا شده با هر باد که می وزد به سمتی متمایل می شود.روزی این یک را ثنا می گویند و روزی دیگری را،یا این خاندان را لعنت می کند و روزی دیگر خاندان را.

أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلیٰ تَقْویٰ مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوانٍ خَیْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلیٰ شَفا جُرُفٍ هارٍ

آیا کسی که بنیان مسجد را بر ترس از خدا و خشنودی او نهاده است بهتر است یا آن کس که بنیان را بر کنارۀ سیلگاهی که آب زیر آن را شسته است نهاده است.» یعنی بر کنارۀ پرتگاهی.

فَانْهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ

تا با او در آتش جهنم سرنگون گردد.» مسجد باید در واقع مرکز ثقل اجتماع و سیاست باشد و مردم آن سان که به وسیلۀ ستارگان راه خود را در بیابان می یابند در امور سیاسی و اجتماعی هم به هدایت آن راه خود بیابند و بدان اعتماد داشته باشند و در سایۀ آن بیارامند و مستضعفان پراکنده را در محضر امام راهنما گرد آورد آن سان که ترسندگان در پناهگاهی امن قرار می گیرند.مسجد همۀ نیروهای مؤمن را بسیج و متحد می کند.

پس نباید دستخوش دگرگونیهای سیاسی شود و باید که امامان مسجد مستقل از نفوذ قدرتها باشند اما اگر چون اقماری در فلک سیاست هر لحظه در تغییر و دگرگونی باشند در این صورت به خود ستم کرده اند و خداوند ستمکاران را دوست ندارد و هدایت نمی کند.

وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ

و خدا مردم ستمگر را هدایت نمی کند.» [۱۱۰]

مسجدی که بر اساس ظلم بنا شده مستاصل و لرزان است.ساکنان آن همواره در تردید و عدم اعتماد خواهند بود.

۴/

لاٰ یَزٰالُ بُنْیٰانُهُمُ الَّذِی بَنَوْا رِیبَةً فِی قُلُوبِهِمْ إِلاّٰ أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ

آن بنا که برآورده اند همواره مایۀ تشویش در دلشان خواهد بود.تا آن هنگام که دلشان پاره گردد و خدا دانا و حکیم است.»

ص :۲۳۷

زیرا به بنای خود ایمان ندارند و برای آن نقشی در راهنمایی جامعه قایل نیستند،زیرا آن را برای اهداف بی ارزش مادی ساخته اند و اکنون که به آن هدفها رسیده اند مسجد را رها می کنند.چنان که شاعر گوید:

صلی المصلی لامر کان یطلبه

لمّا انقضی الامر لا صلّی و صاما

نمازگزاری است که نماز می خواند تا به مقصودی رسد و چون رسید و کار به پایان آمد دیگر نه نماز می خواند و نه روزه می گیرد.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۲]

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ اِشْتَریٰ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ اَلْجَنَّةَ یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی اَلتَّوْرٰاةِ وَ اَلْإِنْجِیلِ وَ اَلْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفیٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اَللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ اَلَّذِی بٰایَعْتُمْ بِهِ وَ ذٰلِکَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ (۱۱۱) اَلتّٰائِبُونَ اَلْعٰابِدُونَ اَلْحٰامِدُونَ اَلسّٰائِحُونَ اَلرّٰاکِعُونَ اَلسّٰاجِدُونَ اَلْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَلنّٰاهُونَ عَنِ اَلْمُنْکَرِ وَ اَلْحٰافِظُونَ لِحُدُودِ اَللّٰهِ وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۱۲)

۴/

ص :۲۳۸

صفات مجاهدان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن ضمن معرفی گروه های مختلف مردم بر حسب وضع و موقعیتی که دارند،اکنون به معرفی گروهی از برترین مؤمنان می پردازد که عالیترین نمونه و نماد مؤمنان هستند.این گروه هر چه از دیناری دارند به خدا می دهند تا در عوض در آخرت بهشت را بستانند.اینان را می بینی که در راه خدا جهاد می کنند و برای ایشان فرقی نمی کند که کشته شوند یا دیگری را بکشند.خداوند بحق آنان را وعده داده،و از این وعده در تورات و انجیل و قرآن یاد کرده است آیا کسی هست که به وعدهٔ خود وفا کند تا خدای تعالی هم وعدهٔ خود را برآورد؟این یک معاملهٔ سودمندی است که خدا مؤمنان را به آن بشارت می دهد و با کامیابی بزرگی همراه است.

از صفات این گروه این که توبه کنندگانند یعنی همواره در صدد اصلاح خود هستند.اهل عبادتند و اهل سپاس.یعنی به آنچه خداوند قسمتشان کرده خرسنداند و به رحمت واسعه خداوندی اطمینان دارند،همچنین اهل سیاحت اند یعنی همواره در زمین سفر می کنند یا برای عبرت گرفتن و یا برای جهاد،اهل رکوع و سجودند و تسلیم و خضوع،امر به معروف می کنند و نهی از منکر و پیوسته در کار صیانت حدود خداوند هستند.

به سبب این کارهای خود مثل اعلای انسانیت اند پس شایسته است که ۴/ آنان را به لطف و رحمت پروردگارشان تهنیت گویند و بشارت دهند.

ص :۲۳۹

شرح آیات:

اشاره

رابطهٔ خدا با بنده،خرید و فروخت

[۱۱۱]

هنگـامی که هزار دینار می دهی تا قطعه زمینی را از مالکش بخری، با هزار دینار خود چه می کنی؟خواه و ناخواه از آن دل بر میکنی و منتظر صـاحب زمین می نشـینی تـا هر وقت بیایـد و پولش را طلب کنـد به او بـدهی.او نیز به نوبـهٔ خود منتظر است تا زمینی را که به تو فروخته به تو بدهـد و پولش را دریـافت کند.بـدین سـان است وقـتی که خـدا از مؤمنین چیزی می خرد.همه دارایی آنهـا را از مال و جان و در برابر وعـدهٔ بهشت می دهد.وعـدهٔ پروردگار راست و درست است و تو مؤمنی که فروشـنده هستی دیگر مالک جان و مال خود نیستی زیرا آن را به خدا فروخته ای و چه خریدار خوبی و چه بهای ارجمندی!خریدار خدا و بها بهشت است.از این پس تو را هوای بهشت در سر می افتد و شوق دیدار آن زیرا آن را به فضل و رحمت خدا مالک شده ای.

آیـا تردیـدی در این داری که خداونـد پیمان خود را به تو وفا خواهـد کرد؟نه چنین است.او با وفاترین است در پیمان،زیرا بی نیاز و ستوده است و بهشتهای گسترده را که عرض آن همسنگ آسمانها و زمین است در اختیار دارد.

إِنَّ اللّهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ

خدا از مؤمنان جانها و مالهایشان را خرید تا بهشت از آنان باشد.» از این رو نفس خود را مشـتاق جهاد می بینی زیرا این اسـت راه شهادت تو و در نتیجه راه توبه بهشت و لقاء خداوند.خدایی که محبوب دل مؤمنان است.

يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرٰاهِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ

در راه خدا جنگ می کنند،چه بکشـند یا کشـته شوند وعده ای که خدا در تورات و انجیل داده است به حق بر گردن اوست.» در هر عصـری مؤمنان صادق عقیـدت را می بینی که برای رفتن به جهاد بر یکـدیگر پیشـی می گیرند و این شـیوهٔ آنها بوده از عهد موسی تا عیسی تا عصر

محمد(ص).

۴/

وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ

و چه کسی بهتر از خدا به عهد خود وفا خواهد کرد.» خداوند محققا به عهد خود وفا کند زیرا او صادق است و قادر است و پیروزمند است و مهربان ترین مهربانان است.هر چه را به تو وعده کرده چند برابر پرداخت خواهد کرد.

فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ

بدین خرید و فروخت که کرده اید شاد باشید که کامیابی بزرگی است.»

صفات مؤمنان

[۱۱۲]

از اوصاف این گروه که در تمام جوانب زندگیشان نمایان است و حکایت از این دارد که اینان اهل بهشت اند و به دنیای دنی و نعیم ناچیز آن دلبستگی ندارند چند چیز است:

الف:همواره تائب هستند،هر گناه که مرتکب شوند در حال توبه می کنند،به هر غفلت و نادانی که گرفتار آیند دست انابت به درگاه خداوندی به آسمان بلند می کنند.همواره در پی اصلاح نفس خویش اند تا گرفتار دیو شهوت و هوس نگردند.

ب:خدا را عبادت می کنند و شب و روز به درگاه او تضرع می کنند و با این عمل در ایمان خود ثابت قدم تر می شوند و در جهاد خصم بیشتر پای می فشارند.

ج:حمد خدای سبحان به جای می آورند و همواره خشنوداند و به عطای پروردگارشان خرسند.بدین سبب شخصیتی سالم و خالی از عقده های مردم دنیاپرست دارند.همچنین دستشان بخشنده است و در تحمل رنجها تواناترند و از جسمی سالم بهره مند هستند.

د:در زمین سیاحت می کنند تا نیک بنگرند و عبرت بگیرند و ببینند که برای آبادانی زمین چه نیروهایی به کار رفته.انسانهایی را که خواستار هدایت اند

بشناسند و پیام حق را به آنان ابلاغ کنند و نفس خود در راه خدا به رنج افکنند.

ه:رکوع و سجود می کنند،زیرا آن دو مظهر صادق عبادت اند.

۴/ و:امر به معروف می کنند و نهی از منکر زیرا خود را برای این مسئولیت مهم مهیّا کرده اند.

ز:همواره می کوشند تا پای از حدود دین بیرون ننهند و هرگز به خود اجازه تجاوز از حدود شرعی را نمی دهند و مجاهده در راه خـدا را بهانـهٔ چنیـن اعمـالی نمی سازنـد.بلکه خـود را بـه رعـایت حـدود و ضوابـط دیـن از هر کس دیگر ملـتزم تر می دانند.خداوند چنین کسان را به رحمت گستردهٔ خود بشارت می دهد.

اَلتّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السّائِحُونَ الرّاكِعُونَ السّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

توبه کنندگاننـد،پرستندگانند،ستایندگانند،روزه داراننـد،رکوع کنندگاننـد، سـجده کنندگانند،امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکرند و حافظان حدود خدایند و مؤمنان را بشارت ده.»

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۳ تا ۱۱۶]

اشاره

ما كانَ لِلنَّبِيِّ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كانُوا أُولِي قُرْبى مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحابُ اَلْجَحِيمِ (۱۱۳) وَ ما كانَ اِسْتِغْفارُ إِبْراهِيمَ لِأَبِيهِ إِلاّ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَها إِيّاهُ فَلَمّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْراهِيمَ لَأَوّاهٌ حَلِيمٌ (۱۱۴) وَ ما كانَ اَللّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتّى يُبَيِّنَ لَهُمْ ما يَتَّقُونَ إِنَّ اَللّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۱۵) إِنَّ اَللّهَ لَهُ مُلْكُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اَللّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ (۱۱۶)

۴/

معنای واژه ها

۱۱۴ موعده:از وعد است.

لأواه:أوّاه از تأوّه و آن درد کشیدن است.

۴/

پیوستگی و خویشاوندی و امر رسالت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیاتی که پیش از این داشتیم دربارهٔ موضعگیریهای گروه های مختلف در برابر امر رسالت بود.در این آیات و آیاتی که پس از آن خواهد آمد از روابط این گروه ها با یکدیگر سخن به میان می آید.در آغاز،عدم پیوستگی میان مؤمنان و مشرکان را تذکّر می دهد و می گوید میان این دو گروه هیچ گونه پیوستگی و خویشاوندی وجود ندارد،حتّی برای پیامبر و مؤمنان جایز نیست که برای مشرکان طلب آمرزش کنند زیرا این امر حکایت از نوعی علاقه دارد.علاقه ای که شرعا ممنوع است و به هیچ مسلمانی سودی نمی رساند.

در آیهٔ بعد سخن از طلب آمرزش کردن ابراهیم است برای پدرش در حالی که می دانست که مشرك است زیرا به او وعده داده بود که برایش آمرزش خواهد.

چه بسا ابراهیم به این امید بود که پدرش هدایت یابد ولی چون دریافت که هدایت را در او راه نیست از او بیزاری جست زیرا ابراهیم در یکتاپرستی خالص بود و همواره به درگاه پروردگارش زاری می کرد و بردبار بود.

خداوند بشر را فطرتا هدایت کرده و برایشان پیامبران فرستاده و شرایع و قوانین دین را آشکار ساخته،زمانی که با آن شرایع مخالفت کردند و آن را نپذیرفتند خدا ایشان را گمراه ساخت و خدا بر هر چیزی داناست.

ص :۲۴۳

۴/ بدین گونه خدای تعالی از طلب آمرزش برای مشرکان نهی فرموده است زیرا خدا آنها را راه نموده ولی آنان کوری و ضلالت را دوست داشتند خدا نیز برایشان گمراهی خواست و آنان را از رحمت خود دور نمود.خداوندی که دارنده فرمانروایی آسمانها و زمین است دوستدار و سرپرست بشر است بدان سان که او را از خاندان و خویشاوندان بی نیاز می گرداند.

شرح آیات:

اشاره

شرایط استغفار

[۱۱۳]

بعضی از مردم گناه می کنند و آرزو می کنند که پیامبر یا یکی از اولیاء خدا آنان را شفاعت کند،زیرا فرزند فلان ولی از اولیاء خداست یا پیرو پیامبر است.

ممکن است این آرزو،آرزویی معقول باشد ولی به سه شرط:

اولا:این آرزو،تنها یک آرزو نباشد بلکه آرزویی باشد توأم با عمل صالح.قرآن کریم می فرماید:«آیا آدمی تمنی می کند،در حالی که آخرت و دنیا از آن خداست».تا آنجا که می گوید:«برای آدمی جز آنچه برای به دست آوردنش سعی ورزیده نیست».اینها دلیل بر این است که آرزو اگر در همان محدودهٔ آرزو باقی بماند سودی نخواهد کرد.

ثانیا:رابطه و پیوستگی اش به ولی یا رسول رابطه و پیوستگی بر مبنای ایمان باشد نه آن که فقط جنبهٔ عاطفی داشته باشد یا پیوستگی نسبی باشد.زیرا پیغمبر پدر هیچ یک از افراد نیست بلکه پیش از هر چیز پیغمبر است و خداوند او را فرستاده تا مردم از او فرمان ببرند.اگر رابطه و پیوستگی از جهت ایمان به خدا باشد سبب شفاعت او می شود.

ثالثا:گناه،شرک به خدا که گناهی عظیم است نباشد،زیرا خدا هر گناهی را می آمرزد مگر شرک به خود را.

با تحقق این شروط پیغمبر یا ولی خدا می تواند از گناهکاران شفاعت کنند

ولی باز هم شفاعت به آن معنی نیست که بر خدا است که گناهان را بیامرزد.بلکه بنده باید خدا را بخواند و خدا به فضل خود دعای او را مستجاب کند. ۴/ همچنین شفاعت و استغفار به یک معنی است زیرا استغفار دعاست برای آمرزش گناه گناهکاران.آیه ای که می آید تأکید است بر این شرط اخیر که مهمترین این شرایط هم هست که می فرماید:

مٰا کٰانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كٰانُوا أُولِي قُرْبىٰ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحٰابُ الْجَحِيمِ

نباید پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند برای مشرکان هر چند از خویشاوندان باشند-پس از آن که دانستند که به جهنم می روند-طلب آمرزش کنند.» تا زمانی که شخصی مشرک است اهل جهنم است بنا بر این طلب آمرزش برای او وجهی ندارد.و چرا باید با چنین کسی مؤمنان ارتباط معنوی پیدا کنند.او از امتی است و ما از امت دیگر.سرانجام او آتش است و سرانجام مؤمن بهشت.

[۱۱۴]

آری،استغفار برای مشرک هم جایز است هنگامی که مقصود طلب هدایت او باشد.هم چنان که رسول اللّٰه در مواردی برای قوم خود که مشرک بودند از خدا طلب هدایت می کردند و می گفتند:«خدایا قوم مرا هدایت کن که مردمی نادان هستند»همچنین ابراهیم به پدر خود وعده داد که برای او از خدا آمرزش خواهد:

«سلام بر تو،از پروردگار خود برای تو آمرزش خواهم خواست الخ».

ابراهیم نیز قصدش از آمرزش خواستن هدایت قوم خود و بیرون آوردن ایشان از ضلالت بود.ولی هنگامی که دریافت که پدرش و قومش دشمنان خدا هستند و شرکشان نه از جهلشان بلکه از کینه توزی آنهاست از آنها دوری گزید و بیزاری جست.

وَ مٰا كٰانَ اسْتِغْفٰارُ إِبْرٰاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلاّٰ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهٰا إِيّٰاهُ فَلَمّٰا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرٰاهِيمَ لَأَوّٰاهٌ حَلِيمٌ

آمرزش خواستن ابراهیم برای پدرش نبود مگر به خاطر وعده ای که به او داده بود.چون برای او آشکار شد که پدرش دشمن خداست از او بیزاری جست.زیرا ابراهیم بسیار خدای ترس و بردبار

بود.» [۱۱۵]

خـدای تعالی فرمان به قطع رابطه با مشـرکان بدون سابقهٔ بشارت به بهشت و انذار از عذاب خدا نمی دهد.بر ما است که به هر وسـیلهٔ ممکن آنها را به سوی هـدایت فرا خوانیم.از جملـهٔ این وسایل دعا در حق آنهاست که به راه راست هـدایت شوند ۴/ و چون دشمنی ورزیدند،آنان را ترک گوییم و از آنها بیزاری جوییم.

هم چنان که خدای سبحان هرگز مردمی را که هدایت کرده گمراه نمی سازد.

وَ مٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰاهُمْ

خـدا قومی را که هـدایت کرده است گمراه نمی خواهـد.» هدایت او گاه از روی فطرت است زیرا خدا مردم را آفریده است و معرفت خود در نفوس آنان جای داده و توشهٔ عقل و خرد بخشـیده تا حقیقت را بشناسـند.یا هدایت به وسیلهٔ فرستادن پیغمبران است و چون هدایت یافتند آنان را نعمت دهد.

گاه این نعمت سـبب طغیان آنان شود و هر چه را رسولان به آنان گفته انـد از یاد ببرنـد.در این هنگام خـدا نیز گمراهشان می خواهـد و نعمـت هـدایت را از آنـان سـلب می کنـد.همان هـدایتی کـه بـه آنـان ارزانی داشـته بـود و آنـان در نگهـداشت آن نکوشیدند و اعمال و آیینهایی که بر آنان مقرر داشته بود رها کردند و به محرمات توجهی ننمودند و از آنها اجتناب نکردند.

حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ مٰا یَتَّقُونَ

تا برایشان روشن کند که از چه چیز باید بپرهیزند.» یعنی از چه گناهانی باید اجتناب ورزند.

إِنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ

که خدا بر هر چیزی داناست.» [۱۱۶]

همچنین نبایـد انسان خود را وابسـته به خویشاوندان کافر خود گرداند و برای آنان آمرزش نخواهد،زیرا فرمانروایی آسـمانها و زمین از آن خداست و خانواده و قبیله و عشیرهٔ یک فرد هرگز او را از خدای بی نیاز نمی کند.

إِنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ نَصِیرٍ

فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست.زنده می کند و

می میراند و شما را جز خدا دوستدار و یاوری نیست.»

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۷ تا ۱۱۸]

اشاره

لَقَدْ تٰابَ اَللّٰهُ عَلَى اَلنَّبِيِّ وَ اَلْمُهٰاجِرِينَ وَ اَلْأَنْصٰارِ اَلَّذِينَ اِتَّبَعُوهُ فِي سٰاعَهِ اَلْعُسْرَهِ مِنْ بَعْدِ مٰا كٰادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۱۷) وَ عَلَى اَلثَّلاٰثَهِ اَلَّذِينَ خُلِّفُوا حَتّٰى إِذٰا ضٰاقَتْ عَلَيْهِمُ اَلْأَرْضُ بِمٰا رَحُبَتْ وَ ضٰاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَنْ لاٰ مَلْجَأَ مِنَ اَللّٰهِ إِلاّٰ إِلَيْهِ ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلتَّوّٰابُ اَلرَّحِيمُ (۱۱۸)

۴/

۴/

اطاعت به هنگام سختی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خداوند تعالی گناهانی را که افراد بشر تحت شرایط سختی مجبور به ارتکاب آنها شده اند خواهد بخشید.مثل آن ساعت عسرت که اصحاب رسول اللّٰه به آن مبتلا شدند و نزدیک بود که دلهایشان از حق برکنده شود و به انحراف و گمراهی متمایل گردد.خدای تعالی آنان را بیامرزید،زیرا خدا رئوف و مهربان است،و می داند که پایان طاقت آدمی کجاست.همچنین خداوند آن چند تن را هم که از جنگ سرپیچی کرده بودند،چون توبه کردند و خدا دانست که آنان را جز

خدا پناهی نیست،بیامرزید.تا چون آمرزیده شوند به او باز گردند و همان برنامه های الهی را که برایشان مقرر شده بود به پایان برند.

پس،این دو آیه مکمل آیات پیشین است که می فرمود استغفار وقتی است که گناه به سطح شرک نرسیده باشد و چون به آن سطح رسید دیگر آمرزشی در کار نخواهد بود ولی پیش از آن خدای سبحان برخی از گناهان را می آمرزد.

شرح آیات:

اشاره

شفاعت چه زمان و برای چه؟

[۱۱۷]

به موضوع شفاعت باز می گردیم.رسول اللّه چه زمان و چگونه از امت خود شفاعت خواهد کرد؟ ۴/ در اینجا به دو موضوع تأکید می ورزیم.

یکی آن که:شفاعت باید از کار و کوشش انسان منشأ گیرد نه از تمنّیات و رؤیاهای او.

دیگر آن که:هدف از شفاعت تعمیق رابطه میان پیامبر(ص)و قوم اوست و از آیه نخستین این دو موضوع دریافته می شود ولی چگونه؟ اکنون در خود آیه می اندیشیم.

لَقَدْ تابَ اللّهُ عَلَی النَّبِیِّ وَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ

خدا توبهٔ پیامبر و مهاجران و انصار را پذیرفت.» توبه پذیری خدا نسبت به پیامبر به معنی فزونی برکات اوست بر او ولی نسبت به مهاجران و انصار به معنی آمرزیدن گناهان آنهاست.ولی چگونه؟و به چه جهت گناهان ایشان را آمرزید؟زیرا که در ساعت شدت و سختی از پیامبر متابعت کردند و این کاری بزرگ بود و خدا به پایمردی حسنات بزرگ گناهان کوچک را می آمرزد و آیه بر این تأکید دارد.

اَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ فِی ساعَهِ الْعُسْرَهِ

آنان که در ساعت عسرت همراه او بودند.» صبر کردن در ساعات عسرت کاری بزرگ است که خدا به سبب آن دیگر

کارهای کوچک را می بخشاید ولی مهمترین نقطه پیروی از رسول اللّه است و عدم مخالفت با او در مواقعی که به سبب دشواری وضع بشر دامن شکیبایی از دست فرو می هلد.

مِنْ بَعْدِ مٰا كٰادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ

از آن پس که نزدیک بود گروهی را دل از جنگ بگردد.» ناشکیبایی گاه موجب انحراف از ایمان به خدا و رسول او می گردد ولی اگر مؤمن گوش به فرمان رهبری داشته باشد و در آن تردید نکند،همین امر سبب آمرزیدن گناهان او می شود.زیرا پیامبر یا مقام ولایت در برابر پروردگار او را شفاعت می کند و در حق او دعا می کند و برای او آمرزش می طلبد.ما از این راه به فلسفهٔ شفاعت آگاه می گردیم.

۴/

ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ

توبه شان را بپذیرفت زیرا به ایشان رئوف و مهربان است.»

در تنگنای زندگی

[۱۱۸]

در اینجا به یک وضع مشخص بر می خوریم و آن این است که سه تن از یاران رسول اللّه از رفتن به جنگ بازماندند.خدا بر آنان خشم گرفت و به پیغمبر خود فرمان داد که نباید هیچ یک از مسلمانان با آنان سخن گویند.اینان به چنان وضعی افتادند که گویی زمین با همه فراخی اش بر آنان تنگ شده بود.

وَ عَلَى الثَّلاٰثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتّٰى إِذٰا ضٰاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمٰا رَحُبَتْ وَ ضٰاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ

و نیز خدا پذیرفت توبهٔ آن سه تن را که از جنگ تخلف کرده بودند تا آن گاه که زمین با همه گشادگی اش بر آنان تنگ شد و جان در تنشان نمی گنجید.» مراد از تنگ شدن زمین این است که جامعه رابطهٔ خود را از آنها بریده بود.و آنان از احساس گناه به وضعی افتاده بودند که گویی جان در تنشان جای نمی گرفت.پس متوجه خدا شدند.

وَ ظَنُّوا أَنْ لاٰ مَلْجَأَ مِنَ اللّهِ إِلاّٰ إِلَيْهِ

و خود دانستند که جز خداونـد هیچ پناهگاهی که بدان روی آورند ندارند.» در واقع این حقیقت در مقابلشان مجسم شده بود که تنها حصن حصینی که آنان را در برابر هجوم مشکلات در سایهٔ حمایت خود می گیرد خدای قادر متعال است.

ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوّٰابُ الرَّحِيمُ

پس خداوند توبهٔ آنان را بپذیرفت تا به او باز آیند،که توبه پذیر و مهربان است.»

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۹ تا ۱۲۲]

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ كُونُوا مَعَ اَلصّٰادِقِينَ (۱۱۹) مٰا كٰانَ لِأَهْلِ اَلْمَدِينَهِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ اَلْأَعْرٰابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اَللّٰهِ وَ لاٰ يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لاٰ يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لاٰ نَصَبٌ وَ لاٰ مَخْمَصَهٌ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ لاٰ يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ اَلْكُفّٰارَ وَ لاٰ يَنٰالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً إِلاّٰ كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صٰالِحٌ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُضِيعُ أَجْرَ اَلْمُحْسِنِينَ (۱۲۰) وَ لاٰ يُنْفِقُونَ نَفَقَهً صَغِيرَهً وَ لاٰ كَبِيرَهً وَ لاٰ يَقْطَعُونَ وٰادِياً إِلاّٰ كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اَللّٰهُ أَحْسَنَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۱) وَ مٰا كٰانَ اَلْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّهً فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طٰائِفَهٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي اَلدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۲)

۴/

معنای واژه ها

۱۲۰ مخمصه:مخمصه،گرسنگی است و اصل آن از کوچک شدن شکم بر اثر گرسنگی است به مرد گفته می شود خمیص البطن.

یغیظ:غیظ،آشفتگی طبع به خاطر چیزی که او را بد آید گفته می شود غاظه یغیظه.

نیلا:نیل،أمر است.و نیلا:أمرا.

۱۲۵ رجسا:رجس به معنی نجاست است.و به آن نام نامیدند چون کفر و نفاق مانند نجاست است.

۴/

مجاهدان به سوی عمل صالح گام بر می دارند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای تحریض مؤمنان به جهاد در راه خدا،قرآن حکیم بر ضرورت تقوی و انسجام در جماعت مؤمنان صادق که رسول خدا طلایه دار آنها است،تأکید می کند.

در حالی که تخلف از فرمان رسول اللّه جایز نیست و نباید هیچ یک از مسلمانان زندگی و آسایش خویش را بر زندگی و آسایش او برتری نهد،زیرا هیچ یک از عربهای بادیه نشین و مردم مدینه را رنج و آسیبی نمی رسد،مگر آن که برای او در مقابل آن رنج و آسیب پاداش نیکی می نویسند خواه آن آسیب و رنج عطش باشد یا خستگی و یا گرسنگی،و هر کس هر کاری انجام می دهد خواه خرد باشد یا کلان در نامهٔ عمل او ثبت می گردد.مقیاس عمل تحرک در راه خداست یا مقاومت در برابر دشمنان است و خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گذارد.

ص :۲۵۱

هم چنان که هر عمل خرد و کلانی را خدا پاداش می دهد همچنین اگر کسی راهی را طی کند او را نیز به همان مقدار که خسته می شود پاداش نیک می دهد.بر همهٔ مؤمنان که در سرتاسر روی زمین پراکنده اند واجب است که هر گروه جمعی را برگزینند /۴ تا به مرکز رهبری اسلامی آیند(یعنی شهر مدینه)تا به مرکز حوادث نزدیک باشند و تعالیم دین خود را فرا گیرند و در فهم رسالت پیامبر تعمق کنند،تا چون به شهر خود باز گردیدند قوم خود را هشدار دهند و تزکیه و تعلیم کنند و به راه راست راهشان نمایند.

شرح آیات:

اشاره

آنچه بر مؤمن واجب و انجام آن اولی است

[۱۱۹]

آنچه واجب است که مؤمن برای تحقق آن عزم خود را جزم کند:

اولا:ایمانی که در دل مؤمن استقرار یافته باشد.

ثانیا:تقوی و انجام واجبات اسلامی.

ثالثا:با راستگویان و راست کرداران یعنی با تجمع دینی همراه و همسو باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و با راستگویان باشید.» هر یک از این سه امر واجب که بر شمردیم بدون دیگر واجبات کامل نخواهد بود.و مسلّم است که بدون ارتباط و همکاری فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی با تجمع راستگویان و راست کرداران و مشارکت در غمها و شادیهای آنان کمال مادی و معنوی حاصل نگردد.و این امر بدان سبب است که تجمع به مثابهٔ حصن ایمان و تقوی است و فشار مخالفان سخت است و مؤمن نمی تواند به تنهایی به وظایف خود بپردازد.

[۱۲۰]

جامعهٔ بی تحرک و راکد یک جامعهٔ اسلامی و دینی نیست،زیرا اسلام حقیقی اهتمام به امور دیگران و دفاع از حق مستضعفان است.تا آنجا که در راه آن به جهاد رود.جامعهٔ اسلامی در محدودهٔ تنگ اقلیمی منجمد نمی ماند.

نمی توان گفت نخست بنای وطن سپس حرکت برای اصلاح دیگران،زیرا وطن برای فضیلت و خیر است و ۴/ عدالت را و رفاه را حدودی نیست.

همچنین رسول اللّه هشدار دهنده ای بر همهٔ مردم جهان است.بنا بر این بر اهل مدینه که نخستین بنای جامعهٔ اسلامی است واجب است که از رسول اللّه متابعت کند و او را در امر رسالت و تبلیغ و تنفیذ فرمانهای پروردگار به گفتار و کردار یاری رساند.

مٰا كٰانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَهِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرٰابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ

اهل مدینه و عربهای بادیه نشین اطراف را نرسد که از همراهی با پیامبر خدا تخلف ورزند.» و در شهر خود بنشینند و بخواهند اسلام را اجرا کنند و بگویند که ما فقط مسئول اصلاح شهر خودمان هستیم.نه،چنین نیست.بر آنهاست که در زمین سیر کنند آن سان که رسول اللّه سیر می کرد و مشعل رسالت را بر دوش کشند و به هر جای ببرند.آیا جان آنان از جان رسول اللّه عزیزتر است؟چه کسی گفته است که رسول اللّه جان خویش به خطر اندازد و آنان ایمن از هر خطری در شهر خود بیارامند.

وَ لاٰ يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لاٰ يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لاٰ نَصَبٌ وَ لاٰ مَخْمَصَهٌ فِي سَبِيلِ

و نباید از او به خود پردازند.زیرا در راه خدا هیچ تشنگی به آنها چیره نشود و یا به رنج نیفتند،یا به گرسنگی دچار نگردند.

در نتیجه به هیچ چیز که آنان را ناخوش آید گرفتار نیایند.اینان نمی دانند که هر رنجی که می کشند خدا پاداش آن را می دهد.

ص :۲۵۳

وَ لاٰ یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفّارَ

یا قدمی که کافران را خشمگین سازد بر ندارند.» خواه بمانند یا در پیکار زیانها بینند.

وَ لاٰ یَنٰالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلاً إِلاّٰ کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صٰالِحٌ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ

یا به دشمن دستبردی نزنند مگر آنکه عمل صالحی برایشان نوشته شود.که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی سازد.» در این جا دو سنجه برای کار در میان است که خداوند تبارک به سبب آن پاداش عطا می کند:

۴/ مقیاس اوّل:در نظر گرفتن مقدار سختی و فشار.

مقیاس دوم:این که کار تو در بیرون بویژه اثر آن در دشمنت تجسّم یابد، که خداوند سبحان بر اساس این یا آن مقیاس به تو پاداش می دهد بی آن که اجرت را تباه سازد.

هر کس به قدر ذره ای هم نیکی کند پاداش آن را خواهد دید

[۱۲۱]

خدای تعالی انفاقهای تو و هر قدم را که در راه خدا برداری این گونه پاداش می دهد.

وَ لاٰ یُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِیرَةً وَ لاٰ کَبِیرَةً وَ لاٰ یَقْطَعُونَ وٰادِیاً إِلاّٰ کُتِبَ لَهُمْ لِیَجْزِیَهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ

و هیچ مالی چه اندك و چه بسیار خرج نکنند و از هیچ وادیی نگذرند مگر آن که به حسابشان نوشته شود.تا خدا پاداششان دهد،همانند پاداش نیکوترین کاری که می کرده اند.» پاداش دقیق است و از عمل فراتر.یعنی باری تعالی به عمل تو بگونۀ کلی و مطلق نمی نگرد،بلکه به جزء جزء اعمال تو می نگرد.

امت اسلامی و وظیفۀ او در تبلیغ دین

[۱۲۲]

جامعۀ اسلامی جامعه ای دینی است که همواره روی در پیشرفت

دارد.برای این منظور نیازمند به گروهی است که در حکم طلایه داران باشند و تنها همّشان تحقیق و تجسس در اموری دینی و تعمق در امر رسالت آسمانی آن باشد.

این طلایه داران همواره با حوادث دست به گریبانند در حالی که مسلمانان دیگر در شهرهای خود سرگرم امور عادی خویشند.

وَ مٰا کٰانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً

و نتوانند مؤمنان که همگی به سفر روند.» /۴ به عبارت دیگر نمی شود همه یا در شهر بمانند و در کنار رسول اللّه باشند یا همه با او راهی سفر گردند.

فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ

چرا از هر گروهی دسته ای به سفر نروند.» یعنی یک دسته تعمد کنند که به نیابت از سوی دیگران وظایف خاصی را انجام دهند.مثلا از هر عشیره یکی و از هر منطقه شماری از یک عشیره،بومیان به واقعیاتشان نزدیکترند و به مشکلات خود آگاهتر.

لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ

تا دانش دین خود را بیاموزند.» یعنی علم دین را عمیقتر و بهتر از دیگران فرا گیرند ولی وظیفۀ این گروه در همین خلاصه نمی شود که پس از فرا گرفتن علم به رجال بسنده کنند،بلکه باید:

وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند باشد که از زشتکاری حذر کنند.»

صفات فقهاء

فقهای اسلام از سه صفت برخوردارند.

اولا:ایشان از طبقه و نژاد خاصی نیستند بلکه همه از درون جامعۀ اسلامی برخاسته اند.

ثانیا:آنان علم فقه را در صحنۀ عمل اسلامی می آموزند نه در زوایای مساجد و مدارس.بلکه آنان همواره همراه رسول اللّه یا رهبر دینی هستند و علم را در حین

مبارزهٔ میان جاهلیت و اسلام فرا می گیرند.

ثالثا:چون علم دین آموختند در جایی نمی مانند تا مردم نزد آنان آیند،بلکه خود به میان مردم می روند و هشدارشان می دهند.

این هشدار به قصد ایجاد روحیهٔ حذر از زشتکاری و توجه به پرهیزگاری است.آن هم نه بدان گونه که ۴/ چون زبان به انذار و هشدار گشودند از ایشان اسقاط تکلیف می شود بلکه باید همواره در صدد تهذیب اخلاق و تخلق خود به خلق و خوی اسلامی باشند.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۲۳ تا ۱۲۷]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا قٰاتِلُوا اَلَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِنَ اَلْکُفّٰارِ وَ لْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَةً وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلْمُتَّقِینَ (۱۲۳) وَ إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ أَیُّکُمْ زٰادَتْهُ هٰذِهِ إِیمٰاناً فَأَمَّا اَلَّذِینَ آمَنُوا فَزٰادَتْهُمْ إِیمٰاناً وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ (۱۲۴) وَ أَمَّا اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ کٰافِرُونَ (۱۲۵) أَ وَ لاٰ یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عٰامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ لاٰ یَتُوبُونَ وَ لاٰ هُمْ یَذَّکَّرُونَ (۱۲۶) وَ إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلیٰ بَعْضٍ هَلْ یَرٰاکُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ اِنْصَرَفُوا صَرَفَ اَللّٰهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ یَفْقَهُونَ (۱۲۷)

۴/

ص :۲۵۶

موضعگیری منافقان در برابر قرآن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در پایان سورهٔ توبه که اختصاص به امر جهاد اسلامی دارد به ضرورت شروع در جنگ با دشمن نزدیک به ما با شدت هر چه تمامتر فرمان می دهد ولی با حفظ دستورها و ضوابط الهی و پرهیز از تجاوز آن حدود،تا خدا با ما باشد.

همچنین سخن از روحیهٔ منافقان و موضعگیریهای منفی آنان در برابر آیات قرآن و بیان این پندار ایشان است که در قرآن هیچ سودی نیست.منافقان از روی تمسخر و بسا از روی نادانی از خود می پرسند که این آیات به ایمان کدامیک از مؤمنان در افزود؟و سپس قرآن به آنان پاسخ می دهد که مؤمنان را از آیات قرآنی بر ایمان بیفزود و در آنها نعمتی یافتند که یکدیگر را بدان بشارت دهند.در حالی که کفار و منافقان هم چنان در دشمنی و کینه توزی خویش فرو رفتند و در مواضع منفی خود اصرار ورزیدند و هر بار ناپاکی و پلیدی ایشان فزونی گرفت و این شوربختی تا پایان گریبانگیرشان خواهد بود.

هم چنان که منافقان از آیات قرآنی سود نبرند،از حوادث روزگار که خود آیات دیگری هستند نیز سود نمی برند و با آنکه هر سال یک یا /۴ دو بار به مصائب آن گرفتار می شوند تنبه حاصل نمی کنند.

همچنین در برابر آیاتی که بر پیامبر(ص)نازل می شود جبهه گیری می کنند و به یکدیگر چنان می نگرند که گویی معنی آن را در نمی یابند و پس از اندک درنگی روی می گردانند و می روند.آری،خداوند بر دلهایشان مهر نهاده از این رو از درک حقایق محروم اند.

ص: ۲۵۷

شرح آیات:

اشاره

نبرد با نزدیکترین دشمن

[۱۲۳]

هنگامی که امت اسلامی در تصمیم گیری به جنگ با دشمن استقلال رأی و عمل داشته باشد نخست به قتال آن دشمن که نزدیکتر است خواهد پرداخت سپس به نبرد دشمن دورتر.چنان که در این آیه فرمان شده است:

یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قٰاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفّٰارِ وَ لْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَةً

ای کسانی که ایمان آورده اید با کافرانی که نزدیک شمایند جنگ کنید.

تا در شما شدت و درشتی ببینند.» چنین امتی،به سبب احساس خطر راه ملایمت در پیش نمی گیرد بلکه همواره در برابر خطر نزدیک شدت و سختی بیشتر می یابد زیرا او یک امت مستقل است و به کرامت و اصالت خویش پشتگرم،به گونه ای که هیچ کس را یارای آن نیست در عزم جزم او رخنه ای پدید کند.

خدای تعالی مؤمنان را وعده می دهد که چون چنین باشند یعنی در عین شدت و درشتی از ضوابطی که خداوند برای آنان معین کرده تجاوز نکنند و عامل طمع یا غرور سبب کینه توزی و پیکار آنان با دشمن نباشد و پرهیزگاری ورزند همانا خداوند همواره با آنان خواهد بود.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ

و بدانید که خدا با پرهیزگاران است.» اما امتی که از حیث روحی ناتوان باشد و از تهدید دیگران بهراسد همواره /۴ با دشمن ناتوانتر و دورتر که از آن احساس خطری نمی کند دم از پیکار می زند.

مسلمانان در آن هنگام در زمرهٔ توانایان بودند آهنگ جنگ با رومیان داشتند زیرا از سوی آنان احساس خطر می کردند خطری که مستقیما متوجه آنان بود.

پس به نبرد تبوک و موته درآمدند.آنان برای آن که با ایرانیان پیکار کنند با رومیان راه مسالمت نپیمودند و نگفتند که رومیان از حیث دین به ما نزدیکتر از ایرانیان هستند.

زیرا رومیان مسیحی اند و ایرانیان مجوس ولی امروز که مسلمانان یا لا اقل بعضی از

رژیمهای حاکم بر ایشان که احساس ضعف می کنند با دشمنی که به آنها نزدیکتر است و خطرش هم بیشتر متحد می شوند تا با دشمن دورتر مخالفت و ضدیت خویش ابراز دارند.از این رو می بینیم با برخی کشورهای شرقی با غرب دم مخالفت می زنند و حال آن که دشمن واقعی در کنار گوش آنهاست.نمونهٔ این گونه برداشتها کشور افغانستان است که در برابر روسها تسلیم شد و پنداشت که دشمن اصلی او امریکاست.همچنین است رژیم مصر که با اسراییل پیمان دوستی می بندد و انظار مردم را متوجه خطر لیبی می سازد.یا بعضی از جنبشهای اسلامی را می بینیم که با رژیمهای غربی که بر پشت ملتهای مستضعف و مظلوم سوار شده اند و می تازند دوستی می ورزند و خطر بعید الوقوع کمونیسم را جعل می کنند و با آن به مبارزه بر می خیزند.اینان با دشمن خانگی پیمان دوستی می بندند تا با دزدی که نمی دانند آیا چه زمان خواهد آمد پیکار کنند.

این ضعف همان عاملی است که سبب می شود که در درون جامعهٔ اسلامی رخنه های نفاق پدید آید.رژیمهای طاغوتی پیوسته دشمنانی خیالی می سازند و شماری از مردم ضعیف النفس را علیه آنان بر می انگیزند و آن گاه از آنان برای نبرد با آن دشمن خیالی سود می جویند.

۴/

موضع ما و موضع ایشان

[۱۲۴]

منافقان همیشه در باب ارزش آیات قرآنی تشکیک می کنند و نمی دانند که مؤمنان چقدر از آنها سود می برند.

وَ إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زٰادَتْهُ هٰذِهِ إِيمٰاناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزٰادَتْهُمْ إِيمٰاناً وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ

و چون سوره ای نازل شود بعضی می پرسند:این سوره به ایمان کدامیک از شما درافزود؟آنان که ایمان آورده اند، ایمانشان افزوده می شود و خود شادمانی می کنند.» موضع منفی منافقان در برابر سوره های قرآن چنین بود.اینان نمی دانستند که تا چه حد به قرآن نیاز دارند در حالی که مؤمنان خود احساس احتیاج می کردند و از

این رو چون آیه ای نازل می شد می دانستند که نزول آن آیه یکی از نیازهای روحی و اجتماعی آنان را برآورده خواهد کرد،از این رو شادمان می شدند.و بر ایمانشان افزوده می شد.

چه وقت هدایت سبب گمراهی می شود؟

[۱۲۵]

منافقان سوره های جدید را انکار می کردند و این کفر در دل آنها ایجاد عناد می کرد و این عناد سبب پلیدی ایشان می گردید.

وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ

آنان که در دلهایشان مرضی است،جز انکاری بر انکارشان نیفزود و هم چنان کافر بمردند.» در قلب انسان گویی دستگاهی کار گذاشته شده که مسیر زندگی او را تعیین می کند.مثلا هر گاه به مانعی اجتماعی برخورد کند قلب او او را به ضرورت معارضه وا می دارد و چون با بحرانی مواجه شود دل او فرایادش می آورد که بر کوشش خود بیفزاید و چون او را هشدار دهد حذر می کند و چون بشارتش دهد به فعالیت روی می آورد.و چون دل به مرضی گرفتار آید و آن دستگاه مرموز معیوب شود از هر چه نتیجهٔ مثبت می گرفت،اکنون نتیجهٔ منفی می گیرد.

همچنین هر پدیدهٔ خارجی که برای صاحب قلب سالم سودبخش است برای کسی ۴/ که دلی بیمار دارد مضرّ است.مثلا کلمهٔ حق،نسبت به قلب سالم هدایت و موعظه است در حالی که همان کلمهٔ حق برای کسی که دلی بیمار دارد ضلالت و گمراهی است.

در اینجا مثلی می آوریم.تو برادر خود را نصیحت می کنی و می گویی کتاب نهج البلاغه را بخوان.او نیز به نوبهٔ خود در می یابد که تو این سخن از روی نیکخواهی می گویی و نصیحت تو را می پذیرد و عمل می کند.ولی اگر این سخن را به دشمنت بگویی او در برابر تو جبهه می گیرد و هر کلمه از سخن تو را به گونه ای مفسدت آمیز تعبیر می کند و حتی اگر سابقا کتاب نهج البلاغه را می خوانده اکنون

آن را ترک می گوید.همچنین بعضـی از قبایل قریش بودند که بنی هاشم را رقیب دیرینهٔ خود می شمردند و نمی خواستند که سخن حق را از دهان یکی از آنان بشـنوند.از این رو با امر نبوت رسول اللّه(ص)به معارضه برخاستند و این معارضه فقط به آن سبب بود که این ندا از خاندان هاشم برخاسته بود.

تفسیر خطا از حوادث و سبب آنها

[۱۲۶]

همـان گونه که قلب بیمـار کلمه حق را به غیر حق تعبیر می کنـد کسـی هم که صـاحب دیـد و نظر فاسـدی باشـد پدیـده های خـارجی را بـه گـونه ای می بینـد که خـود می خواهـد ببینـد.مثلا اگر در زنـدگی از دیگر اقران خـویش واپس مانـد آن عقب افتادگی را به گردن اطاعت از دین و آیین الهی می نهد و حال آن که باید آن را به حساب تن پروری و تنبلی و سـهل انگاری خود نهد.

بسا در زندگی حوادث ناگواری پدید می آید،چون فقر و بیماری و جنگ، قحطی همهٔ اینها زنگ خطری هستند که دلالت بر روش فاسد افراد جامعه دارد.

ولی نسـبت به منافقان که دارای قلوب بیمار و مغزهای فاسدانـد جز زیان هیچ نمی آید. ۴/ زیرا اینـان را عادت بر این است که هر چیز را به گونهٔ معکوس تفسیر کنند.

أَ وَ لاٰ يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عٰامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لاٰ يَتُوبُونَ وَ لاٰ هُمْ يَذَّكَّرُونَ

آیا نمی بینیـد که در هر سال یک یا دو بار مورد آزمایش واقع می شونـد ولی نه توبه می کنند و نه پند می گیرند.» از این آیه چنین مسـتفاد می شود که جوامع بشـری معمولا گرفتار مصائب و مشـکلاتی می شونـد ولی بدیـدهٔ تعمق در آنها نمی نگرند و چنان که باید از آن حوادث پند نمی گیرند.

[۱۲۷]

منافقـان در برابر سـوره هـا و آیـاتی که تـازه بر رسـول خـدا نـازل می شود نمی تواننـد به نظری عـاری از شایبـهٔ ریب و تردید بنگرند.بلکه هم چنان در تجاهل خویش پای می فشرند و به عصبیتهای خود باز می گردند و افکار جاهلی را مدار اندیشهٔ خود قرار می دهند و آیه و یا سورهٔ جدید را بر همان اساس ارزیابی می نمایند.

وَ إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرٰاكُمْ مِنْ أَحَدٍ

چون سوره ای نازل شود بعضی به بعض دیگر نگاه می کنند:آیا کسی شما را می بیند؟» مراد این است که به صورت یکدیگر نگاه می کنند تا دریابند در برابر این سورهٔ جدید چه عکس العملی در آنها پیدا می شود.یعنی نمی خواهند از عقل خویش داوری بخواهند،گویی به عقل خویش اعتماد ندارند.

ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَفْقَهُونَ

و باز می گردند.خدا دلهایشان را از ایمان منصرف ساخته.زیرا مردمی نافهمند.» نمی دانند که فواید سوره به آنان باز می گردد و این در صورتی است که مجرد از نفاق در آن قضاوت کنند نه آن که در ارزیابی آن همان معیارهای فاسد خود را به کار دارند.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۲۸ تا ۱۲۹]

اشاره

لَقَدْ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مٰا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۱۲۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ اَلْعَرْشِ اَلْعَظِيمِ (۱۲۹)

۴/

۴/

صفات رسول اللّٰه(ص)

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

از دو آیهٔ آخر سوره توبه بر می آید که پیامبر از میان قومی که بر آنها مبعوث

شـده است،یعنی از خود آن مردم،می آید.او متأثر و محزون می شود به هنگامی که برای قوم او حادثه ای ناخوش پدید آید بر سلامت آنان آزمند است و نسبت به مؤمنان شیوه ای آمیخته به رأفت و مهربانی دارد.

ولی این به آن معنی نیست که رسـول(ص)بر قوم خود متکی است و از اعمـال منفی آنهـا هم متـأثر می گردد.هرگز.رسول در برابر اعمال منفی با اتکاء به خدای تعالی ایستادگی می کند و هر گاه قوم او ترکش گویند خدا او را بسنده است.

آن خداوندی که پروردگار عرش بزرگ است.

شرح آیات:

اشاره

سیرت رسول اللّه(ص)

[۱۲۸]

موضـعگیریهای منافقان در برابر مقام رسالت چه بسا به علت این باشـد که واقعیت رسول را احساس نمی کنند و نمی دانند که رسول اللّه برای نجات آنان از آلام و مصائبی که بدان گرفتار می آیند مبعوث شده است.

۴/

لَقَدْ جٰاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مٰا عَنِتُّمْ

هر آینه شـما را پیامبری از خود شـما بر شما مبعوث شد.هر آنچه شما را رنج می دهد بر او گران می آید.» رسول اللّه رنجی را که امت او می برد حس می کند و برای آنان غمگین می شود و برای کاستن از آلام آنان می کوشد.

حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ

سخت به شما دلبسته است.» یعنی سخت خواستار راحت ایشان است و برای رسیدن آنان به راحت سعی می ورزد.

بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ

و با مؤمنان رئوف و مهربان است.» برای ایشان اسباب خیر و رفاه را فراهم می آورد و از نواقص آنان چشم می پوشد و از آزار آنان به حضرتش چشمپوشی می کند.

اگر به او ایمان نیاورند

[۱۲۹]

رحمت و مهربـانی رسول خـدا بر مبنـای عاطفـهٔ قومی یـا اقلیمی نیست.او رسول خـداست و مأمور فرمان او.بنا بر این اگر مردم همگی از او روی گردان شوند او را از راهی که در پیش دارد باز نمی دارند.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

اگر بـاز گردنـد،بگو:خـدا برای من کـافی است.خـدایی جز او نیست.بر او توکـل کردم و اوست پروردگار عرش بزرگ.» زیرا پروردگار عرش عظیم است که تـدبیر کارهای بنـدگان می کنـد و عرش او بزرگ است یعنی قـدرت او از هر صاحب قـدرتی بیشتر است.

ص: ۲۶۴

سورهٔ یونس

اشاره

ص :۲۶۵

فضیلت سوره:

پیامبر(ص)می فرماید:«هر که سورهٔ یونس را بخواند خداوند به شمار هر یک از تصدیق کنندگان یونس و تکذیب کنندگان او و نیز به شمار هر یک از غرق شدگان با فرعون ده حسنه بدو دهد».

امام حسین(ع)می فرماید:«هر که این سوره را در هر دو یا سه ماه یک بار بخواند،هراس آن نمی رود که از نادانان باشد و در روز رستخیز از مقرّبان خواهد بود».

/۴

زمینهٔ کلّی سوره

برای آن که انسان بتواند با فشارهای طبیعت و وحشت افکنی طاغوتان معارضه کند،آن سان که شیخ المرسلین نوح(ع)معارضه کرد و موسی قوم خود را به آن امر فرمود،باید به خدا و قدرت و سلطهٔ او،بر آفریدگان و تدبیر او در امور عالم، ایمان بیاورد.و نیز خشنود شود که پاداش خدایی به مؤمنان حق است و کیفری که در روز جزا به کافران می دهد حق است.

ص :۲۶۷

چه وقت انسان حقیقت خویش را در خواهد یافت که او بندهٔ خداست و خداست که یکتا و بی همتاست؟ مسلما وقتی به این حقیقت پی می برد که به رنج و مصیبتی گرفتار آمده باشد در این هنگام است که حجابهای غفلت و شرک از مقابل دیدگان او به کناری می رود و قدرت خداوند تعالی تجلی می یابد.

در سورهٔ یونس سه بار بر این حقیقت تأکید می شود و با قصهٔ قوم یونس و یونس که خدا این سوره را به نام او نامیده است تناسب دارد.خداوند پس از آن که قوم یونس را عذاب احاطه کرده بود عذاب را دفع کرد و آنان را برهانید.

۴/ در آیات این سوره از مجادلهٔ کفار در پیرامون قرآن می خوانیم و شاید این نیز یکی از موارد معارضه ای باشد که در این سوره به آن فرمان شده است.(۱۷/۱۵) برای آن که هر کس بتواند در مواجهه با طاغوتان و قوای طبیعت معارضه کند باید از بتانی که نه سود می دهند و نه زیان بپرهیزد.(۱۸)و به تأخیر افتادن عذاب آنان به سبب سخنی است که پیش از این از پروردگار صادر گشته.(۱۹)و علم غیب در نزد اوست(۲۰)و مکر خدا از هر چه در تصور آید سریعتر است و رسولان(دو فرشتهٔ)او هر مکری را می نویسند.(۲۱) قرآن می گوید مردمی هستند که چون خطر فراز آید خدا را به زاری می خوانند و پس از رفع خطر به همان حال که بودند باز می گردند.(۲۳/۲۲)آن گاه زندگی دنیا را مثل می زند که چون بارانی است که موجب روییدن نباتات می گردد(۲۴)سلامت در نزد خداست و اوست که مردم را به راه راست هدایت می کند(۲۵)و این مژدهٔ سلامت ویژهٔ کسانی است که نیکی می کنند اما مجرمان را جایگاه آتش است.

(۲۷/۲۶) همچنین ما را فرمان می دهد که بتان را نپرستیم زیرا بتان از پیروان خویش تبری می جویند و کیفر کافران با خداست(۳۰/۲۸)هم چنان سخن ادامه می یابد در بیان حقیقت بتان که موجوداتی بی ثباتند و سرگشته و پیروانشان جز از پنداری پیروی نمی کنند.(۳۶)

ص :۲۶۸

آن گاه به این مسئله باز می گردد که در قرآن تردیدی نیست و فقط جهل آنهاست که ایشان را به تکذیب قرآن وا می دارد(۴۰)قرآن ما را به معارضهٔ با مشرکان و بیزاری از ایشان فرا می خواند و ضلالت کسانی را که به قرآن کافر شده اند باز می نماید و می گوید که آنان کور و کراند ولی عامل این کوری و کری خودشان هستند.زیرا خدا به کسی ستم نمی کند.(۴۴) سپس به این نکته می پردازد که خداست که مالک سود و زیان است و ما باید بر او توکل کنیم و بتان را ترک گوییم(۵۲)و نیز تأکید می کند که قرآن و هر چه در آن آمده حق است و پاداش روز جزا بر حق است و وعدهٔ خداوند راست است و خداست که زنده می کند و میمیراند و قرآن شفاعت و موعظه است.(۵۸) همهٔ این امور دل مؤمنان را استواری می بخشد تا از مشرکان برائت جویند.

۴/ و قرآن بیان می دارد که وضع قانون شریعت خاص خداوند است نه کسانی جز او و از این رو کسانی را که به عنوان وضع قانون شریعت بر خدا دروغ می بندند سخت بیم می دهد.خدا هر سخنی را می شنود هر چیز چه خرد باشد و چه بزرگ در نزد او ثبت و ضبط می گردد.(۶۱) دوستان خدا را از چیزی هراس نیست(بر عکس دوستاران بتان.)خدا دوستان را بشارت می دهد و عزت و غلبه از آن خداست نه از آن مشرکان و هر چه در آسمانها و زمین است متعلق به خداست نه به طاغوتان.اوست کسی که شب را جای آرامش ما قرار داد و روز را روشن ساخت تا مردم توانند دید و به کارهای خود توانند پرداخت و بتان را هرگز چنین توانی نیست.(۶۷/۶۲) مشرکان می گویند که خدا را فرزند است.این سخنی گمراه کننده است.

زیرا خدا بی نیاز است.گوینده چنین افترایی هرگز رستگار نمی شود زیرا هدف افتراء متاع دنیوی است که چیزی است بی مقدار و پایان کار مشرکان به سبب کفرشان عذابی شدید است.(۷۰) تا اینجا به مثابهٔ مقدمه ای است برای این سخن که باید از مشرکان برائت جست همان گونه که شیخ پیامبران نوح علیه السلام برائت جست و خداوند قوم او

را غرقه ساخت.آری،مشرکان زیانکارانند.(۷۳) آیات(۹۳/۷۰)شاید اوج سخن است در این سوره در آنجا رویارویی رسولان با طاغوتان زمان به تفصیل آمده است و رسولان پیروان خویش را فرمان می دهند که به خدا توکل کنند و چون توکل کردند خدای تعالی آنان را یاری خواهد کرد.

پس از بیان داستانهای پیامبران خداوند تعالی فرمان می دهد که در باب قرآن زنگ شک از دلها بزدایند و از تکذیب آیات خدا احتراز کنند و کافران ایمان نمی آورند تا زمانی که عذاب الیم را به چشمان خود بنگرند.(۹۷) ولی آیا در آن روز ایمان به کارشان خواهد آمد.نه،هرگز.

تنها در یک سرزمین بود که ایمان آنان را سودمند افتاد.آن هم مردم سرزمین یونس بودند که چون به خدا ایمان آوردند سودمندشان افتاد.(۹۸) ولی ایمان از بنده است یا از پروردگار؟ تردیدی نیست که خداوند مردم را فرا نمی خواند که از روی اکراه ایمان بیاورند.این بر هر بنده ای است که اگر در ورطه ضلالت غوطه ور است تلاش کند ۴/ تا خود را به ساحل نجات برساند.(۱۰۰) قرآن به این معنی باز می گردد که بندهٔ خدا نباید که دست روی دست بگذارد تا ایمان به سراغ او آید،بر هر کس واجب است که برای دست یابی به ایمان تلاش کند تا در زمرهٔ کسانی باشد که خداوند آنان را از عذاب دردناک می رهاند.(۱۰۳) قرآن به زبان رسول اللّه اعلان می کند که باید از هر چه برای خدا شریک قرار می دهند بپرهیزد و تنها و تنها در برابر ذات باری تعالی مخلصانه عبادت کند.(۱۰۴) خداوند فرمان می دهد که از سر اخلاص روی به جانب خداوند آورد و هر چه را دیگران برای او شریک قرار می دهند طرد کند.که اگر چنین نکند در حق خود ستم کرده است،(۱۰۶).و به این امر معتقد باشد که خداست که هر زیان و ناپسندی را دور می سازد و چون برای بندهٔ خود خیری خواهد کس را یارای آن نیست

که مانع آن شود.

همچنین بر هر مؤمنی فریضه است که با بتان و بت پرستان تحدی کند و به هدایت حق تمسک جوید،زیرا سود او در این است.هم چنان که اگر به جز خداوند به معبودی دیگر روی آورد زیانش کند.مؤمن باید آنچه را که به پیامبر وحی می شود راهنمای خود گرداند و شکیبایی ورزد تا خداوند که بهترین داوران است داوری کند(۱۰۹).

آری،می توانیم از سورهٔ یونس روح توکل به خدا را استفاده کنیم و در برابر طبیعت و طاغوتان و ضعف نفس در برابر مشکلات و خطرها مقاومت ورزیم.

ص :۲۷۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱ تا ۲]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . الر تِلْكَ آيٰاتُ اَلْكِتٰابِ اَلْحَكِيمِ (۱) أَ كٰانَ لِلنّٰاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ اَلنّٰاسَ وَ بَشِّرِ اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قٰالَ اَلْكٰافِرُونَ إِنَّ هٰذٰا لَسٰاحِرٌ مُبِينٌ (۲)

۴/

چرا فرستادگان خدا را تکذیب می کنند؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیات قرآن حکمت آمیز از همان حروف و اصواتی ترکیب شده اند که سخنان دیگر چون الف و لام و راء ولی با سخنان دیگر فرقش این است که آمیخته به حکمت است،حکمتی بالغه که حق را آشکار می کند و نوع بشر را به هدایت

ص :۲۷۲

می کشد ولی مردم این حقیقت را باور ندارند که مردی از میان خودشان برگزیده شود و خدا به او وحی فرستد.در حالی که در این امر شگفتی نیست:هدف نزول وحی بیم دادن مردم است و بشارت دادن مؤمنان است به این که آنان را در نزد پروردگارشان مقامی است ارجمند و چون در اعتقاد خویش به خدا ثابت قدم اند خدا هم آنان را هدایت می کند و پاداش نیک می دهد.

ولی کافران گفتند که این مرد به آشکارا جادوگر است،زیرا چیزی آورده که دیگران را توان آوردن آن نیست؟که همه حجتهای روشن و بینات استوار است.

در این دو آیه به طور اجمال بسیاری از مطالبی که در این سوره آمده است که در آیات بعد آنها را به تفصیل بیان کرده است.

۴/

شرح آیات:

اشاره

معنی حروف مقطعهٔ قرآنی

[۱]

«الف.لام.را»این گونه حروف مقطع را در آغاز چند سوره از سوره های قرآن می بینیم و ما در چند مورد گفته ایم که مفسران را در تفسیر این آیات چه نظر و رأیی است.گفتیم که اینها اشارت است به همان حروف الفباء به عبارت دیگر می فرماید که این سوره از این حروف الفباء تشکیل شده و البته برخی دیگر تفسیرهای دیگری هم آورده اند.

الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْحَکِیمِ

الف.لام.را.این است آیات کتاب به حکمت آمیخته.» کتاب خدا کتابی است ثابت و استوار.حق را آشکار می گرداند و در آن هیچ گونه کجی و کاستی نیست هم چنان که در آن تناقض وجود ندارد و اختلافی نیست محکم و پا بر جا و متین است.

[۲]

مسئلهٔ بشر با قرآن مسئله ای روحی است.اینان هرگز نمی توانند خود را به سطح والای کتاب برسانند از این رو آن را شگفت می شمارند و می گویند چگونه

ممکن است مردی از میان ما حامل پیام خداوند بزرگ باشد.پیامی همه بیم و امید.

أَ کٰانَ لِلنّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَیْنٰا إِلیٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النّٰاسَ

آیا مردم در شگفتند از این که به مردی از خودشان وحی کردیم که مردم را بترسان.» ولی اگر هدف قرآن هشدار دادن و ترسانیدن مردم است،پس حکمت خداوندی چنین تقاضا می کند که حامل رسالت هم یکی از افراد بشر باشد.بنا بر این شگفتی را دیگر جایی نیست.

۴/

وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ

و مؤمنان را بشارت ده که در نزد پروردگارشان پایگاهی رفیع دارند.» «قدم صدق»که در آیه آمده است مراد قدمهایی است که از روی آگاهی در جای صحیح گذاشته شود.زیرا مؤمن می داند که به کجا می رود.او برای تحقق دادن به هدف خود پیش می رود هدفی که جز خشنودی خدا نیست.

پس قدمی که به سوی خدا برداشته می شود قدم صدق است و این خود محتوای کتاب حکیم است ولی:

قٰالَ الْکٰافِرُونَ إِنَّ هٰذٰا لَسٰاحِرٌ مُبِینٌ

کافران گفتند که این مرد آشکارا جادوگری است.» کافران رسالت را جادو می پنداشتند زیرا به سبب کوتاهی فکر و عدم درک و نیز تاریکی دل نمی توانستند حقیقت آن را بشناسند و سحر و معجزه را از هم تمیز دهند.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۳ تا ۶]

اشاره

إِنَّ رَبَّکُمُ اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ ثُمَّ اِسْتَویٰ عَلَی اَلْعَرْشِ یُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ مٰا مِنْ شَفِیعٍ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذٰلِکُمُ اَللّٰهُ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ أَ فَلاٰ تَذَکَّرُونَ (۳) إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً وَعْدَ اَللّٰهِ حَقًّا إِنَّهُ یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ لِیَجْزِیَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ بِالْقِسْطِ وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ شَرٰابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ عَذٰابٌ أَلِیمٌ بِمٰا کٰانُوا یَکْفُرُونَ (۴) هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ اَلشَّمْسَ ضِیٰاءً وَ اَلْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنٰازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ اَلسِّنِینَ وَ اَلْحِسٰابَ مٰا خَلَقَ اَللّٰهُ ذٰلِکَ إِلاّٰ بِالْحَقِّ یُفَصِّلُ اَلْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۵) إِنَّ فِی اِخْتِلاٰفِ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ وَ مٰا خَلَقَ اَللّٰهُ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ (۶)

۴/

آیاتی برای مردمی که پروا می کنند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آغاز این سوره سخن از صفت ربوبیت پروردگار است که در آفرینش آسمانها و زمین در مدت شش روز متجلی است و سپس پرداختن او به عرش عظیم.

این پروردگار قادر متعال همان کسی است که قرآن ما را به پرستش او فرمان می دهد.هر گاه اندکی به خود پردازیم می بینیم که پرستش ذات باری چیزی است که خردهای ما ما را به آن توصیه می کند.خداوند در برابر این پرستش نیکوکاران را پاداش نیک می دهد و کافران را به شرابی سوزان و عذابی دردناک کیفر می دهد.

صفت ربوبیت باری تعالی بار دیگر از افقی دیگر تجلی می کند آن گاه که می گوید که خورشید را فروغ تابناک بخشیده و ماه را فروغی ملایم.و برای ماه منازلی معین کرده تا ما را به حساب روزها آشنا گرداند و بر مبنای آن زندگی ما نظام یابد.پس در این عالم هر چه جامۀ موجودیت بر تن دارد /۴ به سبب حکمتی است

ص: ۲۷۵

و هیچ چیز به عبث و بیهوده آفریده نشده.قرآن سخن حق را روشن و آشکار بیان می کند تا مردمی که به حلیه دانش آرسته اند آن را دریابند.

ربوبیت پروردگار توانا،بار دیگر از جهتی دیگر تجلی می یابد،در آمدن و سپری شدن شب و روز به گونه ای که این آمد و شد با نظمی خاص و برای هدفی خاص هم چنان از آغاز جهان ادامه دارد.

شرح آیات:

اشاره

ربوبیت صفت ذاتی است

[۳]

خدای تعالی آفریدگار بزرگ است.پس ربوبیت صفتی اعتباری نیست،بلکه صفتی ذاتی است.خداوند آسمانها و زمین را در شش روز آفرید ولی آن را پس از آفرینش به حال خود رها نساخت بلکه در هر روز او را آفرینشی نوین پدید آورد.آن گاه به عرش عظیم پرداخت و خدا بی هیچ منازع و شریکی امور عالم را ترتیب داد.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ ثُمَّ اسْتَویٰ عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ

پروردگار شما اللّٰه است که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید.سپس به عرش پرداخت تدبیر کارها را از روی تدبیر بداد.» کارهای مخلوقات به دست تدبیر خداوندی است.در هر مرحله ای از مراحل آن را به رای و ارادهٔ خود تدبیر می کند.اما مخلوقات،اگر تدبیر کارها می کنند به سبب قدرت و توانی است که خداوند به آنان ارزانی داشته است.

مثلا بشر را قدرت اراده عنایت کرده و اشیاء را مسخر او ساخته و او را این اختیار داده که از اراده خود استفاده کند بی آن که چیزی از قدرت ذاتی الهی کاسته گردد.

مٰا مِنْ شَفِیعٍ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ

جز به رخصت او شفاعت کننده ای نباشد.» ۴/ پس برای او شفیعی یا همسری یا منازعی در برابر قدرت او نیست.هر گاه غیر او

قادر به کاری باشد،این قدرت در مجرای قدرت اوست و به اذن اوست.

ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ أَ فَلاٰ تَذَکَّرُونَ

این است اللّه پروردگار شما او را بپرستید،چرا پند نمی گیرید.» با اندک توجهی به معیارهای عقلی کافی است که به ما ثابت شود که پروردگار حقیقی جز اللّه نیست و هر قدرت و توان در برابر قدرت و توان او هیچ است.

[۴]

از مظاهر ربوبیت و آیات واضحهٔ او این است که خدای تعالی آخرین مرجع ماست و ما به زودی خود را در برابر او خواهیم یافت تا به اعمال ما رسیدگی شود.

إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً وَعْدَ اللّٰهِ حَقًّا إِنَّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ بِالْقِسْطِ

بازگشت همهٔ شما به اوست.این به یقین وعدهٔ خداست.او مخلوقات را بیافریند آن گاه آنان را به سوی خود بازگرداند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند از روی عدل پاداش دهد.» یعنی با دقت تمام بی هیچ کم و کاست مورد رسیدگی قرار گیرد.

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ شَرٰابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ عَذٰابٌ أَلِیمٌ بِمٰا کٰانُوا یَکْفُرُونَ

و کافران را به جزای کفرشان شرابی است از آب جوشان و عذابی است دردآور.»

از اهداف خلق

[۵]

از نشانه های تدبیر خداوند در عالم وجود و تسلّط مطلق او بر جهان همانا نظم حکیمانه ای است که در سراسر این جهان پهناور مشاهده می کنیم.آیا نمی بینی که خورشید را چه حرارت و فروغ تابناکی ارزانی داشته و آن در فصول مختلف سال تغییر می کند و در هنگام صبح و نیمروز به یکسان نمی باشد و در هر حال نه راه افراط می پیماید نه طریق تفریط.اگر گرمی خورشید از آنچه هست

افزونتر گردد همه زمین خواهـد سوخت و اگر از آنچه هست کمتر شود زمین و هر چه در آن هست منجمـد گردد و در هر دو حـال زنـدگی رخت برخواهـد بست.مـاه را نمی نگری که فروغ خود از خورشـید می سـتاند و شب هنگـام با پرتو مهتاب خود زمین را روشن می دارد و در هر شب در منزلی از منازل خویش است گاه هلال است و گاه بـدر و گاه در محاق.چنین است تا افراد بشر حساب روزها را داشـته باشـند و برنامـهٔ خود چنان که بایـد تنظیم کنند. ۴/ آری،خورشـید هر روز هماننـد روز پیش طلوع می کنـد و پس از طی مسـیری معین در هر فصل رخت به سوی مغرب می کشـد اما ماه چنین نیست گاه زودتر طلوع می کنـد و گـاه دیرتر،هلال است،بـدر می شود و در محـاق می افتـد تـا فرایـاد ما آورد که عمر تو و زنـدگی تو روی در تحول و دگرگونی دارد،در حالی که تو خود هم چنان در غفلت و بی خبری هستی.

هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیٰاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنٰازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسٰابَ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ ذٰلِکَ إِلاّٰ بِالْحَقِّ

اوست که خورشـید را فروغ بخشید و ماه را منور ساخت و برایش منازلی معین کرد تا از شمار سالها و حساب آگاه شوید.خدا همهٔ اینها را جز به حق نیافرید.» و برای تحقق هدفی معین.

یُفَصِّلُ الْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ

و آیات را برای مردمی که می دانند به تفصیل بیان می کند.» [۶]

آمـد و شـد شب و روز دلیـل دیگری است بر ربوبیت خـدای سـبحان، زیرا این آمـد و شـد خود دلیل این است که آفرینش را هدفی است.

إِنَّ فِی اخْتِلاٰفِ اللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ وَ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ

در آمـد و شد شب و روز و آنچه در آسـمانها و زمین آفریده است برای پرهیزگاران عبرتهاست.» انواع گوناگون موجودات را جز خداونـد نمی دانـد و هر آفرینشـی را هـدفی است خاص،که پرهیزگاران هسـتند که از مشاهدهٔ عالم وجود پند و عبرت می گیرند زیرا مردم دیگر در حجاب غفلت و جهالت محجوبند و در دلشان هیچ پدیده ای مؤثر

نمی افتد.بنا بر این نمی توانند به اهداف خلقت پی ببرند.

رابطه میان زندگی و پرهیزگاری

هدفمنـد بودن آفرینش که در نظـام اسـتوار آن و در تمام ابعاد عالم وجود تجلی دارد ما را به پرهیزگاری فرا می خوانـد.چرا،و چگونه؟ امام جعفر صادق-علیه السلام-به این حقیقت اشاره می کند آن گاه که برای مفضل /۴ بن عمر در این باب که مطالعه در نظم عالم ما را به خدا راهبری می کند،سخن می گوید.امام مفضل را مخاطب ساخته می فرماید:

ای مفضـل نخسـتین دلیـل بر وجود آفریننـدهٔ جهـان شـیوهٔ پدیـدار سـاختن اوست این جهـان را و نظم و ترتیبی است که بر آن حکمفرماست.چون در آفرینش جهان تأمل کنی آن را چونان خانه ای خواهی یافت که هر چه بنـدگان او بـدان نیاز داشـته اند در این خانه مهیا کرده است.آسـمان هماننـد سـقفی بلند است و زمین همانند فرشی گسترده و ستارگان چون چراغهایی و بسی گوهرهـا در دل خـاك نهان است و زمین چون خزانه ای است پر از گوهرهای گرانبها.همه چیز بر روی زمین مهیاست و انسان به مثابهٔ خداوند این خانه است انواع روییدنی ها برای رفع نیازهای او مهیّاست و گونه های حیوانات همه در راه مصالح و منافع او هسـتند.چون در اینها بنگری دریابی که این جهان به مقتضای حکمت بالغهٔ او آفریده شده.آفریدگار آن یکی است و اوست که اجزای عـالم را بر طبق نظامی خاص به هم پیوسـته.خدایی جز او نیست و از هر چه منکران می پندارنـد فراتر و فراتر است و از آنچه کافران ملحدان می گویند عظیم تر و عظیم تر است».

آری،چون به دیـدهٔ عبرت بنگری دریابی که هر چه در این جهان پدیـد آمده برای هدفی است و او برای رسـیدن به آن هدف در تکـاپو است.اکنون این سؤال پیش می آیـد که آن هـدف چیست؟و مـا چگونه می توانیم به آن برسـیم و غایت زنـدگی ما کـدام است و راه وصول به آن چگونه است؟اگر برای یـافتن پاسـخ این پرسشـها بیندیشـی چنـان است که در طریق کمال گام نهاده ای و می خواهی خود را

به آن مقام والا و مرتبت سترگ فرا روی.پس راه وصول و وسیله وصول کدام است.

آنجا که می گوید:«برای پرهیزگاران عبرتهاست»راه و وسیله را مشخص کرده چون در طریق تقوا گام نهی به یقین به سر منزل مقصود خواهی رسید.

در آیه دیگر آمده است: ۴/ «در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند و می گویند پروردگارا تو اینها را بر باطل نیافریده ای.تو منزه هستی.پس ما را از عذاب آتش در امان دار». (۱)

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷ تا ۱۰]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا وَ رَضُوا بِالْحَیٰاهِ اَلدُّنْیٰا وَ اِطْمَأَنُّوا بِهٰا وَ اَلَّذِینَ هُمْ عَنْ آیٰاتِنٰا غٰافِلُونَ (۷) أُولٰئِکَ مَأْوٰاهُمُ اَلنّٰارُ بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ (۸) إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمٰانِهِمْ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ اَلْأَنْهٰارُ فِی جَنّٰاتِ اَلنَّعِیمِ (۹) دَعْوٰاهُمْ فِیهٰا سُبْحٰانَکَ اَللّٰهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیهٰا سَلاٰمٌ وَ آخِرُ دَعْوٰاهُمْ أَنِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (۱۰)

۴/

۴/

کفر و ایمان،اسباب و نتایج

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

با وجود آن نشانه ها که در همه آفاق زمین پراکنده است و در بحث آیات

۱- ۱) -آل عمران۱۹۱/.

پیشین از آن سخن رفت،چرا باز هم برخی از مردم ایمان نمی آورند و در وادی کفر سرگردان می مانند؟ به طور خلاصه آن که آنان دیدار با خدا را دوست ندارند،و به زندگی در این سپنجی سرای خرسند شده اند و به نعمتهای ناپایدار آن دلبستگی یافته اند و پنداشته اند که آنچه بدان دلبسته اند همیشگی است و جاویدان.با این خیالهای باطل از آیات خداوندی که آنان را هشدار می دهد که دنیا پایان پذیر است و آدمی برای زندگی در سرای آخرت آفریده شده،غافل می مانند.

عاقبت این جماعت کافران چیست؟ جایگاهشان آتش است.زیرا با اندیشه های تنگ میدان خواه و ناخواه مرتکب گناه می شوند و مستوجب آتش می شوند.

در حالی که مؤمنان می دانند که آن سوی این دنیای گذرنده جهان دیگری است بس فراختر و بهتر و گواراتر از این حیات مادی.از این رو اینان همهٔ همشان تحصیل رضایت خداوند است که راه رسیدن به آن جهان ابدی است اینان هدایت یافتگان اند، /۴ زیرا پرتو ایمان هر نقطهٔ تاریکی را روشن می سازد و هر شک و شبهتی را از میان بر می دارد و در می یابند که پاداششان در برابر کارهای نیکشان بهشتی است که در آن نهرها جاری است.

هر بار ایمانشان روی در فزونی دارد.چون روی در خدا می آورند بر زبان می رانند«بار خدایا تو منزهی»و چون با یکدیگر سخن می گویند با«سلام»و تحیت سخن آغاز می کنند.پس پیوند آنها با خدا و برادرانشان استواری بیشتری می یابد،و دلهایشان راضی است و مطمئن است از این رو نعمت خداوندی را سپاس می گویند:«سپاس خدای را،آن پروردگار جهانیان»را.

شرح آیات:

اشاره

آیا به دیدار خدا امید داری؟

[۷]

دیدار خداوند آفریدگار آسمانها و زمین،آن بخشایندهٔ مهربان هدفی

ص :۲۸۱

عالی است ولی بعضـی از مردم بـدان امید ندارند اینان در زندگی در پی یافتن و رسـیدن اهداف عالیه نیسـتند.از این رو وجهۀ همتشان دنیای ناپایدار و زودگذر است و جز به نعمتهای زایل و فناپذیر آن تمتع نمی جویند.

إِنَّ الَّذِينَ لاٰ يَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا وَ رَضُوا بِالْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا

کسانی که به دیـدار مـا امیـد ندارنـد و به زنـدگی دنیوی خشـنود شـده انـد.» در حـالی که آنان از آیات بیّنات خداونـدی که گرداگردشـان را فرا گرفته، غافـل هسـتند و نمی داننـد که آدمی را چه مقـام شامخی است و اگر به خود آیـد به چه درجات و مراتب بلنـدی خواهد رسید.اینان چون مؤمنان در اندیشۀ تعالی خویش نیستند.پس اگر آرامشـی یافته اند به تعمیم این جهانی است و اگر به خشنودی و خرسندی رسیده اند چون ستوران هستند که بدانچه در آخورشان ریزند خشنود و خرسنداند.

وَ اطْمَأَنُّوا بِهٰا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيٰاتِنٰا غٰافِلُونَ

و بـدان آرامش یافته انـد و آنان از آیات ما بی خبرند.» با اندکی تفکر در آیات خداوند آدمی نیک در می یابد که این جهان مـادی پـوچ و بی ارزش اسـت و فروتر از آن اسـت که کسـی آن را هـدف خـود قرار دهـد.به راسـتی کـار کردن و خـوردن و خوابیدن ۴/ و بـار دیگر و بار دیگر تکرار آن را می توان هـدف آفرینش انسان دانست؟!من کار می کنم تا بخورم و بخورم تا بخوابم و بخوابم تا روز دیگر بتوانم کار کنم و این دور باطل را ادامه دهم.

[۸]

اینـان به دنیـا دلبسـته انـد.آرامش دلشـان دنیـاست و دنیا آنان را تسـلیم آتش خواهـد کرد،زیرا کسـی که دنیا را نهایت سـیر و تکـاپوی خود بدانـد مرتکب گناهان می شود و در اکتساب بـدیها گام می نهـد و این گناهان و بـدیها او را به آتش دوزخ می کشانند.

أُولٰئِكَ مَأْوٰاهُمُ النّٰارُ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ

به کیفر کارهایی که می کرده انـد،جایگاهشان جهنم است.» آری،ارتکاب اعمال ناشایست سـبب سوختن آنها در آتش دوزخ می شود ولی

ارتکاب این گونه اعمال هم نتیجه اعتقادات فاسد آنهاست.

نمونهٔ عکس

[۹]

در مقابل این گروه مؤمنانی را می یابیم که به خدا و روز بازپسین ایمان دارند و ایمانشان سبب شده که روی به خشنودی خداوند آرند.زندگی اینان دارای نتیجه و هدف است.اینان خود را از آن دور باطل رهایی داده اند بلکه اگر می خورند برای آن است که زنده بمانند و کارهای نیکو انجام دهند و اگر کار می کنند برای ارضای شهوات خود نیست بلکه برای وصول به اعمال صالحه است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

آنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند.» دور کردن زندگی از هدف عالی چنان که کافران می کنند موجب ایجاد خلأ در زندگی می شود.حتی موجب نقصها و تناقضها می گردد.

این دنیا چیست؟چرا در آن شقاوت و عذاب آفریده شده؟چرا به جباران و طاغوتان مجال ستم و تجاوز به مردم داده اند؟آیا مرگ پایان سرد و فسردهٔ گرمی حیات است.

این چنین حالتی سبب می شود که جهان را یک بعدی و از یک چشم بنگریم.و حال آن که ۴/ زندگی کسی که به غیب ایمان آورده و آخرت را پذیرفته از چنین خلأ دردناکی خالی است.او راز نهان حیات را دریافته و بنا بر این معادلهٔ او یک معادلهٔ تمام و بدون تناقض است.

يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

پروردگارشان به سبب ایمانشان به بهشتهایی پر نعمت که نهرهای آب در زیر پایشان جاری است هدایت می کند.» آری،دنیایشان چنان است و آخرتشان چنین.

ص: ۲۸۳

[۱۰]

هر چه در بهشت هست نمونهٔ کوچکی از آن در این دنیا هست و مؤمن پیش از مرگ خود از آن متمتع می شود.چیزهایی که مؤمنان در آن جهان از آن تمتع می یابند عبارتند از:

الف:آنها خدا را تسبیح می گویند و چون جمالی و قدرت و نظامی ببینند آن را به خاستگاه واقعی آن یعنی به جمال حق و قدرت او و حکمت او نسبت می دهند،و هر گاه ضعف و ناتوانی احساس کنند می دانند که آفریدگار از آن منزه است و آن ضعف را او به قوت بدل خواهد کرد.از این رو همواره در سلامت و صفا حرکت می کنند از این رو:

دَعْوٰاهُمْ فِيهٰا سُبْحٰانَكَ اللّٰهُمَّ

در آنجا دعایشان این است که بار خدایا تو منزهی.» ب:روابط میانشان روابطی دوستانه است:

وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهٰا سَلاٰمٌ

و به هنگام درود سلام می گویند.» ج:رابطه آنها با اشیاء هم حسنه است و پیوسته از آن نعمت که خدا به آنان ارزانی داشته است راضی هستند.

وَ آخِرُ دَعْوٰاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِينَ

و پایان دعایشان این است:سپاس خدای را،آن پروردگار جهانیان.»

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۱ تا ۱۴]

اشاره

وَ لَوْ يُعَجِّلُ اَللّٰهُ لِلنّٰاسِ اَلشَّرَّ اِسْتِعْجٰالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ اَلَّذِينَ لاٰ يَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا فِي طُغْيٰانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱) وَ إِذٰا مَسَّ اَلْإِنْسٰانَ اَلضُّرُّ دَعٰانٰا لِجَنْبِهِ أَوْ قٰاعِداً أَوْ قٰائِماً فَلَمّٰا كَشَفْنٰا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنٰا إِلىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲) وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا اَلْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمّٰا ظَلَمُوا وَ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ وَ مٰا كٰانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذٰلِكَ نَجْزِي اَلْقَوْمَ اَلْمُجْرِمِينَ (۱۳) ثُمَّ جَعَلْنٰاكُمْ خَلاٰئِفَ فِي اَلْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۴)

۴/

امتحانی الهی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای این که آدمیان از خواب غفلت بیدار شوند قرآن همواره عذابی را که به سبب ارتکاب اعمال ناپسند خود در انتظار آنهاست به یادشان می آورد عذابی که اگر خدای تعالی در نزول آن شتاب کند کسی از آنان بر جای نخواهد ماند،زیرا گناهان بشر بسیار است و عذاب الهی سخت.اما این بشر نادان پیوسته خواستار تعجیل در عذاب است بی آن که بداند پاداش خیر خیر است و کیفر بد،بد است.

خدای تعالی همواره کیفر بدیها را به تأخیر می افکند تا آنها را مهلت دهد که هر چه خواهند طغیان کنند.

فطرت انسان به گونه ای است که همیشه او را به ترک عادات و افکار و اعمال باطل فرا می خواند از این رو چون انسان را زیان و گرفتاری پیش آید در هر حال که باشد خواه خوابیده و به پهلو افتاده و خواه نشسته یا ایستاده به درگاه خداوند زاری می کند ولی زمانی که زیان و گرفتاری مرتفع شد بار دیگر کار خود از سر می گیرد.این بدان سبب است که دنیا و زخارف آن در چشم او آراسته است پس

هر گاه به غفلت خود باز گردد به اعمال ناپسند خود هم باز می گردد:

خدای تعالی دعا و زاری بندهٔ زیان رسیده خود را اجابت می کند ولی تا مدتی محدود.چون مهلت به پایان رسید خدای تعالی او را فرو می گیرد آن سان که اقوام پیشین را که مرتکب خطا و ستم شدند فرو گرفت.خدا می خواهد حجت خود را بر بندگان خود تمام کند /۴ و چون حجت تمام شد گرفتار عذابشان خواهد کرد.

آن گاه خداوند قوم دیگری را جانشین آنها خواهد ساخت البته نه از آن رو که آنان را در زمین سروری و تملک داده،بلکه فقط برای امتحان آنها.

شرح آیات:

اشاره

عجله،کار شیطان

[۱۱]

بشر خواستار آن است که هر چه زودتر از نعمت و خیر بهره مند شود.

از این رو چون کار نیکی از او سر زند منتظر جزای فوری او خواهد بود.اندکی از مردم هستند که برای دریافت پاداش خود در آیندهٔ دور منتظر می مانند.

اما زندگی همیشه آرزوی زندگان را بر نمی آورد از این رو گاه پاداش یک عمل نیک سالها به تعویق می افتد.اگر خداوند سبحان پاداش و کیفر هر عملی را فورا بپردازد دیگر فرصتی برای آزمایش آنها در این دنیا باقی نمی ماند.

کیفر کسانی که مرتکب گناهان بزرگ می شوند این است که به هلاکت رسند آیا تو دوست داری که کیفر گناهانت را بر فور مشاهده کنی بدون آن که به تو فرصتی عطا شود تا خود را اصلاح کنی؟هرگز!پس باید به این وضع راضی باشی صلاح بندگان هم در این است که جزای عمل خود را چه نیک و چه بد با تأخیری اندک یا زیاد دریافت دارند.بنا بر این بنده نباید در آنچه خواه و ناخواه به عیان خواهد دید عجله ورزد.

وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللّٰهُ لِلنّٰاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجٰالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ

اگر به همان شتاب که مردم برای خود خیر می طلبند خدا برایشان شر می طلبید مرگشان فرا رسیده بود.»

خـدا به مردم فرصـتهایی محـدود عطـا کرده است و آنهـا بایـد در خلال این فرصـتها راه خود را اختیار کننـد.در پایان فرصـتها پاداش کامل خود را خواهند یافت.

۴/

فَنَذَرُ الَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا فِی طُغْیٰانِهِمْ یَعْمَهُونَ

پس آنان را که به دیـدار ما امید ندارند وا می گذاریم تا در گمراهی خویش سـرگردان بمانند.» یعنی خداوند کسانی را که به او و روز بازپسین ایمـان ندارنـد وا می گـذارد و از دیـدار حق محروم می دارد و این به کیفر ظلم و طغیـانی است که بر آنـان احاطه دارد.

طغیان بصیرت را تیره می سازد

[۱۲]

طغیـان در برابر فرمـان الهی مـانع دیـدار خداونـد می شود.اسـراف سـبب فراموشـی نعمـت و سـرمستی اصـحاب نعمـت می گردد.اسـرافکار می پنـدارد که نعمت حق ملـک موروث اوست،از این رو متوجه عبودیت و ضـعف و حقـارت خود نمی شود مگر زمـانی که آن نعمت از دسـتش برود.در آن حـال می بینی که به درگـاه بـاری تعالی زاری می کنـد تا آن نعمت به او باز گردانـد.چون نعمت باز گردیـد و ایام محنت او به سـرآمد بار دیگر به غرور و اسـرافکاری خود باز می گردد و آنچه را که از ارتکاب آن توبه و انابه کرده بود باز سرلوحهٔ اعمال خود قرار می دهد.

وَ إِذٰا مَسَّ الْإِنْسٰانَ الضُّرُّ دَعٰانٰا لِجَنْبِهِ أَوْ قٰاعِداً أَوْ قٰائِماً

چون آدمی را گزندی رسد چه بر پهلو خفته و چه نشسته یا ایستاده باشد ما را به دعا می خواند.» یعنی در همه حال خدا را می خواند.یا در آن ایام محنت در هر حال که باشد به درگاه او تضرع می نماید.

فَلَمّٰا کَشَفْنٰا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یَدْعُنٰا إِلیٰ ضُرٍّ مَسَّهُ

و چون آن گزنـد را از او دور سـازیم چنان می گـذرد که گویی ما را برای دفع آن گزنـد که به او رسـیده بود،هرگز نخوانـده بود.» یعنی به جای شـکرگزاری به درگاه خـدا بی اعتنا به راه خود ادامه می دهـد چنان که گویی هرگز مصـیبتی به او نرسـیده است و به درگاه خداوند برای دفع آن

زاری نکرده است.

کَذٰلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفِینَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ

اعمال اسرافکاران این چنین در نظرشان آراسته شده است.» بر هر انسانی واجب است که از آفات نعمتهایی که خدا به او داده است بر حذر باشد.یکی از این آفات دوست داشتن مال دنیاست که موجب غرور و ارتکاب معاصی می شود.

۴/

هلاکت سرانجام مجرمان و سنّت زندگی

[۱۳]

کیفر اعمال به تأخیر می افتد.گاه ممکن است میان عمل و پاداش عمل مسافتی دراز واقع گردد،ولی این بدان معنی نیست که پاداش عمل هرگز به سراغش نخواهد آمد.آدمی باید به این حقیقت آگاه گردد که پاداش عمل حق است و در آن تردیدی نیست.پس باید همواره سرگذشت کسانی را که پیش از او در این راه به هلاکت رسیده اند متذکر شود.که چگونه نخست مرتکب ستم شدند و خداوند برایشان رسولانی فرستاد و آن رسولان با آیات بیّنات خود بیامدند ولی آنان به رسولان حق ایمان نیاوردند و به هلاکت رسیدند.

وَ لَقَدْ أَهْلَکْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَمّٰا ظَلَمُوا وَ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ وَ مٰا کٰانُوا لِیُؤْمِنُوا کَذٰلِکَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِینَ

ما مردمی را که پیش از شما بودند چون ستم کردند و به پیامبرانشان که با دلایل روشن به سوی ایشان آمده بودند،ایمان نمی آوردند،هلاک کردیم.مردم تبهکار را این چنین کیفر دهیم.» این سنت خداوندی است که درباره اقوام پیشین به کار رفت ما نیز اگر مرتکب ستم و جرم شویم باید چنین سرنوشتی را منتظر باشیم.

[۱۴]

هر جامعه ای باید این حقیقت را درک کند که وجود فساد اخلاقی یا اقتصادی یا سیاسی عاقبت به حیاتش پایان خواهد داد.هر چند مدتی بر آن بگذرد.

بنا بر این بر همهٔ افراد جامعه واجب است که در دفع این فسادها میان بندند تا مباد در

زمرهٔ قوم مجرم درآیند که خدا آنان را به کیفر رسانیده است.

ثُمَّ جَعَلْنٰاکُمْ خَلاٰئِفَ فِی اَلْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ

آن گاه شما را در روی زمین جانشین آنها گردانیدیم تا بنگریم که چگونه عمل می کنید.» آری،جانشینان آنها هستیم و همان فرصت و مهلتی که به آنان داده شده بود به ما نیز داده شده آیا اگر ما از سرگذشت آنان پند نگیریم و خطاهای آنان را تکرار کنیم کاری خردمندانه کرده ایم؟

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۵ تا ۱۷]

اشاره

وَ إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِمْ آیٰاتُنٰا بَیِّنٰاتٍ قٰالَ اَلَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هٰذٰا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مٰا یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقٰاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا یُوحیٰ إِلَیَّ إِنِّی أَخٰافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ (۱۵) قُلْ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ مٰا تَلَوْتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لاٰ أَدْرٰاکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۱۶) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَریٰ عَلَی اَللّٰهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیٰاتِهِ إِنَّهُ لاٰ یُفْلِحُ اَلْمُجْرِمُونَ (۱۷)

۴/

ص: ۲۸۹

آن که به آخرت ایمان ندارد آیات خدا را در نمی یابد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

هنگامی که بشر در همان زمان حال زندگی می کند و به آنچه هست دلخوش است،محال است که به آیندهٔ دور بنگرد و به دیدار پروردگار خویش امید داشته باشد.چنین کسی از آیات پروردگار بزرگ هیچ در نمی یابد.مثلا چون آیات خدا بر او تلاوت می شود از رسول می خواهد که قرآن را تغییر دهد و یا آیات دیگری به جای آیاتی که بر او نازل می شود بیاورد.چنان می پندارد که این قرآن بر ساختهٔ پیامبر است یا حقیقت به میل و خواهش او دگرگون می گردد و نمی داند که پیامبر خود از خدای می ترسد و اگر نافرمانی کند و رسالت او به مردم نرساند یا آنها را به مرحلهٔ اجرا در نیاورد خود به درگاه خداوندی مقصر است و در روز قیامت به عذاب الیم گرفتار می شود.از اینجا معلوم می شود که امر رسالت ساختهٔ پیامبر نیست حتی اگر خدا نخواهد او آیه ای از آیاتی که بر او نازل شده بر مردم نخواهد خواند و آنان را آگاه نخواهد ساخت.دلیل بر این امر این است که پیامبر سالها در میان همان مردم زیسته بود و از رسالت خویش سخنی بر زبان نیاورده بود.رسول اللّه خود می داند که هر کس بدون امر پروردگار دعوی پیغمبری کند مرتکب جرمی بزرگ شده است و کسانی که مرتکب جرایم شوند،روی رستگاری نمی بینند،پس اگر رسول دعوی رسالت نمی کند بدان سبب است که هنوز از سوی خداوند سبحان مأمور این امر نشده است.

ص :۲۹۰

شرح آیات:

اشاره

ایمان طریق معرفت

[۱۵]

ایمان در فهم حقایق تأثیری بسزا دارد،زیرا غرور و استکبار و عوامل شهوت و غضب گاه سبب انکار حقیقت می شوند یا موجب عدم بیداری و آگاهی از حقایق می گردند.اگر بشر به روز جزا اعتقاد داشته باشد و هول و هراس آن روز و عذاب دردناکی که در انتظار کافران است بشناسد،به خود می آید و در زندگی واقعی خود به تفکر می پردازد.تا مگر خود را در آن روز از عذاب خداوندی برهاند.

از اینجاست که آن دسته از مردم را که به دیدار خداوند امید ندارند می بینیم که آیات واضحه خدا را خوار می شمارند و از رسول او می خواهند که قرآن دیگر بیاورد یا دست کم بعضی از آیات را تغییر دهد،زیرا با فرهنگ و عقیدت آنها مخالف است.مثلا مستکبران قرآنی می خواهند که سلطه غیر مشروع آنان را بر مستضعفان تأیید کند و اسرافکاران قرآنی می جویند که راه استثمار محرومان را بر آنان بگشاید.

ولی این سؤال پیش می آید که این قرآن کتاب پیامبر است یا کتاب خدا؟ چگونه پیامبر می تواند کتاب پروردگار خود را تغییر دهد در حالی که به روز قیامت آن روز بزرگ که از وحشت آن کودک پیر می شود،ایمان دارد؟ ایمان رسول به دیدار خدا او را از تصرف و تغییر در قرآن باز می دارد.پیامبر در برابر هر گونه فشار و رنجی پایداری می ورزد تا آنچه را که از سوی خدا بر او نازل شده بی هیچ تغییر و تبدیلی به مردم برساند.

وَ إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ قٰالَ الَّذِينَ لاٰ يَرْجُونَ لِقٰاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هٰذٰا أَوْ بَدِّلْهُ

چون آیات روشن ما بر آنان تلاوت شد آنها که به دیدار ما امید ندارند گفتند:قرآنی دیگر بیاور یا دگرگونش کن.» یعنی یا همهٔ آن را یا بعضی از آن را تغییر بده.

قُلْ مٰا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقٰاءِ نَفْسِي

بگو مرا نرسد که آن را

از سوی خود دگرگون کنم.» ۴/ پس کتاب کتاب حق و علم و عقل است.هوای نفس و شهوات و رعایت مصالح این یا آن را در آن دخالتی نیست.

إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ مٰا یُوحیٰ إِلَیَّ إِنِّی أَخٰافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ

هر چه به من وحی می شود پیرو همان هستم.می ترسم که اگر به پروردگارم عاصی شوم به عذاب آن روز بزرگ گرفتار آیم.» رسول،پیرو وحی خداست و مردم را به متابعت از آن فرا می خواند و از چیزی می ترسد که باید از آن بترسد و آن عذاب روز رستاخیز است.

دلایل الهی رسالت

[۱۶]

اگر خدای سبحان بخواهد بر پیامبر وحی نمی فرستد و رسول او قادر به تلاوت آیات نخواهد بود.شاهد بر این امر این است که پیامبر مدت زیادی در میان قوم می زیست و از آن گنجینهٔ هدایت که در سالهای بعد چون آبشاری فرو می ریخت هیچ آشکار نساخت.اگر قرآن بر ساختهٔ او می بود نه وحی باری تعالی،در تمام مدت حیات خویش به هر مناسبت که پیش می آمد آیه ای بر مردم می خواند.

قُلْ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مٰا تَلَوْتُهُ عَلَیْکُمْ

بگو:اگر خدا می خواست من آن را بر شما تلاوت نمی کردم.» همان گونه که خداوند می تواند وحی بر رسول خود نفرستد رسول نیز قادر بر تلاوت آن نخواهد بود.

وَ لاٰ أَدْرٰاکُمْ بِهِ

و شما را از آن آگاه نمی ساخت.» درایت و علم من به کتاب بیشتر از شما نبود و من نیز همچون شما بودم و اندیشه ام به اندیشهٔ جامعه ای می ماند که در آن می زیم و محیط فرهنگی که در آن رشد کردم،و حال آن که این اندیشه ها و محیطها و بینشها به هیچ روی نه از دور و نه از نزدیک به آنچه در جاهلیت بوده شباهتی ندارد.

دشمنان رسالت می خواستند اندیشه های نوین رسالت را به افکار و عقاید

ص :۲۹۲

ایرانیان و رومیان ربط دهند یا ۴/ به سحر و قوای غیبی دیگر منسوب دارند،زیرا میان آنچه را در قرآن آمده بود با اعتقادات شایع خود متناقض می دیدند.امروزه هم برخی از خاورشناسان و مدعیان علم تاریخ می خواهند افکار بلند قرآنی را بر گرفته از افکار کوته بینان احبار و رهبانان به حساب آورند.

در حالی که میان آن دو تفاوت بسیار است قرآن همه بیّنات و هدایت است در حالی که فرهنگ آنها آمیزه ای است از مانویت و عقاید نو افلاطونی که در جهان یهود و نصارا در آن روزگار رواج بسیار داشت.

پس واضح شد که آنچه بر زبان رسول جاری شده همه وحی الهی است.

فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ

پیش از این در میان شما عمری زیسته ام چرا به عقل در نمی یابید؟» [۱۷]

رسول خدا بر این حقیقت تأکید دارد که نسبت فکر و رؤیت به خدا گناهی بزرگ است و کیفر این جهانی آن،این است که صاحب چنین پنداری به هدف خود یعنی هدفی که برای ارتقاء نفس خود در نظر گرفته نمی رسد ۴/ به عبارت دیگر رستگار نمی شود.بنا بر این هرگز به چنین جریمه ای اقدام نمی کند.پس اگر وحی از سوی خدا نباشد آن را به خدا نسبت نمی دهد.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيٰاتِهِ إِنَّهُ لاٰ يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ

کیست ستمکارتر از آن که بر خدا دروغ می بندد یا آیات او را دروغ می انگارد؟هر آینه مجرمان رستگار نمی شوند.» معمولا کسانی که می خواهند بر خدا دروغ بندند این عمل ناپسند را خود به یک مبدأ دیگر منسوب می دارند.این مبدأ یا الهی است و یا جاهلی از آنجا که چراغ جاهلیت را فروغی نیست دروغهای خود را به مبدأ الهی نسبت می دهند تا این وسوسه را در دلها پدید آرد که آنچه او می گوید حق است و آنچه دیگران می گویند باطل است.

بعضی مردم هستند که مستقیما به خدا افترا نمی بندند ولی اعمال و رفتارشان به گونه ای است که از سراسر آن بوی افتراء می آید.این خود بدون تردید

ص :۲۹۳

گناهی بزرگ است.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۸ تا ۲۰]

اشاره

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مٰا لاٰ يَضُرُّهُمْ وَ لاٰ يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هٰؤُلاٰءِ شُفَعٰاؤُنٰا عِنْدَ اَللّٰهِ قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اَللّٰهَ بِمٰا لاٰ يَعْلَمُ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي اَلْأَرْضِ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ (۱۸) وَ مٰا كٰانَ اَلنّٰاسُ إِلاّٰ أُمَّةً وٰاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَ لَوْ لاٰ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمٰا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۹) وَ يَقُولُونَ لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا اَلْغَيْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ اَلْمُنْتَظِرِينَ (۲۰)

۴/

۴/

وحدانیت خدای سبحان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

عدم ایمان به آخرت سبب سرگشتگی انسان می شود.گاه می بینیم که امر نبوت را انکار می کند و گاه میان خود و خدا شفیعانی بر می گزیند و می پندارد که آنان شریکان خدا هستند و این حقیقت ساده را در نمی یابد که مقام الوهیت تعدد پذیر نیست و او بالاتر و مقدّس تر از این است که کسی با او به منازعت پردازد.خدا را در سراسر آسمانها و زمین شریکی نیست و آنچه آن نادانان به عنوان شریک می شناسند برای آنان هیچ سودی ندارد،و اگر از پرستش آنها دست بردارند

نمی توانند آنان را بازخواست کنند.

چنان نیست که خدای تعالی بعضی از مردم را کافر آفریده باشد و بعضی را مسلمان.بلکه خداوند همه را یکسان آفریده و آنها را اختیار عطا کرده،طایفه ای هدایت را بر گزیدند و طایفه ای ضلالت را و مقرر شده که تا زمان معین حکم ثواب و عقاب دربارهٔ آنها به تأخیر افتد،و اگر نه چنان مقرر شده بود خدا دربارهٔ آنچه دربارهٔ آن اختلاف می ورزند،حکم کرده بود.

بعضی می خواهند که خدا بر پیامبرش آیه ای مخصوص نازل کند تا آنان را به ایمان مجبور سازد /۴ در حالی که خداوند این جهان را سرای آزمایش قرار داده و او به حکمت بالغهٔ خویش می داند که هر کس کارش به کجا خواهد کشید.

شرح آیات:

اشاره

چه کسی را شفیع می سازیم؟

[۱۸]

چرا آدمی غیر از خدا را می پرستد؟چرا تسلیم بتان می شود به عنوان نمادی از طبیعت و یا تسلیم طاغوت می شود،به عنوان نماد نیرو و قدرت مستکبران؟گاه در برابر همهٔ اینها خضوع می کند با این پندار که او را سود می دهند یا زیان می رسانند.گاه نیز این فرمانبرداری او از روی ترس است یا از روی رغبت ولی در واقع آن بتان نه او را سود می رسانند و نه زیان و جز اراده و خواست خداوند هیچ نیست و او محکوم قدرت الهی است هر قدرت و توانی که طبیعت از آن برخوردار است یا بشر صاحب آن است از سوی خداوند است که هیچ صاحب قدرت و توانی هر چند قدرت و توانش بسیار باشد یارای برابری اش با قدرت و توان خداوند نیست پس چگونه انسان او را همتای ذات باری تعالی قرار می دهد.

وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ وَ یَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللّهِ

سوای خدا چیزهایی را می پرستند که نه سودشان می رساند و نه زیان و می گویند:اینها شفیعان ما در نزد خدایند.» بلی..اگر خدا فرمان دهد که از رسولان یا اولو الامر اطاعت کنند در این

صورت اطاعت اطاعت از خداست،زیرا به اذن او و به امر اوست.از این رو اطاعت از رسول و اولو الامر بعد از اطاعت خدا قرار داده شده،زیرا به اجازهٔ او و برای خشنودی اوست.

سؤالی که قرآن برای آنان مطرح می کند این است که آیا برای خدا شریکی هست یا شفیعی هست که خدا از آن آگاهی ندارد؟ قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اللّٰهَ بِمٰا لاٰ يَعْلَمُ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي الْأَرْضِ بگو:آیا به خدا چیزی را خبر می دهید که در زمین و آسمان از آن سراغی ندارد؟» /۴ اگر در جهان،در آسمانها و زمین جز خدا قدرت دیگری بود همانا خدا از آن آگاهی داشت و رسول او مردم را از وجود او خبر می داد تا به او تقرب جویند:

سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ

خدا منزه است و از آنچه با او شریک می سازید فراتر است.» خداوند سبحان فراتر از این است که کسی در خدایی همتای او گردد یا بتواند در مقام تنزیه و قدوسیت او قرار گیرد به گونه ای که شریک او گردد.

سبب اختلاف

[۱۹]

مؤمنان دسته ای از مردم اند و کافران دسته ای دیگر آیا این کفر و ایمان به طینت و فطرت مردم مرتبط است.آیا می توان گفت که خدا گروهی را مؤمن و گروهی را کافر آفریده است؟و به چه سبب؟ قرآن می گوید:

وَ مٰا كٰانَ النّٰاسُ إِلاّٰ أُمَّةً وٰاحِدَةً

مردم جز یک امت نبودند.» خداوند آنان را به یکسان آفریده است و همه را بهره ای از عقل عطا کرده که برای راهنمایی آنان به سوی خدا کافی است ولی بعضی از ایشان هستند که از عقل خود استفاده می کنند و بعضی هستند که از آن غافل اند.بنا بر این اختلاف آنها به سبب اختلاف آنها در افعال است نه در آفرینش.این است که می فرماید:

فَاخْتَلَفُوا

میانشان اختلاف افتاد.»

ص:۲۹۶

خداوند نیز آنان را مهلت داد تا آزمایش آنها به پایان رسد.

وَ لَوْ لاٰ کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ فِیمٰا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ

و اگر نه آن سخنی بود که پیش از این از پروردگارت صادر گشته بود میانشان در آنچه اختلاف می کنند داوری شده بود.» این کلمه-چنان که به ذهن من می رسد-این است که خداوند تعالی این دنیا را سرای آزمایش قرار داد نه سرای جزا و کیفر.

۴/

نه برای جبر...آری برای اختیار

[۲۰]

چون مردم به حقیقت دنیا جاهل اند،می پندارند که خداوند تعالی آنان را به هدایت مجبور کرده و نمی دانند که آنها خود مسئول جستن راه حق هستند بنا بر این باید برای یافتن راه حق عقول خود را به کار اندازند.

وَ یَقُولُونَ لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ

و می گویند:چرا از پروردگارش معجزه ای بر او نازل نمی شود؟بگو غیب از آن خداست.انتظار بکشید من نیز منتظر می مانم.» خدای تعالی غیب می داند و از معقوله غیب است آن حکمت بالغه ای که به آن علم دارد.یعنی اگر انسان اندکی عقل خود را در تحقیق حقیقت به کار اندازد اندکی از آیات برای او کفایت می کند.اما اگر بخواهد که خدا مستقیما در امور زندگی دخالت کند نیازمند به وقت است،زیرا پس از انقضای مهلت خداوند ایشان را به عذابی عظیم گرفتار خواهد کرد.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۱ تا ۲۳]

اشاره

وَ إِذٰا أَذَقْنَا اَلنّٰاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرّٰاءَ مَسَّتْهُمْ إِذٰا لَهُمْ مَکْرٌ فِی آیٰاتِنٰا قُلِ اَللّٰهُ أَسْرَعُ مَکْراً إِنَّ رُسُلَنٰا یَکْتُبُونَ مٰا تَمْکُرُونَ (۲۱) هُوَ اَلَّذِی یُسَیِّرُکُمْ فِی اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ حَتّٰی إِذٰا کُنْتُمْ فِی اَلْفُلْکِ وَ جَرَیْنَ بِهِمْ بِرِیحٍ طَیِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِهٰا جٰاءَتْهٰا رِیحٌ عٰاصِفٌ وَ جٰاءَهُمُ اَلْمَوْجُ مِنْ کُلِّ مَکٰانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِیطَ بِهِمْ دَعَوُا اَللّٰهَ مُخْلِصِینَ لَهُ اَلدِّینَ لَئِنْ أَنْجَیْتَنٰا مِنْ هٰذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ اَلشّٰاکِرِینَ (۲۲) فَلَمّٰا أَنْجٰاهُمْ إِذٰا هُمْ یَبْغُونَ فِی اَلْأَرْضِ بِغَیْرِ اَلْحَقِّ یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ إِنَّمٰا بَغْیُکُمْ عَلیٰ أَنْفُسِکُمْ مَتٰاعَ اَلْحَیٰاةِ اَلدُّنْیٰا ثُمَّ إِلَیْنٰا مَرْجِعُکُمْ فَنُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۳)

۴/

به هنگام خطر بنده به خدا روی می آورد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در سیاق سخن از کسانی که جز خدا بتان را می پرستند که نه آنان را سود می رساند و نه زیان.اینک به بیان موضع مردم در برابر آیات خدا می پردازد که چگونه بر حسب اختلاف وضع روحیشان دگرگون می شوند مثلا اگر در وضعی نابهنجار باشند و خدای تعالی نعمت خود بر آنان ارزانی دارد بینی که می خواهند با آیات خدا مکر ورزند و بهانه هایی بیاورند که به آنها ایمان نیاورند.در حالی که خدا به سرعت پاداش می دهد.خدای تعالی برای ثبت اعمالی که مرتکب می شوند فرشتگانی بر آنها گماشته است.

در اینجا مثلی می آورد که خدای تعالی برای بندگان خود وسایل سیر در دریا و خشکی را فراهم می کند چون مردم به کشتی نشینند و بادبان بر آبها بگشایند نخست نسیمی نرم و ملایم می وزد و کشتی نشستگان از سفر خویش شادمان اند ولی پس از زمانی بادی سهمناك و توفنده می وزد و دریا را بر می آشوبد و موج از هر

ص :۲۹۸

طرف کشتی را در میان می گیرد.مسافران کشتی مرگ خود را رویاروی می بینند در این حال آن بتان را که می پرستیدند فراموش می کنند و به خدای یکتا روی می آورند و او را به زاری می خوانند.

۴/ چون خدای تعالی آنها را از مهلکه رهانید بینی که باز در زمین به فساد می پردازند و مرتکب معاصی می شوند و سرانجام به عذاب خدا گرفتار می آیند.

شرح آیات:

اشاره

مکر پس از رحمت

[۲۱]

رحمت پس از رنج و شکنجه با رحمت در موارد دیگر فرق می کند مثلا کسی که از بیماری رنج می برد یا از وحشت،و خدا بر او رحمت آورد و سلامت و عافیت و امنیتش دهد یا از فقر در رنج باشد و به ناگاه درهای نعمت به روی او باز گردد شخص در چنین حالاتی رحمت حق را عمیقتر احساس می کند، زیرا رنج و شکنجه را بهتر احساس کرده است.

کسی که مزهٔ رحمت را می چشد در حالی که پیش از آن مزهٔ رنج را چشیده است باید به خداوندی که مدبر خیر و شر است اعتراف کند و نیکو دریابد که او در برابر خدا مالك هیچ چیز نیست ولی بسا اتفاق می افتد که چنین نکند.

وَ إِذٰا أَذَقْنَا النّٰاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرّٰاءَ مَسَّتْهُمْ إِذٰا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيٰاتِنٰا

هر گاه پس از گزندی که به مردم رسیده است رحمتی به آنها بچشانیم بینی که در آیات ما بد اندیشی می کنند.» در این حال می کوشند تا آیات را به مقتضای غرور خود تفسیر کنند و چهرهٔ حقیقت را بپوشانند و با هر چه مخالف هوا و هوس ایشان است مخالفت ورزند خدا در برابر اینان چنین می گوید:

قُلِ اللّٰهُ أَسْرَعُ مَكْراً إِنَّ رُسُلَنٰا يَكْتُبُونَ مٰا تَمْكُرُونَ

بگو مکر خدا سریعتر است و رسولان ما بد اندیشیهای شما را می نویسند.» مکر خدا برگرداندن امور است بر وفق سنتهایی که در زندگی جاری ساخته

است چون زوال نعمت در صورتی که مردم سپاس نگویند و شرایط آن به انجام نرسانند.

۴/ ملائکه اعمال انسان را چه خرد و چه بزرگ می نویسند تا کسی بعدا مدّعی نشود که عمل صالحی انجام داده ولی پاداش نیک آن داده نشده است.

از سوی دیگر این آیه ناظر به اقوامی است که در تمدن به مقامی رفیع رسیدند ولی به نوشخواری و لذتجویی گرفتار آمدند خداوند دربارهٔ آنان مکرش بدین گونه بود که از اوج رفعت به حضیض ذلت سرنگونشان ساخت.

[۲۲]

خدای تعالی در اثبات این حقیقت مثلی آورد و آن مردمی هستند که در یک کشتی بادبانی نشسته اند.چون بادی نمی وزد کشتی در وسط دریا هم چنان ایستاده است در این حال بادی خوش می وزد کسانی که در کشتی نشسته اند شادمان می شوند ولی این نعمتی را که خدا به آنان عطا کرده از یاد می برند و شکر آن به جای نمی آورند.

پس از لحظاتی به ناگاه چهرهٔ سهمناک خطر آشکار می شود باد خوش به بادی توفنده بدل می شود و امواج کوه پیکر دریا کشتی را چون پر کاهی این سو و آن سو می کشاند.مسافران دست تضرع به درگاه خدا بر می دارند و از او می خواهند که نجاتشان دهد خدای تعالی رحمت خود شامل حال آنان می کند خطر غرق از آنان دور می کند ولی باز هم نعمت فراموش می کنند و سپاس حق نمی گویند.

هُوَ الَّذِی یُسَیِّرُکُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ حَتّٰی إِذٰا کُنْتُمْ فِی الْفُلْکِ وَ جَرَیْنَ بِهِمْ بِرِیحٍ طَیِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِهٰا جٰاءَتْهٰا رِیحٌ عٰاصِفٌ وَ جٰاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ کُلِّ مَکٰانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِیطَ بِهِمْ

اوست که شما را در دریا سیر می دهد تا آن گاه که در کشتیها هستند و باد موافق به حرکتشان می آورد شادمانند.چون طوفان فرا رسد و موج از هر سو بر ایشان ریزد چنان پندارند که در محاصره موج قرار گرفته اند.» یعنی در دایره خطر محاط و محاصره شوند و همهٔ راههای فرار بر آنان بسته گردد.

دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

خـدا را از روی اخلاص عقیـدت بخوانند.» یعنی این دعا و تضـرعشان با آنچه پیش از ایشان بود فرق دارد.پیش از این هم خدا را می خواندند /۴ و هم آنهایی را که برای او شـریک می پنداشـتند یعنی در دلشان دو قبله بود؛قبله ای که به سوی خـدا بود و قبله ای که روی در شـریکان برساخته حق بود ولی اکنون جز خـدا به هیـچ چیز دیگر نمی پردازنـد و دلهایشان از لوث شـرک پاک شده است.

لَئِنْ أَنْجَيْتَنٰا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشّٰاكِرِينَ

کـه اگر مـا را از ایـن خطر برهـانی از سپاسـگزاران خـواهیم بـود.» معنی ایـن سپاسـگزاری چیسـت؟آیـا همـان تکرار عبـارت سپاسگزاری است یا مفهوم فراتری دارد؟مسلم است که سپاسگزاری در این مورد به مفهوم فراتر از سپاسگزاری معمولی است.

کفران بعد از شکر

[۲۳]

و بدین گونه در آیات خدا مکر کردند و به یکدیگر ستم روا داشتند.

هماننـد قوم لوط که اسـراف ورزیدنـد و در زمین فسـاد کردنـد یا هماننـد فرعون و قوم او که اقوام دیگر را در زیر فرمان خود آوردند و بر آنان ظلم کردند و نیز همانند قوم عاد و ثمود.

فَلَمّٰا أَنْجٰاهُمْ إِذٰا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ إِنَّمٰا بَغْيُكُمْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ

چون خدا آنها را برهاند،بینی که در زمین به ناحق سرکشی کنند ای مردم!این سرکشی به زیان خودتان است.» یعنی این ظلم و این سوء استفاده از نعمت خدا آری،این عاقبت به زیان شما خواهد بود.

مَتٰاعَ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا ثُمَّ إِلَيْنٰا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

تمتعی است در این زندگی دنیوی،آن گاه همه به نزد ما باز می گردید تا از

کارهایی که می کرده اید آگاهتان سازیم.»

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۴ تا ۲۷]

اشاره

إِنَّمٰا مَثَلُ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا كَمٰاءٍ أَنْزَلْنٰاهُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبٰاتُ اَلْأَرْضِ مِمّٰا يَأْكُلُ اَلنّٰاسُ وَ اَلْأَنْعٰامُ حَتّٰى إِذٰا أَخَذَتِ اَلْأَرْضُ زُخْرُفَهٰا وَ ازَّيَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُهٰا أَنَّهُمْ قٰادِرُونَ عَلَيْهٰا أَتٰاهٰا أَمْرُنٰا لَيْلاً أَوْ نَهٰاراً فَجَعَلْنٰاهٰا حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ اَلْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۴) وَ اَللّٰهُ يَدْعُوا إِلىٰ دٰارِ اَلسَّلاٰمِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۵) لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا اَلْحُسْنىٰ وَ زِيٰادَةٌ وَ لاٰ يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لاٰ ذِلَّةٌ أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلْجَنَّةِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ (۲۶) وَ اَلَّذِينَ كَسَبُوا اَلسَّيِّئٰاتِ جَزٰاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهٰا وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مٰا لَهُمْ مِنَ اَللّٰهِ مِنْ عٰاصِمٍ كَأَنَّمٰا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اَللَّيْلِ مُظْلِماً أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ (۲۷)

۴/

معنای واژه ها

۲۴ تغن:در جایی اقامت گزید و«المغانی»به معنای منازل است.

۲۶ یرهق:«الرهق»اسم از ارهاق و آن عبارت از این است که کسی به کاری طاقت فرسا مجبور شود.

قتر:غبار و دود.

ص :۳۰۲

سرای نابودی و سرای سلامت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیات قبل خداونـد برای ما بیان داشت که کسانی که در آیات خـدا مکر می کننـد بر خود سـتم روا می دارنـد زیرا تمتع از زندگی دنیا بس اندک و بی مقدار است.

در این آیـات به مـا یـک دیـد کلی به زنـدگی دنیوی ارزانی می دارد.و برای ما مثلی از آنچه مشـهودات ماست می آورد.مثلا آبی از آسمان فرو می آید و از زمین برای آدمیان و حیوانات رستنی ها پدید می آورد و زمین به آن رستنیها آراسته می شود.

آدمیـان می پندارنـد که آنچه پدیـد آمـده محکوم حکم آنهاست و در حیطهٔ توانایی ایشان ولی آنچه پدیـد آمـده دیری نمی پایـد،و فرمان خـدا چه در روز و چه در شب فرا می رسـد بادی سـرد می وزد یا سـیلهای دراز آهنگ به راه می افتنـد و هر چه هست از بیخ بر می کند آن سان که گویی هرگز نبوده است.

حال که زندگی این سان در معرض آسـیب و فناست بر ماست که در جسـتجوی جایی باشـیم که در آن از هر آسـیب در امان باشیم /۴ و در پی یافتن راهی که ما را به صـراط مسـتقیم راه بنماید و به سرای عافیت فرا خواند چه در دنیا و چه در آخرت.در آنجا به کسانی که کارهای نیکو کرده انـد پاداش نیک دهـد و چیزی افزون دهد.یعنی هم از نظر روحی و هم از نظر مادی بی نیاز باشند.چنین کسان اهل بهشت اند و در آنجا جاویدان خواهند زیست.

در حالی که گناهکاران را خـدا کیفری به قدر عملشان خواهد داد نه افزونتر.هیچ کس را یارای آن نیست که عذاب خدا را از آنان دور گرداند.

ص :۳۰۳

چهره هایشان سیاه است.آن سان که گویی در تاریکی فرو رفته اند.آری،اینان اهل جهنّم اند و در آتش جاویدان.

شرح آیات:

اشاره

وحدت آفرینش و تدبیر

[۲۴]

آن که طبیعت را آفریده،انسان را آفریده است.آن که طبیعت را از حالی به حالی می گرداند زندگی انسان را هم دگرگون سازد.اگر کسی در آفرینش طبیعت بیندیشد بسیاری از روحیات و سرنوشت بشر را هم خواهد شناخت.

روش بی همتای قرآن این است که ما را در خلال مثلهایی که برای ما می زند به این حقیقت آشنا می سازد.مثل زندگی تو در این جهان از کودکی و جوانی و پیری همانند زندگی زمین است که بهاری دارد و تابستانی و پاییزی و زمستانی.

زمین نیز خشک و بی حاصل است،باران می بارد،آب سبب می شود که ذرات خاک به حرکت آیند و املاح به درون دانه راه یابند و دانه رشد کند و میوه ای لذیذ گردد و آدمی از آن بهره مند شود یا علفی پر از مواد غذایی شود که چارپایان بخورند و نیرو گیرند.انسان غافل می پندارد که این حالت برای زمین حالتی دایمی است و خیرات و برکات زمین جاودانه است. /۴ به ناگاه بادی سرد بوزد و درختان را برکند و برگها را بریزد آن سان که گویی دیروز بر این سرزمین زرع و نخیلی نبوده است.

ای انسان!زندگی تو هم به همین گونه است در آغاز لبریز از نشاط و شکفتگی است تو به خود مغرور می شوی و پنداری که بر هر کار توانا هستی ولی می بینی که بیماری و ناتوانی و فقر بر تو هجوم می آورند و تو دیگر قادر به هیچ کاری نخواهی بود.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ

مثل زندگی دنیا مثل بارانی است که از آسمان نازل کنیم تا بدان هر گونه رستنی از زمین بروید،چه آنها که آدمیان

ص :۳۰۴

می خورند و چه آنها که چارپایان می چرند.» یعنی به سبب آب روییدنی های زمین با یکدیگر بیامیزند و چیزی نتیجه دهد که خوراک آدمیان باشد و چیزی که حیوانات از آن استفاده کنند.

حَتّی إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ

چون زمین پیرایهٔ خویش بر گرفت و آراسته شد.» مراد از پیرایه منافعی است که از زمین حاصل می شود و مراد از آراستگی، لطف و صفا و خرمی و طراوت آن است.

وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها أَتاها أَمْرُنا لَیْلاً أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ

و مردمش پنداشتند که خود قادر بر آن بوده اند،فرمان ما شب هنگام یا به روز در رسد و چنان از بیخش بر کنیم که گویی دیروز در آن مکان هیچ چیز نبوده است.آیات را برای مردمی که می اندیشند این چنین تفصیل می دهیم.» پس آیات الهی خواه آنها که انسان بر پردهٔ طبیعت می بیند یا آنها که از زبان رسول می شنود برای کسانی که دربارهٔ آنها تفکر کنند آیاتی روشن و آشکارند.

به سوی سرای سلامت

[۲۵]

زندگی بدینسان در گردش است و از حالی به حالی می گردد تا آن صاعقهٔ پایانی در رسد.خدا بندگانش را به سرای سلامت می خواند که در آنجا آزار و آسیبی نیست.این راه راست هدایت است که چون آن را بپیمایند به اهداف نیک می رسند.

۴/

وَ اللّٰهُ یَدْعُوا إِلیٰ دارِ السَّلامِ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ

خداوند به سرای سلامت فرا می خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند.» [۲۶]

این سرای سلامت که پس از پیمودن راه راست هدایت بدان می رسیم

چگونه جایی است؟ مراد از آن در این دنیا آن خوشیها و لذاتی است که از اعمال حسنه نصیب ما می شود و ما را به زندگی بهتر راه می نماید.

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنىٰ وَ زِيٰادَةٌ

پاداش آنان که نیکی می کنند نیکی است و چیزی افزون بر آن.» خداوند برای هر کس که بخواهد پاداش کردارهای نیکش را افزون کند زیرا رحمت خدا بر غضبش پیشی دارد و پیش از آن که شدید العقاب باشد ارحم الراحمین است.

وَ لاٰ يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لاٰ ذِلَّةٌ

نه سیه روی شوند و نه خوار.» یعنی بر چهرهٔ ایشان غبار شرمساری ننشیند و احساس حقارت نکنند.

أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ

اینان اهل بهشت اند و در آن جاویدانند.» شهوات دنیا تاریکی سرای آخرت است هم چنان که غرور و استکبار در جهان حقارت و ذلت در آن دنیا را از پی خواهد داشت.

۴/

کیفر گناهان

[۲۷]

اما کسانی که مرتکب گناه می شوند گناهشان چون باری سنگین بر دوش آنان خواهد بود.ولی کیفر هر گناه به قدر همان گناهی است که مرتکب شده اند نه افزونتر و نه کمتر.ولی آنان به سبب گناهی که مرتکب شده اند به مذلت و خواری خواهند افتاد و در ظلمات گناه خود سرگردان خواهند شد و چنان که گویی در شبی ظلمانی سرگردانند.

وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئٰاتِ جَزٰاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهٰا وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مٰا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عٰاصِمٍ

و برای آنان که مرتکب بدیها شوند،پاداش هر بدی همانند آن است و خواری بر آنها چیره می شود.کسی آنها را از خشم خدا نگه نمی دارد.» هیچ یک از آنها قادر به رهایی از پاداش گناهی که مرتکب شده اند

نخواهد بود تنها خداست که آنها را می رهاند نه بتان.

كَأَنَّما أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً

چنان شوند که گویی صورتشان در پاره ای از شب تاریک پوشیده شده است.» یعنی تاریکی بر آنها احاطه پیدا کرده.آری،فرو رفتن در شهوات نتیجه اش ظلمت ابدی است.

أُولئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ

اینان اهل جهنّم اند و جاودانه در آن هستند.» هر یک از ما می توانیم مصداق این آیه واقع شویم،مگر کسانی از ما را که خداوند توفیق توبه از گناهان و عمل به مقتضای برنامه های الهی عنایت کرده باشد.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۸ تا ۳۰]

اشاره

وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكاؤُكُمْ فَزَيَّلْنا بَيْنَهُمْ وَ قالَ شُرَكاؤُهُمْ ما كُنْتُمْ إِيّانا تَعْبُدُونَ (۲۸)
فَكَفى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنّا عَنْ عِبادَتِكُمْ لَغافِلِينَ (۲۹) هُنالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ
وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (۳۰)

۴/

معنای واژه ها

۲۸ فزیلنا:تزیل،جدا کردن و از گفته آنها گرفته شده که:زلت الشیء عن مکانه ازیله و زیلته برای نشان دادن کثرت است و زایلت فلانا اگر آنجا از او جدا شدم یعنی در آن مکان.

۴/

آیا شریکان در روز بازپسین سودمند می افتند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیـات پیشـین قرآن به مسـئله ای اشارت داشت که شـریکان نه سود می دهنـد نه زیان و مثلی چنـد ارائه داد در این باب که آنچه کارساز آدمی است اعتقاد به یکتایی خداوند و طرد هر گونه شریکی است برای او.

در این چند آیه صـحنه ای از صـحنه های روز جزا را مجسم می کند که مشـرکان با آنچه شـریک خدا قرار می دادند در یک مکان جمع شـده انـد در آنجا شـرکاء را از مشـرکان جـدا می کننـد و آنها به کلی منکر آن می شوند که مشـرکان آنها را می پرستیده اند.به عبارت دیگر اصـلا از این که کسانی کمر به پرستش آنها بسته باشند بی خبر بوده اند.آیا کسی که نداند که چه کسانی او را عبادت می کرده اند، چه سودی به آنها می تواند برساند.

در آنجا معلوم می شود که هر کس برای آخرت خود چه فرستاده است.آن گاه همگی به نزد مولای حقیقی خود باز گردانیده می شوند تا پاداش خود بستانند در حالی که مشرکان پراکنده شده اند و از بتانشان کاری برنمی آید.

۴/

شرح آیات:

اشاره

پرده بالا می رود

[۲۸]

در روز قیامت حقایق آشکار می شود آن سان که کسی را یارای انکار آنها نیست ما مردمی که در این دنیا هستیم وقتی صحنه های آن روز را در نظر

ص :۳۰۸

مجسم کنیم برای توضیح آن حقیقت ما را کفایت می کند.چرا؟ زیرا آنچه میان ما و فهم حقیقت فاصله افکنده است غفلت است یا غرور است و یا خودپسندی.تصور کن که در آن روز پرده های غفلت به کناری می رود.و غرور از ما دور می شود و ما به حالتی در می آییم که می توانیم حقیقت را بدون پرده ببینیم.در اینجا گفتگویی که میان بتان و مشرکان صورت می گیرد و ما را با حقیقتی روشن آشنا می سازد.

وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً

و روزی همهٔ آنها را در محشر گرد آوریم.» یعنی آنها را که شریک خدا می پنداشتند و مشرکان را.

ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا مَکانَکُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَکاؤُکُمْ

سپس مشرکان را گوییم شما و بتهایتان در مکان خود قرار گیرید.» یعنی منتظر بمانید تا از شما پرسش شود.سپس آن دو فرقه را از هم دور گرداند.

فَزَیَّلْنا بَیْنَهُمْ وَ قالَ شُرَکاؤُهُمْ ما کُنْتُمْ إِیّانا تَعْبُدُونَ

سپس آنها را از یکدیگر جدا می کنیم و بتهایشان می گویند:شما هرگز ما را نمی پرستیده اید.» آری،بتان پرستش پرستندگان خود را انکار می کنند هم چنان که در آیه دیگر آمده ملائکه هم پرستش پرستندگان خود را انکار می کنند.

تبری از مسئولیت

[۲۹]

و بتان که مورد پرستش بت پرستان بودند می گویند که ما از پرستش این قوم بی خبر بوده ایم.

۴/

فَکَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ إِنْ کُنّا عَنْ عِبادَتِکُمْ لَغافِلِینَ

خدا به شهادت میان ما و شما کافی است که ما از پرستش شما هرگز آگاه نبوده ایم.» خواه این شریکان بتان سنگی باشند یا جن ها یا ملائکه یا حتی بتان بشری.پس همگی از اطاعت و عبادت مشرکان بی خبر بوده اند زیرا آنها مشغول

کارهای خاص خود بوده اند.

[۳۰]

در روز بازپسین حقایق برای هر کس آشکار می شود و به عیان می داند که چه توشه ای پیشاپیش فرستاده است.

هُنالِکَ تَبْلُوا کُلُّ نَفْسٍ مٰا أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَی اللّٰهِ مَوْلاٰهُمُ الْحَقِّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَفْتَرُونَ

در آنجا هر کس هر چه کرده است پاداشش را خواهد دید و همه را به سوی خدا مولای حقیقیشان باز می گردانند و همهٔ آن بتان که به باطل می پرستیده اند نابود می شوند.» اینان بر خدا دروغ می بسته اند و می گفته اند خدا در برابر فشار این شریکان خاضع است یا می گفته اند خدا سخن آنان را می شنود.اما اکنون هیچ ندارند و آنچه بدان امید بسته بودند چون سراب بیابان از میان رفته است.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۳۱ تا ۳۳]

اشاره

قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ أَمَّنْ یَمْلِکُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصٰارَ وَ مَنْ یُخْرِجُ اَلْحَیَّ مِنَ اَلْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ اَلْمَیِّتَ مِنَ اَلْحَیِّ وَ مَنْ یُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ فَسَیَقُولُونَ اَللّٰهُ فَقُلْ أَ فَلاٰ تَتَّقُونَ (۳۱) فَذٰلِکُمُ اَللّٰهُ رَبُّکُمُ اَلْحَقُّ فَمٰا ذٰا بَعْدَ اَلْحَقِّ إِلاَّ اَلضَّلاٰلُ فَأَنّٰی تُصْرَفُونَ (۳۲) کَذٰلِکَ حَقَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ عَلَی اَلَّذِینَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لاٰ یُؤْمِنُونَ (۳۳)

۴/

ص : ۳۱۰

تدبیر نشان پروردگار است و فسق حجاب بصیرت است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای برکندن ریشه های شرک از قلب انسان که ضعیف آفریده شده باز هم سخن از توحید است.سؤال این است که چه کسی از آسمان آب و نور و خورشید به زمین می فرستد تا در زمین رستنیها برویند و مردم روزی خویش بخورند؟آیا چنین کسی غیر از خداست؟ چه کسی به ما وسیله دیدن و آلت شنیدن عطا کرده؟و چه کسی زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده و امور گیتی را سامان می دهد و بر عرش استیلا یافته و ملکوت آسمان و زمین در قبضهٔ قدرت اوست؟چون این سؤال کرده شود همگان گویند:اللّه.

در اینجا سؤال دیگر مطرح می شود که:پس چرا از پروردگارتان پروا نمی کنید و چرا از او نمی ترسید.

اللّه پروردگار ما است.حق است و جز او هر چه را بپرستند ضلالت است پس بتان و شریکان او در کجا جای دارند.ای مشرکان!به کجا می روید و در کدام وادی حیرت زده و سرگردان می مانید.

سؤال دیگر این است که چرا اینان با وجود این همه آیات روشن ایمان نمی آورند؟پاسخ این است که ۴/ اینان فاسق هستند و فسق،حجاب بصیرت است.

ص: ۳۱۱

شرح آیات:

اشاره

روزی زمین و آسمان

[۳۱]

از آسمان آب فرود می آید ولی نه به گونه ای آشفته بلکه از روی حکمت بالغهٔ او،و چنان نیست که گویی یک باره بند از در مشك بردارند تا زمینها را تباه کند و خانه ها را ویران سازد بلکه به اندازه ای که فایده می رساند نه افزونتر و نه کمتر و چون این باران سبب رویش می شود یکی از ارکان روزی انسان است که از آسمان می آید و رکن دیگر پرتو آفتاب است.

و این است معنی این که خدا روزی بندگانش را از آسمان می فرستد.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ

بگو چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی می دهد.» آیا جز خدای قادر حکیم و رحیم کسی دیگری هست که این چنین خوان کرم گسترده باشد؟

آفریننده چه کسی است؟

می پرسیم:چه کسی به آدمیان توان دیدن و شنیدن داده است؟ سازمان پیچیدهٔ مغز و اعصاب و چشم و گوش چگونه است؟برای دیدن ما نور /۴ و برای شنیدن ما امواج هوا را چه کسی پدید آورده آیا پدید آورنده و خالق همهٔ اینها ذات باری تعالی آن خداوند لطیف و خبیر نیست؟این است که می پرسد:

أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصٰارَ

کیست که شنوایی و بینایی می بخشد؟» بیشتر اینها همان تطور هولناکی است که یا از مرگ به زندگی صورت می گیرد و یا از زندگی به مرگ.آیا چه کسی است که این تطور به ید قدرت او است مالك مرگ و زندگی کیست؟ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ زنده را از

مرده پدید می آورد و مرده را از زنده.» از این عبارت بر می آید که زندگی موهبتی است الهی که به شیء داده می شود و او زندگی می یابد و چون از اشیاء جدا گردد مرگ حاصل می شود.مثلا انسان نطفه است خدا او را زندگی می بخشد،سپس نطفه از موادی که فاقد جان هستند تغذیه می کند و این مواد مرده دارای حیات می گردند عکس این نیز صادق است.

وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ

و کارها را به سامان می آورد.» اگر این سؤالها را حتی از مشرکان بپرسند در پاسخ چاره ای ندارند جز آن که بگویند:خدا.

فَسَيَقُولُونَ اللّٰهُ فَقُلْ أَ فَلاٰ تَتَّقُونَ

خواهند گفت:اللّٰه.بگو:آیا پروا نمی کنید.»

چرا انحراف؟

اکنون که دانستیم که خدا خالق هر چیز است چرا از او پروا نمی کنیم و نمی ترسیم؟چرا به راه او نمی رویم؟قرآن حکیم میان نگریستن در عالم وجود و گسترش بصیرت ما در اعمال و رفتار ما رابطه ای نزدیک را بیان می دارد.بسیاری از مردم این رابطه را در نمی یابند.

[۳۲] ۴/

چون بشر از راه حق که راه واقعی همه موجودات عالم است منحرف گردد به کجا می رود؟آیا نه چنین است که گمراه می شود؟آیا در این زندگی حقایقی هست؟آری،یک حقیقت است که باید آن را جستجو کنیم آن حقیقت کدام است:

فَذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمٰا ذٰا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاٰلُ فَأَنّٰى تُصْرَفُونَ

این اللّٰه پروردگار حقیقی شماست.بعد از حقیقت جز گمراهی چیست پس به کجا روی می آورید؟» [۳۳]

اکنون این سؤال پیش می آید که هنگامی که قضیه به این روشنی

است چرا برخی بدان تجاهل می کنند و خود را به هلاکت می اندازند؟ قرآن حکمت آموز چنین پاسخ می دهد.سبب فسق است.فسق آنان را از ایمان باز می دارد.این سنت خداوند است که فاسق ایمان نمی آورد.

کَذٰلِکَ حَقَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ عَلَی الَّذِینَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لاٰ یُؤْمِنُونَ

پس سخن پروردگار تو دربارهٔ عصیانگران که گفت:اینان ایمان نمی آورند،به حقیقت پیوست.» ولی این نه به آن معنی است که خداوند آنان را از ایمان منع کرده است بلکه بدین معنی است که آنان عاده ایمان نمی آورند،زیرا فسق چنان در وجود آنان انباشته شده که چون پرده ای ضخیم بصر و بصیرتشان را فرو پوشیده است.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۳۴ تا ۳۶]

اشاره

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکٰائِکُمْ مَنْ یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ قُلِ اَللّٰهُ یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ فَأَنّٰی تُؤْفَکُونَ (۳۴) قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکٰائِکُمْ مَنْ یَهْدِی إِلَی اَلْحَقِّ قُلِ اَللّٰهُ یَهْدِی لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی اَلْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لاٰ یَهِدِّی إِلاّٰ أَنْ یُهْدیٰ فَمٰا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ (۳۵) وَ مٰا یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلاّٰ ظَنًّا إِنَّ اَلظَّنَّ لاٰ یُغْنِی مِنَ اَلْحَقِّ شَیْئاً إِنَّ اَللّٰهَ عَلِیمٌ بِمٰا یَفْعَلُونَ (۳۶)

۴/

بشر از گمان تا یقین

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن می پرسد:آیا این کسان که شریکان خدا می پندارید می توانند بیافرینند،سپس از میان ببرند و بار دیگر وجود بخشند،آن سان که خـدا می توانـد،و مشـرکان می دانند که آفرینش تنها به دست خداست،پس چرا بار دیگر دروغ می بندند و دروغ می گویند.

بـار دیگر می پرسـند:چه کسـی است که زنـدگان را چون حیـات بخشـد و هـدایت می کنـد و زنـدگی معنوی و مادی آنان را سامان می دهـد؟خـدای یکتا یا بتان؟ آن گاه پاسـخ می دهـد که خداست آن که ما را هدایت می کند و ما را عقل و گوش و چشم داده و زنـدگان را غرایزی عطـا کرده که به نیروی آن به صـلاح خود راه می برنـد پس با وجود این آیا درست است که تسلیم بتان شویم که نمی تواننـد ما را هـدایت کننـد؟چگونه مشـرکان تسلیم موجودی می شونـد که نه توان هـدایت کردنش هست و نه استعداد هدایت شدن؟ آری،سبب ضلالت و گمراهی ایشان این است که تابع گمان خود هستند ۴/ و پیرو خیالات فاسد خویش.گمان هرگز ما را به حق و واقع راهنمایی نخواهد کرد نتیجهٔ پیروی از گمان ارتکاب اعمال ناپسند است و بس.

شرح آیات:

اشاره

کفر پس از معرفت

[۳۴]

کسی که از پادشاه ستمگر پیروی می کند و آن که در برابر توانگر

ص: ۳۱۵

استثمارگر سر فرود می آورد یا از صاحبان شهرت و نفوذ اطاعت می کند می داند که پیشوا و فرمانروای او نمی تواند او را زندگی بخشد یا اگر زندگی اش را از کف داد آن را به او باز گرداند بلکه می داند همهٔ این کار تنها از خدای یکتا ساخته است اوست صاحب قدرت بی منتهی و علم بی پایان.در اینجا قرآن سؤالی مطرح می کند که با این همه توانایی که خدا راست چگونه برخی در برابر موجوداتی جز خداوند سر تسلیم فرود می آورند.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ

بگو:آیا از این بتان شما کسی هست که چیزی را بیافریند.» و پاسخ می آورد که:هرگز.

قُلِ اللّٰهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ

بگو:خدای یکتا مخلوقات را می آفریند و باز زنده می کند.» او آفرینش را بدون هیچ مثال و الگویی آغاز می کند او همانند ما محتاج به تجربه نیست.اگر او محتاج تجربه بود برای آفریدن یک سلول زنده نیازمند به میلیاردها بار تجربه بود و این معنی را علم جدید تأیید کرده است.

فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ

پس چگونه از حق منحرفتان می کنند.» یعنی هواهای نفسانی و عقاید فاسده شما را به کجا می برند.چرا آن آفریدگار بزرگ را ترک می گویید و پاره ای از مخلوقات ناتوان را خدای خود می پندارید؟ ۴/

صلاح از خداست

[۳۵]

خداوند هر چیزی را آفریده است و او را به راهی که صلاح او در آن است راه نموده است.مثلا مورچه را می بینی که در پی یافتن غذای خود است و چون آن را بیابد به لانه می کشد و در تابستان برای قوت زمستانش آن را ذخیره می کند و لانهٔ خود را به گونه ای عجیب می سازد.همین گونه است زنبور عسل شیره گلها را می مکد و در کندو ذخیره می سازد به راستی چه کسی این کارها را به مورچه و زنبور

ص: ۳۱۶

یـاد داده است و چه کسـی آنهـا را به کـاری که صـلاح آنها در آن است راهنمایی کرده است؟ دیگر موجودات زنـده و حتی نباتات همه برای مصالحشان تلاش می کنند.

آیـا نه این است که خـدا آنهـا را به مصالحشان راه می نمایـد؟ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ بگو:آیا از این بتان شـما کسـی هست که به حق راه نماید؟بگو خدا به حق راه می نماید.» اوست که بشر را و طبیعت را بر وفق نظام فطرت خلق کرده است و اوست که به انسان آموخته است که چگونه از طبیعت بر طبق آن نظام بهره مند گردد.

أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاّ أَنْ يُهْدى

آیا آن که به حق راه می نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن که به حق راه نمی نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟» بتان و دیگر شـریکان هـدایت نمی یابنـد مگر زمـانی که خـدا آنان را هـدایت کنـد.آیا این طاغوتی که مردم او را می پرسـتند،اگر خداونـد عقلش و علمش را از او بسـتاند جز دیوانـهٔ نـادانی است؟آیـا آن ثروتمنـد فرو رفته در فخر و غرور اگر بی خرد و علم گردد وسـیلهٔ مسـخرهٔ مردم نخواهد بود؟آیا این تکه سـنگی که نادانانش خدا می گویند تا کنون توانسته است کسی را هدایت کنـد؟ فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم می کنید.» چرا بتان را با خدای یکتا مقایسه می کنید.به نظر من آیهٔ کریمه ناظر به کسـانی باشـد که مردم آنهـا را پیشوایـان فکری خود قرار می دهنـد و به جـای خـدا از آنـان علوم و فرهنگ خود را فرا می گیرند بی آن که سخنان آنان را به مکیال و معیار دین بسنجند.در حدیث شریف آمده است: ۴/

کسی که به سخن گوینده ای گوش سپارد او را پرستیده است.اگر آن گوینده سخن خدا بگوید او خدا را پرستیده است و اگر سخن شیطان بگوید او

شیطان را پرستیده است». (۱)

و در حدیث دیگر در تفسیر این آیه: اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ آمده است که«به خدا سوگند برای آنان نماز نمی خوانند و روزه نمی گیرند ولی از آنان اطاعت می کنند در اموری که معصیت خداست.» و در حدیث دیگر آمده است که:

هر کس سخن خدا از عالم صادق نشنود خدا او را به وادی فنا اندازد و هر کس سخنی را از دری که خدا آن را برای بندگانش نگشوده است اخذ کند، /۴ مشرك است.و این در همان امامی است که امین اسرار مکنون الهی است».

در چند حدیث دیگر همین مضمون ذکر شده است. (۲)

پیروی از یک تن به طور مطلق و بدون بهره مندی از عقل خود گونه ای آشکار از انواع شرك به خداست.مهمترین زیانهای شرك این است که آدمی را در عرصهٔ زندگی گمراه می سازد.

گمان و یقین

[۳۶]

چون شرك و اطاعت کورکورانه از بتان و کاهنان و نمادهای سلطه و ارتجاع موجب معطل ماندن قدرت عقلانی می شود،مشرکان از پی تصورات و گمانهای خود می روند و این تصور و گمان برایشان سودی نخواهد داشت.زیرا گمان سبب اخلال در وضع روحی صاحب خود شود نه سبب دگرگون کردن واقعیت.انسان را عقل داده اند تا حقایق خارجی را با واقعیت تطبیق دهد در غیر این صورت مثل کسی است که نقشه ای می کشد بر مبنای وهم و تصور خود سپس بی آن که جوانب امر را بسنجد به اجرای آن می پردازد.

وَ ما یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلاّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً

۱- ۲) -بحار الانوار،مجلسی،ج ۲،ص ۹۴.

۲- ۳) -رجوع کنید به بحار الانوار ج /۴ص ۹۳،۹۷،۱۰۰.

بیشترشان فقط تابع گمانند و گمان نمی تواند جای حق را بگیرد.» سؤال این است که چرا اینان در عین این که از عقل و بصیرت بهره یافته اند،از پی پندار خویش می روند؟ پاسخ این است که مشرکان تابع هواهای خود هستند و هوی و هوس و حب نفس را محور تحرکات خود قرار می دهند و هرگز نمی خواهند به حقیقت برسند تا از راههای وصول به آن جستجو کنند یعنی هرگز در پی یافتن علم نیستند.از این رو با اصرار تمام مرتکب جرائم می شوند.

إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِمٰا يَفْعَلُونَ

هر آینه خدا به کاری که می کنند آگاه است.» ۴/ خدای تعالی آنان را بر طبق افعالشان کیفر می دهد.ولی باز هم آنان را تذکر می دهد که پیروی از پندار راهی خطاست.مؤمن باید از پندار بر حذر باشد تا به حقیقت برسد.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۳۷ تا ۴۰]

اشاره

وَ مٰا كٰانَ هٰذَا اَلْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرىٰ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ لٰكِنْ تَصْدِيقَ اَلَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ اَلْكِتٰابِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۳۷) أَمْ يَقُولُونَ اِفْتَرٰاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ اُدْعُوا مَنِ اِسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۳۸) بَلْ كَذَّبُوا بِمٰا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمّٰا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذٰلِكَ كَذَّبَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلظّٰالِمِينَ (۳۹) وَ مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لاٰ يُؤْمِنُ بِهِ وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (۴۰)

۴/

قرآن،کفار را به مبارزت می طلبد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سخن از پنداری است که جاهلان مشرک از آن پیروی می کنند.قرآن حکیم از روشی سخن می گوید که به حق و علم منجر می شود.یکی از منابع معرفت،قرآن است که به سبب روشن بودن آیات آن و مطابقهٔ آن با عقل شائبه دروغ در آن نیست،و نیز بدان سبب که قرآن ادیان آسمانی پیشین را تصدیق کرده و بسیاری از غوامض آنها را گشوده است.پس آنچه از سوی خدا نازل شده باشد در آن احتمال شک و تردید نیست.زیرا رحمت پروردگار بر همه کس و همه جا احاطه دارد.

کسانی هستند که می پندارند پیامبر قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده.

اینان اگر می توانند،همانند آن سوره ای بیاورند،حتی از یاران دروغپرداز خود یاری جویند.

نه،اینان به سبب کفرشان هرگز به درک کلام خدا نایل نتوانند شد و ابعاد آن را در نخواهند یافت،پس به تکذیب آن پرداختند و این به سبب نقص فهم و درک آنهاست.اینان می خواهند که هر چه را که قرآن بدان بشارت داده ۴/ رویاروی خود مجسم بنگرند،در حالی که چون آن حقایق تجسم یافت دیگر توبه شان سود نخواهد کرد و به سرنوشت دیگر ستمگران گرفتار خواهند شد.کسی که به قرآن ایمان نیاورد مفسد در زمین است و خدا نیز به او آگاه است،اما نیکوکاران دلهایشان پاک و چشمانشان باز است از این رو از دل و جان به قرآن و حقایق قرآنی ایمان می آورند.

ص :۳۲۰

شرح آیات:

اشاره

دروغ پنداشتن قرآن

[۳۷]

هر حقی را حقیقتی است و هر صوابی را نوری است.آن که حقایق را به چشم بصیرت و دل پاک بیند،در حالی که عینک سیاه به چشم نداشته باشد و از عقده های روحی هم خالی باشد،هرگز خطا نمی کند.قرآن خود دلیل صحت این امر است.قرآن از سوی خدا آمده و نتوان آن را دروغ پنداشت،زیرا قرآن بسی فراتر از آن است که کسی را قدرت بر ساختن چیزی همانند آن باشد.قرآن صنع خداست و بشر را یارای آن نیست که با خدا تحدی کند.آیا بشر می تواند پرنده ای بیافریند آن سان که خدا آفریده است؟هرگز!همچنین کسی هم قادر به آوردن کلامی چون قرآن نخواهد بود.

وَ مٰا كٰانَ هٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرىٰ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

نشاید که این قرآن را جز به خدا نسبت کنند.» قرآن یکی از حلقه های سلسلۀ رسالتهای الهی است.که هر یک دیگری را تصدیق می کند.هر گروه از افراد بشر چنگ در یکی از این حلقه ها زده و به یکی از ادیان الهی ایمان آورده هر چند بسبب نقصی که در ذات آنهاست به آخرین ادیان یعنی اسلام نگرویده باشند.

وَ لٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتٰابِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ

بلکه تصدیق چیزی است که پیش از آن آمده است و توضیح آن کتاب است.شکی نیست که از جانب پروردگار جهانیان است.» قرآن ادیان پیشین را تصدیق می کند،زیرا آنها حلقه های آن سلسله اند و هر کس به آنها ایمان نداشته باشد و آنها را تصدیق نکند به اسلام هم ایمان نتواند آورد و آن را تصدیق نتواند کرد.

خداوند بزرگ که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته ۴/ و آسمانها و زمین را در شش روز آفریده است هر روز چیز تازه ای می آفریند و نعمت تازه ای بر

جهانیان ارزانی می دارد.او پروردگار انسان است.بشر را به سر حد کمال رسانیده است یعنی به او از جانب خود وحی فرستاده.پس آن که بخشایندهٔ عقل است همان نازل کنندهٔ قرآن است و آری،انسانی که دریچه های دلش بر روی حقایق مسدود نباشد،به روشنی این حقایق را درک خواهد کرد.

[۳۸]

ولی بعضی اصرار می ورزند که بگویند که قرآن وحی خدا نیست.

یعنی چیزی است که انسانی آن را بر ساخته است قرآن به اینان خطاب می کند که اگر توانید سوره ای همانند آن بیاورید.سوره ای که در علم و بلاغت همتای قرآن باشد.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

می گویند که آن را به دروغ به خدا نسبت می کند.بگو:

اگر راست می گویند جز خدا،هر که را می توانید به یاری بخوانید و سوره ای همانند آن بیاورید.» پس هم چنان که کسی نمی تواند یک مورچه بیافریند نمی تواند حتی جزئی از قرآن را بیاورد،زیرا آفرینندهٔ مورچه همان کسی است که قرآن را وحی کرده و قرآن در آن نمط والای خود در مرتبه ای است که علم و قدرت بشر را یارای فرا رفتن به آن نیست.

انگیزه های اندیشه

[۳۹]

یکی از عوامل نفسانی که در برابر ایمان اینان قرار می گیرد،همانا جهل آنها و تنگ نظری آنها و اندک بودن استعداد آنهاست.از این رو می بینی که هر چیز را که نمی شناسند یا خصال و خصایص همهٔ ابعاد آن را در نمی یابند انکار می کنند و حال آن که سزاوار نیست که انسان به حقیقت هر امری که آگاه نشد منکر آن باشد.

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ

چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نیافته بودند.»

و این خصلت عموم مردم است و امام علی(ع)از آن چنین تعبیر کرده که مردم دشمن چیزهایی هستند که به آنها جاهل اند».

۴/ یکی از بدترین صفات جاهلیت که هنوز هم چون سدی بر سر راه پیشرفت نوع بشر قرار گرفته همین است.بر انسان واجب است که خود و جامعهٔ خود را به گونه ای تربیت کند که از هر تازه ای با روحیه ای مثبت استقبال کند و هر پدیدهٔ تازه ای را به مجرد این که دربارهٔ آن شناختی نداشت مردود نشمارد.

دیگر از صفات جاهلیت انتظار تحول حقیقت است به واقع.مثلا اگر مردم جاهلی را بگویند که تنبلی یا اختلافات و بی سامانیها سبب قحطی می شود حقیقت را نمی پذیرند،و به انتظار فرا رسیدن سالهای قحطی می مانند و چون به وقوع پیوست آن وقت است که حقیقت را می پذیرند.

ما از پی علم می رویم تا به نیروی آن بر حوادث سبقت گیریم و خود را از خطرها برهانیم و چون حوادث در رسیدند و خطرها آشکار شدند دیگر ایمان سود نکند.

وَ لَمّا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ کَذٰلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الظّالِمِینَ

کسانی که پیش از آنان بودند نیز پیامبران را چنین به دروغ نسبت دادند.پس بنگر که عاقبت کار ستمگران چگونه بوده است.» [۴۰]

بار دیگر قرآن تأکید می کند که یکی از عوامل اساسی کفر به قرآن حکمت آموز ارتکاب کردار بد است که در دلهای کافران جای گرفته است.و نمی گذارد که به پیامبر ایمان بیاورند و این عمل خود فساد در زمین است.

وَ مِنْهُمْ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ

برخی از ایشان بدان ایمان می آورند.» در آینده،اگر مصلح و پاکدل باشند،منتظر آیات و نشانه های بیشترند یا کسانی که دارای چنان روحیهٔ نیرومندی هستند که می توانند بر فشارهای اجتماع فاسد یا شهوات زودگذر فایق آیند.

وَ مِنْهُمْ مَنْ لا یُؤْمِنُ بِهِ

و برخی ایمان نمی آورند.» این گروه به سبب فرو شدنشان در فساد به امر نبوت ایمان نمی آورند زندگی

اینان از جادهٔ هدایت منحرف است.

۴/

وَ رَبُّکَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِینَ

و پروردگار تو به مفسدان آگاهتر است.»

[سوره یونس (۱۰): آیات ۴۱ تا ۴۶]

اشاره

وَ إِنْ کَذَّبُوکَ فَقُلْ لِی عَمَلِی وَ لَکُمْ عَمَلُکُمْ أَنْتُمْ بَرِیئُونَ مِمّٰا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِیءٌ مِمّٰا تَعْمَلُونَ (۴۱) وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ اَلصُّمَّ وَ لَوْ کٰانُوا لاٰ یَعْقِلُونَ (۴۲) وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْظُرُ إِلَیْکَ أَ فَأَنْتَ تَهْدِی اَلْعُمْیَ وَ لَوْ کٰانُوا لاٰ یُبْصِرُونَ (۴۳) إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَظْلِمُ اَلنّٰاسَ شَیْئاً وَ لٰکِنَّ اَلنّٰاسَ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (۴۴) وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ کَأَنْ لَمْ یَلْبَثُوا إِلاّٰ سٰاعَةً مِنَ اَلنَّهٰارِ یَتَعٰارَفُونَ بَیْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقٰاءِ اَللّٰهِ وَ مٰا کٰانُوا مُهْتَدِینَ (۴۵) وَ إِمّٰا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ اَلَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَإِلَیْنٰا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اَللّٰهُ شَهِیدٌ عَلیٰ مٰا یَفْعَلُونَ (۴۶)

۴/

۴/

بیزاری از آنان که در دلهایشان بیماری است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خدای تعالی در سیاق سخن دربارهٔ قرآن و ذکر این نکته که قرآن معجزه ای است که هیچ یک از افراد بشر را یارای آوردن همانند آن نیست این معنی را روشن

ص: ۳۲۴

می سازد که با وجود محقق بودن امر رسالت هر کس رسول را دروغ شمارد بایـد که از او بیزاری جست،هم چنان که آنان از رسول بیزاری می جوینـد.پس هر کس مسئول عمل خویش است.بنا بر این رسول و مؤمنان یک امت اند و منکران رسالت هم امتی دیگر.

بعضـی از آنان پندارنـد که اگر بـدون این که به رسول ایمان بیاورنـد خود را به او نزدیک سازنـد ایشان را سود دهـد ولی آیا رسول می توانـد کسـی را که گوشـش کر است سـخن بشـنواند؟هرگز!نقص در وجود اوست و در توانـایی اوست به پاسـخ به دعوت رسول.

همچنین کسانی هسـتند که به رسول می نگرنـد بدین امید راه هدایت را به آنان بنماید بدون این که به رسالت او ایمان آورند و حـال آن که ایمـان به رسالت روشـنی و هـدایت است.ولی هنگامی که چشم نابینا باشـد آیا پرتو آفتاب هر چنـد هم تابناک باشـد او را سـود خواهـد داد؟کری و کوری از سوی خـدا نیست،بلکه به اراده خود مردم است. ۴/ زیرا خدا به کس سـتم نمی کند که او را کور و کر بیافریند.هرگز، این مردم اند که نمی خواهند ببینند و بشنوند و از این رو به خود ستم روا می دارند.

در این بخش بیان می داریم که مسئول کفر و ایمان مردم خود مردم هستند و آنهایند که یا نیکو را بر می گزینند یا بد را.

شرح آیات:

اشاره

اصولی بودن پیوندها

[۴۱]

بعضـی از مردم می خواهنـد که حـتی پس از قطع روابـط دینی بـا پیـامبران هنوز هم ارتبـاط خود را بـا آنـان حفـظ کننـد.اینان رسولان را تکـذیب می کننـد ولی می خواهند آنان و رسول در یک طایفه باشـند ولی خدای تعالی پیامبرش را فرمان می دهد که با همهٔ کسانی که به نبوت او ایمان ندارند قطع علاقه و رابطه کند.

وَ إِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمّا تَعْمَلُونَ

اگر تو را به دروغ نسبت کردند،بگو:عمل من از آن من

است و عمل شما از آن شما.شما از کار من بیزارید و من از کار شما بیزارم.» هر کس بر حسب هدف خویش کار می کند و مسئولیت عمل خود را هم بر عهده می گیرد آنچه گروه های مردم را از یکدیگر متمایز می دارد نحوهٔ تفکر و عقیدت آنهاست،نه چیز دیگر.وقتی مردمی را با مردم دیگر از حیث عقیده و فکر افتراق باشد وحدت زمین و زبان را فایده ای نیست.در چنین وضعی حتّی رابطهٔ خویشاوندی هم کارساز نخواهد بود.

ذات،خاستگاه هدایت

[۴۲]

بعضی از مردم پندارند،پیامبر است که باید دیدگان آنها را بگشاید بدون اینکه خودشان هم در این راه تلاش ورزند.این یک اشتباه بزرگ است،زیرا هدایت یا ضلالت هر کس به دست خود اوست.اوست که نخستین گام را در این راه بر می دارد.چنین کسی همانند کری است که از دیگران می خواهد که به او سخن بشنوانند در حالی که نقص /۴ در وجود خود اوست.تا زمانی که گوشهای او سنگین است هر آوازی که برای او نوازند شنیدن نتواند.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لاَ يَعْقِلُونَ

برخی از آنها به تو گوش می دهند.آیا اگر در نیابند تو می توانی کران را شنوا سازی.» کران نمی توانند مطلبی را دریابند زیرا گوشهایشان فروبسته است پس از گوشهای خود بهره مند نمی شوند،زیرا سخن کس در نیابند.گوش بالاترین و برترین اعضای بدن است.به وسیلهٔ گوش است که مردم از اندیشه و فکر یکدیگر آگاه می شوند و نسلهای بعد از تجارب نسلهای پیش استفاده می کنند.از این رو در آیه پس از ذکر«کری»عدم تعقل آمده است.

[۴۳]

بعضی هستند که به این حقیقت آگاه نیستند و هدایت نخستین مسئولیتهای بشر است و هر که برای رسیدن به آن تلاش نکند هرگز به آن نخواهد رسید.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ

برخی از آنها به تو می نگرند.» گویی رسول مسئول هدایت و راهبری اوست.

أَ فَأَنْتَ تَهْدِی الْعُمْیَ وَ لَوْ كانُوا لا يُبْصِرُونَ

آیا اگر نبینند تو می توانی کوران بی بصیرت را راه بنمایی.» کور نمی بیند،نه به آن سبب که نور اندک است،بلکه بدان سبب که وسیلهٔ بینایی اش ناقص است.پس حرکت باید نخست از سوی فرد باشد.

[۴۴]

جایز نیست که انسان چنان پندارد که خدا شنوایی یا بینایی او را از او سلب کرده است.بلکه این انسان است که از شنوایی و بینایی خود سود نمی برد.

إِنَّ اللّهَ لا يَظْلِمُ النّاسَ شَيْئاً وَ لكِنَّ النّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

خداوند به مردم هیچ ستم نمی کند ولی مردم خود،به خود ستم می کنند.» مردم از وسایلی که خدا در اختیارشان گذاشته است استفاده نمی کنند.

قرآن /۴ سخنش همواره با مردم است زیرا این مردم هستند که یکدیگر را گمراه می نمایند و آنهایند که مسئول هدایت یکدیگر هستند.در تعبیر قرآنی از شنیدن، صورت جمع برگزیده شده در حالی که در دیدن صورت مفرد،زیرا شنیدن یک عمل اجتماعی است که همه بدان مکلّف اند و حال آن که دیدن جنبهٔ فردی دارد.

[۴۵]

انسان جاهل را دو اشتباه بزرگ است.

اشتباه اول:

عدم فهم طبیعت جزاء.زیرا ضروری نیست که حتما بلافاصله بعد از عمل آشکار شود.مسلما جزای عمل خواهد آمد و هر چه آمدنی باشد دیر یا زود خواهد آمد.بنا بر این جایز نیست که جزای عمل را به سبب این که بلافاصله پس از عمل آشکار نمی شود انکار کرد.جزای عمل بر طبق منطق قرآنی دارای دو خصیصهٔ اساسی است:

نخست آن که:جاویدان است.

دوم آن که:ممکن نیست آدمی از آن بگریزد یا از پروردگارش بخواهد که او را بار دیگر به دنیا برگرداند و امتحان را تجدید کند.

در مقایسه با جاویدان بودن جزای عمل زندگی دنیا بس اندک می نماید.

وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ کَأَنْ لَمْ یَلْبَثُوا إِلاّ سَاعَهً مِنَ النَّهارِ

و روزی که خداوند آنان را در محشر گرد آورد،چنان که پنداری تنها ساعتی از روز را درنگ کرده اند.» آری،چنان تصور کن که کسی در دنیا هفتاد سال یا هشتاد سال یا بیشتر یا کمتر زیسته باشد،در حالی که در روز قیامت یک روز پنجاه هزار سال خواهد زیست.آیا می توان آن مدت اندک زندگانی دنیا را با این پنجاه هزار سال مقایسه کرد؟آیا در بر آن چون یک ساعت بیشتر نمود می کند؟ ۴/ یَتَعارَفُونَ بَیْنَهُمْ یکدیگر را بشناسند.» یعنی چنان که گویی در دنیا هستند.آیا در این روز خسارت و زیان نصیب چه کسی است؟نصیب آنان که چنان روزی را انکار می کردند،اما آنان که به فرا رسیدنش یقین داشتند آن روز از نعمت و رحمت پروردگار متمتع می شوند.

قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ اللّهِ وَ ما کانُوا مُهْتَدِینَ

آنها که دیدار با خدا را دروغ می انگاشتند زیان دیده اند و هدایت نیافته اند.» [۴۶]

اما اشتباه دوم:

این است که می پندارند که جزایی که رسول اللّه وعده می دهد از جانب خود اوست.مثلا منتظر وفات رسول هستند یا برای کشتن او توطئه ها می کنند به این امید که از آنچه بیمشان می داده برهند.

رسول اللّه بشارت می دهد و بیم می دهد،اما عذاب از جانب خداست چه رسول در میان آنها باشد و چه نباشد در هر حال جزای اعمالشان به ایشان خواهد رسید.

وَ إِمّا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَإِلَیْنا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللّهُ شَهِیدٌ عَلی ما یَفْعَلُونَ

یا پاره ای از چیزهایی را که به آنها وعده داده ایم به تو می نمایانیم یا تو را می میرانیم.بازگشت همه شان به نزد ماست و خدا به هر کاری که می کنید ناظر است.»

ص :۳۲۸

خدا بیش از پیامبر ناظر آنهاست پس به کجا می گریزند؟

[سوره یونس (۱۰): آیات ۴۷ تا ۵۲]

اشاره

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (۴۷) وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۴۸) قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لا نَفْعاً إِلاّ ما شاءَ اللّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَلا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ (۴۹) قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُهُ بَياتاً أَوْ نَهاراً ما ذا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (۵۰) أَ ثُمَّ إِذا ما وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلْآنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۱) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّ بِما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۲)

۴/

معنای واژه ها

۴۸ الوعد:خبری که از خیر داده شود و الوعید خبری که از شر داده شود.

۴۹ نفعا:لذّت و سرور است.

۵۰ أقم:الإقامه،قرار دادن چیزی و ضد آن قرار ندادن است و اقام بالمکان در آن استمرار پیدا کرد مانند استمرار در جهت انتصاب است.

هر امّتی را سررسیدی است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیات پیش سخن از جزای اعمال بود و این که هر کس خود مسئول هدایت خویش است و پایان ضلالت زیانکاری بزرگ است که نصیب کسانی است که آیات خدا را دروغ می شمردند و به قیامت اعتقاد نداشتند.چون روز حشر فرا رسد در آن روز وحشتناک مردم یکدیگر را می شناسند و می پندارند که زمان بس اندکی در دنیا زیسته اند و دیگر به آن نمی پردازند که رسول به آنان در دنیا وعدهٔ عذاب داده و اکنون آن عذاب را در مقابل خود می نگرند یا با آن که خداوند پیامبر را می میرانید ولی آنان نیز به نزد پروردگارشان باز گشتند تا خدا که به همهٔ اعمال آنها آگاه است از آنان بازخواست کند.

مردم از خدا می خواهند که در آمدن عذاب شتاب کند و می پرسند پس این عذاب چه وقت خواهد آمد.خدای تعالی پاسخ می دهد که هر کس و هر چیز را زمانی معین است و از آنچه مقرر شده پیش نمی افتند ۴/ ولی چون زمان فرا رسد چه شب باشد و چه روز آیا می توانند بر آن پیشی گیرند یا بشر می تواند آن را پیش اندازد؟آیا این شتاب در پیش افتادن آیا خواستار شدن پاداش دردناک خود نیست.

شرح آیات:

اشاره

آمدن رسول و شرط تعیین وقت

[۴۷]

پیش از آن که خدا حجت خود را بر مردم تمام کند آنان را بازخواست نخواهد کرد،زیرا خداوند برای هر امتی رسولی می فرستد و برایشان

ص : ۳۳۰

مـدتی معین قرار می دهـد.چون پیامبرشان مبعوث شد و رسالت خویش به انجام رسانید،اگر آن امت او را تکذیب کردند خدا آن گونه که مقتضای عـدالت است با آنان رفتار خواهد کرد.مؤمنان را پاداش نیک خواهد داد و کافران را جزای بد و بر کس ستم نکند.

وَ لِکُلِّ أُمَّهٍ رَسُولٌ فَإِذٰا جٰاءَ رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ

هر امتی را پیامبری بود.چون پیامبرشان بیامـد کارهایشان به عـدالت فیصـله یافت و مورد سـتم واقع نشوند.» سؤال این است که آیا این رسول باید مستقیما از سوی خدا بر او وحی نازل شود،یا اگر یکی از اولیاء خدا باشد و تابع پیامبری که از سوی خدا بر او وحی نازل می شده باز هم مشمول همان حکم می شود؟ به نظر می رسد حکم مشتمل بر شق ثانی هم خواهد بود.

[۴۸]

اما چه وقت خـدا حکم خود را دربارهٔ امتی اجرا خواهـد کرد؟و مـدت میان بعثت رسول و کافر شدن مردم به او و نزول عذاب چقدر است؟ وَ یَقُولُونَ مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ می گویند:اگر راست می گویید این وعده چه وقت خواهد آمد؟» پس این مـدت ادامه می یابـد و عـذاب به تأخیر می افتد تا کافران به شـیوه ای ریشـخندکنان /۴ بپرسـند که عذاب چه وقت خواهد بود؟چرا دیگر عذاب نازل نمی شود؟ [۴۹]

این سؤال از دو خطای اساسی بشر پرده بر می دارد.

خطای اول:مردم می پندارند تبلیغ کنندهٔ رسالت همان است که عذاب نازل می کند.

خطای دوم:مردم می پندارند که عذاب باید بلافاصله بعد از عمل نازل شود.

قُلْ لاٰ أَمْلِکُ لِنَفْسِی ضَرًّا وَ لاٰ نَفْعاً إِلاّٰ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ

بگو:من دربارهٔ خود جز آنچه خدا بخواهد-مالک سود و زیانی نیسـتم.» چون خدا خواهد به قدری که حکمتش اقتضا می کند سود می رساند یا زیان.

ص :۳۳۱

لِكَلِّ أَمَّهٍ أَجَلٌ إِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ فَلاٰ يَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَهً وَ لاٰ يَسْتَقْدِمُونَ

مرگ هر امتی را زمانی معین است.چون زمانشان فرا رسد،نه یک ساعت تأخیر کنند و نه یک ساعت پیش افتند.»

سنتهای الهی در زندگی

زندگی بر موازینی است که بر حق است و با هوا و هوس مردم دگرگون نمی شود.در آنجا عوامل سقوط هست و عوامل صعود.و آثار مثبتی برای اخلاص و فداکاری و فعالیت و وحدت و پاکی دل و جسم و سلامت عمل و اتقان آن.هم چنین آثاری است منفی که نقطهٔ مقابل آن آثار مثبت است. /۴ چون این آثار مثبت و منفی در مقابل یکدیگر قرار گیرند و کفه آثار منفی بچربد،امت گرفتار بحران شود.

[۵۰]

از اینجاست که آنان که می خواهند که عذاب بزودی در رسد و با اصرار نمی پرسند که وعدهٔ خدا چه زمان خواهد بود؟نمی دانند که عذاب چیزی نیست که بشر آن را به شتاب خواستار شود.زیرا چون عذاب در رسد از آن رهایی نتوانند پس چگونه آن را به شتاب می طلبند.

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتٰاكُمْ عَذٰابُهُ بَيٰاتاً أَوْ نَهٰاراً

بگو چه می کنید اگر عذاب او به ناگاه شب هنگام یا در روز فرا رسد.» یعنی هنگامی که در بستر راحت غنوده اید و مهیای مقابله با عذاب نیستید یا در روز هنگامی که سرگرم کار و تلاش هستید و آمادهٔ برای مواجهه با هر خطری.

مٰا ذٰا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ

گناهکاران چه چیز را اینچنین به شتاب می طلبند؟» آیا برای رو به رو شدن با آلام شتاب می کنند یا برای فرو ریختن کاخ آرزوهای خود و دیدن چهرهٔ قهر پروردگار و جدایی از یاران.آیا اینها چیزهایی است که افراد بشر خواستار آنها هستند یا این آرزو که عذاب خدا را به شتاب می طلبند از روی غرور و خودخواهی است؟ [۵۱]

آری،چون عذاب فرا رسد و به صورت حقیقتی ملموس درآید،دست

در برابر چشم گیرند و غرق در وحشت شوند و خواهند که ایمان آورند ولی این کاری عبث خواهد بود.

أَ ثُمَّ إِذٰا مٰا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلْآنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ

آیا چون عذاب به وقوع پیوندد بدان ایمان آورید؟اکنون این همان چیزی است که فرا رسیدنش را به شتاب می خواستید.» آن به شتاب خواستن دلیل عدم ایمان ایشان بود،زیرا می پنداشتند که عذابی در کار نخواهد بود.

۴/

[۵۲]

جنبهٔ پر خطر قضیه این است که عذاب را نهایتی نیست و همواره و جاوید خواهد بود.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذٰابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّٰ بِمٰا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ

آن گاه به ستمکاران گویند:عذاب جاوید را بچشید.آیا نه چنین است که در برابر اعمالتان کیفر می بینید؟» کیفر درست همان اعمالی است که مرتکب می شدید،آری آن اعمال اکنون به عذاب الیم تبدیل شده اند.خداوند ما را از عذاب خود نگهدارد.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۵۳ تا ۵۸]

اشاره

وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَ حَقٌّ هُوَ قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۵۳) وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مٰا فِي اَلْأَرْضِ لاَفْتَدَتْ بِهِ وَ أَسَرُّوا اَلنَّدٰامَةَ لَمّٰا رَأَوُا اَلْعَذٰابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ (۵۴) أَلاٰ إِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ أَلاٰ إِنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (۵۵) هُوَ يُحيِي وَ يُمِيتُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۵۶) يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ قَدْ جٰاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفٰاءٌ لِمٰا فِي اَلصُّدُورِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۵۷) قُلْ بِفَضْلِ اَللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمّٰا يَجْمَعُونَ (۵۸)

۴/

معنای واژه ها

۵۳ [یستنبئونک]

:الاستنباء،درخواست نبأ که به معنی خبر است.

لافتدت:افتداء،چیزی را به جای دیگری قربانی کردن برای دفع مکروه از آن،گفته می شود فداه یفدیه فدیه.

۴/

قرآن،موانع ایمان را در هم می شکند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

دیـدیم که در آیات پیش،قرآن کریم ما را به این حقیقت آشـنا ساخت که قرآن از جانب خـدا وحی شـده و در آن آیات همهٔ موانع نفسـانی را که مانع ایمان می شـد در هم فرو کوفت.سـپس بر این نکته تأکیـد کرد که قرآن شـفاء است و موعظه است و فضـل و رحمت است و از هر چه مردم می اندوزنـد بهتر است.آیـهٔ اول نـاظر به سؤالی است که کفـار در برابر پیامبر مطرح می کردنـد که آیـا این قرآن حق است؟ پیـامبر پاسـخ می داده و به پروردگـارش سوگنـد می خورد که قرآن حق است.مانع دیگر غرور و خودپسـندی بود که کفار دچار توهم شـده بودنـد که می تواننـد در برابر حکم خـدا پایـداری ورزند ولی کفار نتوانند رشـته های رسول اللّه را پنبه کننـد قرآن می گوید مال و فرزند سودی نکند،زیرا چون عذاب در رسد کفار خواهند که هر چه دارند بدهند و

خدا عذاب را از آنان منصرف کند ولی جز ندامت بهره ای نبرند.مانع دیگری که میان انسان و ایمان واقع می شود این است که تردیدی در دلها پدید می آید که آیا آنچه خدا وعده می دهد راست است یا نه و پاسخ می دهد که آیا نه چنین است که آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست و وعدهٔ او راست است و آنچه در آسمانها و زمین می گذرد بر آن گواه است.ولی عدم شناخت اینان نسبت به دنیا و سنتهای آن علت مستقیم گمراهی ایشان است. ۴/ آیا خدا نمی میراند و زنده نمی کند؟ آیا قادر بر آن نیست که مردم را در روز بازپسین دوباره زنده کند؟ قرآن ندا در می دهد که موعظه ای از جانب پروردگارشان آمده است که شفای دل آنهاست از عقده های جهل و عصبیت و مردم را راهنماست.چون مردم بدان ایمان آورند و فرمانهایش را اجرا کنند برای آنها رحمت و رفاه است آنچه مردم در زندگی مادی رفاه می پندارند در برابر آنچه قرآن و احکام الهی به آنان ارزانی می داد هیچ نیست.

شرح آیات:

اشاره

در آستانهٔ حقایق

[۵۳]

کفّار می پرسند آیا پیامبر خود به آنچه می گوید ایمان دارد.اینان از او می پرسند آیا واقعا آنچه می گویی حق است.رسول اللّه با قاطعیت می گوید:آری، حق است.

وَ یَسْتَنْبِئُونَکَ أَ حَقٌّ هُوَ قُلْ إِی وَ رَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ

و از تو خبر می گیرند که آیا حق است؟بگو:آری سوگند به پروردگارم که حق است.» از این سؤال و جواب چند چیز روشن می شود:

اولا:با آن که حقایق کلی فلسفی قابل تقلید و اطاعت کورکورانه نیست ولی سؤال از آن مفید است زیرا پاسخ به آن سؤالها اشاراتی راهنماینده را در بردارد که اگر در آن اشارات بیندیشی مستقیما به حقایق آشنا خواهی شد.این سؤال مثل این است که کسی از مکان آب بپرسد و چون کسی به آن اشارت کند و پرسنده

بدان سر بر گرداند آب را مستقیما خواهد دید.

ثانیا:یکی از مشکلات مهمی که مانع راه مردم در رسیدن به ایمان می شود وحشت مردم است از ایمان و اعتقاد به این که مؤمنان در واقع و صادقانه مؤمن نیستند.بنا بر این زمانی که صدق ایمان به رسالت را بشناسند این مانع از سر راه برداشته خواهد شد و به ایمان دلیر می شوند.پس تأکید زبانی و عملی مؤمنان ایمان خود را،سبب فداکاری دیگران در راه دین می شود و در روحیهٔ آنان که در تردیداند مؤثر خواهد افتاد.

۴/ ثالثا:پیامبر(ص)به گونه ای مؤکّد پاسخشان می دهد و به پروردگارش سوگند می خورد آن سان که در گوش شنوندگان مؤثر می افتد.زیرا او به کسی که او را پرورده و نعمت داده متصل است.

بعد از این گفتگو پیامبر تأکید می کند که مانع غرور همان است که آنان را از ایمان جدا می کند.پس آنان می پندارند که می توانند در برابر نفوذ رسالت مقاومت ورزند یا چیزی برتر از آن بیاورند تا بر آن پیشی گیرند.هرگز،این کار از آنان ساخته نخواهد بود.

وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

و شما را یارای فرار از آن نیست.»

یاد کردن آخرت آغاز حرکت

[۵۴]

انسان،فطره مؤمن است ولی عواملی چون شهوت و غرور و جهل او را از فرا رفتن به سطح ایمان باز می دارد.قرآن،دیوار غرور را خراب می کند و بشر را از روز بینوایی اش خبر می دهد.آن گاه که در برابر ترازوی عدل الهی ایستاده است و آرزو می کند که کاش همهٔ زمین از آن او بود تا آن را فدیه دهد و خویشتن را بخرد و از عذاب برهاند.ولی این آرزویی محال است.

در اینجا باید انسان متذکر شود که مهم اموال و دارایی او نیست که اموال و دارایی زوال می یابد ولی نفسش و عملش هر دو باقی هستند.

وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مٰا فِي الْأَرْضِ لاَفْتَدَتْ بِهِ وَ أَسَرُّوا

النَّدامَةَ لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ

اگر هر گنهکاری صاحب همهٔ روی زمین باشد،و خواهد که خود را بدان از عذاب باز خرد،چون عذاب را بنگرند پشیمانی خود در دل نهان دارند.» ۴/ شاید مراد از نهان داشتن پشیمانی در دل کنایه از احساس عمیق پشیمانی باشد نه به معنی پنهان داشتن،زیرا هیچ کس را یارای آن نیست که حال درون خود را در روز قیامت مخفی دارد.

وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ

و میانشان به عدالت حکم شود.» یعنی با دقت تمام بدون زیادت و نقصان.

وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ

و مورد ستم واقع نگردند.»

وعدهٔ حق

[۵۵]

اگر کفار چنان پندارند که رستاخیز امری محال است،یا چنان پندارند که پاداش آنها میسر نخواهد بود،باید بدانند که خدا مالك هر چیزی است که در آسمانها و زمین است و وعدهٔ او درست است و راست.

أَلا إِنَّ لِلّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَلا إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ

بدانید که هر چه در آسمانها و زمین است از آن خداست و آگاه باشید که وعدهٔ خدا حق است ولی بیشترشان نمی دانند.» اگر اینان از قوانین عالم و سنتهای خدایی که بر جهان حاکم است آگاه بودند در می یافتند که هر عملی به پاداشی دور یا نزدیک تبدیل می شود،چه نیک باشد و چه بد.این ساده ترین قاعدهٔ زندگی است پس چگونه ممکن است که برای جزای انسان روزی که روز بازپسین است مقرر نشده باشد؟ [۵۶]

هُوَ يُحيِي وَ يُمِيتُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ اوست که زنده می کند و می میراند و همه به سوی او باز می گردید.» [۵۷]

خدا خود به ما می گوید که قرآن از جانب او نازل شده. ۴/ قرآنی موعظه است..کتابی است که راهنمای عقلی و غریزی مردم است.همانند پلی است

میان حقیقت و سلوک و بشر را به اصلاح خود و کارهای خود راه می نماید و از فساد بر حذر می دارد.و نفوس را تزکیه می کند تا حقایق را دریابد و بیماریهای دل را شفا می بخشد و آنچه مردم حاصل می کنند:

اولا:هدایت و شناخت کارهایی است که شایستهٔ انجام دادن هستند.

ثانیا:رحمتی است که همان آسودگی و رفاه و سعادت است و ویژهٔ مؤمنانی است که از تعالیم قرآن بهره یافته اند.

یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفٰاءٌ لِمٰا فِی الصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ

ای مردم برای شما از جانب پروردگارتان موعظه ای آمد و شفایی برای آن بیماری که در دل دارید و راهنمایی و رحمتی برای مؤمنان.»

سعادت حقیقی

[۵۸]

مردم اگر برنامه های خدا را اجرا می کنند باید خوشحال باشند،زیرا به سعادت می رسند و رستگاری.

قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمّٰا یَجْمَعُونَ

بگو به فضل و رحمت او شادمان شوند.زیرا این هر دو از هر چه می اندوزند بهتر است.» مراد از اندوخته ها حطام دنیایی است که مدتش اندک است و خیرش محدود است و شامل قومی جز قوم دیگر می شود.یعنی همه گیر نیست.و خلاصه مختص دنیاست و بس.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۵۹ تا ۶۱]

اشاره

قُلْ أَ رَأَیْتُمْ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ لَکُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرٰاماً وَ حَلاٰلاً قُلْ آللّٰهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلَی اَللّٰهِ تَفْتَرُونَ (۵۹) وَ مٰا ظَنُّ اَلَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اَللّٰهِ اَلْکَذِبَ یَوْمَ اَلْقِیٰامَةِ إِنَّ اَللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی اَلنّٰاسِ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاٰ یَشْکُرُونَ (۶۰) وَ مٰا تَکُونُ فِی شَأْنٍ وَ مٰا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لاٰ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاّٰ کُنّٰا عَلَیْکُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِیضُونَ فِیهِ وَ مٰا یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقٰالِ ذَرَّةٍ فِی اَلْأَرْضِ وَ لاٰ فِی اَلسَّمٰاءِ وَ لاٰ أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِکَ وَ لاٰ أَکْبَرَ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ (۶۱)

۴/

معنای واژه ها

۶۱ شأن:شأن،اسمی که بر امر و حال قرار گیرد، می گویی ما شأنك و ما بالك و ما حالك.

تفیضون:الإفاضه،ورود به کار بر جهت ریختن برای آن.از پر شدن ظرف آب است اگر آب از لبه هایش بریزد.

یعزب:عزوب،رفتن و دور شدن از معلوم و ضدّ آن حضور معنی برای نفس است.

۴/

حرمت تشریع بدون إذن خدا

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

هدف وحی الهی موعظهٔ انسان است و راهنمایی و شفای قلب او و در نتیجه فرود آمدن رحمت پروردگار بر او.در تشریع الهی شایبهٔ هوی و شهوات نیست ولی کسی که از قرآن پیروی نمی کند دچار پراکندگی می شود یا قانونهای غلط و بر خلاف سنت طبیعت می گذارد.مثلا بعضی از حرامها را حلال یا حلالها را حرام

می کند.بر خدا دروغ می بندد و بدون إذن و اجازت او در امور مداخلت می ورزد.

اینان در حالی که نعمت خدا را کفران کرده اند چه سان در انتظار روز قیامت اند؟ آیا این عمل خلاف عقل و فطرت نیست که خدا بر مردم انعام و افضال کند ولی اینان سپاسش نگویند و بر او دروغ ببندند و روزی و نعمت خدا را بر خود حرام سازند؟ اعمال بشر همه برای خداوند معلوم و مشهود است.بشر در هر حالتی که باشد و هر عقیده ای که داشته باشد و هر عملی که انجام دهد،خدا بر او شاهد است.بنا بر این هر کاری که کند هر چند به قدر یک ذره یا کوچکتر و یا بزرگتر باشد از نظر خدا مخفی نمی ماند و همه در کتاب مبین مسطور است.بر انسان است که در هر کار که می کند از حدود خدا خارج نشود و از طریق هدایت او قدم بیرون ننهد /۴ و بر حسب اهواء خود عمل نکند.

شرح آیات:

اشاره

وحی،راه هدایت

[۵۹]

وحی آمده است تا زندگی ما را از بیهودگی و خلأ برهاند،زیرا زندگی نعمتی است که از خدا به ما ارزانی شده پس شایسته نیست از طریق خدا منحرف شویم و از نقشه ای که برای ما کشیده است و شیوهٔ کار و زندگی ما را معین کرده است قدم فراتر نهیم.

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرٰاماً وَ حَلاٰلاً

بگو آیا به رزقی که خدا برایتان نازل کرده است نگریسته اید؟بعضی را حرام شمردید و بعضی را حلال.» آیا برای ما سزاوار است که در رزق خدا تصرف کنیم و بگوییم این حرام است و این حلال؟هرگز،بلکه بر ماست که مطابق آنچه خدا مقرر کرده از آن نعمتها سود بریم.

قُلْ آللّٰهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللّٰهِ تَفْتَرُونَ

بگو:خدا به شما اجازه

ص: ۳۴۰

داده است یا به او دروغ می بندید.» این قضیّه فطری است.تصرف در نعمتهای خدا نباید بدون اجازهٔ او باشد.

آیا خداوند به طور مطلق و بدون وجود علم و عقل کافی اجازهٔ تصرف در ملکوت خود را داده است؟ما باید در پی آگاهی از وحی الهی باشیم تا آن را و تنها آن را دستور العمل خود قرار دهیم.

[۶۰]

کسانی که بر خدا دروغ می بندند چه تصور می کنند؟خدا با آنان در این مورد،چه معامله ای خواهد کرد.اینان نعمتهای خدا را کفران کردند و آنها را بر خود و بر مردم بدون اذن خدا حرام کردند.آیا خدا اینان را می آمرزد یا عذاب می کند؟ همین که شخص در اندیشه باشد که در برابر محکمهٔ عدل الهی باید پاسخگوی اعمال خود باشد گرد تشریع از روی هوی و هوس نمی گردد.

وَ مَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ

آنان که به خدا دروغ می بندند دربارهٔ روز قیامت چه گمان کرده اند.» ۴/ خداوند با ارزانی داشتن نعمتهای گوناگون بر انسان منت می گذارد برای او مسخر کرده است هر چه در آسمانها و زمین است او را قدرت اراده و نور عقل و سلامت جسم عطا کرده است،ولی مردم بر خود سخت می گیرند و بدون سبب امکانات خویش محدود می سازند می گویند که این زمین از آن تو است و این زمین از آن من است و برای بازرگانی و صنعت قوانینی وضع می کنند بدین طریق بر دست و پای و بر عقل خود غل و زنجیر می نهند.اینها همه به منزلهٔ کفران نعمت پروردگارند.

إِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّاسِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَشْكُرُونَ

خدا فضل خود را به مردمان ارزانی می دارد ولی بیشترینشان شکر نمی گویند.» آیا این شکرگزاری برای این است که مردم فضل و نعمت خدا را بر خود حرام کنند.

در چنین مواردی باید هر کس بشتابد تا بنگرد که وحی الهی چیست؟پس

ص :۳۴۱

به وحی الهی ایمان آورد و به مقتضای آن عمل کند.حتی به قدر مویی نه از آن کم کند و نه بر آن بیفزاید.

مراقبت الهی

[۶۱]

بشر همواره تحت رعایت و حفاظت خدا است.هر کاری که می کند.

هر چه می اندیشد خدا ناظر و شاهد اوست.بشر در نزد خدا حاضر است نه غایب از او.بشر باید اوضاع و افکار و اعمال خود را در چارچوب وحی قرار دهد.و بر طبق تشریعات و قرارهای الهی عمل کند،نه بر حسب اهواء خویش.

وَ مٰا تَکُونُ فِی شَأْنٍ

در هر کاری که باشی.» یعنی در تمام حالات تو.

وَ مٰا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ

و هر چه از قرآن بخوانی.» یعنی هر چه در پیرامون این موضوع از قرآن بخوانی.

۴/

وَ لاٰ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ

و دست به هر عملی که بزنید.» تا کنون خطاب به مفرد بود اکنون خطاب به جمع شد.علت این است که هر انسانی را شأن و فکری است خاص او و عمل معمولاـ یک کار دسته جمعی است.یا دست کم جماعتی از مردم را راضی می سازد و همه در مسئولیت آن شریک اند ولی به همان اندازه که از انجامش خشنودند و عامل آن را از آن باز نمی دارند.

إِلاّٰ کُنّٰا عَلَیْکُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِیضُونَ فِیهِ

هنگامی که بدان می پردازید ما بدان ناظر بر شما هستیم.» یعنی زمانی که در آن کار خوض می کنید خود را در تصرف از هر قید و بندی رها می دانید،در حالی که واقع امر خلاف این است شما در همان حال تحت نظر و مراقبت خدا هستید.

وَ مٰا یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقٰالِ ذَرَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ فِی السَّمٰاءِ وَ لاٰ أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِکَ وَ لاٰ أَکْبَرَ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ

بر پروردگار تو حتی به قدر ذره ای

در زمین و آسـمان پوشـیده نیست.و هر چه کوچکتر از آن یا بزرگتر از آن باشد در کتاب مبین نوشته شده است.» یعنی هر چه خواه کم وزن باشـد و خواه سـنگین از یـک ذره تا یک کهکشان همه نزد خـدا محسوب انـد و در آن کتاب مبین نگاشـته می شود نه اوراقش به هم می آمیزد و نه معلومـاتش تبـاه می شود.پس بشـر بایـد از روی عقـل و احتیاط عمل کنـد و هر چیز را به جای خود گـذارد و پای از گلیم خود بیرون ننهـد.نه افزونتر و نه کمتر.هر چه می کنـد بر طبق برنامه ای باشـد که خـدا به زبان وحی برای او معین ساخته است.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۶۲ تا ۶۵]

اشاره

أَلاٰ إِنَّ أَوْلِیٰاءَ اَللّٰهِ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ (۶۲) اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ کٰانُوا یَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ اَلْبُشْریٰ فِی اَلْحَیٰاهِ اَلدُّنْیٰا وَ فِی اَلْآخِرَهِ لاٰ تَبْدِیلَ لِکَلِمٰاتِ اَللّٰهِ ذٰلِکَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ (۶۴) وَ لاٰ یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنَّ اَلْعِزَّهَ لِلّٰهِ جَمِیعاً هُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ (۶۵)

۴/

۴/

دوستان خدا،بشارت و عزت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

گفتیم که انسان همواره در چارچوب نظر خداونـد است و هر کار که می کنـد و هر اندیشه که در سرش می گذرد در کتاب مبین نوشته می شود.پس بشر در

وضعی پر خطر است.اینک این سؤال مطرح می شود که رهایی او چگونه است؟ پاسخ این است که راه رهایی او راه ایمان و تقوی است.بشر از این طریق در زمرهٔ اولیاء خدا در می آید و از نزدیکان او می شود و از خوف و اندوه دور می گردد.

در دنیا و آخرت همه اش بشارت است.سنت و سخن را تبدیل نیست.مؤمن پرهیزگار را برترین نعمتها در دنیا و آخرت می دهد.یکی از این نعمتها عزت است.

عزت سراسر از آن خداست.اوست که مؤمنان و پرهیزگاران را عزت می دهد و اوست که شنوا و داناست.

شرح آیات:

اشاره

آیا ما در زمرهٔ اولیاء خدا هستیم؟

/۴ [۶۲]

مؤمن پرهیزگار کسی است که میان خود و پروردگارش حجاب غفلت یا شهوت یا ضلالت قرار نمی دهد.زیرا این فرد به مصدر امن و بشارت نزدیک است.پس در آینده بیمی بر او نیست و از گذشته هم غمی بر دل ندارد.

أَلاٰ إِنَّ أَوْلِیٰاءَ اللّٰهِ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ

آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست و غمگین نمی شوند.» [۶۳]

چگونه ممکن است که انسان به درجهٔ دوستی خدا رسد؟ به سبب ایمان به خدا و ایمان به امر نبوت و در نتیجه به آنچه با هوا و هوسش مخالف است سپس به پرهیزگاری و به انجام برنامه های او در زندگی اش.با التزام و تعهد و احساس مسئولیت.

اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ کٰانُوا یَتَّقُونَ

کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری کردند.» از آیه معلوم می شود که ضرورت دارد استمرار ایمان و تقوی در زندگی فرد، به دلالت آوردن صیغهٔ ماضی مؤکّد به کان،زیرا بسیاری از مردم ایمان می آورند و پرهیزگاری می کنند ولی پیش از آن که در معرض آزمایشهای دشوار قرار گیرند.

بشارت برای چه کسی؟

[۶۴]

برای مؤمنان بشارت است به زندگی ایمن از هر ناخوشایند در دنیا و برتر از آن در آخرت.

لَهُمُ الْبُشْریٰ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ لاٰ تَبْدِیلَ لِکَلِمٰاتِ اللّٰهِ

بشارت است ایشان را در دنیا و آخرت سخن خدا دگرگون نمی شود.» ۴/ خدای تعالی در عالم وجود سنتهایی نهاده است و از جمله آن سنتها این است که به مؤمنان یک زندگی امن و سرشار از خوشبختی و سعادت ارزانی شود.

خداوند هرگز این سنت را دگرگون نمی سازد.

ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ

این است کامیابی بزرگ.»

عزت از آن کیست؟

[۶۵]

از آنجا که عاقبت نیک از آن پرهیزگاران است وصول به این عاقبت مستلزم عبور از دشواریهای بزرگ است و از آن جمله پیکاری است که می خواهد در قلوب مؤمنان از طریق در هم ریختن کاخ آمالشان نومیدی بیافریند و چنان وانماید که ظالمان بر آنان چیره شوند،ولی نه چنین است خدای تعالی چنین بشارت می دهد:

وَ لاٰ یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّهَ لِلّٰهِ جَمِیعاً هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ

سخن آنان تو را محزون نسازد،عزت به تمامی از آن خداست.اوست که شنوا و داناست.» ولی این بشارت از آن کسانی است که در وجودشان صفات اولیاء خدا باشد در نصوص اسلامی آمده است که:

از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب(ع)پرسیدند معنی این سخن پروردگار چیست:«آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست»و نیز پرسیدند که اولیاء خدا چه کسانی هستند.امیر المؤمنین فرمودند:«اولیاء خدا قومی هستند که در

ص: ۳۴۵

عبادت اخلاص می ورزند و نظر به باطن دنیا دارند در حالی که مردم دیگر نظر به ظاهر دنیا دارند.اینان به ناپایداری دنیا یقین دارند در حالی که مردم دیگر به ناپایداری آن یقین ندارند.اولیاء خدا هر چه را می دانند که آنها را ترک خواهد گفت ۴/ ترک گفتند و آنچه را که یقین داشتند که عاقبت از دست می دهند پیشتر رها کردند». (۱)

همچنین از ابو جعفر(ع)روایت شده که فرمود در کتاب علی بن الحسین(ع)در بیان این آیه:«آگاه باشید که بر دوستان خدا بیمی نیست»خواندم که دوستان خدا کسانی هستند که واجبات را به جای می آورند و سنتهای رسول اللّه را عمل می کنند و از حرامها می پرهیزند و از دنیای زودگذر در می گذرند و به آنچه در نزد خداست رغبت می کنند.از حلال روزی می خورند و از تفاخر و مال اندوزی بیزارند.سپس حقوق واجب خود می پردازند.خدا اینان را برکت داده است در آنچه به دست می آورند.و در برابر آنچه برای آخرتشان اندوخته اند و پیشاپیش فرستاده اند اجری عظیم قرار داده است. (۲)

[سوره یونس (۱۰): آیات ۶۶ تا ۷۰]

اشاره

أَلاٰ إِنَّ لِلّٰهِ مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِی اَلْأَرْضِ وَ مٰا یَتَّبِعُ اَلَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ شُرَکٰاءَ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ یَخْرُصُونَ (۶۶) هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ اَلنَّهٰارَ مُبْصِراً إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ (۶۷) قٰالُوا اِتَّخَذَ اَللّٰهُ وَلَداً سُبْحٰانَهُ هُوَ اَلْغَنِیُّ لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ إِنْ عِنْدَکُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ بِهٰذٰا أَ تَقُولُونَ عَلَی اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ (۶۸) قُلْ إِنَّ اَلَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اَللّٰهِ اَلْکَذِبَ لاٰ یُفْلِحُونَ (۶۹) مَتٰاعٌ فِی اَلدُّنْیٰا ثُمَّ إِلَیْنٰا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِیقُهُمُ اَلْعَذٰابَ اَلشَّدِیدَ بِمٰا کٰانُوا یَکْفُرُونَ (۷۰)

۴/

ص: ۳۴۶

۱- ۴) -تفسیر المیزان،ج ۱۱،ص ۹۸.

۲- ۵) -تفسیر المیزان،ج ۱۱،ص ۹۸.

۴/

شرک از پندار تا وهم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پی آمد خوف از جبت و طاغوت شرک به خداست.در این آیات خدای تعالی بندگانش را به حقیقت شرک که چیزی جز گمان و وهم نیست آگاه می کند.

در حالی که اللّه یکتاست و مالک همهٔ زمین و آسمانهاست.یعنی مالک همه معبودانی هم که غیر از اللّه هستند.

نظامات و سازمانهای زندگی که زندگان را برای زیستن مدد می رساند نیز از خداست.او کسی است که شب تاریک را برای آرامیدن قرار داد و روز روشن را برای کار و تلاش.اینها خود آیاتی است برای کسانی که گوشهای شنوا دارند.

زمین با همه پهناوری خاضع فرمان خداست نه این که ابزار دست او باشد زیرا خدا بی نیاز است از مساعد و معاون.هر که چنین گوید سخن از جهل خویش گفته است.

آنان که بر خدا دروغ می بندند و شریکانی برای خدا می پندارند و آنان را می خوانند یا برای او فرزندانی قایل می شوند رستگار نمی شوند و به سعادت نمی رسند.

درست است که در این دنیا اندکی متمتّع می شوند ولی از آن پس جز عذاب آتش نخواهند چشید،زیرا کفر به خدا موجب عذاب است.

ص: ۳۴۷

شرح آیات:

اشاره

همه چیز از آن خداست

[۶۶]

بر مؤمنان خوفی نیست بلکه پیروزی و عزت از آن آنهاست.اصحاب سلطه،جز مملوکانی برای خدا نیستند.همانگونه که ملائکه و جن که برخی از ساده دلان آنان را می پرستند و از آنان بیم دارند همه مملوکان پروردگارند.

أَلاٰ إِنَّ لِلّٰهِ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ وَ مٰا یَتَّبِعُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُرَکٰاءَ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ یَخْرُصُونَ

آگاه باشید که از آن خداست هر چه در آسمانها و زمین است،و آنان که سوای خدا را شریکان می خوانند جز از گمان خویش پیروی نمی کنند و جز دروغ نمی گویند.» آنان شریکان خدا نیستند،بلکه بندگانی از بندگان خدایند،چون هر کس یا هر چیز دیگر.در واقع پیروی ایشان از بتان حاصل تصورات و اوهام آنهاست.

کسی که از عقل خود پیروی کند اسیر پندارهای خویش نگردد.

تدبیر خدا

[۶۷]

خدا فرمانروای کاینات است.اوست کسی که شب و روز را پدید آورد. ۴/ شب آرامش بخش است و هر زنده ای را چشم به خواب می رود تا بیارامد.اما روز روشن است و موجودات زنده را به دیدن اشیاء مدد می کند تا بتوانند به فعالیت و نشاط پردازند.

هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ النَّهٰارَ مُبْصِراً

اوست که شب را برایتان پدید آورد تا در آن بیارامید و روز را پدید آورد تا در آن ببینید.» پس اوست که مالک همه مردم است و کارهایشان را تدبیر می کند.بر ماست که تنها در برابر ارادهٔ خداوندی خاضع باشیم نه در برابر مردم.ولی برخی مردم از درک این حقیقت ساده عاجزاند،زیرا ساده ترین شرط ارزیابی را که همانا قدرت شنیدن است ندارند.

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ

در اینها برای مردمی که می شنوند عبرتهاست.» اما کسانی که از پندار و وهم پیروی می کنند هر گونه در پی شنیدن اند و نه دانستن و در نتیجه گرفتار توهمات خود می شوند.

خدا نه صاحب فرزند است و نه خود فرزند کسی است

[۶۸]

هیچ کس و هیچ چیز نیست که قدرت و عظمتش به قدرت و عظمت پروردگار برسد نه در طول و نه در عرض.پس خدا را شریکی نتواند باشد که در علم و قدرت با او برابری تواند.خدا را فرزندی هم نیست که صفات الوهیت را از او به ارث برده باشد.

قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَداً سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِیُّ

گفتند:خدا فرزندی برگزیده است.منزه است.بی نیاز است.» چرا خدا فرزند برگزیند؟آیا خواهد مرد و بنا بر این به جانشینی نیاز دارد؟یا از ارادۀ امور جهان عاجز است و نیاز به یار و یاوری دارد؟یا فقیر است و آن فرزند او را غنی می گرداند؟هرگز،خدای تعالی ذاتا غنی است زیرا هر چه در زمین و آسمانها اراده کند به وجود می آورد.

لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ

از آن اوست هر چه در آسمانها و زمین است.» اما کسانی که می پندارند پروردگار ما را فرزندی است از مقام مقدس الوهیت که نقص را بر آستان آن راه نیست هیچ چیز نمی دانند. /۴ آفریدگار آسمان و زمین را به مخلوقات ناتوان تشبیه می کنند بدون آن که جز جهلشان به حقیقت دلیل دیگری داشته باشند.

اگر از آنان بپرسید که چگونه می پندارید که خدا را فرزند است؟جواب می دهند که چگونه آسمانها و زمین را سامان می دهد؟و نمی دانند که تدبیر خدا چون تدبیر بشر به ابزار و وسیله نیست.بلکه خدا چون اراده خلق چیزی را کند

می گوید:موجود شو و آن چیز موجود می شود.

إِنْ عِنْدَکُمْ مِنْ سُلْطانٍ بِهٰذا أَ تَقُولُونَ عَلَی اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ

شما را بر آن سخن دلیلی نیست.چرا دربارهٔ خدا چیزهایی می گویید که به آن آگاه نیستید.»

عاقبت افتراء

[۶۹]

چون بشر بداند که مسئول حرفهای خویش است و اگر بدون دلیل سخنی دربارهٔ خدا بگوید مورد بازخواست قرار می گیرد و سبب بدبختی او می شود هرگز زبان افتراء به ذات باری تعالی نخواهد گشود.

قُلْ إِنَّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللّهِ الْکَذِبَ لا یُفْلِحُونَ

بگو آنها که به خدا دروغ می بندند رستگار نمی شوند.» سبب این است که دروغ بستن به خدا سبب انحراف عقیده و سلوک می شود و منجر به انحرافات دیگر می گردد.

[۷۰]

و در پایان عذاب شدید را در پی خواهد داشت.

مَتاعٌ فِی الدُّنْیا ثُمَّ إِلَیْنا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِیقُهُمُ الْعَذابَ الشَّدِیدَ بِما کانُوا یَکْفُرُونَ

برخورداری از دنیا،آن گاه بازگشتشان به سوی ما،سپس به کیفر کفر ورزیدنشان عذابی سختشان بچشانیم.» بشر نمی تواند بگوید که نمی دانسته.زیرا از او می پرسند:پس چرا از جهل و هوس و هوای خود پیروی می کردی و کلام خدا را نمی شنیدی؟آیا از روی صدق و حقیقت به جستجوی سخن حق نمی رفته ای؟.از اینجا در می یابیم که هدایت و ضلالت از مسئولیتهای انسان و اگر بشر این حقیقت را بداند گمراه نمی شود /۴ و سخن بیهوده بر زبان نمی آورد.قرآن کریم در این آیات و آیات دیگر بشر را به این حقیقت آشنا می کند،زیرا این راه نزدیکترین راه رسیدن انسان است به هدایت.

ص: ۳۵۰

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷۱ تا ۷۳]

اشاره

وَ اُتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ يٰا قَوْمِ إِنْ كٰانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقٰامِي وَ تَذْكِيرِي بِآيٰاتِ اَللّٰهِ فَعَلَى اَللّٰهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكٰاءَكُمْ ثُمَّ لاٰ يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اُقْضُوا إِلَيَّ وَ لاٰ تُنْظِرُونِ (۷۱) فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمٰا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلَى اَللّٰهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ اَلْمُسْلِمِينَ (۷۲) فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنٰاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي اَلْفُلْكِ وَ جَعَلْنٰاهُمْ خَلاٰئِفَ وَ أَغْرَقْنَا اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُنْذَرِينَ (۷۳)

۴/

معنای واژه ها

۷۱[کبر]

:بزرگ شد و گران آمد.

[غمه]

:غمه تنگی شرایط است که غمر آور است.

۴/

مبارزۀ نوح با کافران در پرتو رسالت خویش

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

محتوی رسالت الهی اینهاست:بیدار کردن خردها و متوجه کردن مردم به خدا و مقاومت در برابر جاهلان که پیروان گمان و توهم اند.در اینجا به موضوع دیگر بر می خوریم و آن توکل کردم مؤمنان است به خدا و پایداری آنها در برابر فشار خصم،آن چنان که شیخ پیامبران نوح(ع)کرد.آنجا که با قوم خود به معارضه

برخاست و به وضوح گفت:وقتی که با شما از خدا سخن می گویم بر شما گران می آید.من بر خدا توکل می کنم و با شما با همهٔ توانتان پیکار می کنم و از آنان خواست که هم اکنون مهیای پیکار شوند.

نوح به آنان گفت اگر این پیکار سبب بازگشت شما شد من از شما هیچ اجر و مزدی نمی طلبم و این یکی دیگر از دلایل صحت رسالت او بود،ولی قوم او سخن او باور نکردند و هم چنان در اعتقاد باطل خویش پای فشردند.خدای تعالی نیز آنان را در آب /۴ غرق کرد.این است عاقبت کسانی که پیامبران را تکذیب می کنند.

شرح آیات:

اشاره

توکل،سلاح مؤمن

[۷۱]

چون داستان ادیان آسمانی را می خوانیم و از معارضهٔ پیامبران با جاهلان آگاه می شویم به صدق گفتار ایشان بیشتر ایمان می آوریم.از این رو گاه در قرآن یک داستان به صورتهای مختلف بیان می شود.و این نوح علیه السلام است که با قوم خود با سلاح توکل آهنگ پیکار می کند.

وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ يٰا قَوْمِ إِنْ كٰانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقٰامِي وَ تَذْكِيرِي بِآيٰاتِ اللّٰهِ

برایشان داستان نوح را بخوان که به قوم خود گفت:ای قوم من!اگر درنگ کردن من در میان شما و یادآوری آیات خدا بر شما گران می آید.» یعنی برای شما دشوار است که از افکار و عقاید پیشین خویش دست بردارید و نمی توانید مرا که بر ضد اندیشه ها و باورهای باطل شما برخاسته ام تحمل کنید و البته آنچه بر شما دشوارتر می آید این است که آیات خدا را بر شما می خوانم تا شما را از آنچه تا کنون بدان ایمان داشته اید به حقیقت راه بنمایم.

فَعَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ

من بر خدا توکّل می کنم.» و از شما بیمی به دل راه نمی دهم.به نیروهای مادّی متّکی نیستم،زیرا بر

خدای نیرومند و غالب توکل کرده ام.

فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ

ساز و برگ خویش و بتانتان را گرد آورید.» یعنی هر چه دارید از قوای مادی و معنوی گرد آورید و نیروی بتان خود را نیز بر آنها بیفزایید و هیچ نیرو استعدادی را فرو مگذارید تا فردا محزون نشوید.

۴/

ثُمَّ لاَ يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً

چنان که هیچ چیز از کاری که می کنید بر شما پوشیده نباشد.» تا سبب اندوه و تأسف شما گردد.

ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لاَ تُنْظِرُونِ

و به دشمنی من قدم به پیش نهید و مرا مهلت مدهید.» یعنی چون ساز نبرد مهیا کردید و برای مقاومت در برابر رسالت من همهٔ نقشه های خود را بررسی کردید.قدم پیش نهید و هرگز مرا مهلت ندهید.

نوح به نیروی رسالت خویش با آنان معارضه می کند.سلاح او توکل به خداست.از این سخن نوح چند مطلب به دست می آید:

اولا:رسالت انقلابی است مبارک و علیه جنبه های منفی جامعه از نظر فرهنگی و اجتماعی.

ثانیا:رسول پیش از هر کس به رسالت خود ایمان دارد و برای تحقق آن فداکاری می کند.مثلا اگر دروغ می گفت هرگز حاضر نبود تا سر حد جان در راه تحقق آن پایداری کند.

ثالثا:رسول هرگز در برابر مفاسد اجتماعی مداهنه نمی کند و برای اصلاح آنها نه طریق مسالمت آمیز را می پذیرد و نه تدریجی را،بلکه امور را ریشه ای بررسی می کند،زیرا رسول از جانب خدا آمده است خدایی که آفریدگار مردم و مالك آسمانها و زمین است.بنا بر این راهی برای مداهنه و مماشات نیست.و نمی تواند در برابر مفاسد راه مسالمت پوید یا سکوت کند.

ص :۳۵۳

صدق رسالت و رسول

[۷۲]

نوح به گونه ای دیگر قوم خود را اندرز می دهد،آنجا که توضیح می دهد که هدف او از تبلیغ رسالت هرگز به دست آوردن منافع مادی نیست بلکه او را هدفی جز خشنودی خدا نیست و او نخستین کسی است که به آنچه می گوید ایمان دارد.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمٰا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلَى اللّٰهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

اگر پشت کردید من از شما هیچ پاداشی نخواسته ام که پاداش من با خداست و من مأمور شده ام که از تسلیم شدگان باشم.» همچنین دیگر رسالتهای آسمانی هیچ یک هدف مادی ندارند و این امر گواه بر این است که آنچه می گویند راست است.

[۷۳]

آنچه در پایان آمده باز هم دلیل صدق رسالت است آنجا که خدا به طریقی غیببی قوم نوح را هلاک کرد و نوح و مؤمنان را نجات بخشید.

فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنٰاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْنٰاهُمْ خَلاٰئِفَ وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ

تکذیبش کردند و ما او و همراهانش را در کشتی برهانیدیم و آنان را جانشین پیشینیان ساختیم و کسانی را که آیا ما را دروغ می انگاشتند غرقه کردیم.پس بنگر که عاقبت بیم داده شدگان چگونه بود؟» آن گروه که خدای تعالی از طریق پیامبر خود نوح هشدار داده بود سرانجام انکار خود را که غرقه شدن در آب مشاهده کردند.آیا این دلیل دیگری بر صدق رسالت نوح نیست؟

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷۴ تا ۷۸]

اشاره

ثُمَّ بَعَثْنٰا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلاً إِلىٰ قَوْمِهِمْ فَجٰاؤُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ فَمٰا كٰانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمٰا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذٰلِكَ نَطْبَعُ عَلىٰ قُلُوبِ اَلْمُعْتَدِينَ (۷۴) ثُمَّ بَعَثْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسىٰ وَ هٰارُونَ إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ بِآيٰاتِنٰا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كٰانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ (۷۵) فَلَمّٰا جٰاءَهُمُ اَلْحَقُّ مِنْ عِنْدِنٰا قٰالُوا إِنَّ هٰذٰا لَسِحْرٌ مُبِينٌ (۷۶) قٰالَ مُوسىٰ أَ تَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَكُمْ أَ سِحْرٌ هٰذٰا وَ لاٰ يُفْلِحُ اَلسّٰاحِرُونَ (۷۷) قٰالُوا أَ جِئْتَنٰا لِتَلْفِتَنٰا عَمّٰا وَجَدْنٰا عَلَيْهِ آبٰاءَنٰا وَ تَكُونَ لَكُمَا اَلْكِبْرِيٰاءُ فِي اَلْأَرْضِ وَ مٰا نَحْنُ لَكُمٰا بِمُؤْمِنِينَ (۷۸)

معنای واژه ها

۷۸[لتلفتنا]

:اللفت،برگشتن از امر.

[الکبریاء]

:سیادت و سلطه است.

۴/

خدا این چنین بر دلهای تجاوزکاران مهر می نهد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

امر رسالتهای الهی بر همین روش جریان یافت.خدا پیامبرانش را بر قومشان مبعوث داشت.رسولان برای هدایت قوم خود بیامدند ولی ایمان نیاوردند همانگونه که پیشینیان آنها ایمان نیاورده بودند،زیرا به تجاوز و ستم خو گرفته بودند.

تا نوبت به موسی رسید خدا او و هارون را بر فرعون و قومش مبعوث کرد.

ص :۳۵۵

فرعون و سرکردگان اهل فساد که در اطراف او بودند به سرکشی پرداختند و هم چنان ستم خویش در حق ناتوانان ادامه دادند.موسی را به ساحری متهم ساختند.موسی به خشم آمد که اینان چگونه سخن وحی را سحر می گویند و حال آن که ساحر رستگار و پیروز نمی شود.عاقبت گفتند آنچه برای ما مهم است این است که در دین خویش که دین پدران و نیاکان ماست باقی بمانیم و چون هدف شما سلطهٔ بر ماست ما هرگز به شما ایمان نمی آوریم.به همین سبب است که پس از داستان نوح به موسی و هارون می پردازد.باز هم داستان موسی را به بیانی دیگر می آورد.

۴/

شرح آیات:

اشاره

خط رسالت

[۷۴]

رسالتهای الهی خط مستمری را در طول تاریخ پی می گیرند،هم چنان که جاهلیتهایی که در برابر رسالتها جبهه می گیرند نیز خطی مستمر را تشکیل می داده اند.بر ماست که خط رسالتهای الهی امروزه را تشخیص دهیم تا بتوانیم بدان انتساب پیدا کنیم.

ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلاً إِلى قَوْمِهِمْ فَجاؤُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ

آن گاه پس از او پیامبرانی بر قومشان مبعوث کردیم و آنان دلیلهای روشن آوردند ولی مردم به آنچه پیش از آن تکذیبش کرده بودند ایمان آورنده نبودند.» هم چنان که رسالت خطی است مستمر،جاهلیت هم خطی است مستمر همراه آن قوم نوح رسالتش را تکذیب کردند قوم ابراهیم هم تکذیب رسالت او نمودند.

چرا؟زیرا هر دو در تجاوز به حقوق دیگران و اسراف در نعمت خدا یکسان عمل می کردند.

اقامهٔ قسط و عدل در زمین هدف رسالتهای الهی است.هم چنان که منع اسراف در شهوات و توجیه غرائز هدف دیگر رسالت است.

كَذٰلِكَ نَطْبَعُ عَلىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ

بر دلهای تجاوزکاران این چنین مهر می نهیم.» /۴ تجاوزکاران دلهایشان فروبسته است و این سنتی است از سنتهای الهی.

موسی و فرعون نمونهٔ بارز

[۷۵]

بـه امثـال این حقیقت،قرآن استشـهاد می کنـد تـا دربـارهٔ چیزهـایی که ممکن است هر روز در زنـدگی مردم اتفـاق بیفتـد دید روشـنی به ما بدهد.مانند قصهٔ موسـی و هارون که خدا آنها را به رسالت نزد فرعون طاغوت زمان و قومش فرستاد که در زمین فساد می کردند ولی چون جرم و ظلم و تجاوز عادت مستمر آنان شده بود استکبار ورزیدند و از قبول رسالت سر باز زدند.

ثُمَّ بَعَثْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسىٰ وَ هٰارُونَ إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ بِآيٰاتِنٰا فَاسْتَكْبَرُوا وَ كٰانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ

و پس از آنهـا موسـی و هـارون را همراه آیاتمـان بر فرعون و مهتران قومش مبعوث کردیم و آنـان سرکشـی کردنـد و مردمی تبهکار بودند.» [۷۶]

چگونه اسـتکبار می ورزیدند؟آیا به حقیقت اعتراف می کنند یعنی خود اعتراف می کردند که ستمشان به مردم سبب استکبار و ضـلالتشان بوده است؟ هرگز...این گروه بـا توجیهات باطل،خود را بر حق می دانسـتند.چنان که در هر عصـری چنین مردمی بوده اند.

فَلَمّٰا جٰاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنٰا قٰالُوا إِنَّ هٰذٰا لَسِحْرٌ مُبِينٌ

و چون سـخن حق ما را شـنیدند گفتند که این جادویی آشـکار است.» اینان نمی خواسـتند تسـلیم حق شوند و حال آن که این حق از جـانب پروردگارشـان بر آنـان آمـده بود.حق را به جادو نسـبت کردنـد و مردم ساده دل میان سـحر و رسالت تمیز نمی نهادند.زیرا هر دو کارهایی بود بر خلاف عادت.از این رو امر بر آنان مشتبه شده بود و این سبب گمراهی بسیاری از مردم شد.

/۴ در چنین حالتی مردم باید خود را به سلاح بینش مسلح سازند تا بتوانند

سخن سحر از معجزه بشناسند و چنان تحت تسلط شبهات جادوگران قرار نگیرند که امر رسالت را رد کنند.

رد رسالت

[۷۷]

هم چنان که شبهه طاغوتان در پیرامون امر نبوت متناسب با ساده لوحی تودهٔ مردم است،رد این شبهه هم از طرف رسولان به همان زبان و بیان است یعنی به مفاهیمی که برای آنان قابل درک باشد.

قَالَ مُوسىٰ أَ تَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَكُمْ أَ سِحْرٌ هٰذٰا

موسی گفت آیا سخن حق را که بر شما آمد چنین می گویید؟آیا این جادو است؟» موسی منکر آن است که سخنش جادو است و توضیح می دهد که سخنش حق است و سخن حق از دور پدیدار است.چون حق به سراغتان بیاید،چه از طریق من و چه از طریقی دیگر باید آن را بپذیرید و اطاعتش کنید.چه بسا آیه اشارت دارد که حق اگر دور از آنها بماند قبولش می کنند.همهٔ مردم حتی طاغیان حق را قبول دارند و از آن سخن می گویند در صورتی که مزاحم کار آنها نشود.

ولی اگر حق با مصالح آنان به معارضه برخاست آن را به سحر منسوب می کنند.در حالی که حق نزد دیگری پذیرفته شده و سحر نامیده نمی شود.آیا این دلیل ساده کافی نیست که زنگ شبهت از دلهایشان بزداید.

موسی به این دلیل بسنده نکرد و چنین افزود:

۴/

وَ لاٰ يُفْلِحُ السّٰاحِرُونَ

و حال آن که جادوگران رستگار نمی شوند.» در اینجا به طور تأکید کار جادوگری مردود شناخته شده و حال آن که جادوگران به آن افتخار می کردند و همین گواه روشنی است که موسی ساحر نیست زیرا می داند که ساحر هرگز به اهداف خود نخواهد رسید.بلکه همواره در پی مصالح خویش است و از این رو در صف ظالمان و طاغیان قرار می گیرد.در حالی که پیامبر مردم را به فطرت حق می خواند و در کنار مستضعفان قرار دارد.تعالیم آسمانی او مردم را به خیر و سعادت راهبری می کند.از این رو مردم رسول را دوست دارند و

از جادوگران بیزاری می جویند.

نخوت جاهلیت

[۷۸]

چون باطل طاغوتیان از میان رفت و نابود گردید آنان با مردم دشمنی آشکار کردند و خودپسندیهای جاهلی را در میان مردم رواج دادند و آنان را از هر اصلاحی بیمناك ساختند.

قالُوا أَ جِئْتَنا لِتَلْفِتَنا عَمّا وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا

گفتند:آیا آمده ای تا ما را از آن آیین که پدرانمان را بر آن یافته ایم منصرف سازی؟» ما مردمی متمدن و دارای رسوم و آیینهای کهن هستیم.چگونه به شما ایمان آوریم در حالی که شما ضد آنها هستید؟ وَ تَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِياءُ فِي الْأَرْضِ تا در زمین سروری یابید.» شما رسولان حق نیستید بلکه از خواستاران منصب هستید.آنها شخص را متهم می ساختند در حالی که سخن موسی از محتوی رسالت بود /۴ و این عادت طاغوتیان است که همواره مبارزه میان خود و یک دعوت را به مبارزه شخصی تبدیل می کنند.

وَ ما نَحْنُ لَكُما بِمُؤْمِنِينَ

ولی ما به شما ایمان نمی آوریم.» گویی موسی و هارون قوم را به ایمان به خودشان دعوت می کردند،نه به رسالت.

بدین گونه مرحله ابلاغ به پایان رسید و اکنون زمان مبارزهٔ سیاسی فرا می رسد.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷۹ تا ۸۶]

اشاره

وَ قالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ ساحِرٍ عَلِيمٍ (۷۹) فَلَمّا جاءَ اَلسَّحَرَةُ قالَ لَهُمْ مُوسى أَلْقُوا ما أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۸۰) فَلَمّا أَلْقَوْا قالَ مُوسى ما جِئْتُمْ بِهِ اَلسِّحْرُ إِنَّ اَللّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اَللّهَ لا يُصْلِحُ عَمَلَ اَلْمُفْسِدِينَ (۸۱) وَ يُحِقُّ اَللّهُ اَلْحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ اَلْمُجْرِمُونَ (۸۲) فَما آمَنَ لِمُوسى إِلاّ ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعالٍ فِي اَلْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ اَلْمُسْرِفِينَ (۸۳) وَ قالَ مُوسى يا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (۸۴) فَقالُوا عَلَى اَللّهِ تَوَكَّلْنا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ اَلظّالِمِينَ (۸۵) وَ نَجِّنا بِرَحْمَتِكَ مِنَ اَلْقَوْمِ اَلْكافِرِينَ (۸۶)

/۴

معنای واژه ها

۸۳ ذریه:ذریه کسی از نسل یک قبیله است.

۴/

شکست،فرجام مستکبران

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

اکنون دورهٔ مبارزهٔ فرهنگی و اجتماعی آغاز شده است و فرعون جادوگران ماهر را گرد آورده است.موسی از آنها می خواهد که سحر خود آشکار کنند.چون آشکار کردند موسی با توکل به خدا سحرشان باطل ساخت،زیرا خدا مفسدان را پیروز نمی گرداند و ساحران در پی فساد بودند.

قوم بنی اسراییل که از فرعون رنج و تحقیر بسیار دیده بودند به موسی ایمان آوردند تا فرعون بار دیگر آنان را به کفر فرا نخواند.فرعون بر همهٔ مردم سلطه داشت و

ص: ۳۶۰

از مسرفان بود.یعنی آن گروه که از امکانات خود تا سر حد ستم بر دیگران بهره می جویند.

موسی خود به عزت و قدرت خداوندی در برابر فرعون ایستاد و قوم خود را فرمان داد که آنان نیز مسلح به سلاح ایمان در برابر کافران بایستند و برای تحقق اهداف خود از هیچ تلاش و فداکاری دریغ نورزند. ۴/ قوم موسی فرمان او پذیرفتند و بر خدا توکّل کردند و از او خواستند که به رحمت خود آنان را از کافران برهاند.

شرح آیات:

اشاره

لحظهٔ موعود فرا رسید

[۷۹]

لحظهٔ موعود لحظهٔ رویارویی فرا رسید.موسی با ایمانی راسخ و عزمی استوار در برابر خصم قرار گرفت.

وَ قٰالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِی بِکُلِّ سٰاحِرٍ عَلِیمٍ

فرعون گفت:همهٔ جادوگران دانا را نزد من بیاورید.» [۸۰]

فَلَمّٰا جٰاءَ السَّحَرَةُ قٰالَ لَهُمْ مُوسیٰ أَلْقُوا مٰا أَنْتُمْ مُلْقُونَ چون جادوگران آمدند،موسی گفت:بیفکنید هر چه را باید بیفکنید.» موسی مبارزه را آغاز کرد،زیرا از سحر ایشان نمی ترسید و پیروزی را نصیب خود می دانست.موسی نمی دانست دقیقا که جادویشان چیست،ولی یقین داشت که هر چه باشد نابود شدنی است.زیرا موسی به خدا ایمان داشت.

[۸۱]

فَلَمّٰا أَلْقَوْا قٰالَ مُوسیٰ مٰا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللّٰهَ سَیُبْطِلُهُ چون بیفکندند،موسی گفت:آنچه شما آورده اید جادوست و خدا آن را باطل خواهد ساخت.» یقین موسی به باطل شدن سحر ساحران دلیل شناخت او بود از سنت الهی در زندگی که مقتضی ابطال فساد است.

إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِینَ

زیرا خدا کار مفسدان را به صلاح نمی آورد.»

ساحران مفسدان بودند.نمی خواستند جامعه را به صلاح رهبری کنند و فساد همواره نابود شونده است /۴ و باطل پایداری نتواند بر عکس رسول که مصلح است و خواستار اقامه حق و عدل.

یاری خدا

[۸۲]

وَ یُحِقُّ اللّٰهُ الْحَقَّ بِکَلِمٰاتِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و خداوند با سخنان خود حق را به اثبات می رساند اگر چه مجرمان را ناخوش آید.» خدا حق را یاری می کند،گاه به نیروی وحی که باطل را مفتضح می سازد و به مؤمنان سلاح عقیدتی و برنامه انقلابی عطا می کند و گاه با کلمات غیبی خود که چون می گوید«موجود شو»،موجود می شود.اما طاغوت به حق مردم تجاوز کرده است،مجرم است و مجرم هر چند تظاهر به پیروزی کند از پیروزی نصیبی ندارد.

[۸۳]

این کشاکش میان حق و باطل ادامه دارد تا زمانی که طایفه ای از مردم به امر رسالت ایمان می آورند و به اجرای برنامه های آن می پردازند.

فَمٰا آمَنَ لِمُوسیٰ إِلاّ ذُرِّیَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلیٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِمْ أَنْ یَفْتِنَهُمْ

در عین بیم از آزار فرعون و مهتران قوم او که مبادا آنان را بفریبد جز گروهی از آنها به موسی ایمان نیاوردند.» چرا از فرعون می ترسیدند؟اینان می ترسیدند زیرا فرعون آنان را تحت فشار قرار می داد و دینشان را از آنان می ربود.فرعون بر مردم مسلط بود و برای معارضه با خصم خود از هر وسیله ای سود می جست.

وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعٰالٍ فِی الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِینَ

فرعون در زمین برتری می جست و او از گزافکاران بود.»

توکّل سلاح برنده

[۸۴]

به سبب بلندی جویی فرعون و اسراف او و قدرت و ثروت او /۴ موسی قومش را به توکّل بر خدا فرمان داد.

وَ قالَ مُوسیٰ یا قَوْمِ إِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّهِ فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُوا إِنْ کُنْتُمْ مُسْلِمِینَ

موسی گفت:ای قوم من!اگر به خدا ایمان آورده اید و تسلیم فرمان او هستید به او توکّل کنید.» موسی از آنان می خواست که آنها هم چون او به خدا توکّل کنند.

[۸۵]

فَقالُوا عَلَی اللّهِ تَوَکَّلْنا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظّالِمِینَ گفتند بر خدا توکّل کردیم.ای پروردگار ما ما را مغلوب این ستمکاران مکن.» این سخن را زمانی گفتند که موسی آنان را یاد آور شد که توکّل شرط ایمان به خداست و شرط تسلیم در برابر قضاء و قدر اوست.ولی آنان با وجود توکّل به خدا در پی رهایی از مصیبت و گرفتاری خود هم بودند.

آنان نمی خواستند چون بیماران سادیست یا چون برخی صوفیان گرفتار عذاب و شکنجه باشند از این رو از خدا می خواهند که آنان را وسیلۀ آزمایش ظالمان قرار ندهد.این دلیل بر این است که خدای تعالی بعضی از مؤمنان را به شهادت می رساند و ظلم ظالم را از آنان دفع نمی کند تا سبب امتحان ظالمان شوند.در حالی که عاقبت بندگان مؤمن خود را پیروز می گرداند.

بینش در کشمکش

[۸۶]

از این رو قوم موسی به درگاه خداوند تضرع می کنند و می گویند:

وَ نَجِّنا بِرَحْمَتِکَ مِنَ الْقَوْمِ الْکافِرِینَ

و به رحمت خود ما را از این کافران رهایی بخش.» نظر مؤمنان در این مبارزه این است.عاقبت مبارزه مجهول نیست، ۴/ ولی این به معنی آن نیست که مبارزه کاری آسان است و بدون فداکاری یا بدون کار و تلاش به پیروزی می رسد.دعا به درگاه خدا خود نوعی کار است.

ص: ۳۶۳

[سوره يونس (۱۰): آيات ۸۷ تا ۹۳]

اشاره

وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ مُوسىٰ وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءٰا لِقَوْمِكُمٰا بِمِصْرَ بُيُوتاً وَ اِجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِينَ (۸۷) وَ قٰالَ مُوسىٰ
رَبَّنٰا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوٰالاً فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا رَبَّنٰا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اِطْمِسْ عَلىٰ أَمْوٰالِهِمْ وَ اُشْدُدْ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ
فَلاٰ يُؤْمِنُوا حَتّٰى يَرَوُا اَلْعَذٰابَ اَلْأَلِيمَ (۸۸) قٰالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمٰا فَاسْتَقِيمٰا وَ لاٰ تَتَّبِعٰانِّ سَبِيلَ اَلَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ (۸۹) وَ جٰاوَزْنٰا بِبَنِي
إِسْرٰائِيلَ اَلْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْياً وَ عَدْواً حَتّٰى إِذٰا أَدْرَكَهُ اَلْغَرَقُ قٰالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اَلَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرٰائِيلَ وَ أَنَا
مِنَ اَلْمُسْلِمِينَ (۹۰) آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ اَلْمُفْسِدِينَ (۹۱) فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيراً
مِنَ اَلنّٰاسِ عَنْ آيٰاتِنٰا لَغٰافِلُونَ (۹۲) وَ لَقَدْ بَوَّأْنٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَ رَزَقْنٰاهُمْ مِنَ اَلطَّيِّبٰاتِ فَمَا اِخْتَلَفُوا حَتّٰى جٰاءَهُمُ اَلْعِلْمُ إِنَّ
رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ فِيمٰا كٰانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۹۳)

۴/

معناى واژه ها

۸۷ تَبَوَّءَ :تبوءا يعنى گرفتند گفته مى شود تبوّء لنفسه بيتا يعنى او را گرفت و بوّأت له بيتا يعنى او را برايش گرفتم.

ص: ۳۶۴

۸۸ اطمس:طمس،پاک کردن اثر است.

۹۰ و جاوزنا:مجاوزه،خارج شدن از حد از یکی از چهار جهت.

فاتبعهم:اتباع،درخواست پیوستن به اول است و از آن خواسته شده که از آنها پیروی کرد و در پی اثرشان رفت.

بغیا:بغی،درخواست بلندی بدون حق.

عدوا:العدو و العدوان ظلم است.

۴/

خدا پیامبرش را چنین یاری می کند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که جماعتی از قوم موسی ایمان آوردند کشاکش صورت اجتماعی به خود گرفت.خدای تعالی پیامبرش را فرمان داد که خانه هایی نزدیک و رو به روی خانه های کفار بنا کنند و نماز بخوانند و مؤمنان را بشارت داد.بدین گونه مؤمنان از کفار جدا شدند.ولی نعمتها و زینتها و ثروتهای دنیا در دست کافران بود.موسی از خدا خواست که اجازت ندهد که فرعون و مأموران او مردم را با نمایش دادن آن اموال و نعمتها گمراه کنند،بلکه اموالشان نابود سازد و عقل و علمشان را تباه کند.و ایمان نیاورند تا آن گاه که عذاب فرا رسد و ایمانشان سودشان نکند.

خداوند دعای موسی و هارون را اجابت کرد ولی فرمان داد که مقاومت ورزند،اظهار خضوع نکنند و به راه جاهلان نروند ولی دعای موسی و هارون چه وقت به اجابت رسید؟و چگونه؟

ص: ۳۶۵

هنگامی که خدا از طریق غیب دریا را برای بنی اسراییل مهیا کرد و آنها به صحرای سینا آمدند فرعون و لشکرهایش از پی ایشان به دریا داخل شدند خدای تعالی آنان را غرق نمود.چون آب از هر سو فرعون را در میان گرفت فرعون گفت:

۴/ ایمان آوردم که خدایی جز اللّٰه نیست در آن حال که عذاب الیم بر او فرود آمده بود منادی ندا داد آیا پس از آن که عصیان کردی و در زمین فساد نمودی ایمان می آوری؟ایمان آوردن در چنین حالی سودی به حالت ندارد.ولی پیکر تو را خواهیم رهاند و بر ساحل خواهیم افکند تا پس از تو مایۀ عبرت مردم شود.هر چند بیشتر مردم از درک چیزهای عبرت آموز غافل اند.

خداوند برای بنی اسراییل جایی امن ترتیب داد.و آنان را از طیبات روزی داد و میانشان خلاف نیفتاد مگر زمانی که صاحب دانش شدند.

خدای تعالی در حق آنان کوتاهی نورزید و در روز قیامت آنان را به سبب اختلافهایشان مؤاخذه خواهد کرد.

شرح آیات:

اشاره

ضرورت تجمع

[۸۷]

در پارۀ مراحل کشاکش میان اسلام و جاهلیت،گروه مؤمنان به گردآوردن افراد خود در یک صف آهنین نیاز می یابند تا بتوانند در برابر فشار دشمن مقاومت کنند و در توفان جاهلیت نابود نگردند.از این رو خدا به موسی و هارون فرمان می دهد که برای قوم خود خانه ها بنا کنند؛خانه هایی در کنار هم و رو به روی هم تا بتوانند در برابر تجاوز دشمن پایداری کنند و نماز بر پای دارند و بذر امید به پیروزی را در دلها بارور سازند.

وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ مُوسىٰ وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءٰا لِقَوْمِكُمٰا بِمِصْرَ بُيُوتاً وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر خانه هایی مهیا کنند و خانه های خود عبادتگاه سازید و نماز گزارید و مؤمنان را بشارت ده.»

اقامهٔ نماز حماسهٔ نبوت را تقویت می کند هم چنان که روح مقاومت را در آنها پرورش می دهد.در چنین فضاهای فروبسته اقامهٔ نماز و بشارت ضرورت مهمی است.تا مؤمنان روحیهٔ فعالیت و همبستگی از دست ندهند.

۴/

دعوت علیه کافران

[۸۸]

بعد از ذکر این مطلب که باید میان گروه مؤمنان و کافران که شمار بیشتری هستند جدایی باشد مرحلهٔ دوم آغاز می شود.موسی از پروردگارش می خواهد که هر چه به فرعون و قوم فساد کننده اش عطا کرده است باز پس ستاند چه ثروت باشد و چه قدرت.

وَ قٰالَ مُوسىٰ رَبَّنٰا إِنَّکَ آتَیْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِینَةً وَ أَمْوٰالاً فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا

موسی گفت:ای پروردگار ما به فرعون و مهتران قومش در این جهان زینت و اموال داده ای.» گویند مراد از زینت جامه ها و آرایه هاست.بعضی گویند جمال و تندرستی است.بعضی گویند مراد شهرت و هیبت اجتماعی است که خود بخشی از سلطه است.زیرا سلطه متکی است به یک عامل مادی که مال است و یک عامل معنوی که تسلیم مردم است به آن.

رَبَّنٰا لِیُضِلُّوا عَنْ سَبِیلِکَ

ای پروردگار ما!تا دیگران را از طریق تو گمراه کنند.» سلطه ممکن است سبب سعادت مردم باشد و یا طریق گمراهی.

مورد دوم فرعون و قوم او بودند.به نظر من در کلمهٔ«لیضلّوا»لام دلالت بر عاقبت یا بر هدف و غایت نمی کند،بلکه به معنی استفهام است.یعنی آیا مال و زینت به هدف ضلالت مردم است یا هدایت ایشان و سعادت ایشان؟طبعا جواب به هدف هدایت است،زیرا فرعون و قوم او نعمت سلطه را کفران کردند.اکنون شایسته است که خدا آن نعمت از آنان سلب کند.

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلىٰ أَمْوٰالِهِمْ

ای پروردگار!اموالشان را تباه ساز.»

ص: ۳۶۷

یعنی چنان کن که نتوانند از آن استفاده کنند آن سان که باد خانه ها را ویران می کند و آثارشان محو می نماید.مثلا با وجود نبود ارزاق و بالاً رفتن بها و نبودن امنیت در راه های بازرگانی /۴ دارایی دیگر فایدتی نمی دهد و با اشاعۀ بیماریهای همه گیر و خشکسالی مال به مردم سودی نمی بخشد.همچنین با وجود تروریسم و تسلط دیکتاتوری و گرانی سرسام آور پول به چه درد مردم می خورد.آری، خدا بدین گونه نعمت را از کافران سلب می کند.

وَ اشْدُدْ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ

و دلشان سخت کن.» یعنی رحم و شفقت از دلهایشان برکن تا دلشان فرو بسته و سنگ شود.و به سبب فقدان عواطف و احساسات روابط اجتماعی شان سست گردد.و نتوانند دست اتحاد به هم دهند.

از بارزترین نشانه های سخت دلی این است که کسی که چنین باشد نمی تواند به حقایق ایمان آورد مگر وقتی که وقت بگذرد.

فَلاٰ یُؤْمِنُوا حَتّٰى یَرَوُا الْعَذٰابَ الْأَلِیمَ

ایمان نیاورند تا آن گاه که عذاب دردآور را بنگرند.» سلطۀ مستمر سلطه ای است که بتواند تحولات را درک کند و از آنها سود برد ولی آل فرعون هیچ حقیقتی را در نیافتند مگر آن گاه که دچار غرق شدند.

استجابت دعوت

[۸۹]

به سبب دعای موسی و هارون بود.

قٰالَ قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُمٰا

گفت:خواست شما اجابت شد.» آیا تنها دعا برای از میان بردن جاهلیت کافی است؟ /۴ هرگز!کسی که دعا می کند باید خود ملتزم به محتوی دعای خود باشد.هنگامی که مسلمان برای سقوط طاغوت دعا می کند نباید خود در برابر طاغوت خضوع کند زیرا خضوع در برابر او نوعی تحکیم مواضع اوست و در نتیجه مخالف آنچه به دعا خواسته است.زمانی که یک انقلابی سلطۀ ستمکار را لعن می کند،معنی لعن دور ساختن ستمکار است از

رحمت خدا.بنا بر این باید در راه تحقق آن بکوشد.عمل موسی و هارون نیز چنین بود از آن رو به آنها فرمان می شود.

فَاسْتَقِيمٰا وَ لاٰ تَتَّبِعٰانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ

ثابت قدم باشید و از طریقهٔ نادانان پیروی مکنید.» معنی ثبات قدم مقاومت است در برابر فشار رو به زوال طاغوت مانند حبس و شکنجه و کشتن و گرسنگی دادن.پس جنگ با طاغوت نیاز به جنگ با نظام فاسد او دارد.گروه مؤمنان باید راه و روش خود را دگرگون کند و برنامه هایی ترتیب دهد و تحت رهبری فرماندهی رسالت درآید تا بتواند به نتیجه ای که خواستار آن است دست یابد.

[۹۰]

خدای تعالی بنی اسراییل را از آب گذرانید.این پیروزی به سبب استقامت آنها و پیرویشان از روش و برنامهٔ رسالت بود.خدا فرعون و لشکرهای او را غرق کرد و این به دعای مؤمنان بود.

وَ جٰاوَزْنٰا بِبَنِی إِسْرٰائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْياً وَ عَدْواً

ما بنی اسراییل را از دریا گذرانیدیم.فرعون و لشکرهایش به قصد ستم و تعدی به تعقیبشان پرداختند.» زیرا فرعون خواستار برتری در روی زمین بود و بر مردم ستم می کرد و نمی خواست به مخالفان خود یک لحظه امان دهد.

حَتّٰى إِذٰا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قٰالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرٰائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ

چون فرعون غرق می شد،گفت:ایمان آوردم که هیچ خداوندی جز آن که بنی اسراییل بدان ایمان آورده اند نیست.و من از تسلیم شدگانم.» ملاحظه می فرمایید؟فرعون به کفر و طغیان خویش ادامه داد تا عذاب الیم به سراغش آمد و در زمانی که دیگر ایمانش به حال او سودمند نبود ایمان آورد.

[۹۱] ۴/

ولی ایمان بعد از حلول عذاب به صاحبش سود ندهد.از این رو خدا او را خطاب می کند:

آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ

آیا اکنون؟و تو پیش از این عصیان می کردی و از مفسدان بودی.» یعنی آیا پس از مشاهدهٔ عذاب؟و حال آن که پیش از این در زمین فساد می کردی.

[۹۲]

امواج دریا فرعون را بلعید ولی پس از اندکی جسدش را به ساحل افکند تا عبرت آیندگان باشد و بدانند که عاقبت طغیان چه خواهد بود.کسی که مدعی بود که خدای بزرگ بنی اسراییل است به چه روزگاری افتاده است.

هنوز هم در موزه های مصر اجساد مومیایی شدهٔ بعضی از فرعونان در معرض دید مردم است.

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ عَنْ آياتِنا لَغافِلُونَ

امروز جسم تو را به بلندی می افکنیم تا برای آنان که پس از تو می مانند عبرت باشی و حال آن که بسیاری از مردم از آیات ما غافل اند.»

اختلاف پس از علم

[۹۳]

بدین گونه گروه مؤمنان به رسالت که توکل کنندگان به خدا و معارضان سلطهٔ جاهلی بودند به اذن خدا پیروز شدند.پیروزی اینان به مکر و ستم نبود،بلکه به عمل صالح بود.

وَ لَقَدْ بَوَّأْنا بَنِي إِسْرائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ

هر آینه بنی اسراییل را در مکانی نیکو جای دادیم.» و در این مکان که به صدق بنا شده مکان و مکانت یافتند.

وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتّى جاءَهُمُ الْعِلْمُ

و از طیبات روزیشان دادیم.تا آن هنگام که صاحب دانش نشده بودند اختلافی نداشتند.» این اختلاف به سبب امر نبوت نبود بلکه به سبب هوا و هوسهای آنها بود و پس از زمانی بود /۴ که راهشان به نور هدایت روشن شده بود.

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

پروردگار تو در روز قیامت در آنچه اختلاف می کردند میانشان قضاوت خواهد کرد.» زیرا حق در نزد خداست و غموض آن نزد طایفه ای از مردم،و این به سبب هواها و هوسها و امیال نفسانی آنهاست.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۹۴ تا ۹۸]

اشاره

فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ مِمّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ فَسْئَلِ اَلَّذِینَ یَقْرَؤُنَ اَلْکِتٰابَ مِنْ قَبْلِکَ لَقَدْ جٰاءَکَ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلاٰ تَکُونَنَّ مِنَ اَلْمُمْتَرِینَ
(۹۴) وَ لاٰ تَکُونَنَّ مِنَ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِ اَللّٰهِ فَتَکُونَ مِنَ اَلْخٰاسِرِینَ (۹۵) إِنَّ اَلَّذِینَ حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَتُ رَبِّکَ لاٰ یُؤْمِنُونَ (۹۶) وَ
لَوْ جٰاءَتْهُمْ کُلُّ آیَةٍ حَتّٰی یَرَوُا اَلْعَذٰابَ اَلْأَلِیمَ (۹۷) فَلَوْ لاٰ کٰانَتْ قَرْیَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهٰا إِیمٰانُهٰا إِلاّٰ قَوْمَ یُونُسَ لَمّٰا آمَنُوا کَشَفْنٰا عَنْهُمْ
عَذٰابَ اَلْخِزْیِ فِی اَلْحَیٰاةِ اَلدُّنْیٰا وَ مَتَّعْنٰاهُمْ إِلیٰ حِینٍ (۹۸)

۴/

معنای واژه ها

۹۴ الممترین:طلب شک همراه با ظهور دلیل.

ص:۳۷۱

توبهٔ قوم یونس در زمان مناسب

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از بیان ادیان الهی پیشین و کافر شدن مردم به آنها و پیروزی مؤمنان در اثر توکل به خدا،در این آیات سخن در باب کسی است که به قرآن شک می کند و کسانی که چنین می کنند از تاریخ آگاهی ندارند.در حالی که قرآن حقی است که از سوی خدا آمده و نباید در آن تردید روا داشت و نباید در زمرهٔ تکذیب کنندگان آیات خدا بود که هر کس چنین باشد همانند اقوام سالفه که مزهٔ کفر خود چشیدند زیانکار خواهد بود.

آری،کسانی که به خود ستم روا داشتند و از راه حق منحرف شدند،خدا آنان را مهر ضلالت زده و سخن او دربارهٔ ایشان تحقق یافته که حتی اگر آیات گوناگون بر آنان نازل شود ایمان نیاورند.آری،ایمان می آورند،ولی زمانی که عذاب را به عیان مشاهده کنند و دیگر ایمان برایشان سودی نخواهد داشت. ۴/ اما قوم یونس چنین نبودند.چون ایمان آوردند خدا عذاب را در این دنیا از آنها برداشت و مدتی مهلتشان داد.

شرح آیات:

اشاره

از شک تا یقین

[۹۴]

رسول در صحت رسالت الهی که بر او نازل شده تردید نداشته است، ولی نگرانی او از این بود که به سبب انکار کفار اجرای آن صورت نگرفته است،به سبب حکمت بالغه ای یاری خدا را به تعویق می انداخت.همان گونه که چون

موسی ساحران را دید که ریسمانهای خود افکندند،از آن بیم داشت که ممکن است حکمت و مشیت خدا اقتضا کند که یاری از او دریغ دارد.

ولی چون به تاریخ رجوع کنیم این ترس فروکش کند زیرا می بینیم که خدای تعالی درست در لحظهٔ عسرت و سختی یاری خود فرو می فرستد.

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ

اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم در تردید هستی،از آنهایی که کتاب آسمانی پیش از تو را می خوانند بپرس.» البتّه این به آن معنی نیست که پیامبر و مؤمنان نزد شخص معینی مثلاـ عبد اللّه بن سلام که هم به امر رسالت ایمان داشت و هم از تاریخ پیامبران و ادیان آگاهی داشت بروند و از او بپرسند.سیاق سخن کلی و عمومی است یعنی به خبرگان و آگاهان به تاریخ از همهٔ طوایف می توان مراجعه کرد.مسلّم است که اگر از ثقات باشند آنچه را که در قرآن آمده است تأیید می کنند.

لَقَدْ جاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ

هر آینه حق است آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است پس نباید در شمار تردید کنندگان باشی.» یعنی هنگامی که به تاریخ مراجعه کنی و بنگری که چگونه خدا دین خود را در موقع مناسب یاری می کند،آن شک ۴/ به یقین بدل شود.در این آیه حقایقی آمده است که اینک به آنها اشارت می رود.

الف:ضروری نیست که خطابهای قرآنی همه متوجه به پیامبر باشد،بلکه قرآن کتاب خداست که بر همهٔ مردم نازل شده است.بنا بر این اگر خطابی در آیات دیدیم لزومی ندارد که به تأویل پردازیم.مثلا زجاج می گوید:دربارهٔ این آیه فراوان سؤال شده معلوم است که این خطاب هر چند به پیامبر است ولی مخاطب آن همهٔ مردم هستند یعنی«اگر شما در شک هستید بپرسید...»دلیل این امر آیه ۱۰۴ همین سوره است.

پس پیامبر در آنچه بر او وحی شده تردید و شکی ندارد.

ب:انتفـاع به علم حقیقی که جزئی از رسـالت است و این علم منحصـر به علم فیزیـک و شـیمی نیست که به علـوم تجربی تعلق دارند بلکه تاریخ و جامعه شناسی هم علوم انسانی هستند.

ج:شـک و یقین دو کـار هسـتند از کارهای بشـری که انسان آنها را بر می گزینـد،این ۴/ بـدان سـبب است که شک گاهی به سبب نداشـتن علم است که برای بشـر طبیعی است که دلیـل آن هم نـاتوانی انسـان است،ولی گـاهی شک برخاسـته از هوی و هوس و شـهوات است.بسـیارند کسـانی که در حقایق،تردیـد روا می دارنـد،زیرا پیشاپیش تصـمیم گرفته انـد در شـکّشان باقی بمانند،چه،منطقی نمی اندیشـند و در پی یافتن منابع صـحیح شـناخت نیستند و در نتیجه از پیامدهای علم که باید هر عالمی آن را به دوش کشـد می هراسـند،از همین روی خداونـد مـا را از این که در گروه شـاکّین باشـیم بازداشـته است،زیرا شک،کاری انسانی است.

چگونه گرفتار خسران می شوی؟

[۹۵]

همان گونه که کفر و ایمان از اعمال انسان هستند،قرآن مردم را از تکذیب آیات خدا نهی کرده است بنا بر این نباید پیشاپیش در برابر هر دلیل که ما را به حقیقت رهبری می کند موضع منفی اتخاذ کرد.

وَ لاٰ تَکُونَنَّ مِنَ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِ اَللّٰهِ فَتَکُونَ مِنَ اَلْخٰاسِرِینَ

و از آنـان کـه آیـات خـدا را تکـذیب می کننـد مبـاش که در زمرهٔ زیـان کننـدگان باشـی.» چرا شخصـی حـق را تکـذیب می کند،؟آیا برای مصالح و امیال نفسانی اش نیست؟ولی چنین کسـی باید بداند که تکذیب حق سـبب خسارت نفس و سرنوشت او می شود.

[۹۶]

چرا انسان می خواهـد از طریق تکذیب آیات خدا به خود زیان برساند؟ پاسخ این است:پاره ای از مردم حق را به سـبب اعمال ناپسندی که

ص: ۳۷۴

مرتکب می شوند تکذیب می کنند.کسی که به ستم عادت کند و به ارتکاب جرایم ممارست ورزد خداوند بر دل او مهر می نهد تا زمانی ایمان بیاورد که ایمانش به حالش سود نکند.

إِنَّ الَّذِینَ حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَتُ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ

کسانی که سخن پروردگار تو دربارهٔ آنان تحقق یافته ایمان نمی آورند.» ۴/ [۹۷]

ایمان نیاوردن این گروه از مردم به سبب نقص در آیات نیست بلکه به سبب فرو بسته بودن روح آنهاست.

وَ لَوْ جٰاءَتْهُمْ کُلُّ آیَةٍ

هر چند که هر گونه معجزه ای بر آنها آشکار شود.» آری،آنان تنها زمانی ایمان می آورند که عذاب را رویاروی بنگرند و در این حال ایمان سودشان نکند.

حَتّٰی یَرَوُا الْعَذٰابَ الْأَلِیمَ

تا آن گاه که عذاب دردآور را بنگرند.»

تکذیب سنت اجتماعی

[۹۸]

این مسئله باقی می ماند که دریابیم که امری مقدر نیست بلکه سنت اجتماعی است.فرق میان قدر و سنت این است که قدر مانند بر آمدن آفتاب از مشرق در زمان معین هرگز مطیع ارادهٔ بشر نیست در حالی که سنت مثل قیام علیه ظلم و سقوط طاغوت گاه دستخوش تقدیم و تأخیر می شود یا حتی اگر انسان اراده کند واقع نمی شود.مثلا ملت مظلوم نمی خواهد یا نمی تواند انقلاب را علیه جلادان شروع کند یا ادامه دهد و گاه طاغوت روش ظالمانهٔ خود را در وقتی مناسب تغییر می دهد و بر عمر حکومت خود می افزاید.چنین است انکار ظالمان و کفر تکذیب کنندگان به آیات خدا که قدر نیست بلکه سنت است،پس عقلا ممکن است که کسی صد و هشتاد درجه به سوی صلاح بچرخد،چنان که قوم یونس کردند.

ولی معمولا چنین چیزی به سبب تکبر فاسقان و خودداری آنها از توبه مگر بعد از از دست رفتن فرصت صورت نپذیرد.

فَلَوْ لاٰ كٰانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهٰا إِيمٰانُهٰا

چرا مردم قریه ای به هنگامی که ایمانشان سودشان می داد،ایمان نیاوردند.» یعنی چرا اینان پیش از آن در وقتی مناسب برای ایمان قدم پیش ننهادند.

چرا طاغوت توبه نکرد زمانی که ناراحتی مردم را مشاهده می کرد تا آن زمان که آن ناراحتیها به انقلابی بزرگ علیه او تبدیل شد،چرا جامعه ای که تا گردن در فساد فرو رفته بود و بر یکدیگر ستم روا می داشتند چون نقصان ثمرات و بحرانهای اقتصادی و بهداشتی را دید از کرده پشیمان نشدند بلکه هم چنان به زشتکاریهای خود ادامه دادند تا همه چیز را از دست داده اند؟ ۴/ آری،قوم یونس،مثل جالبی است در این تحول و دگرگونی که باید جوامع بشری از آن عبرت گیرند.

إِلاّٰ قَوْمَ يُونُسَ لَمّٰا آمَنُوا كَشَفْنٰا عَنْهُمْ عَذٰابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ مَتَّعْنٰاهُمْ إِلىٰ حِينٍ

مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند عذاب ذلت در دنیا را از آنان برداشتیم و تا هنگامی که اجلشان فرا رسید از زندگی برخوردارشان کردیم.» تا آن گاه که عمر طبیعیشان که خدا مقرر کرده بود،پایان گرفت.امتها نیز چون افراد به دو گونه نابود می شوند:یا به گونهٔ طبیعی یعنی رسیدن به سن پیری یا در اثر سوء اعمالشان چون حالت قتل در فرد یا آشوب و شورش در امت.

این سوره به سبب اهمیتی که تحول اجتماعی قوم یونس دارد به نام او نامیده شده،زیرا بیدار شدن ملتی که غرق در فساد شده و بازگشت او به صلاح کار آسانی نیست.

در حدیث از حضرت صادق آمده است:

در میان قوم یونس دو مرد بودند یکی عابد به نام ملیخا و یکی عالم به نام روبیل.مرد عابد همواره یونس را ترغیب می کرد که قوم را نفرین کند ولی آن عالم او را از این کار منع می کرد و می گفت:نفرین مکن،زیرا خدا دعایت را مستجاب می کند و در حالی که دوست ندارد که بندگانش هلاک شوند.یونس سخن عابد را

پـذیرفت و نفرین کرد.خـدا به او وحی فرسـتاد که در فلان ماه و فلان روز عـذاب خـدا می رسد.چون زمان فرا رسـیدن عذاب نزدیک شـد یونس خود از شـهر بیرون آمد.عابـد نیز با او بود ولی عالم در شـهر نزد مردم ماند.چون زمان مقرر در رسـید عالم قوم را گفت که به درگاه خدا تضرع کنید باشد که بر شما رحمت آرد و عذاب را دفع کند.

۴/ آنـان درون غـاری رفتنـد و میـان کودکان و مادران جـدایی افکندنـد با حیوانات نیز چنین کردنـد و گریه و زاری کردنـد و دست به دعا و انابه برداشتند عذابی را که به آنها نزدیک شده بود خدا از آنان دور نمود». (۱)

در بعضـی از تفسـیرها آمـده است که قـوم یـونس از آن پس توبه کردنـد توبه ای بی بـازگشت.و هر سـتمگری حق سـتمدیده بداد.حتی اگر سنگی غصبی در پی خانه ای بود خانه ویران کردند و آن سنگ به صاحبش دادند.

از این حدیث بر می آید که سـبب پذیرفته شدن توبهٔ قوم یونس آن بود که علما را گرامی می داشتند و مقام علم را احترام می کردند.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۹۹ تا ۱۰۳]

اشاره

وَ لَوْ شٰاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی اَلْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ اَلنّٰاسَ حَتّٰی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ (۹۹) وَ مٰا کٰانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلاّٰ بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ یَجْعَلُ اَلرِّجْسَ عَلَی اَلَّذِینَ لاٰ یَعْقِلُونَ (۱۰۰) قُلِ اُنْظُرُوا مٰا ذٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا تُغْنِی اَلْآیٰاتُ وَ اَلنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لاٰ یُؤْمِنُونَ (۱۰۱) فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ إِلاّٰ مِثْلَ أَیّٰامِ اَلَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ اَلْمُنْتَظِرِینَ (۱۰۲) ثُمَّ نُنَجِّی رُسُلَنٰا وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا کَذٰلِکَ حَقًّا عَلَیْنٰا نُنْجِ اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۰۳)

۴/

ص: ۳۷۷

۱- ۱) -نور الثقلین،ج ۲،ص ۳۲۸.

بینشهای گزینش درست

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

خواننـدهٔ آیات پیش از خود می پرسـد:چرا بشـر راه ایمان یا راه کفر را بر می گزینـد.این آیات به این سؤال پاسـخ می دهند و ابعاد چهارگانهٔ ایمان و کفر را بررسی می کنند.

۱-ایمان چیزی نیست که خدا یا رسول او مردم را به آن مجبور کنند.

بلی،اگر خـدا بخواهـد همـهٔ کسانی که در روی زمین انـد ایمان می آورنـد،ولی خدا آنان را به ایمان مجبور نمی کند.پس آیا بشـر بر حسب مصـلحت می تواند مردم را به ایمان مجبور کند در حالی که خالق بشـر چنین نمی کند؟ ۲-ایمان نعمت بزرگی است که خـدا به انسـان ارزانی داشـته است و بشـر از مزایـای آن برخـوردار می شود خداونـد رجس را که همـان کفر باشـد و مفاسد آن را بر کسانی که از پرتو عقل خود روشنی نمی گیرند و تعقل نمی کنند،قرار می دهد.

۳-اگر انسـانی دیـدگان خـود را بگشایـد و بـه آنچه در آسـمانها و زمین است از سـر عـبرت بنگرد /۴ و حجـاب از دیـدهٔ خرد برگیرد از موهبت ایمان بهره منـد می شود ولی اگر کسـی پیشداوری کند و کفر را قبول کند هیچ یک از آیات بیم و امید که از سوی خدا نازل شده در او مؤثر نمی افتد.

۴-کفـار منتظرنـد که غیب به مشـهود تحول یابـد و حقیقتی که بشـارتش را داده انـد چون واقعیتی در مقابلشان قرار گیرد.مثلا عـذابی که پیامبرانشان وعده داده اند هم اکنون آشـکار شود.ولی در آن هنگام ایمان آنها را سود نکند همان گونه که کسانی را که پیش از آنها بودند و پیامبران زمان خود را تکذیب می کردند سود

ص :۳۷۸

نَنمود.

شرح آیات:

اشاره

ایمان،مادۀ آزمون

[۹۹]

خداونـد زنـدگی را خلق کرده تـا در آن مردم را بیازمایـد و ماده آزمایش را ایمان قرار داده است خداونـد تعالی در امر ایمان مردم را آزادی داده است.خدا می توانست همان گونه که به بندگان خویش نعمت بینایی داده است نعمت ایمان هم می داد.و هم چنان که روز را روشنی داده دل او را نیز به نور ایمان روشن می ساخت.ولی خدا چنین نکرد.پس بر ماست که مردم را به ایمان مجبور نسازیم.

وَ لَوْ شٰاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النّٰاسَ حَتّٰی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ

اگر پروردگـار تو بخواهـد،همـۀ کسـانی که در روی زمین انـد ایمـان می آورنـد.آیا تو مردم را به اجبار وا می داری که ایمان بیاورنـد.» یعنی آیـا تـو بر مردم پیوسـته فشـار می آوری کـه مؤمن شونـد.این کـاری اسـت کـه بـا حکمـت آزمـایش منافـات دارد.آزمایش زمانی صورت می گیرد که در سایۀ آزادی به عمل آید.

ایمان و مشیت خدا

[۱۰۰]

ایمان چون دیگر اعمال نیست که بشـر بدان قیام کند،بلکه بخشـی از آن /۴ وابسـته به مشیت خداست.یعنی همانند پیروزی در جنگ است که نمی توان صد درصد به آن یقین داشت.

وَ مٰا کٰانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلاّٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ

جز به اذن خـدا هیـچ کس را نرسـد که ایمان بیاورد.» خداوند روح آدمی را رخصت داده که از نور ایمان پرتوی گیرد پس از آن که برای اقتباس نور مهیا شد و از طریق عبادت و زاری به درگاه او به مقام وصل به

پروردگار رسد.ولی اگر نفس در فساد غوطه ور باشد خداوندی که او را می شناسد رخصت نمی دهد که از نور ایمان بهره مند شود.این حقیقت به ما گوشزد می کند که ایمان در مرتبهٔ بس رفیعی است که تنها پس از کوششها و مجاهدتهای صعب می توان به آن نایل آمد.از آن پس هر چه هست فضل خداست.

سپس ایمان حقیقتی خارجی است زیرا نظری است واضح و شناختی است شامل و به فرمان درآوردن شهوات است و تربیت نفس سرکش است و به طور کلی رحمتی است از خداوند متعال.کفر نقمتی است که خدا بر کسی که برای رسیدن به ایمان عمل نمی کند فرو می فرستد.

وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لاٰ يَعْقِلُونَ

و او پلیدی را بر کسانی که خرد خویش به کار نمی دارند مقرر می کند.» کسانی که به سطح رفیع ایمان نمی رسند کسانی هستند که از نور عقل که از سوی خداوند می تابد بهره ای نمی گیرند پس در پلیدی جهل و شهوات گرفتار می آیند.

آیا ما می اندیشیم؟

[۱۰۱]

کسی که از عقل خویش بهره می جوید او را کافی است که به ملکوت آسمانها و زمین نظر کند و به کوه های بلند و استوار که زمین را از لرزش باز می دارند و به طبقات صخره ای درون زمین پیوسته اند و در درون خود مخازن آب شیرین جای داده اند که از چشمه ها می تراوند و نیز انواع سنگهای گرانبها در سینه نهفته اند بنگرند و بگویند:کیست که هر چیز را در جای خود قرار داده و زمین را سکون و آرامش بخشیده تا جایگاه مردم باشد.مردم بر خاک نرمش بیارامند و برای معاش خود در آن زراعت کنند.

۴/ و چون به آسمان بنگری ستارگان و کهکشانها و منظومهٔ شمسی را بینی که در اثر قوای جاذبهٔ تعادلشان حفظ شده و چنان گسترده است که علم بشر با همهٔ وسایل و تجهیزات و دوربینها و تلسکوپها که دارد به سر حد آن نتواند رسید،و چون

در مسافتهای معمولی نمی گنجد از مسافتهای نوری استفاده می کنند می گوییم فلان میلیون سال نوری میان ما و فلان کهکشان فاصله است.یعنی نوری که از آنجا صادر می شود فلان میلیون سال نوری طول می کشد تا به ما برسد در حالی که نور در هر ثانیه صد و هشتاد هزار مایل طی می کند و چون بخواهیم ستارگان را شماره کنیم به میلیونها و میلیاردها می رسد و می دانیم که بعضی از ستارگان میلیونها بار از زمین بزرگتر هستند.به گونه ای که زمین ما در برابر آنها چون دانه ای شن است در صحرای گسترده ای.چه کسی است که این جهان پهناور را آفریده و به تدبیر امور آن پرداخته؟آیا من یا تو؟یا این بت،یا آن مرد توانگر یا آن کاهن؟یا پروردگار آسمانها و زمین.

ولی اگر کسی نخواهد ایمان بیاورد یا به تعبیر دیگر مصمم شود که به خدا ایمان نیاورد هر چند آیات قدرت خداوندی روشن و آشکار باشد او را چه سود باشد؟و بیم و امید او را چه فایدت دهد؟ قُلِ انْظُرُوا مٰا ذٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا تُغْنِی الْآیٰاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لاٰ یُؤْمِنُونَ بگو بنگرید که چه چیزهایی در آسمانها و زمین است.و این آیات و هشدارها قومی را که ایمان نمی آورند سود نمی کند.»

عذاب خدا،کی؟و چگونه؟

[۱۰۲]

چرا بشر تصمیم می گیرد که ایمان نیاورد؟آیا به سبب فرمانبرداری از شهوات عاجل خود نیست؟بدین پندار که کفر برای او تمتعات و منافع مادی بیشتری در بر خواهد داشت.ولی حقیقت غیر از این است.کفر موجب سلب نعمتهای خدا می شود و او را به ورطهٔ نابودی می کشد.

۴/

فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ إِلاّٰ مِثْلَ أَیّٰامِ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ

آیا جز این است که انتظار روزی را می کشند، همانند روزهایی که پیشینیانشان منتظرش بودند؟بگو انتظار بکشید که من نیز با شما منتظرم.»

ص:۳۸۱

همه منتظرند.رسول منتظر فرج است در حالی که کفار منتظر عذاب خدا هستند.و آن عذاب دیر یا زود به او خواهد رسید.

[۱۰۳]

عذاب خدا کور نیست که همگان را یکسره در بر گیرد.عذاب پیوسته از رسول اللّه و مؤمنان دور است،زیرا آن که عذاب را می فرستد خداوند حکیم و علیم است.

ثُمَّ نُنَجِّی رُسُلَنٰا وَ الَّذِینَ آمَنُوا کَذٰلِکَ حَقًّا عَلَیْنٰا نُنْجِ الْمُؤْمِنِینَ

آن گاه پیامبرانمان و کسانی را که ایمان آورده اند می رهانیم.زیرا بر ما فریضه است که مؤمنان را برهانیم.» رهایی پیامبر و مؤمنان از عذاب دلیل بر این است که عذاب به سبب عوامل طبیعی چون گرمی تابستان و سرمای زمستان نیست که همه را شامل شود.بلکه عذاب به اراده ای غیبی بر گروهی که باید وارد شود،وارد می شود.آری،اگر مردم ایمان آورند ایمانشان سبب می شود که عذاب از آنان دور باشد.در پایان آیه به این موضوع اشاره شده است.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۹]

اشاره

قُلْ یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی شَکٍّ مِنْ دِینِی فَلاٰ أَعْبُدُ اَلَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ لٰکِنْ أَعْبُدُ اَللّٰهَ اَلَّذِی یَتَوَفّٰاکُمْ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۰۴) وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً وَ لاٰ تَکُونَنَّ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ (۱۰۵) وَ لاٰ تَدْعُ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مٰا لاٰ یَنْفَعُکَ وَ لاٰ یَضُرُّکَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذاً مِنَ اَلظّٰالِمِینَ (۱۰۶) وَ إِنْ یَمْسَسْکَ اَللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ کٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ وَ إِنْ یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلاٰ رَادَّ لِفَضْلِهِ یُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِیمُ (۱۰۷) قُلْ یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ قَدْ جٰاءَکُمُ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنِ اِهْتَدیٰ فَإِنَّمٰا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمٰا یَضِلُّ عَلَیْهٰا وَ مٰا أَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ (۱۰۸) وَ اِتَّبِعْ مٰا یُوحیٰ إِلَیْکَ وَ اِصْبِرْ حَتّٰی یَحْکُمَ اَللّٰهُ وَ هُوَ خَیْرُ اَلْحٰاکِمِینَ (۱۰۹)

۴/

پیامبر،اقدام کنندهٔ به رسالت و شاهد بر مردم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیات آخر این سوره خدای تعالی مسئولیت رسول را معین کرده است که اگر مردم از او متابعت نکردند و در رسالتش شک روا داشتند چه کند.

مسئولیت رسول طرد عبادت خدایان است و اخلاص در عبودیت اللّه و ایمان صادق به او و اجرای احکام او چه پنهان و چه آشکار.و این که با وجود اللّه،خدایان پراکنده و بتان بشری و سنگی را نپرستد،که اگر چنین کند بر خود ستم روا داشته زیرا آنان نه او را سودی توانند رسانید و نه زیانی،زیرا آن که واقعا مبدأ سود و زیان است اللّه است و بس.اگر به بشر زیان و رنجی رسد رحمت واسعهٔ اوست که رنج و زیان از او دور سازد و اگر او را خیری رسد از خزانهٔ فضل و کرم اوست کسی نمی تواند آن خیر را سلب کند.مسئولیت رسول اخلاص است در اطاعت خدا ولی او مسئول مردم نیست زیرا در هدایت نفع بشر است همچنین ضلالت زیان شخص اوست.اما رسول از آنچه به او وحی شده متابعت می کند و به انتظار فرمان خدا که بهترین فرمانروایان است می نشیند.

ص :۳۸۳

شرح آیات:

اشاره

موضع رسول اللّه

[۱۰۴]

از مهمترین کارها در فرستادن پیامبران ایجاد یک واقعیت جدید اجتماعی است که از مرحلهٔ تبلیغ و دعوت فراتر است.اگر خط کفر و ضلالت در دین خدا تردید کند،پیامبر خود به دین خود یقین دارد و به برنامه های دینی خود عمل می کند و بدین گونه یک پدیدهٔ اجتماعی سنگین و متین به وجود می آورد و جامعه ای مؤمن در کنار جامعهٔ فاسد پی می افکند و خط ایمانی پاکیزه را در جوار خطهای شرک و شبهه قرار می دهد.

قُلْ یا أَیُّهَا النّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی شَکٍّ مِنْ دِینِی

بگو ای مردم!اگر شما در دین من تردید دارید...» منشأ تردید،امیال نفسانی و هوی و هوسهاست و ترس از پدیده های تازه.

رسول از دین خود در تردید نیست.بلکه بر یقین است.او پیشوای شما در خط ایمان و صلاح.عمل او خالص برای خداست.راهی را که از قدم نهادن در آن اباء داشتید در پیش پای ما می گشاید.

فَلاٰ أَعْبُدُ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

من چیزی را که به جای اللّه می پرستید نمی پرستم.» پس من اولین کسی هستم که تحمل فشار و مشکلات کافر بودن به بتان و نفی تمرد از سلطهٔ خدایان،می کند.

وَ لٰکِنْ أَعْبُدُ اللّٰهَ الَّذِی یَتَوَفّٰاکُمْ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ

من اللّه را می پرستم که شما را می میراند و مأمور شده ام که از مؤمنان باشم.» یعنی من شخصا در جماعت مؤمنان هستم و در جبههٔ مخالف اهل جاهلیت.

مسئولیت پیامبر

[۱۰۵]

قرآن همواره تأکید دارد که مردم ایمان بیاورند و در ایمان خود ثبات قدم ورزند و مهمترین کارها این است که بذر ایمان در نفوس مردمی که در دین خدا شک می کنند بیفشاند.

۴/

وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً وَ لاٰ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ

و به دین حنیف روی آور و از مشرکان مباش.» یعنی از دنیای جاهلیت جدا شو چه از نظر فکری و چه از نظر عملی.

[۱۰۶]

آیهٔ سوم پایان آیهٔ دوم را تأکید می کند و آن طرد شرک است و سخن خدا در تعلیل آن است:

وَ لاٰ تَدْعُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مٰا لاٰ یَنْفَعُکَ وَ لاٰ یَضُرُّکَ

به جای اللّه،خدایانی را که نه به تو سود می رسانند و نه زیان مخوان.» یعنی از خدایان ناشـنوا یا بتان بشـری که خود ناتوانند و برخی به جای اللّه آنان را می پرسـتند چیزی مطلب که آنان مالک چیزی نیستند.نه سودی توانند رسانید و نه زیانی،مگر به اذن و ارادهٔ اللّه.

فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذاً مِنَ الظّٰالِمِینَ

اگر چنین کنی از سـتمکاران خواهی بود.» تسـلیم در برابر بتان و شریکان ظلم به نفس است.بشر اگر چنین کند، هویت خود را از دست می دهـد،هویتی که گرانبهـاترین گوهرهـایی است که مالک آن است،و نیز ظلم به مردم است که آنان را به گمراهی فکری ترغیب می کند.

[۱۰۷]

سود رساننده و زیان رساننده کسـی جز خدا نخواهد بود اگر کسی را به رنجی گرفتار سازد جز خود او کسی را یارای دفع آن رنج از او نیست.

وَ إِنْ یَمْسَسْکَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ کٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ وَ إِنْ یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلاٰ رَادَّ لِفَضْلِهِ یُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ

و اگر خدا به تو زیانی برساند،جز او کسی دفع آن نتواند کرد و اگر برای تو خیری بخواهد هیچ

کس فضـل او را بـاز نتوانـد داشت.فضل خود را به هر کس از بنـدگانش که بخواهـد می رسانـد.او آمرزنـده و مهربان است.»
خداست که رحمتش بر غضـبش سبقت دارد.مردم روی زمین را از این رو به انواع عذاب گرفتار نمی کند که رحیم است /۴ و همین سبب می شود که گناهکاران را به گناهانشان فورا کیفر ندهد.

مسئولیت مردم

[۱۰۸]

پیامبر اولین کسی است که مأمور است به رسالت خود عمل کند.

او راهنما و پیشوای مؤمنانی است که به اعتماد و عزم و توکّل به خدا در طریق ایمان گام بر می دارند ولی پیامبر عهده دار آنها نیست و آنهـا را مجبـور به ایمـان نمی کنـد و آنـان را آزاد می گـذارد تـا حرف آخر را دربـاره رد یـا قبـول نبـوت او بر زبـان آرند،زیرا هر کس گمراه شود گمراهیش به زیان خود اوست و هر که هدایت یابد هدایتش برای خود او نافع است.

قُلْ یا أَیُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدی فَإِنَّما یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها وَ ما أَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ

بگو ای مردم پیـام راستین از جانب پروردگارتان برایتان فرا رسـید پس هر کس که به راه راست هـدایت یابـد،هـدایت به سود اوست و هر که گمراه گردد به زیان خویش به گمراهی افتاده است و من عهده دار شما نیستم.» [۱۰۹]

ولی اسـتقامت پیـامبر بر طریـق حـق برای او دشواریهـای بسـیار در بردارد،زیرا عـدم پیروی گمراهـان سـبب آزار او می شود.بر اوست که صبر کنـد و منتظر حکم خـدا باشـد.این صبر به نوبـهٔ خود دلیل دیگری است بر صدق رسالت او و پرده های شک و تردید را که در نفوس مردم جای کرده است از میان بر می دارد.آنان رسول اللّه را متهم می کنند که خواسـتار قدرت یا ثروت است.ولی آیا راه طلب دنیا این است که با عقایـد دینی مردم به مبارزه برخیزد؟و علیه همهٔ نیروهای زمینی قیام کند؟و بر آزار و اذیت مردم شکیبایی ورزد؟

ص :۳۸۶

وَ اتَّبِعْ مٰا يُوحىٰ إِلَيْكَ وَ اصْبِرْ حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحٰاكِمِينَ

چیزی را که به تو وحی می شود پیروی کن و صبر کن تا خدا داوری کند که او بهترین داوران است.»

ص: ۳۸۷

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹